

بحث‌های تاریخ من پرسی

(جلد سوم)

مدرس: شروین وکیلی

گردآوری ویرایش: الهام طوفان

بحث و گفتگوهای انجام شده در کلاس مجازی تاریخ من پرسی

اردیبهشت ۱۳۹۸

بحث هفتگی: نشست چهل و یکم - شنبه ۱۱ اردیبهشت ماه ۱۳۹۸

شروین و کیلی: پیشنهادهایم برای محور گفتگو:

(۱) اقوام باستانی مورد بحثمان در ایران زمین بومی و درونزاد بوده‌اند یا از جای دیگری به این قلمرو کوچ

کرده بودند؟ چگونه می‌توان در این مورد به نتیجه‌گیری علمی رسید؟

(۲) چرا نویسایی و شهرنشینی نخست در گوشه‌ی جنوب غربی ایران زمین تحقق یافت و چرا سومری‌ها و

ایلامی‌ها در این زمینه پیشگام بودند؟

(۳) چرا اقوامی نیرومند مثل گوتی‌ها و لولوبی‌ها با آنکه با سومری‌ها و ایلامی‌ها در تماس بودند، نویسا نشدند

و خط ویژه‌ی خود را پدید نیاوردند و زبان خود را ننوشتند؟

علیرضا کسمائی مقدم: لایه‌ی اول، سیستم قومی در مسیر تکاملی دولت‌شهرها را تشکیل می‌دهد.

فراز و فرود، گسترش و افول قومیت‌ها، تشکیل اقوام جدید با تداخل اقوام مختلف در مسیر دولت‌شهرها،

تشکیل پادشاهی‌ها و شاهنشاهی‌ها و امپراطوری‌ها و تجزیه و تحولات آنها با یکدیگر متفاوت است. برای

همین درون یک ملت اقوامی متفاوت را می‌بینیم.

شروین و کیلی: دقیقا چنین است. در واقع، لایه‌هایی از پیچیدگی - که سخنش در میان بود- سطوحی

متفاوت از سازمان‌یافتگی نهادهای اجتماعی را نشان می‌دهد. سطح هویت محلی - که با قبیله‌ها و خاندانها

پیوند خورده - بر محور نهاد خانواده شکل گرفته است. هویت ملی بر محور نهادهای سیاسی و دینی (کاخ و معبد) سازمان می‌یابند و در سطح تمدنی با ساختهای کلان‌تر مانند شبکه‌ی راههای تجاری و زبان واسط (LINGUAFRANCA) سر و کار داریم. به این ترتیب، در یک سیستم سطح بالا چند سیستم سطح پایین را داریم که ممکن است همپوشانی‌هایی با هم داشته باشند و از مرزهای سیستم بالایی بیرون بزنند یا در آن بگنجد.

علیرضا کسمائی مقدم: ایلام و سومر اقوامی تجاری بودند و این ارتباطات تجاری مهم‌ترین عامل تولید خط و نویسایی در میان این اقوام می‌باشد.

شروین وکیلی: بله چنین است؛ اما به نظرم درباره‌ی اهمیت تجارت در سومر قدری اغراق شده و اهمیت این کارکرد در ایلام و آسورستان نادیده انگاشته شده است. میانرودان در جغرافیای حوزه‌ی تمدن ایرانی تقریباً در گوشه‌ی راه‌های تجاری قرار گرفته و با شبه جزیره‌ی عربستان در جنوب و صحرای سینا در غرب تقریباً منزوی شده است. ایلام محور اصلی تجارت میان ایران غربی و شرقی بوده و کهن‌ترین نشانه‌های نمادپردازی تجاری - که قدیمی‌ترین نمونه از خط هم محسوب می‌شود - در همین قلمرو شکل گرفته است. از سوی دیگر، اهمیت تجاری آسورستان هم اغلب نادیده گرفته می‌شود. در حالی که این منطقه - که بعدها به فنیقیه تبدیل می‌شود - پیوندگاه اتصال تمدن ایرانی و تمدن مصری بوده و به گمان من پیدایش خط الفبایی در آنجا هم دستاوردی بوده که از اندرکنش خطهای متمایز این دو تمدن حاصل آمده است. خلاصه آن که، به نظرم در پهنه‌ی ایران زمین گرانیگاه‌های تجاری چندگانه‌ای داشته‌ایم که سومر در میان‌شان تراز اول حساب نمی‌شده؛ اما ایلام و آسورستان چنین بوده است.

پویش گنجی: یعنی لولوبی‌ها و گوتی‌ها تاجر نبودند و برای همین خطی ویژه‌ی خود را نداشتند؟

شروین وکیلی: تاکیدی که بر شلوغ بودن نقشه‌ی قومی ایران‌زمین داشتیم به همین دلیل بود. باید این را در نظر داشت که اصولاً پیدایش خط امری دشوار و دیرپاب بوده است؛ یعنی یکجانشینی و کشاورزی و شهرنشینی لزوماً به پیدایش خطی درون‌زاد یا استفاده از نویسایی منتهی نمی‌شده است. بخش عمده‌ی این اقوام - که واحدهای سیاسی مقتدر و اثرگذاری هم پدید آورده‌اند - اصولاً نویسا نبوده‌اند و آنهایی هم که بوده‌اند، بیشتر خط قومی دیگر را وامگیری می‌کرده‌اند. چنان که اکدی‌ها از خط سومری و لولوبی‌ها و اورارتوها از خط اکدی بهره می‌جستند.

رکسانا احمری: در پیوند با پرسش مربوط به نویسا نشدن لولوبی‌ها و گوتی‌ها پرسش دیگر این است که اگر پیدایش خط را پاسخ به یک نیاز بدانیم - که در درسگفتار اشاره کردید آن نیاز در مورد ایلامی‌ها عامل تجارت است - آیا می‌توانیم غیاب خط را به دلیل نیاز نداشتن به آن بدانیم؟

شروین وکیلی: تا حدودی فکر کنم چنین باشد. نیاز به خط دو دلیل بنیادین دارد: حساب و کتابهای مالی (تجارت و دیوانسالاری مبتنی بر مالیات) و تمایز یافتن طبقه‌ی نخبگان فرهنگی و سیاسی (پیدایش متون درباری و کاهنانه). انگار قلمروهای گوتی و لولوبی یکی از این دو عامل را نداشته‌اند یا اینکه وامگیری خط اکدی برای برآورده کردنشان بسنده می‌نموده است.

علیرضا کسمائی مقدم: در درسگفتارهای پیشین قفقازی‌ها را دارای هاپلو گروه J و سامی‌ها را J1 می‌دانستید؛ ولی این بار قفقازی‌ها هاپلو گروه J1m167 و سامی‌ها J2m172 دارند. علت را توضیح می‌دهید؟

شروین وکیلی: اینها به ترتیب هاپلوگروه J1 و J2 را دارند که هر دو خویشاوند هستند و از یک خوشه‌ی ژنتیکی کروموزوم Y یعنی J مشتق شده‌اند. در این مورد شاخصهای دقیقتر (M172/ M167) تعیین کننده هستند.

صبا طهماسبی: در بخش اول گفتید که در تمدن مصر یک پادشاه می‌تواند بخشی از قلمرو تمدنی را بگیرد؛ اما حبشه، سودان و لیبی باقی می‌ماندند که در قلمرو تمدن قرار نمی‌گیرند. آیا به دلیل عدم تطابق فرهنگی خارج از قلمرو تمدنی چنین است یا به دلیل نظام سیاسی قوی‌تر است که به طور مستقل از یک تمدن قرار می‌گیرند؟ آیا قلمرو تمدنی انتخابگر است؟ عنوانی که برای نواحی خارج از تمدن می‌توان به کار برد چیست؟

شروین وکیلی: منظور این بود که در برخی موارد یک دولت مرکزی و فراگیر در یک قلمرو تمدنی شکل می‌گیرد؛ بدون آنکه گذار به پیچیدگی سطوح بالاتر (امپراتوری یا شاهنشاهی) رخ داده باشد. بهترین نمونه‌ای که برایش داریم مصر و آمریکای مرکزی و جنوبی است. در هر سه حوزه‌ی تمدنی دولتهای بزرگی مثل سلسله‌های فرعونها و آزتک‌ها و اینکاها را داشته‌ایم؛ اما سطح پیچیدگی‌شان در حد پادشاهی بوده است. حبشه، لیبی، سودان و همچنین بخشهایی از دریای اژه و حاشیه‌ی بالکان بخشی از حوزه‌ی تمدن مصری بوده‌اند، اما زیر نفوذ سیاسی مستقیم دولت مصر قرار نداشته‌اند.

علیرضا کسمائی مقدم: سیستم برد-برد - که کوروش کبیر نمونه‌ی شاخص به کارگیری آن در تاریخ شناخته می‌شود - می‌تواند مقدمه‌ی سیستم فدراتیو، مثلا در آلمان و آمریکا، باشد؟ منظورم در سیستم شاهنشاهی است.

شروین وکیلی: من با استفاده از کلمه‌ی فدرال بسیار مشکل دارم. فدرالیسم یک تعریف مشخص و معلوم در علوم سیاسی دارد و آن نظمی سیاسی است که در دوران مدرن شکل گرفته. آن هم تنها در جوامعی بوده که فاقد پیشینه‌ی تاریخی ملیت بوده‌اند و به تازگی ملیتی را پدید آورده‌اند؛ مانند آمریکا یا سوئیس. یا تجربه‌ای شکست‌خورده در ملت‌سازی داشته‌اند و با دخالت نیروهای مهاجم بیرونی تمرکز سیاسی‌شان مهار شده است؛ مانند نظام فدرال در شوروی سابق یا آلمان که بازندگان جنگ سرد و جنگ دوم جهانی بودند. به

نظرم تعمیم این کلمه به دوران پیشامدرن غلطی فاحش است و استفاده از آن برای توصیف تمرکززدایی سیاسی در کشورهای که پیشینه‌ی ملیتی قدیمی‌ای دارند تحریف این مفهوم است. به هر روی، کوروش یا ایلامی‌های باستان که سیستم لایه لایه و پیچیده‌ای برای مدیریت قدرت داشته‌اند را نمی‌توان فدرال دانست. علیرضا کسمائی مقدم: منظوم فرهنگ برد- برد است.

شروین وکیلی: خب واقعا فدرالیسم ربطی به فرهنگ برد- برد ندارد! به طور خاص، تحمیل نظام فدرالی به آلمان پس از جنگ جهانی دوم برنده-بازنده و در راستای تضعیف آلمان انجام شده بود و ظهور نظام فدرال در آمریکا هم در تقابل با امپراتوری انگلیس بوده است و از دید جامعه‌ی مادر که انگلستان باشد برنده-بازنده محسوب می‌شده.

علیرضا کسمائی مقدم: ایالات متحده بر پیشینه شاهنشاهی استوار است یا امپراتوری؟

شروین وکیلی: ایالات متحده در واقع واکنشی بوده خودجوش و تا حدودی بی‌برنامه در برابر سیطره‌ی نظام امپراتوری انگلیس که به سرعت شعارهای انقلاب فرانسه را جذب کرده است. شاهنشاهی، نظامی متمایز از امپراتوری است و بنا به مدلی که دارم تنها ایران‌زمین آن را تجربه کرده است.

داود مجیدی: در یکی از درسگفتارها گفتید که لرها می‌توانند از بازماندگان ایلامی‌ها باشند. حرفی

که برخی از بدخواهان ایران می‌زنند و می‌خواهند اقوام ایرانی مانند گُرد، پارس، لُر و مانند آنها را از هم جدا کنند، این هست که این اقوام با هم ارتباط نژادی ندارند که کاملاً اشتباه هست. با توجه به اینکه لرها به زبان‌های کهن ایرانی صحبت می‌کنند و ایلامی‌ها زبان خوزی داشتند - که نه فارسی بوده و نه عربی - می‌شود توضیح دهید که منظورتان از اینکه لرها بازماندگان ایلامی‌ها هستند چیست؟ چون بیم این هست که از سخنان شما سوء استفاده بشود و بدخواهان بگویند که اقوام ایرانی با هم پیوندی ندارند و واژه‌ی نامفهوم ملیت را برای هر قومی به کار ببرند.

شروین وکیلی: نکته‌ی نخست آن که اکیدا پیشنهاد می‌کنم هرگز گفتمان خود را بر اساس گفتمان‌های رقیبی که مبنای عقلانی و شالوده‌ای علمی ندارند، تنظیم نکنید. سزاوار است ایران‌گرایان گفتمان محکم و علمی خود را پدید آورند، بی‌آنکه به گفتمانهای قوم‌گرایان توجهی کنند. این گفتمانهای ایدئولوژیک شاید در زمانهایی مقطعی گسترش یابند؛ اما چون ریشه و مبنایی عقلانی ندارند به سرعت منقرض می‌شوند و اثرپذیری از آنها خطایی راهبردی در طراحی گفتمان است.

درباره‌ی پیوند اقوام کهن و زبانها و اقوام امروزی، سه نکته را می‌توانم بگویم: (۱) اقوام کهن مانند ایلامی‌ها و لولوبی‌ها و گوتی‌ها و سومری‌ها نابود نشده‌اند و همچنان با نام و نشانهای دیگر در قلمرو ایران‌زمین تداوم یافته‌اند. (۲) پیوند زبان و قومیت و ساخت ژنتیکی قدری سست و لغزان است. جمعیت‌های انسانی که با هاپلوگروه‌ها و شاخصهای ژنتیکی تعیین می‌شوند، بیشتر بر مبنای روندهایی تاریخی و تا حدودی جدای از مرزبندی‌های ژنتیکی‌شان هویت‌های محلی و قومیت‌ها را پدید می‌آورند و قومیت‌ها بسته به دوران تاریخی و بافت فرهنگی‌شان زبانهایی متفاوت را اتخاذ می‌کنند؛ یعنی این سه مرزهایی منطبق بر هم ندارند و پویایی‌هایشان متمایز - هرچند مربوط و همگرا - است. (۳) اقوام ایرانی از همان ابتدای کار درهم تنیده و متصل به هم بوده‌اند و این را، مثلا در دوره‌ی گذشته، با مرور تاریخ هنر نشان داده‌ام. ایران‌زمین موزائیکی از اقوام و ادیان و بومهای متفاوت است که همپوشانی‌های گوناگونی با هم دارند و یک شبکه‌ی درهم‌پیوسته و منسجم هویتی را تشکیل می‌دهند که ایرانی نامیده می‌شود. تاکید بر این هویت مشترک نباید ما را از دیدن زیرسیستم‌هایش باز دارد. به همان ترتیبی که خیره شدن بر زیرسیستم‌ها نباید باعث شود از فهم کلیت سیستم غفلت کنیم.

پوش گنجی: آیا با کمک هاپلوگروه‌ها می‌شود دریافت که اقوام ایرانی درونزاد بوده‌اند یا کوچ کرده

بودند؟ اگر فرض کنیم که گونه‌ی ما از آفریقا پخش شده، پس همه کوچ کرده‌اند؟

شروین وکیلی: آری، چند چیز معلوم است: (۱) در کل، انسان هوشمند، بومی آفریقا بوده و در حدود پنجاه هزار سال پیش برای نخستین بار از آفریقا خارج می‌شود. ایستگاه اولش هم ایران زمین بوده است. دو مسیر اصلی هم داشته است: جنوبی (از حبشه به باب‌المنذب، به یمن، به هند و ایران شرقی) و شمالی (از صحرای سینا به آسورستان و میانرودان) که مسیر جنوبی مهم‌تر و اصلی بوده است. (۲) نژادها و جمعیت‌های فرعی مانند مغول‌ها، چینی‌ها، هند و اروپایی‌ها به نسبت دیرتر و طی پانزده تا ده هزار سال پیش از هم تمایز یافته‌اند. (۳) ایران زمین بی‌شک از همان حدود پنجاه هزار سال پیش توسط هومو ساینس مسکونی شده؛ بنابراین جمعیت‌های درونزاد بسیار کهنی داشته است و حدس من آن است که قفقازی‌ها (سومری/ ایلامی/ گوتی/ هوری/ لولوبی و...) هسته‌ی مرکزی‌اش محسوب می‌شده‌اند. دو حاشیه‌ی جمعیتی سامی (با زبانهای آفروآسیایی در شبه جزیره‌ی عربستان و آسورستان) و آریایی (در ایران شمالی) هم ظاهراً بومیان اولیه‌ی این مناطق کناری ایران زمین بوده‌اند و بعدتر با چند موج به درون آن کوچیده‌اند.

علیرضا کسمائی مقدم: این مهاجرت هفتاد هزار سال پیش بوده است.

شروین وکیلی: شواهد جدید نشان می‌دهد که احتمالاً عدد پنجاه هزار سال دقیق‌تر است. در واقع کهن‌ترین نشانه از هومو ساینس خارج از آفریقا در استرالیا یافت شده (ادامه‌ی مسیر جنوبی) که به حدود چهل هزار سال پیش مربوط می‌شود.

کوشا علی‌پناه: بحث برتری نژادی و خلوص نژادی از روی عقده‌ی حقارت از طرف کسانی مطرح می‌شود که دستاوردی برای افتخار کردن ندارند. فارغ از این می‌شود گفت که فرهنگ بر روی پیچیدگی مغزی و تکامل مغز اثر می‌گذارد و ملتی که فرهنگ غنی‌تری دارد دارای پیچیدگی مغزی بیشتری هست. برای نمونه، فرهنگ غنی‌ای که در کشور ما وجود دارد باعث می‌شود شخصی از دورافتاده‌ترین روستاها بتواند به سطح

اول علمی و شناختی دانشگاه‌های کشور برسد. بعدتر درباره‌ی تکامل فرهنگی هم مثل این بحث تکامل اجتماعی توضیح می‌دهید؟

شروین و کیلی: درباره‌ی پیوند میان ژنوم و سیم‌کشی مغز و فرهنگ بحثهایی جدی و جنجالی در کار است. شواهدی هست که جمعیت‌هایی متمایز (مانند چینی‌ها در برابر مردم اسکاندیناوی) تفاوت‌هایی در سیم‌کشی مغزی و شیوه‌ی پردازش دارند؛ اما این تمایزها بسیار خفیف است و نمی‌شود آن را به برتری هوشی حمل کرد. از سوی دیگر داده‌هایی داریم که نشان می‌دهد مثلاً یهودیان اشکنازی برای این که ناگزیر بوده‌اند شغل‌های مربوط به حسابداری و کارهای دانشگاهی را بر عهده بگیرند نوعی انتخاب طبیعی در راستای بالاتر رفتن هوشبهر را تجربه کرده‌اند. اینها همه جای بحث دارد و همگی انحراف معیارهایی اندک را نشان می‌دهند. همانطور که گفتی، متغیر مهم‌تر به ظاهر فرهنگ است؛ یعنی فرهنگ‌های غنی‌تر که تاریخی طولانی‌تر و انباشتی بزرگتر از معناها و متون را دارند، مغزهایی پیچیده‌تر را - به شیوه‌ای اکتسابی و نه ژنتیکی، از راه آموزش و اجتماعی شدن - ایجاد می‌کنند.

رکسانا احمری: درباره‌ی گودا، پادشاه لاگاش سومری، مطالبی جالب خواندم که مرا به یاد کورش انداخت. مثلاً از ظلم و ستم جلوگیری می‌کرده و برابری را رعایت می‌کرده که با تصور من از حکمرانان سومری نمی‌خواند. حالا که صحبت از درهم‌تنیدگی قومی و فرهنگی دولت‌شهرها شد؛ شاید درباره‌ی روش اداره‌ی سیاسی دولت‌شهرها نتوان همه را پیرو یک اندیشه‌ی منظم حکومتی دانست؟

شروین و کیلی: بله، بی‌شک تمایزهایی میان شخصیت شاهان (لوگال) یا امیران محلی (انسی) وجود داشته است. درباره‌ی گودا باید به این نکته توجه کرد که او شاهی خودمختار نبوده و امیری حاکم بر شهری است که زیر فرمان گوتی‌ها عمل می‌کرده است. در ضمن، متن‌های مهم از ستایشهایی که از شاهان و

پرهیزگاری و آبادگری‌شان در منابع می‌خوانیم بخشی از یک ایدئولوژی سیاسی کهن است که درباره‌ی همه تکرار می‌شده است.

کوشا علی‌پناه: آیا فرهنگ بر روی ژنتیک هم اثر می‌گذارد؟

شروین وکیلی: بله، نمونه‌اش آن که رام کردن گاو و خوردن شیر - که در جانوران بالغ رایج نیست - باعث شده ژنی برای تحمل لاکتوز در انسان شکل بگیرد که کانونهای پربسامدش در مراکز شکل‌گیری رمه‌داری گاو قرار دارند.

پویش گنجی: اینکه اقوام سومری و دیگران خودشان را سومری نمی‌گفتند برای من خیلی جالب بود.

از چه زمانی هویت ملی ایرانی شکل گرفت و مردم خودشان را ایرانی تعریف کردند؟

شروین وکیلی: پویش جان در کتاب *داریوش دادگر* شواهدی آورده‌ام که از ابتدای دوران هخامنشی مفهوم ایرانی بودن شکل می‌گیرد. نخستین صورت‌بندی‌اش هم ماهیتی سیاسی دارد و در قالب مفهوم پارسی تجلی پیدا می‌کند که نوعی ابرانسان یا آدم آرمانی نوظهور است که از آمیختگی دین و نظام اخلاقی زرتشتی و سیاست هخامنشیان برآمده است.

علیرضا کسمائی مقدم: در صورت امکان درباره‌ی تغییر رنگ جمعیت‌های انسانی مختصر توضیح

می‌دهید؟

شروین وکیلی: اجداد دوردست انسان - که در حدود پنج میلیون سال پیش از شامپانزه‌ها جدا شد - احتمالاً مانند شامپانزه پوستی سفید داشته است. پس از آن که پوشش موها بر پوست از بین رفت (احتمالاً حدود دویست هزار سال پیش، با جهش در ژن کراتین) پوست نیاکان هومو ساپینس برای مقاومت در برابر تابش خورشید در ساواناهای آفریقا تیره شد. بنابراین، جمعیت بنیانگذار انسانها که از آفریقا خارج شدند سیاهپوست بوده‌اند. در فاصله‌ی پانزده تا ده هزار سال پیش این جمعیت مهاجر در طولهای جغرافیایی بالاتر

به خاطر کمبود تابش آفتاب و نظام فصلی در دو روند متمایز شرقی و غربی رنگی پریده پیدا کردند و دو گروه جمعیتی زردپوست و سفیدپوست را نتیجه دادند که بنا به رده‌بندی جغرافیایی من در قلمرو خاوری (نیمه‌ی شرقی اوراسیا) و قلمرو میانی (نیمه‌ی غربی اوراسیا) مستقل از هم تکامل یافته‌اند.

صبا طهماسبی: شما انقلاب آمریکا را الگوبرداری شده از انقلاب فرانسه می‌دانید؟ مگر نه اینکه در انقلاب آمریکا امری سیاسی مقدم بر امری اجتماعی بود و در انقلاب فرانسه برعکس؟

شروین وکیلی: انقلاب آمریکا چند سالی زودتر از انقلاب فرانسه شروع شد. تفاوتش در آن بود که در آمریکا انقلابیان برنامه‌ای خاص نداشتند و اصل بحث‌شان مخالفت با تعرفه‌ی واردات چای و مالیاتی بود که از مستعمرات گرفته می‌شد. انگیزه‌ی اقتصادی و سازماندهی شورشها پراکنده و چندکانونی بود و آمریکا مستعمره‌ای بود که داشت با امپراتوری استعمارگر انگلیس می‌جنگید. برعکس، در فرانسه با برنامه و طرحی فکری سر و کار داریم که یکی از دودمانهای سلطنتی در یکی از کهن‌ترین ملت‌های اروپا مرجع و قانونی را مورد حمله قرار داده بود و بازسازی نظم اجتماعی را به شکلی درونزاد و متمرکز هدف گرفته بود. انقلاب آمریکا هرچند زود هنگام‌تر بود؛ اما بدون نظریه بود و الگوی آن را از فرانسویها گرفت.

صبا طهماسبی: پس چرا نتیجه‌ی این دو انقلاب آن قدر متفاوت است؟ یکی در ظاهر به ثبات رسید و فرانسه به رعب و وحشت انجامید و هنوز اثرات منفی آن گریبانگیر آن ملت هست؟

شروین وکیلی: در آمریکا هم نتیجه چندان مطلوب نبود. کشتار میان رویالیستها و انقلابیان بسیار خونین‌تر از درگیری‌های فرانسه بود و جنگ داخلی وحشتناک قرن نوزدهم که لینکلن در آن پیروز شد پیامد ناپایداری دستاوردهایش بود. در کل، انقلاب شیوه‌ی کارآمدی برای تحولات اجتماعی بارآور نیست.

علیرضا کسمائی مقدم: در احوالات امام کاظم می‌خوانیم که خانواده‌ی ایشان حدود پانصد نفر می‌شد. در این خانواده‌های گسترده خانم‌ها در طول زندگی خود با افراد مختلف زندگی می‌کرده‌اند و جدا می‌شده‌اند.

این امر در ایران هم سابقه داشته؟ در اروپا چه طور؟ با توجه به تحریم طلاق در مسیحیت، مانند جریان هنری هشتم، در میان اقشار فرودست جامعه و رعیت‌ها چه طور بوده است؟

شروین و کیلی: در کل، چنین به نظر می‌رسد که ساختار خانواده در اروپا ساده‌تر و پویایی‌اش بسیار کمتر از ایران زمین بوده است؛ یعنی خانوارهایی کم‌جمعیت‌تر را داشته‌ایم که به زمین چسبیده بوده‌اند و رعیت‌هایی نیمه‌برده محسوب می‌شده‌اند. این درباره‌ی بیشتر جمعیت در بخش عمده‌ی تاریخ اروپا صدق می‌کند. فرنان برودل در کتاب *سرمایه‌داری و حیات مادی* تحلیل خوبی از اوضاع خانوادگی اروپایی در قرن شانزدهم و هفدهم به دست داده است.

علیرضا کسمائی مقدم: در ایران هم چنین خانواده‌های گسترده‌ای داشته‌ایم؟

شروین و کیلی: بله، در ایران ساختار خانواده از همان ابتدا لایه لایه و پیچیده بوده است. صبا طهماسبی: اگر مقاله‌ای درباره‌ی گروه‌های ژنتیکی دارید ممنون می‌شوم که در گروه بگذارید. شروین و کیلی: بله کتابکی نوشته‌ام که برایتان می‌گذارم. لطفا در پیام شخصی هم *داریوش دادگر* و هم این کتاب هاپلوگروه‌ها را یادآوری کنید که بگذارم.

علیرضا کسمائی مقدم: اورارتوها را توضیح ندادید؟

شروین و کیلی: پس فردا، مفصل در درس گفتارهای بعدی درباره‌شان خواهم گفت.

بحث هفتگی: نشست چهل و دوم - شنبه ۱۸ اردیبهشت ماه ۱۳۹۸

شروین و کیلی: پیشنهادهایم برای محور نشست امشب:

(۱) آیا می‌توان مردم امروز ساکن قلمرو ایران زمین را نوادگان این اقوام باستانی دانست که بحثشان

در میان است؟ آیا نوادگان هیتی‌ها و هوری‌ها و کاسی‌ها امروز هم در ایران زمین باقی مانده‌اند؟

(۲) این اقوام باستانی تا چه اندازه با هم پیوند داشته‌اند؟ آیا از هویتی مشترک برخوردار بوده‌اند؟

مفهوم «ایرانی بودن» که به کلیت و درهم پیوستگی‌شان اشاره می‌کند از چه زمانی در اسناد ظاهر می‌شود و

خود این اقوام چه تصویری درباره‌ی خودانگاره‌ی جمعی‌شان داشته‌اند؟

صبا طهماسبی: برداشتی که از بخش دوم بحث این هفته داشتم این بود که میتانی‌ها توسط هیتی‌ها و

آشوری‌ها از بین می‌روند. این سوال مطرح است که آیا گوتی‌ها هنوز حضور دارند؟ چون شما گفتید گوتی‌ها

بابل را تسلیم کوروش کردند. آیا گوتی‌ها جز اینکه بخشی از یک دولت شهر بوده‌اند، هنوز حیات دارند؟ یا

اینکه من در تاریخ فعالیت این دولت شهر دچار اشتباه شده‌ام؟ طبق محاسباتم یک شکاف میان اکدی‌ها و

میتانی‌ها وجود دارد. آیا این شکاف را گوتی‌ها پر می‌کنند؟

شروین و کیلی: صبا جان ترتیب تاریخی‌شان چنین است که گوتی‌ها - که خاستگاه و سرزمین

اصلی‌شان کردستان و لرستان بوده - در فاصله‌ی ۲۱۳۵ تا ۲۰۵۵ پ.م میانرودان را می‌گیرند و بر آنجا فرمان

می‌رانند و بعد توسط سومری‌ها (سلسله‌ی سوم اور) از آنجا رانده می‌شوند. آنها در سرزمین اصلی خود

بوده‌اند تا زمانی که باز با کوروش به بابل می‌روند. بعد دودمان سوم اور را داریم که نزدیک صد سال حکومت می‌کنند. سپس حمورابی و آموری‌ها را در جنوب داریم و آشوری‌ها را در شمال تا هنگامی که در قرن پانزدهم و شانزدهم پ.م میتانی‌ها و کاسی‌ها به منطقه وارد می‌شوند.

علیرضا کسمائی مقدم: دوران کاسی‌ها از ۱۵۷۵ تا ۱۱۵۵ پ.م (حدود ۴۲۰ سال) و میتانی‌ها از ۱۴۷۵ تا ۱۲۷۵ پ.م (حدود ۲۰۰ سال) بوده است. هیتی‌ها در چه بازه‌ی زمانی‌ای بوده‌اند؟ دوره حکومت کاسی‌ها را شش قرن شمردید؟ آیا در پادشاهی ایلام حکومت طولانی‌تر نبوده است؟ حکومت‌های آن دوره از حدود ۲۰۰۰ تا ۱۵۷۵ پ.م (نزدیک چهار قرن) است که آن را صد سال شمردید؟

شروین وکیلی: علیرضا جان کاسی‌ها در حدود ۱۶۰۰ پ.م دولت خود را تاسیس کردند و تا حدود ۱۲۰۰ پ.م ادامه‌اش دادند. حکومت کاسی‌ها بسته به زمان‌گذاری‌های متفاوت حدود ۵۷۰ سال بوده و با این تداوم، سلسله‌ای را در تاریخ باستان سراغ نداریم؛ نه در ایران زمین و نه در دیگر جاها.

اولین دولت متمرکز آموری‌ها را حمورابی حدود سال ۱۷۸۰ پ.م در بابل تاسیس می‌کند که کمتر از دو بیست سال به درازا می‌کشد و با حمله‌ی هیتی‌ها در ۱۵۹۵ پ.م منقرض می‌شود. بعد از آن دوران آشوب را داریم تا هنگامی که کاسی‌ها، از بیست سال پس از حمله‌ی هیتی‌ها، عملاً در شمال میانرودان حکمرانی دارند.

پویش گنجی: اینکه به اقوام آن منطقه پیش از دوره‌ی هخامنشی هم «ایرانی» گفته بشود برای من پرسش برانگیز است؟ و اینکه، اگر این اقوام درهم‌تنیده بوده‌اند، چرا قومی را که کمی بالاتر از آنها یا در غرب‌تر بوده‌اند را هم ایرانی ندانیم؟ چرا این اقوام به‌خصوص را ایرانی می‌دانیم؟

شروین وکیلی: این پرسشی مهم و جدی است: اینکه چرا فلان قوم یا گروه را بخشی از فلان تمدن یا کشور بدانیم یا ندانیم؟ برای من این شاخصها وجود دارد:

۱) اگر جغرافیایی درهم تنیده داشته باشیم؛ یعنی شبکه‌ای درهم پیوسته از شهرها که با راه‌هایی به هم متصل شده باشند (جنگی یا تجاری) و ۲) زیست‌جهانی مشترک (بافت سیاسی، نظام دینی، سطح فناوری، ساماندهی اجتماعی نهادها و ...) پدید بیاورند و در نتیجه ۳) تاریخی پیوسته را پدید بیاورند (یعنی رخدادهای در بافتشان در زنجیره‌ای علی با هم پیوند بخورند و بازتاب روندها تداوم پیدا کند) با یک تمدن سر و کار داریم و در این حوزه اقوام و مردمان و ادیان و هنرها را باید به اسم آن تمدن بخوانیم. خطاهای روش‌شناسانه هم چنین است که نام و نشان تمدنی دیرآیند یا موج تمدنی تازه‌ای (مثلا تمدن مدرن) را به دورانهای گذشته منسوب کنیم.

باید میان این دو مفهوم هم تمایز گذاشت. یکی اینکه مردمی یا اقوامی بخشی از تمدنی باشند و دیگری آن که خود را بخشی از آن تمدن بدانند. دومی یعنی خودآگاه شدن در این زمینه و رمزگذاری‌اش در متون به نیروهای اجتماعی پیچیده‌تری نیاز دارد که زبان ملی و ظهور دولت فراگیر مهم‌ترین ارکانش هستند. در واقع، چینی‌ها از هزاره‌ی دوم پ.م در چین وجود داشته‌اند و چینی هم بوده‌اند؛ اما هزار و پانصد سال بعد در اوایل دوران اشکانی خودشان را «هان» نامیدند و هویت مشترکی پیدا کردند. ایرانی‌ها هم دو و نیم هزاره پس از ساختن نخستین شهرهایشان دولت فراگیر هخامنشی را ساختند و هویتشان یکپارچه شد.

نگار جلادت: هیتی‌ها دنباله‌ی همان همسایه شمالی ماد؛ یعنی دولت لودیه بوده‌اند؟

شروین وکیلی: نه نگار جان. هیتی‌ها چند قرن پیش از لودی‌ها بوده‌اند؛ اما جغرافیایشان یکی بوده. هیتی‌ها و لودیایی‌ها دو شاخه‌ی آریایی‌های آناتولی هستند که بعد از فروپاشی دولت هیتی در ۱۲۰۰ پ.م دولت‌شهرهای نو هیتی را تشکیل دادند و از دل آنها دولت لودیه در حدود قرن هشتم و نهم پ.م شکل گرفت. علیرضا کسمائی مقدم: اسطوره‌ی انومالیش مربوط به دو دوره‌ی بابل جدیداست یا بابل آموروها؟

شروین وکیلی: این اسطوره بسیار کهن است و در واقع به دوران سومری‌ها باز می‌گردد. هرچند نسخه‌ای که ما داریم از کتابخانه‌ی آشور بانیپال به دست آمده و به قرن هفتم پ.م بازمی‌گردد که همزمان با دولت نوبابلی است.

مریم سلیمانی فرد: درباره‌ی سوال دوم منظورتان مرزبندی‌ای است که از زمان هخامنشیان به‌عنوان یک امپراتوری واحد ایرانی ایجاد می‌شود؟ در واقع، همان زمان را می‌توانیم آغاز ایجاد «من ایرانی جمعی» بدانیم؟!

شروین وکیلی: بله، دقیقاً. گمان می‌کنم از ابتدای دوران هخامنشی است که مفهوم «ایرانی بودن» و «سرزمین یکپارچه‌ی ایران» شکل می‌گیرد و به ترتیب پارسی و بوم پارس نامیده می‌شود. تا پیش از آن هم البته مفهومی ضمنی در این مورد وجود داشته؛ ولی اسم و رسمی نداشته است و این قلمرو میان چندین دولت رقیب همسایه تقسیم می‌شده است.

مریم سلیمانی فرد: اینکه «اقوام چه تصویری درباره‌ی خود انگاره‌ی جمعی‌شان داشتند» با وجود تنوع قومی و فرهنگی آنها چگونه تحلیل می‌شود؟

شروین وکیلی: راه پرداختن به این پرسش آن است که ببینیم در متن‌ها چگونه به خودشان ارجاع می‌داده‌اند؛ یعنی با چه اسمی خودشان را در زیر پرچم یک «ما» جمع می‌کرده‌اند و دیگری‌ها را بر مبنای چه مرزبندی‌هایی از خود جدا می‌دانسته‌اند. اقوامی که بحثشان را کردم خود را متمایز می‌دیده‌اند؛ اما در ضمن از پیوندهایشان با دیگر اقوام ایرانی هم آگاه بوده‌اند. در حدی که بسیاری‌شان چنان که دیدیم دورگه و سه‌رگه محسوب می‌شده‌اند.

علیرضا کسمائی مقدم: در درس گفتارهای پیشین کاسی‌ها را آریایی‌هایی دانسته‌اید که در ۱۷۰۰ پ.م مهاجرت کرده بودند و در این درس گفتار فرمودید کاسی‌ها از قفقازی‌های درونزاد ایران به شمار می‌آیند؟

باتوجه به اینکه کاسی‌ها بومی منطقه کاشان و قزوین به حساب می‌آیند ارتباط نام دریاچه‌ی کاسپین با کاسی‌ها چیست؟

شروین وکیلی: باید این را در نظر داشت که وقتی از کاسی‌ها حرف می‌زنیم منظورمان قومی است که تنها در میانرودان بیش از پانصد سال تداوم داشته‌اند. حدس من آن است که تداوم‌شان در قلمرو اصلی‌شان یعنی منطقه‌ی کاشان-قزوین از این هم بیشتر بوده باشد و به دورانه‌ی پیشاتاریخی بازمی‌گردد. یعنی یک سیستم جمعیتی بسیار دیرپا داریم که اوایل کار احتمالاً یکسره قفقازی بوده‌اند؛ اما کم کم با عناصر آریایی شمالی ترکیب شده‌اند. طوری که وقتی وارد بابل می‌شوند لایه‌ی نخبه‌شان دین و اسم و هویتی آریایی دارند و بسیار شبیه به میتانی‌ها هستند. در دوران حضورشان در بابل عنصر اکدی و سامی هم به این جمعیت وارد می‌شود و عملاً در میانرودان کاسی‌ها در اکدی‌ها حل می‌شوند. هرچند در زادگاهشان، ایران شمال غربی، همچنان حضور داشته‌اند و اشاره‌های بعدی یونانیان به ایشان است.

به نظر اسم دریاچه‌ی کاسپین هم به همین ترتیب بسیار کهن است. یعنی کاسی‌ها احتمالاً بخش بزرگی از شمال ایران را در اختیار داشته‌اند که نامشان بر جای‌نام‌هایی چنین پراکنده باقی مانده است.

المیرا محب‌علی: آیا یک فاصله‌ی خالی و مبهم میان ویرایش متن سومری انومالیش و یا حتا گیلگمش

و ویرایش بابلی‌اش وجود دارد؟ آیا اقوام مورد نظر در به وجود آمدن این فاصله تأثیری نداشته‌اند؟

شروین وکیلی: چرا، هم فاصله‌ی زمانی داریم و هم متنی. هر قوم تازه‌واردی اساطیر و روایت‌های اقوام

پیشین را به زبان خودش ترجمه می‌کرده و چیزهایی هم به آن می‌افزوده یا می‌کاسته. یعنی گفتمان‌های پیاپی، تداومی میان اقوام داشته‌اند؛ اما ویرایش‌هایی را هم به خود می‌پذیرفته‌اند.

المیرا محب‌علی: لحن و عقاید ویرایش بابلی تفاوت‌هایی جدی (خشن‌تر مثلا) با تکه‌های بازمانده‌ی سومری دارد. به نظر شما این تفاوت‌ها نمادهایی در فرهنگ کاسی دارد یا از نظر تاریخی خیلی از هم فاصله دارند؟

شروین وکیلی: به نظرم در سطح خشونت تمایزی خاص ندارند. متون سومری هم بسیار خشن هستند. تمایز اصلی به بازتاب مفهوم دولت و ساخت قدرت مربوط می‌شود که در سومر بسیار ابتدایی است و در سطح دولت‌شهر و در بافت اکدی-کاسی به مرتبه‌ی دولت‌پادشاهی برکشیده می‌شود. همچنین خدایان هم متفاوت هستند؛ یعنی با اینکه اکدی‌ها و بعد آموری‌ها و کاسی‌ها خدایان پیشین را با خدایان خودشان معادل‌سازی می‌کردند، باز هم تمایزهایی در این روند نمایان می‌شده است.

علیرضا کسمائی مقدم: منشاء آشوری‌ها اقوام آسوری هستند که در ۱۲۰۰ پ.م در مهاجرت اقوام سامی به شمال میانرودان رسیدند؟

شروین وکیلی: خود آشوری‌ها نسبشان را به اکدی‌های قدیم می‌رساندند و زبانشان هم در ابتدا اکدی بوده است. به احتمال زیاد درست می‌گفته‌اند و ادامه‌ی اکدی‌های قدیمی بوده‌اند که در ۲۶۰۰-۲۳۰۰ پ.م به منطقه وارد شده بودند؛ اما کم کم با اقوام قفقازی به ویژه هوری‌ها و آریایی‌ها و میتانی‌ها ترکیب شدند. گمان من آن است که خدای بزرگشان آشور همان میترا آسوره، خدای مهر باستانی، بوده باشد. دولت آشور از حدود ۲۰۰۰ پ.م مانند امپرنشینی کوچک رشد کرد و کم کم تا ۱۷۰۰ پ.م توسعه پیدا کرد و بعد از فروپاشی عصر برنز در ۱۲۰۰ پ.م به دولتی مقتدر در شمال میانرودان تبدیل شد.

علیرضا کسمائی مقدم: خط هیتی‌ها اندیشه‌نگار یا خط میخی بوده یا هر دو را داشته‌اند؟

شروین وکیلی: هردو را داشته‌اند. خط میخی همه‌ی اقوام این منطقه تقلیدی از خط میخی اکدی بوده که آن هم خودش از خط سومری مشتق شده. خط هیروگلیف هیتی خیلی جای بحث دارد. بعضی می‌گویند زیر تاثیر مصری‌ها شکل گرفته و برخی دیگر می‌گویند درونزاد بوده است.

علیرضا کسمائی مقدم: در درس گفتار هنر اشاره شد که هنر قبیله‌های گردآورنده- شکارچی بیان روح جمعی قبیله است. این فکر به ذهن رسید که فردیت یک مفهوم تکاملی سیستماتیک پس از هویت جمعی قبیله‌ای است و با تخصص گرفتن نهادها شکل می‌گیرد.

شروین وکیلی: بله علیرضا جان تا حدودی چنین است. میان پیچیده شدن تدریجی «من» و «نهاد» به نظرم نوعی رابطه‌ی پایاپای و موازی برقرار است. من‌ها با پیچیده‌تر شدن نهادها و برای مقاومت در برابر مدارهای قدرت نوپدید خودشان را پیچیده‌تر می‌کنند و همزمان نهادها هم برای کنترل کردن من‌ها بر پیچیدگی خود می‌افزایند. این دو برخلاف تصور بسیاری از جامعه‌شناسان به نظرم مخالف با هم حرکت نمی‌کنند. چنین نیست که اول یک وحشی نجیب بسیار فردگرایی روسویی داشته باشیم که کم‌کم متمدن و نهادینه شده باشد، یا اولش یک نهاد فراگیر و کامل مثل گُمون اولیه‌ی انگلس داشته باشیم که بعدتر فردیت در دلش ظهور کند. اینها دو شاخه‌ی یک روند تکاملی یکپارچه هستند.

علیرضا کسمائی مقدم: از هفته‌ی پیش توضیح مختصر زبان‌های انباشتی و صرفی و دسته‌بندی آنها مانده است.

شروین وکیلی: بله این تقسیم‌بندی کلاسیک و قدری قدیمی است. به نظرم الگوی دقیق‌تر این است که خصلت انباشتی یا صرفی بودن یک جور دوقطبی است در زبانها؛ یعنی هر زبانی آمیخته‌ای از این دو خصلت را از خود نشان می‌دهد. برخی زبانها مثل سومری در سرِ قطب انباشتی هستند و برخی دیگر مثل

عربی در سرِ قطبِ صرفی. زبانهای انباشتی آنهایی هستند که تکواژها و عناصر آوایی‌شان هنگام ترکیب با هم و تولید واژگان نو، بدون تغییر باقی می‌مانند.

پویش گنجی: اگر برای هویت ایرانی یک تعریف در قالب من پاریسی در نظر بگیریم و قبول کنیم که این تعریف یک مبدا تاریخی دارد، هر قومی که خودش را در قالب آن تعریف نداند - و این مخالفت را در شکل‌های مختلف مانند جنگ نمود بدهد - دیگر نمی‌شود در قالب آن چهارچوب قرار بگیرد. اگر پیش از آن مبدا تاریخی، X قوم وجود داشتند که از لحاظ فرهنگی به هم نزدیک بودند؛ ولی بعد از آن مبدا فقط Y تایی آنها خود را در قالب من پاریسی تعریف کردند، هرآنچه که آن X-Y قوم قبل از مبدا تاریخی انجام دادند دیگر به ایران نسبت‌دانی نیست و نیازمند یک تعریف جامع‌تر برای آنها هستیم.

شروین وکیلی: پویش جان تاریخ گذشته را به نظرم نشود تغییر داد. یعنی تصمیم یک قوم برای جدایی از یک تمدن را نمی‌شود به گذشته‌ی تاریخی‌اش عطف به ماسبق کرد. نمونه‌اش گرجی‌های امروز است که گروهی‌شان زیر بمباران تبلیغات روسها و اروپایی‌ها مدعی هستند که بخشی از تمدن ایرانی نیستند و به حوزه‌ی تمدن اروپایی تعلق دارند. طبعاً اگر توده‌ی مردم گرجی بدون مداخله‌ی خارجی و در جریان بحثی آزاد و عقلانی چنین تصمیمی بگیرند حق دارند جایگاه تمدنی‌شان را بازتعریف کنند، اما باز هم نمی‌شود تاریخ پنج هزار ساله‌ی قفقاز را نادیده گرفت. یعنی داده‌های تاریخی به روشنی نشان می‌دهد که گرجستان از ابتدای کار بخشی از حوزه‌ی تمدن ایرانی و پس از تاسیس کشور ایران همواره بخشی از کشور ایران بوده است. این حقایق تاریخی را با تصمیم سیاسی مردمی در یک برش تاریخی خاص نمی‌شود تغییر داد. برای همین معتقدم مردم اگر در میدانی از بحث آزاد و اندیشه‌ی عقلانی قرار بگیرند، میراث تاریخی‌شان را - که مهمترین منبع تولید هویت و قدرت سیاسی در سطحی جهانی است - بر می‌گزینند و خروج از یک حوزه‌ی تمدنی نیرومند و کهن را انتخاب نمی‌کنند.

پیمان اعتماد: از نظر تاریخی در دوره‌هایی فراگیری هویت ایرانی مهم بوده است؛ ولی به گمانم مبانی فلسفی آن در پایداریش مهم‌تر است. مانند عنصر زمان که در ساخت هویت ایرانی دیرپاتر هست.

شروین و کیلی: دقیقاً همین طور هست پیمان جان. اصولاً به نظرم در بطن تمدن‌ها اندیشه‌ها و جریان‌های فکری و عقاید دینی درهم جوش می‌خورند و مفاهیم و ارکانی نظری تبلور پیدا می‌کنند و آن قلب مرکزی تمدن‌هاست. درباره‌ی تمدن ایرانی هم مفاهیمی مثل اختیار و آزادی، زمان کرانمند و بی‌کرانه و مهر چنین موقعیتی دارند.

پیمان اعتماد: همیشه این پرسش را داشته‌ام که چرا پایداری و ماندگاری معناهای بازتولید شده در فرهنگ ایرانی - که هویت من ایرانی را بازسازی کرده‌اند و من پارسی را تکامل بخشیده‌اند - دلیل بر حقانیتشان هم هست؟ چرا ما را بر آن می‌دارد که برای بازتعریف هویت جدیدمان از آن وام بگیریم؟ چرا این مفهوم در لایه‌ی جمعی، نهادهای پایداری را بنیان گذاشته است؟

شروین و کیلی: به نظرم این کار را کرده، پایدارترین نهاد در همه‌ی جوامع خانواده است و ایران تمدنی است که خانواده همچنان گرانیگاه همه‌ی نهادهای دیگر است. ساختار خانواده در خیلی از تمدن‌ها به نهادهای سیاسی و اجتماعی دگرذیسی پیدا کرده و با آن جوش خورده (مثل چین) یا زیر فشار سایر نهادها لاغر و بی‌رمق شده (مثل اروپا)؛ ولی در ایران نهادها را در سطحی از پیچیدگی داریم و در زیربنایش خانواده همچنان پویا و فعال است. برای همین، به گمانم تحولات امروزی در ساخت خانواده از جنس تکاملی است و نه فروپاشی. در کل هم، به نظرم تحولات اجتماعی معاصر ایران را بدون واریسی سیر دگرذیسی خانواده و مدرن شدنش نمی‌توان فهمید.

المیرا محب‌علی: شما در گفتگوهای پیشین گفتید که ساختار مادر گرایی در مذاهب باستانی مفهومی ساختگی است؛ ولی یکی از تفاوت‌های متون سومری نسبت به متون بابلی در برخورد و تعریف زن و نقش

ایزدبانوهاست. در متون و اسطوره‌های بازتعریف‌شده‌ی هیتی‌ها و به‌ویژه کاسی‌ها کدام یک از این دو ویژگی

ادامه پیدا کرده: وجود داشتن و پررنگ بودن نقش قدرتمدار زن و ایزدبانو یا بی‌اعتبار بودنش؟

شروین و کیلی: اتفاقاً درباره‌ی نقش زن فراز و نشیب چندانی نمی‌بینیم. در کل، قفقازی‌ها و آریایی‌ها

قدری نسبت به سامی‌ها تعادل جنسی بیشتری داشته‌اند؛ اما همه‌شان ایزدبانوانی بزرگ و مهم داشته‌اند که به

همدیگر هم ترجمه می‌شدند. یعنی ماهیت پیوند میان امر قدسی و جنسیت ایزدان چندان از هم فاصله

نداشته‌اند که راه ترجمه شدن اینانا به ایشتار و سپس به آناهیتا را مسدود کند.

المیرا محب‌علی: پرسش دیگری درباره‌ی ردیابی چهره‌های پارسی دارم. اگر امروز مردم مثلاً کاشان

را امتداد اقوام کاسی بدانیم چگونه می‌توانیم رد پای ویژگی‌های ظاهری را پیگیری کنیم؟ آیا آثار آنها در منابع

و متون یا نقش‌برجسته‌ها و مجسمه‌ها باقی مانده؟

شروین و کیلی: اتفاقاً از نظر شکل ظاهری تداوم چشمگیری داریم؛ یعنی تقریباً همان شکل و شمایل

را که در تندیسها و نقشهای کهن می‌بینیم، امروز هم در کسانی که در ایران زمین زندگی می‌کنند می‌شود

بازیافت: از کاشان گرفته تا بغداد.

صبا طهماسبی: شوق دانستن و رسیدن به حد نصاب معمول درباره‌ی تاریخ و اسطوره مرا ناگزیر به

شرکت در جلسات و کلاس‌هایی با این موضوع کرده است. داده‌ها آن قدر فراوان است که در بعضی موارد

دچار تردید می‌شوم. درباره‌ی موضوع قربانی در تاریخ پیش از اسلام این مطالب را شنیدم که صحت آنها را

نمی‌دانم:

(۱) زنده به گور کردن دختران عملی جاهلانه و خرافی بوده یا کاملاً آیینی؟

(۲) برای پسران هم گاهی این رسم اجرا می‌شده است یا نه؟ به طور مثال قربانی شدن پدر پیامبر توسط پدر

بزرگ ایشان.

شروین وکیلی: صبا جان اصولاً در ایران زمین تقریباً قربانی انسان نداشته‌ایم. تنها نمونه‌هایی که سراغ داریم به دوره‌ی محدودی در دولت‌شهرهای فنیقی مربوط می‌شود و آن هم احتمالاً زیر تأثیر فرهنگ مصر بوده است. در ادیان ابراهیمی هم داستان ابراهیم و اسماعیل در اصل منع قربانی انسان است نه تأیید آن. درباره‌ی قربانی شدن عبدالله هاشمی هم داستان همین است. می‌بینیم که راهی برای پرهیز از قربانی بوده و با دادن شترِ فدیه قضیه‌ی قربانی کردن ختم به خیر می‌شود. این نمونه‌های انگشت‌شمار اصلاً مقایسه‌شدنی با آیین قربانی انسان در دیگر تمدن‌ها نیست.

بحث هفتگی: نشت چهل و سوم - شنبه ۲۵ خرداد ماه ۱۳۹۸

شروین و کیلی: پیشنهادهایم برای محورهای بحث شنبه:

- ۱) برخی از نویسندگان به مرز میان آریایی‌ها و سامی‌ها معترض بوده و آن را برساخته‌ای جعلی و استعماری می‌دانند. آیا واقعا جمعیت‌های سامی و آریایی با هم تفاوت دارند؟ جمعیت بومی ایران زمین (سومری/ایلامی/گوتی/هوری/...) که قفقازی‌شان می‌نامیم بیشتر به آریایی‌ها شباهت داشته‌اند یا سامی‌ها؟
- ۲) به‌ویژه در ایران و همچنین در هند کسانی هستند که معتقداند آریایی‌ها بومی و درونزاد این سرزمین بوده‌اند و از جای دیگری به این منطقه مهاجرت نکرده‌اند. نمونه‌ی هواداران ایرانی این دیدگاه دکتر جهان‌شاه درخشانی است. شواهد تاریخی و داده‌های مستند چقدر چنین نظریه‌ای را تایید می‌کنند؟ این دیدگاه‌ها بر چه مبنایی شکل گرفته‌اند؟

علیرضا کسمائی مقدم: لوویایی‌ها بخشی از اقوام هند و اروپایی بودند که پیش از حمله‌ی هیتی‌های آریایی در جنوب قزل ایرماق سکنی گزیده بودند؟

شروین و کیلی: بله. در هند و اروپایی بودن لوویایی‌ها تردیدی نیست؛ اما به نظر می‌رسد خویشاوندان هیتی‌ها بوده‌اند و همزمان با ایشان به آناتولی کوچیده و در مناطق جنوبی‌تر (نسبت به هیتی‌ها) مستقر شده باشند. تاریخ ورودشان به آناتولی را باید در قرن هفدهم پ.م قرار داد.

کوشا علی‌پناه: آیا زبان فارسی با زبان سامی فرق می‌کند؟

شروین وکیلی: بله کوشا جان. زبان فارسی نماینده‌ی شاخص زبانهای آریایی (خانواده‌ی هند و ایرانی) است که خود زیرشاخه‌ای از خانواده‌ی بسیار بزرگ زبانهای هند و اروپایی محسوب می‌شود. زبانهای سامی یکی از پنج شاخه‌ی زبانهای خانواده‌ی آفرو-آسیایی است.

علیرضا کسمائی مقدم: لطفا درس گفتار مربوط به کوچگردها و یکجانشین‌ها را دوباره در تخته سفید قرار دهید. عامل دیگر مهاجرت اقوام آریایی، افزون بر تغییرات بوم‌شناسی، تجمع جمعیت در منطقه در کلنی‌های میکربی است. پس از رشد تصاعدی با مرگ و میر شدید جمعیت روبه‌رو می‌شویم؛ ولی مهاجرنشین-های انسانی فعالانه شروع به مهاجرت به مناطق دیگر می‌کنند. آیا آموری‌ها هم دچار این بحران جمعیتی بودند؟ آنها کوچگردانی بودند که در کنعان و پس از آن در منطقه‌ی سومر یکجانشینی را آغاز کردند؟

شروین وکیلی: البته، در این مورد که جمعیت در این دوران به نقطه‌ی اشباع بوم‌شناختی‌اش می‌رسیده است یا نه، بحث وجود دارد. بخشهای رام اقلیم (چراگاه برای کوچگردان و کشتزار برای کشاورزان) تنها بخشهایی کوچک از مساحت قلمروها را زیر پوشش می‌گرفته و بنابراین، به احتمال زیاد جمعیت به نقطه‌ی اشباع بوم‌شناختی نمی‌رسیده است. هرچند تحولات بوم‌شناختی کافی بوده تا شرایط زیست را دچار نوسان کند و در این شرایط جمعیتها به مهاجرت روی می‌آورده‌اند. تحلیلی که داشتم البته مبتنی بر آن بود که بخشی از مازاد جمعیت (مثلا درباره‌ی گوتی‌ها و کاسی‌ها و هیتی‌ها) همیشه کوچ می‌کرده‌اند و بدنه‌ی جمعیت در زادگاه خود باقی می‌مانده‌اند.

علیرضا کسمائی مقدم: مهاجرت از آفریقا را حدود پنجاه هزار سال پیش از شمال آفریقا بیان کردید؛ اما مهاجرت سامی‌زبانان را در حدود ده هزار سال پیش از شمال آفریقا و منطقه‌ی حبشه اعلام کردید. بنابراین، با وجود این مهاجرت‌ها همچنان آفریقا مرکز فرهنگی هومو ساپینس‌ها تا حدود ده هزار سال پیش به حساب می‌آید؟

شروین وکیلی: بله. آفریقا اصولاً خاستگاه و قلب جمعیت‌های گونه‌ی ما بوده است؛ یعنی مهاجرت به خارج از آفریقا به معنای خالی از سکنه شدن این قاره نبوده است. جمعیت‌هایی که خارج از آفریقا می‌بینیم در حدود پنجاه هزار سال پیش (یا به روایتی که اکنون به حاشیه رفته، هفتاد هزار سال پیش) از آفریقا خارج می‌شوند. هرچند پیوندهای این مهاجران با جمعیت مادری برقرار بوده و جمعیت‌های هومو ساپینس در آفریقا هم باقی بوده و به شاخه‌زایی خود ادامه می‌داده‌اند. گرچه آفریقا را نمی‌توان مرکز فرهنگی گونه‌ی ما دانست؛ چون ارتقای پیچیدگی - که انقلاب کشاورزی باشد - در جوامع انسانی در لبه‌ی آفریقا و بیرون از آن (نخست در ایران‌زمین و به فاصله‌ی کوتاهی بعد از آن در مصر) تحقق پذیرفته است.

ریحان ابراهیمی: آیا واژه‌ی هند و ایرانی صحیح‌تر از واژه هند و اروپایی است؟

شروین وکیلی: خانواده‌ی هند و اروپایی یک شاخه‌ی بسیار بزرگ و گسترده است که زبانهای متنوعی از جمله یونانی و زبانهای سلتی و اسلاوی را در خود جای می‌دهد. زبانهای هند و ایرانی شاخه‌ای از آن هستند که زودتر از بقیه در تاریخ پدیدار می‌شوند و نویسا می‌گردند. هرچند درست‌تر است هند و ایرانی‌ها را آریایی بنامیم؛ چون خود این مردم چنین خودانگاره‌ای داشته‌اند و در اسناد اوستایی و ودایی چنین نامیده می‌شدند.

کوشا علی‌پناه: بعضی مثل آقای اشرفیان این موضوع را مطرح کردند که آریایی‌ها هم بومی ایران بوده‌اند، آیا این نظر درست هست؟

شروین وکیلی: راستش به نظرم قدری آن مدل شتابزده طراحی شده است. می‌شود دو کانون جمعیت بومی برای آریایی‌ها در ایران‌زمین در نظر گرفت که احتمالاً در قفقاز و آسیای میانه‌ی امروز قرار می‌گرفته و دنباله‌ی جنوبی قلمرو اصلی آریایی‌ها در مناطق شمالی بوده است. این فرض که کل پهنه‌ی ایران از اول آریایی‌نشین بوده (دیدگاه مازیار اشرفیان بناب) یا این که کل آریایی‌ها بومی ایران بوده‌اند (دیدگاه جهان‌شاه

درخشانی) به نظرم نادرست است. آریایی‌ها بومی مناطق شمالی بوده‌اند و شواهد نشان می‌دهد که در بالای سه دریای خزر- خوارزم- سیاه تحول یافته‌اند و بعدتر در چند موج به جنوب کوچیده‌اند.

ریحان ابراهیمی: ممکن است تاریخچه‌ای از شکل پیدایش زبان و چگونگی پیدایش تنوع زبان در گونه‌ی انسان هوشمند بدهید. چه عواملی در پیدایش این تنوع اثرگذاراند؟

شروین وکیلی: درباره‌ی زبان و خاستگاه تکاملی‌اش بحثهای فراوانی در کار است. چنین به نظر می‌رسد که ترکیب مجموعه‌ای از متغیرهای حرکتی (حرکات بالیستیک/ زنجیره‌های پیش‌تنیده‌ی حرکات تنفسی)، ویژگی‌های کالبدشناختی (کوچک شدن پوزه، بزرگ شدن زبان، مهاجرت حنجره به پایین گلو) و تحولات عصب‌شناختی (گسترش قشر ورنیکه و بروکا در ناحیه‌ی گیجگاهی مخ) به هم گره خورده و در حدود صد هزار سال پیش نخستین اشکال زبان طبیعی را ایجاد کرده باشد. دست کم در فاصله‌ی هفتاد تا پنجاه هزار سال پیش زبان طبیعی کامل به شکل امروزی وجود داشته و شاید در این هنگام کل انسانها که جمعیتی کوچک هم داشته‌اند، به یک زبان سخن می‌گفته‌اند. پس از آن واگرایی و شاخه‌زایی تدریجی زبانها را داریم که تا حدودی با نقشه‌ی مهاجرتها و جدایی‌های جمعیتی همسان است. همه‌ی زبانهایی که امروز داریم احتمالاً در فاصله‌ی ده تا پانزده هزار سال پیش از هم تفکیک شده و به خانواده‌های امروزی دگردیسی یافته‌اند.

علیرضا کسمائی مقدم: بحران زیست‌محیطی در سومر، افزون بر کاهش میزان بارندگی، به روش کشاورزی سومریان مربوط می‌شد که باعث کاهش باروری زمین‌های کشاورزی شده بود. بنابراین، تلاش‌های انسان خردمند آن روز که مبتنی بر قربانی انسان‌ها برای بعل بود به نتیجه نرسید.

شروین وکیلی: بله، به‌خصوص در میانرودان با چرخه‌هایی از شوره‌گذاری زمینهای کشاورزی روبه‌رو هستیم که مستقل از چرخه‌های خشکسالی- سیل عمل می‌کرده و باعث تشدید آن می‌شده و عامل انسانی

پشت آن قرار داشته است. همزمان با ورود اکدی‌ها و آموری‌ها چنین شوره‌گذاری و زوال کشاورزی را در سومر داشته‌ایم.

علیرضا کسمائی مقدم: کاوش‌های ذهنی بشر در برابر پدیده‌های خارج از ذهن به آفرینش اسطوره‌ها انجامید. در این منطقه و در این زمان دو جریان فکری از دل اسطوره‌ها تابیدن گرفت: (۱) اندیشه‌ای فلسفی که با زرتشت بزرگ آغاز شد به عنوان یک نقطه‌ی عطف بعدها دانش را از درون خود به دنیا آورد. (۲) جریان پیامبران که آن هم قدمتی به همان میزان دارد و به‌طور موازی با اندیشه‌ی فلسفی حرکت خود را آغاز کرد. با توجه به اینکه ایران‌زمین مهد پیامبران می‌باشد، به نظر شایسته است که در این بازه زمانی - که مطالعه کرده‌ایم - تا حدودی درباره‌ی تاثیرپذیری از یکتاپرستی مصری و اثرات اندیشه‌های زرتشتی توضیح داده شود.

شروین وکیلی: نکته‌ی شایان توجه آن است که شکل سنتی و باستانی پیکربندی دین بر مناسک و عرف تکیه می‌کرده و برای همین مفهوم پیامبر نداشته است. معابد خدایان باستانی البته کاهنان اعظم و شخصیت‌های فرهمند و قدرتمندی را در راس خود داشته‌اند که هیچ کدام از اینها پیامبر نبودند؛ یعنی امری نو و قانونی تازه و پیامی وحی‌آمیز را به مردم ابلاغ نمی‌کردند. کاهنان در جهان باستان بیشتر شبیه بوده‌اند به رهبر یک سازمان مذهبی و کارگزار امور دینی و متخصص اجرای مراسم. تحول نخست در این بافت دیرینه - که جهانگیر هم هست - در حدود دوران فروپاشی عصر برنز آغاز می‌شود. در حدود ۱۳۷۰ پ.م در مصر فرعون‌ی به نام آخن‌آتون دینی یکتاپرستانه؛ ولی چندخدایی و نه یکتانگار را - که پیشاپیش هم وجود داشته - به دلایلی سیاسی برمی‌کشد و موقعیتی نزدیک به پیامبران پیدا می‌کند. هرچند برجسبش همان فرعون بوده و مفهوم پیامبری در آن زمان در مصر غایب است. کمی بعدتر و مستقل از مصر، در ایران شرقی، در حدود سال ۱۲۰۰ پ.م زرتشت را داریم که موقعیت سیاسی برجسته‌ای نداشته و به خاطر تدوین اولین دست‌گاه

فلسفی تاریخ و نخستین دین یکتانگار، و نه لزوماً یکتاپرست، اثرگذار می‌شود و او نخستین کسی است که مفهوم پیامبری را ابداع می‌کند. توجه داشته باشید که آخن‌آتون وجود خدایان پرشمار مصری را می‌پذیرفت؛ اما پرستش خدای خورشید یعنی آتون را تبلیغ می‌کرد. در مقابل، زرتشت وجود همه‌ی خدایان قدیمی را منکر بود؛ اما شاگردانش جلوه‌هایی پرشمار از آنها را در قالب فرشتگانی مثل مهر و ناهید همچنان حفظ کردند.

علیرضا کسمائی مقدم: مثلاً در تحلیل شخصیت پوتا‌گوراس بیش از آنکه به‌عنوان یک فیلسوف مطرح شود جایگاه یک پیامبر را دارد.

شروین وکیلی: پوتا‌گوراس و افلاطون - که دنباله‌روی او بود- و بودا و همه‌ی پیامبران بعدی همگی در چارچوبی که زرتشت تعریف کرده بود خودانگاره‌ی خود را تدوین می‌کردند.

علیرضا کسمائی مقدم: درمورد پیامبران یهود توضیح ندادید.

شروین وکیلی: پیامبران یهود هم در همین بحث ما می‌گنجند. در کتاب مقدس، نبی‌ها (مثل عاموس و اشعیا و دانیال) رهبرانی معنوی در قبیله‌ای مشخص یا شهری خاص هستند و موقعیتشان به همان کاهنان قدیمی سومری و اکدی و ایلامی شباهت دارد. در کنارشان شاهانی مثل داود و سلیمان را هم داریم که باز با رهبران قبیله‌ای یا امیران حکم بر دولتشهرها، مانند شروکین اکدی یا حمورابی یا تیریگان گوتی، همسان هستند. تنها شخصیت متمایز در این میان خودِ موسی است که به نظرم خاستگاهش به کیش آتون مصری باز می‌گردد؛ اما در عصر هخامنشی آغازین و همزمان با تدوین تورات ایرانی‌وار شده و زیر تاثیر آیین زرتشتی عناصری از مفهوم پیامبری ایران شرقی را به خود پذیرفته است. با این همه، در نهایت همان دورگه‌ی شبه‌فرعون-شبه‌رئیس قبیله باقی می‌ماند.

محمدصادق افشاریان: در درس گفتارهایتان، همان‌طور که اشاره کردید، اقوام بسیار گوناگونی در جغرافیای خیلی نزدیک به هم زندگی می‌کرده‌اند که زبان‌ها و حتی عقاید متفاوتی داشته‌اند؛ اما همه‌ی آنها را با عنوان تمدن یا جغرافیای ایران زمین طبقه‌بندی کردید. اگر امکانش هست در این مورد هم توضیح بفرمایید که تا چه حد گسترش ایران زمین، تا حتماً فنیقیه را، می‌شود برای کلیت این سرزمین‌ها جامع دانست؟

شروین وکیلی: پیشتر هم بحثی در این مورد داشتیم. در علم تاریخ مردمی که در یک حوزه‌ی تمدنی زندگی می‌کنند را به اسم آن تمدن می‌شناسند. مثلاً در همه‌ی کتابها قبایل متنوع و جمعیت‌های گوناگونی که در هزاره‌ی اول و دوم پ.م در چین می‌زیستند را چینی می‌دانند. هرچند هویت چینی قرن‌ها بعد و هم‌زمان با عصر هخامنشی در چین آغاز می‌شود و نخستین دولت چینی متحد هم‌زمان با شکل‌گیری دولت اشکانی بر صحنه‌ی تاریخ پدیدار می‌شود. به همین ترتیب، سلتی‌ها و ایبری‌ها و فرانکها و ژرمنها را اروپایی می‌نامند. در حالی که هرگز کشوری متحد به نام اروپا نداشته‌ایم و این مردم خودشان را با اسم قبیله و محله‌ی زیست خاص‌شان می‌شناخته‌اند و نه با قاره‌ی اروپا. با توجه به این که به هر صورت به وجود جمعیت‌هایی چینی و اروپایی باور داریم - که درست هم هست و مردمی در یک حوزه‌ی تمدنی را نشان می‌دهد - بدیهی است که باید اقوام ساکن حوزه‌ی تمدن ایرانی را هم ایرانی بنامیم. این که چنین نمی‌کنند و با معیاری نامشخص تمایل به حذف کردن نام ایران دارند، بحثی سیاسی و ایدئولوژیک است و مبنای عقلانی و علمی ندارد. به‌ویژه که در ایران زودتر از دیگر جاها هویت مشترک و دولت یکپارچه‌ی فراگیر پدید آمده و دوام و گسترش و پایداری‌اش هم از همه‌ی تمدنهای دیگر بیشتر بوده است. اگر بخواهیم سومری‌ها یا سندی‌ها را از ایران جدا کنیم، چنان که در کتابهای تاریخ چین می‌کنند، باید وجود چیزی به نام چین یا اروپا را هم به کل منکر شویم. چون چسبندگی ژرمنها به فرانکها و سلتها و رومی‌ها در اروپا یا پیوستگی هان‌ها و خوئی‌ها و شیونگ‌نوها و ترکها و مغولها و تبتی‌ها در چین از اتصال اقوام ایرانی بسیار فروپایه‌تر و سست‌تر بوده است.

افسانه یزدانی نیا: به نظرم بر اساس نظر آقای دکتر وکیلی تقسیم‌بندی جمعیت‌های ایرانی به سه گروه قفقازی‌ها، سامی‌ها و آریایی‌های مهاجر و تلفیق جمعیت‌های قفقازی با آریایی‌ها و سامی‌ها کاملاً درست است و طبق نظر دکتر جهان‌شاه درخشانی آریایی‌ها بومی و درون‌زاد نبوده‌اند؛ مگر هیتی‌ها و میتانی‌ها و سکاها که آریایی بودند.

ریحان ابراهیمی: ریشه‌ی واژه‌ی آسیا چیست؟

شروین وکیلی: در ابتدای هزاره‌ی اول پ.م آس در اصل نام یکی از قبایل آریایی مستقر در شرق آناتولی بوده است و این مردم احتمالاً با سکاها خویشاوند بوده‌اند. بعدتر هم گهگاه اسم قبیله‌ی آس را در میان اقوام سکا می‌شنویم و معلوم است که ایرانی‌تبار بوده‌اند. آشوری‌ها پس از شکست دادن این مردم و فتح بخشهایی از آناتولی آن منطقه را آسیا نامیدند. این نام بر آناتولی باقی ماند و امروز هم آنجا را آسیای صغیر می‌نامند. چنان که در کتاب *اسطوره‌ی معجزه‌ی یونانی* شرح داده‌ام، این کلمه در حدود دوران هخامنشی نزد یونانی‌ها تعمیمی معنایی پیدا می‌کند و به کل ساحل شرقی دریای اژه و سواحل خاوری مدیترانه اطلاق می‌شود؛ یعنی در چشم یونانی‌هایی که در مدیترانه پراکنده بوده‌اند آسیا کش می‌آید و تا مرزهای مصر به سوی جنوب پیشروی می‌کند. بعدتر، در قرن اول و دوم پ.م، که رومی‌ها وارد میدان می‌شوند همین کلمه را وام‌گیری می‌کنند و پس از فتح آناتولی اسم استان‌شان در آنجا را می‌گذارند آسیا. اسم آسیا در متون رومی کم کم توسعه پیدا می‌کند و به کل ایران‌زمین و بعدتر به کل قلمروهای شرقی، از جمله چین و مصر، گفته می‌شود.

علیرضا کسمائی مقدم: پیش از این زبان دیوانی دربار هخامنشی را آرامی نامیده بودید؛ ولی در هفته‌ی

پیش فرمودید زبان اکدی در دیوان‌سالاری بابل در دوره‌ی هخامنشیان رایج بوده است.

شروین وکیلی: نه، اگر چنین گفته باشم لغزشی رخ داده است. زبان اکدی عملاً در قرن هفتم پ.م کاربرد خود را در مناطق شمالی میانرودان از دست می‌دهد و با زبان آرامی جایگزین می‌شود. استفاده از اکدی تنها در جنوب و قلمرو بابل رواج داشته و آن هم در رقابت با زبانهای سامی دیگر (کلدانی و آرامی و کنعانی) تعریف می‌شده است. وقتی هخامنشیان به قدرت می‌رسند، بنا به رسم رواداران‌شان، در متونی که در میانرودان و مناطق همسایه‌اش می‌نویسند زبان و خط اکدی را هم به کار می‌گیرند. اما زبان رسمی دیوانسالاری کوروش تا اردشیر اول ایلامی بوده و این نشان می‌دهد که دولت هخامنشی در واقع توسعه‌ی جغرافیایی دولت ایلام قدیم بوده است. از دوران اردشیر به بعد جریان برگرداندن زبان و خط دیوانی به آرامی سلطنتی آغاز می‌شود و این ریشه‌هایی در دوران داریوش اول هم داشته است. خط آرامی الفبایی و بسیار ساده بوده و زبان آرامی سلطنتی هم دستور سامی و آرامی داشته؛ ولی آمیخته‌ای از وام‌واژه‌های فراوان پارسی باستان بوده است. در حقیقت، نوعی زبان دورگه‌ی دیوانی و سازمانی به حساب می‌آمده است.

علیرضا کسمائی مقدم: زندگینامه‌های شخصیت‌های اسطوره‌ای-دینی و سیاسی با چه قالب روانشناسی‌ای بیان و طرح می‌شوند؟

شروین وکیلی: این بحث بسیار مفصلی است که درباره‌اش در کلاس زروان درس گفتارهای زیادی داشته‌ام و در کتاب *نظریه‌ی قدرت و روانشناسی خودانگاره* هم مفصل به آن پرداخته‌ام. باید به آن منابع مراجعه کرد.

ریحان ابراهیمی: بنابراین، خاورمیانه هم یک واژه‌ی سیاسی است؟

شروین وکیلی: کاملاً. این کلمه تازه پس از جنگ جهانی دوم باب شد تا از بردن اسم ایران پرهیز شود. ابهام و نارسایی فراوانی هم دارد و حتا طی همین سالهای اخیر می‌بینیم که با الگویی رشدیابنده کلمه‌ی

خاور نزدیک را به جایش به کار می‌گیرند. این منطقه نه میان جایی است و نه خاور جایی، یک حوزه‌ی تمدنی مستقل و دیرینه است که قدیمی‌تر از همه‌ی جاهای دیگر اسم داشته و نامش هم پارس یا ایران است. علیرضا کسمائی مقدم: بومی‌های بالکان و کرت از خانواده‌ی قفقازی‌ها به حساب می‌آیند و مهاجران ایولایی و ایونی و دروسی مهاجران هند و اروپایی بودند؟

شروین وکیلی: بله. به احتمال زیاد جمعیت بومی بالکان هم قفقازی بوده‌اند که پلست‌ها (فلسطینی‌ها) و مردم دریایی در هزاره‌ی دوم پ.م بازمانده‌ی مهاجرانش محسوب می‌شوند. اقوام هند و اروپایی مانند قبایل یونانی (ایونی‌ها/ دوری‌ها/ آیولی‌ها/ آخایی‌ها و ...) دیرتر و در حدود ۱۲۰۰ پ.م به این منطقه مهاجرت می‌کنند. قبلشان هم، در حدود سال ۱۶۵۰ پ.م، همزمان با مهاجرت هیتی‌ها موج پیشایونانی موکنایی‌ها را داشته‌ایم.

علیرضا کسمائی مقدم: لطفا کتاب موسای مصری را دوباره روی تخته سفید قرار می‌دهید؟

شروین وکیلی: بله، حتما. لطفا در پیام شخصی یادآوری کنید که فردا چنین کنم.

بحث هفتگی: نشست چهل و چهارم - شنبه اول تیرماه ۱۳۹۸

شروین وکیلی: پیشنهادهایم برای محورهای بحث چنین است:

- ۱) مفهوم قومیت در تمدن ایرانی چه ارتباطی با مفهوم ملیت برقرار می‌کند؟ با ظهور مفهوم مدرن ملیت (ناسیونالیسم) و کشورتراشی‌های قرن گذشته، پیوند میان ملیت و قومیت چگونه دگرگون شده است؟
- ۲) با توجه به پیچیدگی نقشه‌ی قومی ایران و بحران سیاسی و اجتماعی امروز منطقه، بهترین راهبرد برای ساماندهی مجدد اقوام ایرانی زیر پرچم یک هویت مشترک چیست؟ آیا اصولاً چنین کاری ممکن یا مطلوب است؟

صبا طهماسبی: در بخش سوم مبحث این هفته به مواردی اشاره کردید که کمی پرسش‌برانگیز بود. فلاسفه‌ی بزرگی همچون آرنست و هایدگر بارها به نقد مدرنیتیه پرداخته‌اند: اینکه مدرنیتیه انسان‌ها را مصنوعی کرده است و ایدئولوژی‌ها حقیقتی را فراتر از ذهن انسان عادی قرار می‌دهند و به واسطه‌ی تاریخی نمودن این حقیقت به چپاول انسان‌ها می‌پردازند که خود یک اتفاق شوم است. از سوی دیگر، شما مدرنیتیه را عامل فروپاشی ساختار اجتماعی و فرهنگی یک تمدن می‌دانید. گرچه، هر دوی نظریات درست و منطقی است؛ ولی در کنار تمام این صحبت‌ها مفهوم با ارزشی، مانند آزادی، وجود دارد که در درون سنت‌گرایی نمی‌توان به آن دست یافت. آزادی نیازمند تعامل در جهان مدرنیتیه است. جهانی که افراد با تفکری یکسان در یک کنش

به فاعلیت می‌رسند. دوران مشروطه مدرنیته را پذیرفت؛ ولی در درک واژه‌ی آزادی معیوب عمل کرد. اکنون این چند سوال مطرح است:

(۱) آیا پرداختن و کشمکش با ادیان و زبان‌های متفاوت می‌تواند مردم یک جامعه را به مفاهیم مهم ذهنی‌شان برساند؟ (۲) غرق شدن در فرهنگ، و به قول شما آموختن زبان قومیتی، در جا زدن در یک تاریخ نیست؟ (۳) آیا می‌شود با اقوامی با زبان‌های متفاوت برای رسیدن به یک مفهوم ذهنی وارد گفتگو شد؟ (۴) آیا صحبت‌های شما با پولورالیسم در تضاد نیست؟

شروین وکیلی: سپاس صبا جان از پرسش‌هایت. (۱) راستش، این پرسش را درنیافتم و لازم است دوباره دقیقتر طرحش کنی. سعی می‌کنم هر یک از دیگر پرسش‌ها را به کوتاهی پاسخ بدهم: (۲) اصولاً ما همگی در فرهنگ غرقه هستیم. سفارش من برای یادگیری زبانهای قومی به معنای برخوردار شدن از لایه‌هایی از رمزگذاری معنا در جامعه‌مان است که در دسترس‌مان است و اغلب از بهره‌مندی از آن غفلت می‌کنیم. به تجربه دیده‌ام بیشتر کسانی که زبانهای قومی‌شان را، در کنار زبان ملی‌شان، خوب می‌دانند؛ در برابر فریبه‌های نفرت‌پراکنان و قوم‌گرایان مصونیت پیدا می‌کنند. این نکته را هم بدانیم که همواره درجا زدن در تاریخ با غفلت و فراموشی آن پیوند خورده است. شناسایی آنچه بوده‌ایم و هستیم و چیرگی بر گذشته و تصاحب انباشتی از تجربه که پشت سرمان است، راه در مشت گرفتن تاریخ است و به همراه خویش بردن‌اش؛ وگرنه فراموش کردن تاریخ است که ما را با خود خواهد برد. (۳) کارکرد زبان ملی همین است: رسانه‌ای عمومی است که مردمی با زبانهای قومی گوناگون تجربه‌ی زیسته‌شان را در آن به اشتراک می‌گذارند و از آن برداشت می‌کنند. برای همین، زبانهای ملی ایرانی منبع انباشت خردی گسترده و روادار و تجربه‌ی زیسته‌ای عمیق و گونه‌گون بوده که به گمانم راز دوام و تبلورش در قالب شعر نیز همین است. (۴) پولورالیسم (تکثرگرایی) مفهومی مدرن است و تنها در این بافت معنایی دارد که برای من پسندیده است؛ اما محدود و بریده‌بریده

می‌نماید. ما در فرهنگ ایرانی‌مان مفهوم‌های نیرومندتر و گسترده‌تری داریم مانند رواداری، نرمی، مهر و ... که در آثار عارفان و حکیمان بارها تکرار شده و همان نتیجه را با قدرتی بیشتر به دست می‌دهد.

اکبر معارفی: گمان می‌کنم نقد مدرنیته احتیاج به جلسات مختص خود دارد. بیماری‌های اجتماعی و فکری که در پیکر مدرنیته پدیدار شده‌اند را نباید با خود مدرنیته اشتباه گرفت. اگر که گناه پیدایش فاشیسم، استالینیسیم و بهره‌کشی از مستعمره‌نشین‌ها را معطوف به مدرنیسم بکنیم، مانند این است که پیکر انسان را مسئول پیدایش بیماری‌هایی مثل سرطان و سل بدانیم.

شروین وکیلی: بله، بحث درباره‌ی مدرنیته گسترده است و نیازمند زمانی دیگر. گرچه، تاکید می‌کنم که بستر مفهومی مدرنیته، و نه روایت‌هایی خاص از آن، و سراسر تاریخ آن، و نه لحظه‌هایی ویژه و تاریک از آن، سزاوار نقد و واسازی هستند. در کل، مدرنیته ادامه‌ی پیچیده‌شده‌ی همان تمدن اروپایی مهاجم و غارتگری است که در قرون وسطا همسایگان خود را به خاک و خون کشیده بود. علم و هنر و فناوری ارجمند مدرنیته - که بی‌شک باید آموخته و درونی شود - نباید ما را از سویه‌های نیرومندتر و مسلطش، مانند سیاست و اقتصاد و مذاهب‌های مدرن، غافل کند.

اکبر معارفی: شروین جان توضیحاتت درباره سیاست هخامنشیان نسبت به اقوام برساننده‌ی تمدن ایرانی بسیار روشن و آموزنده بود. پرسشی که برای من مطرح شده این است که این سیاست در چه زمانی پیش از دوران مدرن تغییر کرد و پیامدهای آن چه بود؟

شروین وکیلی: اکبر جان حقیقت آن است که این سیاست در خود ایران و نزد اقوام ایرانی هرگز تغییر نکرد. آن سرکوب فرهنگی و نسل‌کشی و کشمکش‌های زبانی و قومی‌ای که حوزه‌ی تمدن ما، به طور عمده طی صد سال گذشته، گرفتارش شده برونزاد است و ساخته‌ی استعمارگران و کارگزاران نادان یا خائن داخلی‌شان. در خود کشور ایران - که به مستعمره تبدیل نشد - می‌بینیم که هرگز درگیری‌های قومی و سیاست

دولتی سرکوب اقوام را نداشته‌ایم. آنچه را هم که درباره‌ی این موضوع، در عصر رضا شاه، می‌گویند عمدتاً اغراق و تحریف است و صحت تاریخی ندارد. در دوران رضا شاه مجلات و برنامه‌های رادیویی به زبانهای قومی داشته‌ایم و بخش عمده‌ی دولتمردان و مقامهای بالای کشوری از اقوامی گوناگون بوده‌اند و اصولاً قومیت اهمیتی در جایگیری سیاسی افراد نداشته است.

اکبر معارفی: بنابراین، معتقدی که سیاست ایران‌شهری در ارتباط با اقوام ایرانی تا پیش از دوران مدرن دچار تغییر نشد. آیا این را درست می‌فهمم؟

شروین وکیلی: بله، سیاست ایران‌شهری هم در دل ایران و هم در دولتهای ایرانی گسترش یافته در شرق و غرب (گورکانیان هند و عثمانیان روم) رواج داشته و در تمام این قلمروها برابری حقوق اقوام در مرتبه‌ای قیاس‌ناپذیر با بقیه‌ی دولتهای شرقی و غربی (چین و دولتهای اروپایی) رعایت می‌شده است. کشمکشهای قومی یک برساخته‌ی مدرن و تازه است که پس از چیرگی استعمار هند و امپراتوری تزاری-کمونیستی بر نیمه‌ی جنوبی و شمالی ایران زمین دامنگیرمان شده است.

علیرضا کسمائی مقدم: با حمله‌ی اعراب ادیان دیگر به شدت سرکوب شدند. اصطلاح کافر مسلمان می‌کنی همچنان در زبان مردم جاری است. اینکه در دوران صفویه سنی‌ها در جای‌جای ایران سرکوب شدند با سیاست رواداری هخامنشیان همخوانی نداشته است.

شروین وکیلی: راستش چنین نبوده است علیرضا جان. چه در دوران سیطره‌ی سلسله‌های عرب، مانند اموی‌ها و عباسی‌ها، و چه در دورانهای بعدی هرگز سرکوب بر محور قومیت یا زبان نداشته‌ایم. این پدیده کاملاً نو است. چند نمونه برایت بیاورم: (۱) یکی از نگرانی‌های اموی‌ها ایرانی‌های زرتشتی بوده‌اند که مسلمان می‌شده‌اند تا از دادن جزیه فرار کنند؛ پس تدبیرهایی برای مسلمان نشدن‌شان اندیشیده بودند! (۲) پیوندی بسیار نزدیک میان جریانهای دینی اسلامی و غیراسلامی داشته‌ایم: صوفیه با مانویت و کیش بودایی،

اسلام سنی اشعری با دین زروانی و معتزله با کیش زرتشت رسمی پیوند داشته و به نوعی دنباله‌ی هم مربوط می‌شده‌اند. ابومسلم خراسانی - که علت اصلی گرویدن مردم خراسان به دین اسلام بود - از پشتیبانی مالی و سیاسی اشراف و بزرگان زرتشتی و به‌ویژه موبدان برخوردار بود. در نهایت هم او را وادار کردند با سپیدجامگانی بجنگد که در میان زرتشتیان بدعت گذاشته بودند و با مسلمانان نزدیکی بیشتری داشتند! (۳) در دوران صفوی به هیچ عنوان سنی‌های ایران کشتار نشدند. اگر می‌شدند که امروز گرداگرد ایران از کردستان تا ترکمن صحرا و از بوشهر و بلوچستان تا اهواز سنی‌نشین نمی‌بود!

داود مجیدی: البته به نظرم چند خط آخر، استدلال ضعیفی است. در مورد شیعه هم فشارهای زیادی وارد شده است؛ اما در نهایت اکنون بیشتر مردم شیعه هستند. در زمان صفویه نیز سنیان در فشار و تنگنای زیادی بودند. به‌گونه‌ای که پسر یکی از مجتهدان، عباس سنی‌کش، معروفیتی کسب کرده بود. در زمان قاجار نیز بهاییان کشتار شدند. در حال حاضر نیز سرکوب دینی را مشاهده می‌کنیم.

شروین وکیلی: داود جان به نظرم قدری در این موارد باید به منابع و مستندات تاریخی دقیق‌تری نگریست. سرکوب دینی تعریف روشن و مشخصی دارد و آن تعقیب و طرد و تبعیض درباره‌ی پیروان یک دین است؛ صرفاً برای آنکه بدان دین باور دارند. چنان که مثلاً مسیحیان در دوران هیرویه‌تو در ژاپن طرد اجتماعی شدند یا اسپانیایی‌ها در دوران فردیناند و ایزابل مسلمانان و یهودیان را کشتار و تبعید کردند. درباره‌ی قومیت هم ماجرا همین است و علت اصلی سرکوب باید عضویت در یک قوم یا مذهب باشد و نه چیزی دیگر. در ایران هرگز سرکوب قومی و مذهبی نداشته‌ایم. بابی‌ها تا زمانی که ناصرالدین‌شاه را ترور نکرده بودند بی‌گزند زندگی می‌کردند و حتا خود باب هم زندانی بود و با این بهانه که دیوانه است از اعدامش خودداری می‌کردند. تنها پس از شورش مسلحانه‌ی بابی‌ها بود که رهبرشان را کشتند و خودشان را تعقیب کردند. درگیری‌های میان مذاهب البته همواره بوده است؛ اما این که فلان شیخ عصر قاجار صوفی‌کش لقب

داشته یا بر مسیحیان فلان شهر میانرودان در عصر ساسانی مالیات بیشتری بسته بودند؛ به معنای این نیست که همه‌ی صوفیان با سیاستی منظم کشتار می‌شده‌اند یا اموال مسیحیان را مصادره می‌کرده‌اند. در هریک از این موارد اگر قدری ریزتر به منابع بنگریم تصویری به کلی متفاوت خواهیم دید. به عنوان یک قاعده این را داشته باش که شدیدترین درگیری‌های مذهبی همواره در ایران میان شاخه‌های رقیب و نزدیک به هم وجود داشته است؛ یعنی حیدری و نعمتی با هم و اشعری و معتزلی با هم درگیر بوده‌اند که بسیار بیش از درگیری زرتشتی با مسیحی یا مسلمان با یهودی بوده است.

شایان غیاث‌الدین: یعنی در ابتدای دوران اسلامی سرکوب با محوریت قومیت و زبان نداشتیم؛ ولی با محوریت دین و مذهب داشته‌ایم و چه قدر؟

شروین وکیلی: نه. سرکوب مذهبی هم، بدان شکلی که در روم و چین معاصرش داریم، در ایران نداشته‌ایم. بدنه‌ی تغییر دینها در ایران به صورت خودجوش و بیشتر با دلایل اقتصادی انجام می‌پذیرفته و سرکوبها همیشه سیاسی بوده است. این را باید در نظر داشت که در ایران اصولاً جریانهای سیاسی شورش‌ی دینهای تازه یا فرقه‌های نو پدید می‌آورده‌اند و اینها بوده‌اند که سرکوب می‌شده‌اند. شاخه‌هایی از همانها یا ادیانی همخانواده‌شان را داریم که درگیر شورش نمی‌شده‌اند و دولت مرکزی هم کاری به کارشان نداشته است.

ریحان ابراهیمی: درباره‌ی برمکیان داستان *آخرین لبخند* را از صادق هدایت خواندم که خیلی واژگان تندی بر علیه اعراب به کار برده است. از عرب‌ستیزی بی‌شرمانه‌ی آن بسیار تعجب کردم. آیا این روایتی که در مورد بودایی بودن برمکیان و کشتارشان به دست خلفای عباسی گفته شده درست است؟

شروین وکیلی: بله، صادق هدایت به نوعی عرب‌ستیز بود و از جریان سامی‌ستیزی اروپایی تاثیر پذیرفته بود. گرچه، اینکه برمکیان بودایی بوده‌اند درست است. این خاندان - که در ضمن خویشاوندی ای

هم از طرف پدری با من دارند! - در اصل از خاندان راهبان اعظم معابد بودایی بلخ و بخارا بوده‌اند و پس از ظهور اسلام به خدمت خلفای عباسی درآمدند. دلیل نابودی‌شان هم کاملاً سیاسی بوده و بهانه‌های دینی پوشش سطحی داستانشان بوده است.

ریحان ابراهیمی: با توجه به مباحث قومی که در ایران‌زمین مطرح کردید، دلیل سیاسی کشتار برمکیان

چیست؟

شروین وکیلی: چند بحث در میان است. مهم‌تر از همه اینکه در عمل دربار عباسی در دست برمکیان بود و خلیفه از تصمیم‌گیری‌های سیاسی کنار نگه داشته می‌شد. مانند عباسی‌ها خاندان برمکی‌ها هم بزرگ و گسترده و نیرومند بود و به نوعی رقیب این گروه خویشاوندی محسوب می‌شدند. در این بافت بود که هارون مترصد فرصتی بود برای کنار زدن این وزیران نیرومند و ماجرای عباسه و یحیی برمکی را بهانه کرد و به کشتارشان دست گشود. نابودی خاندان برمکی در ضمن علت اصلی فروپاشی دولت عباسی هم بود و پس از آن این دولت به یک امیرنشین محلی در میانرودان فروکاسته شد.

عزیز رحمان هروی: لطفا نظرتان را درباره‌ی این متن می‌فرمایید؟

(<https://www.wdl.org/en/item/17889/view/1/>)

Aryana or Ancient Afghani stan: ۱۹۵۷, Anj unan-i Tari kh-i Af ghani stan

شروین وکیلی: در حدی که با مروری کوتاه به نظرم رسید، این نکات را می‌توانم بگویم:

(۱) متن قدری قدیمی است و یافته‌های تاریخی و باستان‌شناختی جدید را طبعاً در خود نگنجانده

است. روایتی است شرق‌شناسانه که در ابتدای قرن بیستم انگلیسی‌ها درباره‌ی کشور نو بنیاد افغانستان بر ساخته

بودند تا از سویی آن را از شمال هند و قلمرو مستعمراتی‌شان جدا کنند و از سویی دیگر شکافی هویتی میان

ایران و افغان پدید آورند. در همین نگاه گذرا تقریباً هر صفحه یکی دو غلط فاحش علمی داشت که البته

بخشی‌اش برای قدیمی بودن متن است. ۲) آریانا که با آریایی یکی گرفته شده، شباهت کلامی است و نادرست است. اصل این کلمه هَریوَه است که در کتیبه‌ی بیستون و متون پارسی باستان و همچنین در اوستا بارها آمده است و همان هرات امروز است. این نام از رودی گرفته شده و ربطی به آریایی ندارد. بیشتر اقوام ساکن افغانستان مانند تاجیک و پشتون و بلوچ و نورستانی و وزیرستانی و ... ایرانی و بنابراین آریایی هستند. اقوام مهمان مثل ازبکها و هزاره‌های ترکمن هم از اقوام حوزه‌ی تمدن ایرانی‌اند و فرهنگ و هویتی همسان با دیگران دارند. میان دراویدی و آریایی در متن قدری تفکیک اغراق‌آمیز دیده می‌شود تا افغانستان را از پاکستان - که آن وقتها بخشی از مستعمره‌ی هند بوده و هنوز کشور نشده بود - جدا کند که نادرست است. ۳) اصولاً تعبیر «افغانستان باستان» ایدئولوژیک و زمان‌پریشانه است. افغانستان مثل عراق و ترکیه و دیگر کشورهایی که از تجزیه‌ی حوزه‌ی تمدن ایرانی پدید آمده‌اند، کشوری نوپاست. در دوران باستان همه‌ی اینها بخشهایی از یک کشور بوده‌اند.

عزیز رحمان هروی: با وجود اینکه اذعان می‌دارید اقوام تاجیک و پشتون و ... ایرانی هستند، بر اساس تاریخ بیان‌شده و ذکرشان در متون یادشده‌ی باستانی، چرا در درس‌گفتارها به اقوام شرقی، برخلاف اقوام غربی، پرداخته نشده است تا اندکی راجع به آنها نیز بدانیم؟

شروین وکیلی: در دوره‌ی گذشته بر ایران غربی تمرکز داشتم چون در عصر برنز داده‌های ما به نویسایی محدود است و تنها ایران غربی در این دوران نویسا بوده است. در بحث تاریخ هنر به اقوام ایرانی شرقی نیز پرداختم و پس از این در دوره‌ی بعد هم بنا به مورد درباره‌ی این نیمه‌ی حوزه‌ی تمدنی مان بیشتر خواهم گفت.

المیرا محب‌علی: شاید جواب این سوالم را در موضوع درس ماه بعد پیدا کنم؛ اما تمام درس‌گفتار اخیر را با داشتن این پرسش گوش می‌کردم که چرا پارسی دانستن و یا خود انگاره‌ی پارسی تمام اقوام در ایران‌زمین

را اجباری از طرف قدرت حاکم آن زمان یا دولت قدرتمند پارسها نمی‌دانیم؟ مانند خودانگاره‌ی نادرست مردم عرب در عراق؟

شروین وکیلی: المیرا جان نکته در اینجا است که ما اصولاً سیستم سیاسی سرکوبگری که بخواهد هویت یا زبان پارسی را به همه تحمیل کند نداشته‌ایم. در دوران هخامنشی - که آغازگاه تاسیس کشور ایران و شکل‌گیری هویت پارسی بوده - ابتدا زبان و خط رسمی و دیوانی دولت ایلامی و سپس آرامی بوده است. در عصر اشکانی هم زبانهای درباری آرامی و پارتی و حتا یونانی رایج بوده است. در عصر ساسانی هم متنها به چندین زبان نوشته می‌شده‌اند. پس از اسلام هم که اصولاً بیشتر سلسله‌های حاکم ترک‌زبان بوده‌اند و بیشترشان دست بالا علاقه‌ای علمی و ادبی به زبان فارسی نشان می‌دادند و هیچ پشتیبانی سیاسی و تلاشی برای تبلیغ زبان پارسی دری نمی‌بینیم. خلاصه‌اش این که زبان ملی ایران که در خطی مستقیم تکامل یافته و بی‌گسست از پارسی دری به پهلوی، به پارتی، به پارسی باستان می‌رسد؛ با تکاملی درونزاد و خودجوش و با انتخاب اقوام گوناگون به صورت زبان ملی درآمده و همواره هم زبانهای دیگر را در کنار خود جای داده و برکشیده است. از جمله زبان عربی را که طی چهارده قرن پیش زبان دینی بوده و پیش از آن هم در قالب آرامی و سریانی و عبری همچنان زبان دینی بخشی بزرگ از جمعیت ایران بوده است.

المیرا محب‌علی: سپاس. نکته‌ای بسیار مهم است که پارسی دری را آبای ما پاس داشته‌اند و نه رهبران سیاسی ما.

علیرضا کسمائی مقدم: سریانی زبان است یا خط؟

شروین وکیلی: سریانی یک خوشه از خطهای رایج میان مسیحیان ایران غربی بوده است و انواعی مانند استرنجیلی و ... داشته است. زبانی که خط سریانی برایش ابداع شده بود آرامی بوده و برای همین گاهی زبان و خط را با هم سریانی-آرامی می‌گویند.

المیرا محب‌علی: سوال دوم و یا نکته‌ای که در درس‌گفتار گذشته ذهنم را مغشوش کرده این است که چرا مردم افغانستان - که روزمره هشتاد درصد زندگی‌ام را در کنارشان سپری می‌کنم - اگر پشتون نباشند هرگز خودانگاره‌ی افغان ندارند.

شروین وکیلی: استعمار انگلستان بیشتر در هر سرزمینی قومیتی را برمی‌کشد که موقعیت فرهنگی فرودستی هم دارد و قدرت را به آن واگذار می‌کند. برای آن که مشروعیتی داخلی نداشته باشند و همواره به کمک خارجی نیازمند باشند. با آل ثانی در قطر و اعراب بحرین و قبایل عرب تکریت در عراق چنین کردند و در افغانستان هم با پشتونها. گرچه، پشتونها یک قوم بسیار کهن ایرانی و آریایی هستند و همیشه مرزبان قلمرو ایران در برابر مهاجمان بوده‌اند. به‌تازگی است که این تبلیغات قوم‌گرایانه در پیوند با تعصب دینی وهابی میان‌شان رسوخ کرده و طاعونی مثل طالبان را ایجاد کرده است. خودشان مردمی بسیار شریف هستند با تاریخی درخشان، در مقام قومی ایرانی، که به فریب استعمارگران آلوده شده‌اند.

المیرا محب‌علی: در نتیجه، در بلخ و هرات و ... هر کدام خود را به نام قومی می‌پندارند. آیا قوم پشتون هم در بخشی از تاریخ مشترک پارسی در ایران‌زمین حضور دارند؟

شروین وکیلی: بله، زبان پشتون یکی از زبانهای ایران شرقی است و قوم پشتون هم از دیرباز در منظومه‌ی تمدن ایرانی حضور داشته‌اند. هنگامی که اسکندر به ایران شرقی تاخت همین پشتونها با او جنگیدند و بعد از دو هزار سال جلوی رسوخ انگلیسی‌ها به قلمروهای درونی ایران را هم گرفتند.

محمدصادق افشاریان: دو پرسش دارم؛ یکی درباره‌ی زبان‌های ایرانی و دیگری درباره‌ی نژاد یکی از اقوام سازنده تمدن ایرانی:

۱) چرا با وجود غنی بودن زبان‌های ایرانی تنها زبان پارسی بود که توانست آثار فاخری در نظم و نثر از خود به جا بگذارد؟ چرا در دیگر زبان‌های ایرانی مانند بلوچی، گیلکی، لری و... آثار مکتوب انگشت‌شماری داریم؟

۲) در مورد کردها مختصری توضیح بفرمایید که به کدام یک از اقوام باستانی ایران زمین شباهت بیشتری دارند و در متون کهن باستانی چه نامی داشته‌اند؟

شروین و کیلی: (۱) بسیاری از زبانهای قومی دیگر ایران هم نویسا بوده و آثار چشمگیری از خود به جا گذاشته‌اند. نمونه‌اش زبان طبری است که در قرون اولیه‌ی اسلامی متون زیادی بدان نوشته می‌شده یا کردی و ترکی و بلوچی و لاری و دشتی است که شعرها و سبکهای ادبی خاص خود را طی چندین قرن پدید آورده است. با این همه، زبان پارسی به چندین دلیل (یکی ساختار دستوری ساده و دیگری داد و ستدهای گسترده‌اش با زبانهای گوناگون) بخت بیشتری برای محوریت یافتن داشته است. این را هم داشته باش که زبان پارسی امروز ما دنباله‌ی مستقیم زبانهای ملی پیشین مان است و از این نظر هم به خاطر پیشینه و تجربه‌ی تاریخی رمزگذاری‌اش برتری‌ای بر زبانهای قومی داشته است. در کل، همیشه زبانهای ملی از برکشیده شدن زبانهای قومی کهن و فراگیر پدید می‌آیند. ۲) کردها از اقوام آریایی هستند و تبارنامه‌شان یک رگ قفقازی هم دارد که به گوتی‌ها و لولوبی‌های قدیمی می‌رسد. اسمشان هم از اواخر دوران هخامنشی در مقام یک قوم و قبیله در منابع تاریخی آمده است. این نکته هم مهم است که مفهوم مدرن کرد تا حدودی ساختگی است. مثلا زبانهای اورامانی و گورانی و زازا را چندان راحت نمی‌شود در یک خوشه جای داد و آن را از زبانهای لری و زبانهای محلی دیگر جدا کرد.

ریحان ابراهیمی: از نظر شما در هیچ دوره‌ای در زمان رضا شاه اقدامی برای ممنوع کردن تدریس زبان‌های قومی صورت نگرفته؟! آیا رضا شاه در به رسمیت شناختن اقوام ایرانی پیرو تفکر هخامنشیان بوده است؟

شروین و کیلی: بله، در دوران رضا شاه ما هیچ سیاستی برای سرکوب قومی یا زبانی نداشته‌ایم. آنچه در کتابها بدان اشاره می‌کنند، رودرویی با سیاستهای قوم‌گرایانه بوده است. مثلا ترکیه در همین دوران به

جعل تاریخ و تغییر خط مبادرت کرده بود و سیاست دولت ایران ترویج زبان پارسی در آذربایجان و تاکید بر یادگیری خط بود. تبعیض قومی و زبانی در این دوران نداشته‌ایم و مجله‌های فراوانی در غرب ایران داشته‌ایم که به ترکی یا کردی چاپ می‌شده است. گرچه، سیاست رضا شاه مدرن بود و نمی‌شود ادامه‌ی هخامنشیان‌اش دانست؛ اما مشاورانی خردمند و آگاه مثل فروغی داشت که این جریان مدرن را با ساز و کارهای جا افتاده‌ی ایران‌شهری ترکیب می‌کردند.

شایان غیاث‌الدین: سرکوب عشایر را که به تخت قاپو شهرت داشت چگونه ارزیابی می‌کنید؟ سرکوب قومیت نبود؟

شروین وکیلی: نه، به هیچ عنوان قومی نبوده است. مهمترین قبایلی که تخته قاپو شدند لرها بودند که در آریایی و ایرانی بودن‌شان تردیدی نیست. تخته قاپو شدن شاهسون‌ها (با اینها هم رگ مشترکی داریم!) هرچند به دست رضا شاه انجام شد مربوط به دوران سلطنت احمد شاه و پیش از ظهور سلطنت پهلوی است. بسیاری از قبایل مانند بلوچها و کردها را هم اصولاً نتوانستند تخته قاپو کنند. هدف خنثا کردن نیروی نظامی عشایری بود که مردان مسلح فراوانی زیر فرمان یک ایلخان نیرومند داشتند.

شایان غیاث‌الدین: متوجه هستم که هدف این کار خنثا کردن نیروی نظامی ایلخان‌ها بود؛ اما نتیجه‌ی همزمانش سرکوب اقوام نبود؟ آن سه چیزی که مبنای تعریف قومیت قرار دادید، زبان و جغرافیای مشترک و ساخت سیاسی، با تخت قاپوی عشایر تضعیف نشد؟

شروین وکیلی: چرا، ولی باید دید محور یک رخداد چه بوده است و چه چیزهایی مقصود اصلی یک تصمیم سیاسی و پیامد عمده‌اش بوده و چه چیزهای دیگری عوارض جانبی و رخدادهای حاشیه‌ای‌اش بوده‌اند. حقیقت آن است که تخته قاپو کردن بیش از هرچیز قدرت نظامی ایلها را از بین برد و نه فرهنگ و زبان و چیزهای دیگرشان را و هدفش هم همین قدرت نظامی بود. درباره‌ی جغرافیا این را توجه داشته باشید

که تخته قاپو کردن به شکل‌گیری جغرافیای مشخص قومی برای بسیاری از عشایر یاری رساند و این یکی از عواملی است که قوم‌گرایی در دوران مدرن را تشدید کرده است. شاهدی نداریم که هویت قومی مثلا لرها در دوران پیش از رضا شاه نیرومندتر از امروز بوده باشد.

اکبر معارفی: با در نظر گرفتن درس گفتارت پیرامون سیاست هخامنشیان نسبت به اقوام چین برمی‌آید که سیاست ایران‌شهری را نباید تنها در سرکوب نکردن اقوام دیگر خلاصه کرد. بلکه سیاست ایران‌شهری باید امکان رشد برابر اقوام را فراهم کند. در دوران جدید که شتاب پیشرفت در برخی مناطق کندتر بوده؛ شاید این ایجاب کند که منابع بیشتری به این مناطق اختصاص داده شوند تا عقب‌ماندگی‌های تاریخی خود را جبران کنند. از تجارب تاریخی چه راهبردی برای امروز می‌توان نتیجه گرفت؟

شروین وکیلی: دقیقا چنین است. اقوام خزانه‌های فرهنگی و تاریخی مهمی هستند که ریشه‌کن شدن و هم‌ریخت شدن‌شان با هم - که پیامد مدرنیته است - ذخیره‌ی معنایی یک تمدن را کم می‌کند. هنر بزرگ ایرانی‌ها این بوده که به اقوام و مذاهب گوناگون هویت‌های مستقل می‌داده‌اند و هم‌زمان همه را زیر پرچم هویت ملی مشترکی گرد می‌آورده‌اند. در شرایط کنونی که طی دهه‌های گذشته با تبعیض‌های مدرن گوناگون دست به گریبانیم، به یک سیاست قومی توانمندساز نیاز داریم که از سویی فرهنگ محلی و زبان‌های قومی و تاریخ‌های منطقه‌ای را به رسمیت بشناسد و توانمند کند و این هویت‌های محلی را به هویت ملی با آموزش ادبیات و زبان پارسی و تاریخ کل تمدن ایرانی جوش دهد و از سوی دیگر گرایش‌های ایران‌ستیزانه را براندازد و جریان‌های مزدور نفرت‌پراکن را ریشه‌کن کند.

صبا طهماسبی: فاصله افتادن میان خلفای راشدین با اموی و عباسی و تغییر عنوان خلیفه‌الرسول به خلیفه‌الله از کجا ناشی می‌شود؟ می‌توان آن را تاثیر از ادیان زرتشتی یا بودایی در نظر گرفت؟ آیا ارتباطی وجود دارد؟

شروین وکیلی: فکر نمی‌کنم صبا جان. ماجرا آن است که خاندان ابوسفیان در نهایت نیروی برتر در سیاست مکه بودند و چون عثمان هم خویشاوندشان بود و کشته شده بود، زیر پوشش خونخواهی او توانستند قدرت را غصب کنند. معاویه که والی شام بود بیشتر زیر تاثیر دیوانسالاری و سیاست رومیان بود و سیاست امویان را هم باید نوعی وامگیری و نشت نظام امپراتوری رومی در ایران دانست که البته خوشبختانه نگرفت و عباسی‌ها با شعارهای ایرانی‌شهری بر ایشان غلبه کردند. ایده‌ی شاهی که جانشین خداست در اصل رومی است و امپراتوران مسیحی روم چنین ادعایی داشته‌اند.

ریحان ابراهیمی: می‌شود درس‌گفتاری سیستمی درباره‌ی دوران اسلامی هم بگذارید؟

شروین وکیلی: باید ببینیم. اگر عمری باقی بود شاید گذاشتیم!

علیرضا کسمائی مقدم: رواداری در متن مقدس وجود ندارد؛ ولی شما اصرار دارید که سیاست ایرانی‌شهری ادامه پیدا کرده است.

شروین وکیلی: بله، اصولاً متون مقدس روادار نیستند. نه تورات چنین است و نه انجیلها و نه وداها. گرچه خوشبختانه در بخش عمده‌ی تاریخ ایران زمین دولت‌مردانی بر سر کار بوده‌اند که بر مبنای وجدان شخصی و اخلاق عقلانی‌شان کار می‌کرده‌اند و نه نص تورات درباره‌ی کشتار کنعانی‌ها یا اصرار انجیل در عقوبت بدعت‌گذاران. هرچند در میان متون مقدس، گاهان اصولاً متنی غیرعادی است. نخستین متنی است که چارچوبی فلسفی دارد و در واقع متنی کافرانه است که کل ادیان موجود را نفی می‌کند و اخلاقی شخصی را مبنای داوری قرار می‌دهد. گرچه، همین متن خردمندانه هم بعد از چند قرن به وندیداد می‌انجامد که به مقدار چشمگیری خشونت دارد.

علیرضا کسمائی مقدم: ولی دیگر آن پویایی گذشته بر قرار نشد.

شروین وکیلی: خب، پویایی گذشته هم چیز متفاوتی نبوده است. ادیان قدیمی همگی انحصارطلب و خشن بوده‌اند و بیشتر سیاستمداران هم خارج از منافع‌شان غیرت زیادی درباره‌شان نشان نمی‌داده‌اند.

محمدصادق افشاریان: آیا بعد از کلاس تیرماه که درباره‌ی کورش بزرگ هست همین روند به ترتیب در مورد حاکمان بعدی ادامه پیدا می‌کند یا اینکه به موضوعات متنوع دیگری می‌پردازید؟

شروین وکیلی: در کل، قاعده این است که دانشجویان کلاس موضوع را انتخاب می‌کنند. موضوع تیرماه را طی ماه‌های پیش دوستان پیشنهاد می‌کردند که همیشه مقام دوم را می‌آورد. این بود که چون قولش را داده بودیم آن را برای ماه بعد برگزیدیم. ترجیح خودم آن است که هر ماه را بر موضوعی و دوره‌ای لنگر بیندازیم و چالاک در تاریخ پیش و پس برویم.

ریحان ابراهیمی: پرسش آخر من این است که بر اساس دیدگاه شما آیا اعراب یکی از اقوام ایرانی هستند؟ آیا این موضوع که واژه‌ی ایرانی را در مقابل عرب قرار دهیم برساخته‌ای مدرن است؟ یعنی در زمان ورود اسلام انگاره‌ی ایرانیان در مقابل اعراب وجود نداشته؟ سیاست ایرانی و سیاست اعراب کلمات ابداع-شده‌ی شرق‌شناسان است؟

شروین وکیلی: دقیقاً چنین بوده ریحان جان؛ یعنی اعراب خود را قومی ایرانی می‌دانسته‌اند و ایرانیان هم چنین تصویری داشته‌اند. نخستین بار که اسم عرب در مقام سرزمین و قومی در متون می‌آید در کتیبه‌ی بیستون است که یکی از اقوام ایرانی را نشان می‌دهد. در زمان فتوحات کافی است نامه‌نگاری‌های سرداران مسلمان و حاکمان شهرهای ایرانی را ببینیم تا به این نکته پی ببریم که اعراب مدام به پیشینه‌ی مشترک و همزیستی‌شان با مردم شهرهای مختلف ایران تاکید دارند و امیران محلی هم این را می‌پذیرند و تنها به بیابانگرد بودن و نامشروع بودن‌شان تاکید دارند. یعنی برخلاف انگاره‌ای که از مغولها یا روسها داریم، عربها

را بیگانه و بیرونی قلمداد نمی‌کرده‌اند. مفهوم مدرن عرب برساخته‌ی کسانی است که می‌خواستند متصرفات اروپایی را از عثمانی و ایران جدا نگه‌دارند.

بحث هفتگی: نشست چهل و پنجم - شنبه، هشتم تیرماه ۱۳۹۸

شروین و کیلی: پیشنهادهایم برای محورهای گفتگو:

- ۱) آیا درست است که امروز هویت ایرانی را با برجسب پارسی مشخص کنیم؟ کدام کلمه برای نامیدن ملت ایران مناسبتر است؟ ایران؟ پارس؟ شرق؟ مردمی با فرهنگ ایرانی - اسلامی؟
 - ۲) کوروش را باید بیشتر پارسی دانست یا ایلامی؟ تمایز و شباهت این دو بافت هویتی در چیست؟
 - ۳) چرا کوروش در ایران زمین ظهور کرد؟ چرا قلمرو باستانی ایلام بود که روند تاسیس نخستین دولت جهانی را آغاز کرد؟ چه ویژگی‌ای در کوروش و قلمرو سیاسی ایلام وجود داشت که تاسیس کشور فراگیر ایران را از آن خاستگاه رقم زد؟
- شایان غیاث‌الدین: ۱) پاسارگادها چرا اسم خود را به دیگران می‌دهند و در چه زمانی؟ ۲) داده‌هایی که درباره‌ی دو قبیله‌ی کوروش و کمبوجیه در ایران شرقی داریم مربوط به چه دوره‌ای و چه منطقه‌ای است و چگونه به نامگذاری‌های کوروش بزرگ و کمبوجیه ربط پیدا می‌کند؟ ۳) آیا انشان همان شیراز است و چه ربطی به تل ملیان در بیضا دارد؟ (مردم ایزه هم معتقداند که ایزه همان انشان قدیم است.) ۴) بومیان ایران در دوره‌ی ورود پارسها در پذیرفتن این مهاجران چه منفعتی داشتند؟ چرا در قلمروشان بدون درگیری با قبایل پارسی مشترک شدند؟

شروین و کیلی: شایان جان فشرده بگویم: ۱) به احتمال زیاد پاسارگاد انگار اسم قبیله نبوده و اسم مکان است. معنای آن دژ یا شهر پارسهاست و یونانی‌ها به اشتباه آن را به صورت اسم قبیله تلقی کرده‌اند. در کتاب کوروش رهایی بخش شواهدی در این باره آورده‌ام و رای من آن است که پاسارگاد اسم مکان بوده و کلمه‌ی پارس هم به یک قبیله‌ی خاص اشاره نمی‌کرده و مجموعه‌ی قومی بزرگتری را دربرمی‌گرفته که عناصرش را در درسگفتار برشمردم. ۲) دو رده‌ی کاملاً متفاوت از منابع به قبیله‌ی کورو و کمبوجه در ایران شرقی اشاره کرده‌اند و تردیدی نداریم که چنین مردمی در آنجا وجود داشته‌اند: یکی منابع هندی است که از *مه‌ابهاراتا* شروع می‌شود و تا متون بودایی و منابع دولت مائوریه در عصر اشکانی ادامه پیدا می‌کند. دیگری منابع یونانی و *اسکندرنامه* هاست که آنها هم به این مردم ارجاع داده‌اند و دلیری‌شان در نبرد با مقدونی‌ها را ستوده‌اند. کورو و کمبوجه در پاکستان امروزی و استان تاکسیلا و پنجاب قدیم هخامنشی مقیم بوده‌اند. بنا به شواهدی که یاد کردم، احتمالاً از اوایل هزاره‌ی اول پ.م تا اواسط عصر اشکانی (۱۰۰۰ پ.م - ۱۰۰ م)، هویتی مستقل داشته و قدرتی محلی بوده‌اند. ۳) تقریباً قطعی است که انشان همان تل ملیان است که در نزدیکی شیراز قرار دارد. ایذه یک قلمرو ایلامی مشهور و مهم بوده به اسم آیپیر و دیوارنگاره‌های مشهوری دارد که نگاره‌ی هانی نامدارترینش است. ۴) اصولاً قبیله‌های متحرکی که به یک قلمرو وارد می‌شوند، نیرومندتر از بومیان هستند و اغلب به زور وارد می‌شوند و مراکز شهری را تسخیر و غارت می‌کنند. در ایران مرکزی هرگز چنین روندی رخ نداده و این استثنایی است؛ یعنی کاسی‌ها و مادها و پارسها و اقوام دیگر در ایران مرکزی و هنگام رویارویی با ایلام در آن جذب شده و در مقام طبقه‌ای نظامی با آن متحد می‌شده‌اند، بی‌آنکه درگیری مهمی میانشان رخ دهد. این بعدتر به صورت بخشی از سیاست ایران‌شهری درمی‌آید و مثلاً اعراب و ترکان هم به همین شکل جذب مراکز شهری می‌شوند و طبقه‌ی نظامی دولت را تشکیل می‌دهند، بی‌آنکه به مراکز یکجانشینی و دیوانسالاری لطمه‌ای بزنند.

شایان غیاث‌الدین: ممنونم برای پاسخ‌ها. درباره‌ی پرسش دوم ارتباط کورو و کمبوجیه را به شاهان ایلام و هخامنشی نفهمیدم؛ یعنی اصلاً تفسیری برای این دو وجود دارد؟ در ارتباط با پاسخ چهارم پرسش دیگر این است که آیا مبنای جذب و اتحاد و حل شدن اقوام آریایی با بومیان ایران اتحاد نظامی بوده است؟

شروین و کیلی: به نظرم ماجرا چنین بوده که انگار خاندان کوروش انشانی بوده‌اند و قوم و قبیله‌اش از ایران شرقی و احتمالاً سیستان و بلوچستان امروز به سمت غرب و قلمرو ایلام مهاجرت کرده بودند. پیوندهای نزدیکی هم میان خاندان کوروش و مردمان این منطقه برقرار بوده. در دوران داریوش - که جنگ داخلی در می‌گیرد - خویشاوندان کوروش و بردیا - که مدعی تاج و تخت بوده‌اند - بیشتر به سمت سیستان و بلوچستان پناه می‌برند که یکی از مراکز قدرتشان بوده است. قاعدتاً پارسیانی که کوروش رهبرشان بوده از قبایل آریایی ایران شرقی بوده‌اند که به قلمرو ایلام رفته و آنجا پذیرفته شده و طبقه‌ای جنگاور را تشکیل داده بودند.

علیرضا کسمائی مقدم: یکی از خصوصیات گونه‌ی ما نابودی گونه‌های رقیب می‌باشد و این مهم‌ترین دلیلی است که گونه‌های مختلف هومو امروزه وجود ندارند؛ حتا نئاندرتال‌ها که از حجم مغزی چشمگیری برخوردار بوده‌اند. توانایی شناخت هستی امکانی ثانوی است؛ یعنی ما برای شناختن به این سیستم‌های پیچیده تبدیل نشده‌ایم، بلکه برای باقی ماندن تکامل یافته‌ایم و این پیچیدگی سیستم عصبی توانایی اندیشیدن را فراهم آورد. اندیشیدن نیز خود بر روند پیچیدگی سیستمی ما اثری شگرف گذاشت. شاید درهم تنیدگی اندیشه‌ی پارسی با آیین مهر و نبوغ سیاسی یا همان تاثیر از اندیشه بر رفتار گونه‌ی ماست که باعث می‌شود تا آریایی‌ها به همزیستی و تعامل با اقوام بومی شکست خورده روی بیاورند. شاخص این رفتار تکامل یافته، در عمل، کوروش بزرگ را به مانند نقطه‌ی عطفی بر این جریان اندیشه می‌توان یافت.

کوروش بزرگ برای مردم در متصرفات خود مالیات یا جزیه تعیین نکرد. مردم سرزمین‌های اشغالی به‌عنوان برده و کنیز اسیر نشدند. در تمام استان‌ها افراد بومی در راس امور بودند و لباس ویژه، زبان بومی و سلاح مخصوص

خود را داشتند. شاهنشاهی هخامنشی تامین امنیت ارتباطات و انسجام کلی ساختار امپراطوری را حفظ می کرد. اگر این عبارات درست باشند پس از حمله اعراب این روشها دچار اختلال شد. رفتار قبیله های عرب در ادامه ی سنت مصری-رومی و همان مسیر اجداد هومو ساپینس ما، مبتنی بر اصالت خود و نفی دیگری، بود. اندیشه ی شکل گرفته از این رفتار همان فکری است که به کشتار سرخپوستان آمریکا منجر شد یا به کشتار ارمنی ها در ترکیه و اعراب در اسرائیل رهنمون شد و اساس فکری است که در آن یک کرد در ترکیه ی امروز و یک غیر یهودی در اسرائیل امروز شهروند درجه ی دوم به حساب می آید. رویارویی روادارانه با گروه محوری و جایگزینی مفهوم پارسی با مسلم یا مومن از تغییراتی است که ظاهرا شما نمی پذیرید؟

شروین و کیلی: علیرضا جان، در چارچوب کلی با تو همداستانم؛ یعنی الگوی غالب رفتار سیاسی و نظامی گونه ی ما، وحشیانه و غارتگرانه است و بر بازی های برنده-بازنده متکی است و به نسل کشی و برده گیری و غارت می انجامد. این الگویی است که کل تاریخ جهان را تشکیل می دهد. هرچند، در این میانه، حوزه ی تمدن ایرانی استثنایی چشمگیر است و نارواست اگر این ویژه بودن را نادیده بگیریم یا درباره اش سکوت کنیم. تمدن ایرانی تنها تمدنی است، که برای بخش عمده ی تاریخ، بزرگترین شهرها و نیرومندترین ارتشها و گسترده ترین اقتصاد را در سطح جهانی داشته؛ اما هرگز به بیرون از قلمرو تمدنی خود هجوم نبرده و در درونش هم برده داری و خشونت، بدان شکل و شدتی که در دیگر جاها می بینیم، وجود نداشته است. به گمانم یک دلیلش نرم افزار تمدن ایرانی است که آیین مهر و سیاست ایران شهری و عناصر مشابه را دارد و بازی های برنده-برنده را ممکن و تصورپذیر می کند. دلیل دیگر سخت افزاری ویژه است که از دیرینه بودن یکجانشینی و شهرنشینی، ریشه دار بودن تجارت و بافت جغرافیایی خاص تمدن مان برمی خیزد و در کانونهایی برنده-برنده بازی کردن را الزام آور می ساخته است. علیرضا کسمائی مقدم: پرسشم در ادامه ی بحث هفته ی پیش این است که این مجموعه پس از حمله ی اعراب دستخوش تغییراتی شد که شما نمی پذیرید.

شروین و کیلی: نه، نمی‌پذیریم! برای این که گسستی را در تاریخ بپذیریم نیاز به شواهد و گواهان محکم داریم. موقعیت اعراب در ایران زمین با پشتون‌ها و پارت‌ها و تا حدودی ترک‌ها همسان است و اینها همه اقوامی ایرانی و کوچگرد هستند که برای مقاطعی قدرتهای مرکزی را سرنگون کرده و خود محور اقتداری سیاسی بوده‌اند. هیچ کدامشان سیاست رومی-مصری نداشته‌اند؛ یعنی تقابلی با جمعیت شهرنشین، دشمنی‌ای با طبقه‌ی دیوانسالار سنتی و سیاستی برده‌دارانه نداشته‌اند. اتفاقا، اعراب از بسیاری جنبه‌ها ملایم‌تر از ترک‌ها بوده‌اند و به سرعت طی صد سال از اموی‌های بادیه‌نشین به خلفای عباسی دگردیسی یافتند که خودشان را ادامه‌ی ساسانی‌ها می‌دانستند.

علیرضا کسمائی مقدم: ولی مبتنی بر اندیشه‌ای گروه‌محور بودند.

شروین و کیلی: در این باره قدری بیشتر توضیح بده علیرضا جان. منظورت را درنیافتم.

علیرضا کسمائی مقدم: اندیشه‌ی دینی غیر مومنان را نمی‌پذیرد و آنها را در جایگاه درجه‌ی دوم قرار می‌دهد. این رفتار را در سیاست ایران شهری نداشته‌ایم.

شروین و کیلی: چنین نبوده علیرضا جان. هم نخستین مسلمانان و هم دولتهای مسلمان بعدی همیشه ادیان دیگر را به رسمیت می‌شناخته‌اند و این اصولا در بافت سیاست ایران شهری جای می‌گیرد. اصولا یکی از منابع درآمد خلفای مسلمان جزیه بوده و برای همین از مسلمان شدن صوری و گروهی ایرانیان که برای فرار از جزیه انجام می‌شده ناخشنود بوده‌اند و مدام با افزودن قواعد تازه به آیین مسلمانی در این مسیر مانع تراشی می‌کرده‌اند. برخی از پژوهشگران معتقداند شکل‌گیری نماز جمعه به صورت آیینی شهری و نمایشی پیامد چنین کشمکشهایی بوده باشد. به این هم توجه داشته باشیم که ایران در چهارده قرن دوران اسلامی بزرگترین کشور زرتشتی‌نشین، یهودی‌نشین و مزدکی‌نشین (از خرم‌دینان تا اهل حق) و یکی از بزرگترین مراکز تحول دین بودایی و مسیحی سریانی و زادگاه ادیان نو (از سپیدجامگان و اسماعیلیه تا بابیه) بوده است.

علیرضا کسمائی مقدم: همین بستن مالیات ثانوی نشان از یکدست نبودن جمعیت ندارد؟

شروین و کیلی: نه. جزیه یا گزیت در اصل یک قانون مربوط به دوران ساسانی است و ربطی به اسلام ندارد و عادلانه هم هست. پس از اینکه رومیان دین رسمی‌شان را مسیحی اعلام کردند و امپراتورشان خود را ولی‌نعمت مسیحیان جهان دانست، مسیحیان ایرانی از رفتن به جنگ روم اکراه داشتند و گاه خیانت‌هایی هم می‌کردند. در نتیجه، شاهان ساسانی، از شاپور به بعد، با سراسقف‌های نستوری و ملکی و فرقه‌های دیگر به توافق رسیدند که مسیحیان به جنگ نروند و در مقابل مالیاتی سرانه بدهند تا هزینه‌ی سربازان غیرمسیحی شود که از خان و مان مسیحیان نیز دفاع می‌کردند. همین قاعده در دوران اسلامی هم برقرار بود؛ یعنی غیرمسلمانان الزامی برای پیوستن به ارتشها نداشتند و در مقابل جزیه می‌دادند که مبلغش هم واقعا زیاد و چشمگیر نبوده است.

آیه شهابی: به گمانم جایی خوانده بودم به غیر مسلمانان یا ایرانیان اجازه‌ی داشتن سلاح را نمی‌داده‌اند. پس طبیعتا در ارتش هم نبوده‌اند یا اگر بودند پیاده‌نظام غیر مسلح بودند.

شروین و کیلی: در واقع چنین نبوده است؛ یعنی در تاریخ قرون اولیه‌ی اسلامی انبوهی از ارتشها را داریم که مانند خرم‌دینان یا سپیدجامگان یا اسپهبدان یا باوند‌های طبرستان اصلا مسلمان نبوده‌اند، یا در اصل قرمطیان و خوارج و اسماعیلیان دشمن اسلام رسمی محسوب می‌شدند. اما قانون رسمی در دوران خلفا آن بوده که جمعیت غیرمسلمان در سربازگیری‌ها کنار گذاشته شوند و به همین ترتیب گهگاه قوانینی برای محدود کردن آموزش نظامی و دسترسی‌شان به سلاح وضع می‌شده است. هرچند شواهد نشان می‌دهد که این قوانین چندان کارآمد نبوده‌اند. در مراکز شهری‌ای که غیرمسلمانان به طور رسمی پادگان و آموزش نظامی نداشتند نیز همچنان در همان قالب مراکز مهری باستانی ورزشهای رزمی را زنده نگه داشتند که ورزش باستانی امروز ادامه‌ی مستقیم آن است.

رکسانا احمری: گفتید ایرانی‌ها هرگز به بیرون از حوزه‌ی تمدنی خود حمله نکرده‌اند؟ این موضوع همیشه یکی از پایه‌های مهم بحث‌هاست: هنگامی که به تمدن غرب و الگوی رفتاری‌اش با مردمان تمدنهای دیگر انتقاد می‌شود، یکی از پاسخها این است که ما نباید به غرب خرده بگیریم چون همه‌ی تمدنها این گونه‌اند؛ مگر نه اینکه

ایرانیها هم قدرت خود را بر پایه‌ی جنگهای مفصل بنا کرده بودند؟ خواهش می‌کنم درباره‌ی اینکه ایرانیها به تمدنهای دیگر حمله نکرده‌اند منبع یا منابعی را برای استناد معرفی کنید. به نظر می‌رسد که سطح آگاهی در این مورد بسیار کم است و داشتن قدرت یا قلمرو وسیع جغرافیایی را نتیجه‌ی مستقیم جنگهایی خونین می‌دانند. حتا با آگاهی از منشور کوروش و روح حاکم بر آن باز هم این فتوحات را دال بر رفتار تهاجمی و جنگ طلبانه و کشورگشایانه‌ی ایرانیان می‌دانند.

شروین و کیلی: رکسانا جان، تا حدودی بحث واژگونه است؛ یعنی باید شاهدی ارائه شود که حمله به قلمروهای دیگر را نشان دهد. ارتش ایرانی در سراسر تاریخش درون قلمرو تمدن ایرانی حرکت می‌کرده که آناتولی و آسورستان در غرب و شمال هند و آسیای میانه در شرق هم بخشی از آن است. جدای از کشمکش میان مدعیان سلطنت، تحرکش تقریباً همیشه تدافعی بوده است. تنها، خروج از این قلمرو به دو بار گرفتن مصر مربوط می‌شود: یکی در اول عصر هخامنشی که ایران دولتی جهانی محسوب می‌شد؛ دیگری در اواخر دوران ساسانی و اوایل عصر اسلامی که در تقابل با روم مدعی حاکمیت بر مصر بود و هم مصریان از آن استقبال می‌کردند و هم برای حقانیت‌شان به دوران هخامنشی ارجاع می‌دادند. ناگفته نماند که این حرکت موفق هم بود و مصر عملاً در دوران اسلامی از تمدن اروپایی کنده شد و بخشی از تمدن ایرانی شد.

علیرضا کسمائی مقدم: ایرانیان به لودیه و بابل و مصر حمله‌ی نظامی کردند.

شروین و کیلی: البته لودیه و بابل پادشاهی‌هایی در درون حریم حوزه‌ی تمدن ایرانی هستند. میانرودان و آناتولی و آسورستان و قفقاز زیرسیستم‌های جغرافیایی ایران زمین هستند و در سراسر تاریخ کشور ایران بخشی محکم و استوار از این قلمرو سیاسی محسوب می‌شده‌اند.

شایان غیاث‌الدین: حمله‌های سلطان محمود غزنوی و نادرشاه افشار به هند چه‌طور؟

شروین و کیلی: نکته‌ی جالب آن است که هر دویشان فقط در همان بخش شمالی هند تاخت و تاز می‌کردند که بخشی از تمدن ایرانی است. تاریخ آن منطقه بخشی از تاریخ ایران است و با بقیه‌ی شبه‌قاره تفاوت دارد. شبه‌قاره‌ی هند هرگز تمدنی مستقل و مجزا پدید نیاورد. گرچه یک قلمرو جمعیتی و فرهنگی بسیار متنوع و مستقل است که زیر نفوذ فرهنگ آریایی-ایرانی (با دین‌های اسلام و هندو و زرتشتی و با زبانهای آریایی مانند سانسکریت و هندی) قرار داشته؛ اما برای خودش جهانی پیچیده و مستقل است.

علیرضا کسمائی مقدم: با این منطق حمله‌ی آلمانها به خاک کشورهای اروپایی توجیه‌پذیر است.

شروین و کیلی: چندان فارغ از توجیه هم نبوده است. آلمان بزرگترین دولت سرزمینی در اروپا بوده و از قرون وسطا و دوران هابسبورگ‌ها مدعی احیای امپراتوری روم در اروپا بوده است. مشکل اروپا آن است که هرگز دولت پایدار فراگیری در آن قلمرو تشکیل نشد و هنوز هم نشده است. برای همین، چه رومی‌ها و چه آلمانی‌ها و چه حالا آمریکایی‌ها، موجهایی زودگذر و تحمیلی در آن قلمرو هستند.

علیرضا کسمائی مقدم: به هر حال، نمی‌توانیم جنگ‌طلبی و کشتار کردن آلمانها را به بهانه‌ی تشکیل امپراطوری‌ای فراگیر بپذیریم.

شروین و کیلی: آن را باید در کنار رفتارهای مشابه آنگلو ساکسونها و روسها و فرانسویها گذاشت. تاریخ اروپایی را که ما امروز می‌خوانیم، توسط انگلیسی‌ها و به ضرر آلمانی‌ها نوشته شده است. اگر به داده‌های مستند بنگریم، می‌بینیم وحشیگری آلمانی‌ها بی‌شک از روسها و انگلیسی-آمریکایی‌ها و فرانسوی-بلژیکی‌ها کمتر بوده است. اصولا آلمان، مگر در دورانی کوتاه و در مناطقی محدود، مستعمره نداشته و کشورگشایی‌اش درون قلمرو اروپا بوده است. این بحثی پردامنه است که اگر خواستید می‌شود یک بار حتا ترمی را به آن اختصاص داد.

رکسانا احمری: دغدغه‌ی من این است که بتوانیم متقن و بی‌چون و چرا استدلال کنیم که حقیقتا روح تهاجمی و کشورگشایی حاکم نبوده تا به تبع آن، همانطور که اشاره شد و البته حتما در درسگفتارهای بعدی در

مورد کورش اشاره خواهد شد، به سیستمی که عامل این رویه است برسیم؛ یعنی سیاست ایران شهری بر مبنای آیین مهر.

شروین و کیلی: پیشنهادم آن است که در این کوشش نظری دو بخش را از قلم بیندازی: یکی متقن و قطعی بودن را که در قلمرو علم دست نیافتنی است و همیشه جای چون و چرا دارد و باید هم داشته باشد؛ دیگری آن که واقعا روح تمدنی و مفاهیمی از این دست را نمی شود سنجید. پیشنهادم آن است که به متغیرهایی روشن و رسیدگی پذیر بنگریم: مثلا تعداد حمله های غارتگرانه ی ارتش های ایرانی به سرزمین های خارج از قلمرو ایران زمین را به لحاظ آماری با حملات مشابه تمدن های دیگر مقایسه کنیم؛ یا بینیم مثلا در قلمرو چین و اروپا چند درصد از فتح شهرها به غارت و کشتار اهالی منتهی می شده و در قلمرو ایران زمین چگونه بوده است. اینطوری هم شواهدی روشن و قاطع خواهیم داشت و هم سنجه هایی شفاف و عینی. پیشاپیش بگویم که نتیجه هم خیلی جالب توجه و دلپذیر از آب در خواهد آمد!

محمدصادق افشاریان: پرسشی درباره ی این دارم که گفتید اعراب از ترکها ملایم تر بوده اند: اعراب همزمان با فتوحات خود طی چند سده زبان بیشتر مناطق فتح شده، از جمله شمال آفریقا، را تغییر دادند. دست کم تا صد سال پیش در مورد ترکها چنین تمایلی دیده نمی شود؛ حتی در قلمرو عثمانی هم آثار زیادی به زبان فارسی پدید آمد و حاکمان ترک تبار، مانند سلطان محمود غزنوی، از زبان فارسی پشتیبانی می کرده اند. در مورد اعراب طی دو قرن حکمرانی اثری به زبان فارسی نوشته نشد. درباره ی زبان فارسی گفتید که در قدم اول یک هویت هزار و دویست ساله و در قدم دوم یک هویت پنج هزار ساله بر ایمان به همراه آورده است. به نظرم خود شما دو قرن حاکمیت اعراب را برای زبان فارسی دوره ای تاریک دانستید. این رخداد را چگونه تفسیر می کنید؟

شروین و کیلی: محمد جان این پرسش بسیار مهم و دقیق است و باید در چند لایه جوابش داد: (۱) نفوذ زبان عربی در قلمروهای نانویسای حاشیه ای، مانند آفریقا، از آنجا می آید که زبانهای بومی این مردم نانویسا بوده

و در قلمروشان خط و نوشتار با زبان عربی وارد شده است. از این رو، عربی در قلمروشان به سرعت از مرتبه‌ی زبان دینی به زبان عام باسوادان ارتقا پیدا می‌کرده است. در ایران زمین چنین نبوده و واژگونه‌اش مطرح بوده؛ یعنی زبان عربی حجاز تا پیش از اسلام نانویسا بوده و پس از ظهور اسلام در قلمرو ایران زمین - که به شدت نویسا بوده - به خط مسلح شده است. ناگفته نماند که عربی جنوبی یمن و عربی شمالی تدمر و حیره نویسا بوده‌اند؛ با خط مُسندی و سریانی. (۲) در ایران زمین زبان گفتاری مردم هرگز عربی نشد. زبان عربی تنها به مردم عرب بادیه‌نشین و قبایل عربی که از آنجا به بیرون کوچیده بودند منحصر می‌شد. این زبان عربی (عربی حجازی) که امروز هم وجود دارد اصولاً با زبان عربی دینی - که نویساست و قراردادی و ساده شده - به کلی متفاوت است. آن زبان عربی‌ای که در ایران رواج داشت و کتابهای علمی و اشعار بدان نوشته می‌شد، زبانی مصنوعی است که ایرانی‌ها ابداع کرده بودند و ادامه‌ی زبانهای سامی قدیمی‌تری (مثل آرامی سلطنتی هخامنشی و آرامی-سریانی دوران اشکانی و ساسانی) است که دقیقاً به همین شکل ساخته می‌شد و کاربردش هم به طبقه‌ی دیوانسالار و دینمردان و دانشمندان محدود بوده است و از ابتدای کار هم در سراسر ایران زمین رایج بوده است؛ یعنی زبان عربی تحول زبان سامی قراردادی عامی است که پیشتر هم از ابتدای عصر هخامنشی در سراسر ایران زمین وجود داشته و در کنار زبانهای دیگر رایج بوده است. (۳) زبان پارسی زبان ملی است؛ یعنی بخش عمده‌ی مردم ایران زمین آن را برای گفتگو به کار می‌برده‌اند و زبانی طبیعی و ریشه‌دار است و نه قراردادی و ویژه‌ی طبقه‌ی دینمرد و دیوانسالار. گرچه باید توجه داشت که زبان پارسی دری امروزین ما تازه در قرن دوم هجری تحول پیدا می‌کند و نویسا می‌شود. بدنه‌ی جمعیت ایران همچنان تا قرن ششم هجری به زبان پهلوی سخن می‌گفته‌اند و احتمالاً بدنه‌شان زرتشتی هم بوده‌اند. اسلام دینی شهری است و زبان عربی هم یکی از زبانهای سامی رایج در شهرها میان طبقات باسواد بوده است، در کنار زبانهای دیگر مثل سریانی و عبری و پارسی دری و پهلوی و سغدی. (۴) ترکها دو تفاوت داشتند و برای این زبانشان هرگز موقعیت زبان عربی را پیدا نکرد: یکی آنکه زبانشان بسیار دیر نویسا شد

(در دوران تیموری) و دیگر آن که دین یا نرم افزار فرهنگی خاصی پشتوانه اش نبود. در نتیجه، زبان قومی جمعیت مهاجر از ترکستان باقی ماند و تنها میان سپاهیان ترک رواج داشت. از آنها به جمعیت‌های دیگر تسری می‌یافت، بی‌آنکه زبانی ملی شود؛ یعنی زبان ملی همه‌ی ترکان در سراسر تاریخ ایران فارسی یا، در عصر ساسانی، پهلوی بوده است.

محمدصادق افشاریان: بسیار سپاسگزارم از پاسخ‌های دقیقتان. پرسش‌های پایانی‌ام درباره‌ی آذربایجانی‌های امروزی است که از کدام تیره و تبار هستند؟ آریایی، قفقازی یا تُرک؟ با کدام یک از اقوام فلات ایران خویشاوندی نزدیکتری دارند؟

شروین و کیلی: آذری‌های امروز ادامه‌ی مستقیم مادهای قدیمی هستند و اصولاً اسم آذربایجان از آتورپات (آذرباد) گرفته شده که سرداری هخامنشی بوده و هنگام حمله‌ی مقدونیان راه ورود اسکندر به ماد را سد می‌کند و با او قراردادی می‌بندد و این قلمرو را مستقل نگه می‌دارد. از نظر ژنتیکی مردم آذربایجان با اهالی قفقاز و کردستان و آناتولی همسان هستند؛ یعنی کل منطقه‌ی شمال غربی ایران زمین از نظر ژنتیکی هم‌ریخت است و همه‌شان هم آریایی هستند.

المیرا محب‌علی: امروز چه قدر درباره‌ی دانش کشاورزی قبایل پارس و ماد می‌دانیم؟ تلفیق کوچگردی و یکجانشینی و دولت‌شهرهای پارسی آیا چیزی مانند بیلاق و قشلاق است؟ یعنی دانش جغرافیای محلی‌ای وجود داشته؟

شروین و کیلی: بله المیرا جان. الگوی کلی کوچگردها همان است که امروز هم در ایلهای قشقایی و بختیاری و اعراب خوزستان و کردها می‌بینیم و بر چرخش فصلی در قلمروها و چراگاه‌های قبیله مبتنی است. درباره‌ی پارسها و مادها هم چنین بوده است. توجه داشته باش که کوچگردی در ایران زمین با سایر نقاط زمین تفاوتی مهم دارد و آن هم اینکه قبایل کوچگرد ایرانی همیشه بخشی یکجانشین و شهری هم داشته‌اند؛ یعنی در

ایران، برخلاف اروپا و چین و آفریقا، کوچگردان و یکجانشینان دو نژاد و دو قوم و دو جمعیت متمایز و منفک نیستند و یک سیستم درهم تنیده‌اند. درباره‌ی کشاورزی پارسها و مادها هم اطلاعاتی به نسبت دقیق داریم. مثلاً می‌دانیم که کاربرد ابزار آهنی در کشاورزی در دوران هخامنشی آغاز شد و این به شخم عمیق خاک و ایجاد کشتزارهایی منتهی شد که محصولی یکدست و تک‌گونه‌ای می‌دادند. همچنین این خود پشته‌های افزایش جمعیتی‌ای چشمگیر بود. در واقع گندمزار یا مزرعه به معنای امروزی (یعنی زمینی که فقط یک گونه گیاه در آن روییده باشد) دستاورد دولت هخامنشی است و پیش از آن با ابزارهای سنگی و مسی ریشه‌کنی گیاهان دیگر و ساخت کشتزار تک‌محصولی ناممکن بود.

المیرا محب‌علی: چه شگفت‌انگیز! سپاس از این پاسخ جامع. پرسش دوم من از دل این توضیحات برمی‌آید: آیا، چنانکه منابع غربی ادعا می‌کنند، این روشهای پیشرفته‌ی کشاورزی در حاصلخیز بودن خاک اثری معکوس داشته؟

شروین وکیلی: خب، واقعیت آن است که اصولاً کشاورزی به فرسایش خاک منتهی می‌شود و مرسوم‌ترین عارضه‌اش شوره‌گذاری خاک است. در ایران هم این مشکل را داشته‌ایم. هرچند تدبیرهایی مانند استراحت دادن به خاک و کاشتن دوره‌ای دیم رایج بوده و تا حدودی فشار بوم‌شناختی به خاکهای کشاورزی را تعدیل می‌کرده است. هرچند در نهایت، یکی از چرخه‌های مهم بوم‌شناسانه‌ی موثر بر تاریخ ایران به فرسایش خاک مربوط می‌شود. این فرسایش پیش از ظهور خیشهای آهنی هم رخ می‌داده؛ مثلاً یکی از دلایل قحطی و زوال زندگی کشاورزانه در سومر قرن ۲۴-۲۵ پ.م را شوره‌گذاری خاک میانرودان دانسته‌اند.

شایان غیاث‌الدین: به نظرم تلفیق کوچگردی و یکجانشینی، جنبه‌ی اقتصادی و معیشتی داشته که هنوز هم چنین است. محصولات لبنی و گوشتی را کوچگردان تولید می‌کنند و محصولات کشاورزی‌ای مانند گندم و

حبوبات و ... را کشاورزان. در هر یک از این دو سبک زندگی به تدریج تخصص‌گرایی به وجود آمده؛ یعنی نه کوچگرد می‌تواند درست و کارآمد کشاورزی کند و نه کشاورز می‌تواند دامدار موفق باشد.

شروین و کیلی: دقیقاً همینطور است. هرچند نوعی تقسیم کار قومی و نژادی در تمدنهای دیگر وجود دارد؛ یعنی جمعیت‌های کوچگرد و یکجانشین ارتباطی با هم ندارند و جدا از هم و در تقابل با هم زندگی می‌کنند. نمونه‌اش قبایل ژرمن یا هونها در روم است یا شیونگ‌نوها و یوئه‌چی‌ها و مغولها در چین که دوتای اولی ایرانی و سکا-تخاری بوده‌اند. تنها، در ایران زمین است که جمعیتها و فضاهاى کوچگردان و یکجانشینان درهم آمیخته است. دلیلش هم به نظرم این است که اصولاً زندگی کوچگردانه و یکجانشینانه، هم کشاورزی و هم رمه‌داری، در ایران زمین برای نخستین بار تکامل یافته و بند ناف این دو سبک زندگی از همان ابتدای کار با هم پیوند داشته و به همان ترتیب پیش رفته است. در دیگر قلمروهای کوچگردی یا کشاورزی فناوری‌های تولید خوراک وارداتی بوده و از راه وامگیری حاصل می‌آمده. مصری‌ها هم که به همین ترتیب مرکزی اصیل برای کشاورزی داشته‌اند، چنین تقابلی نداشتند. دلیلش این بود که اصولاً جمعیت کوچگرد نداشتند، چون ساختار جغرافیایی دره‌ی نیل مجالی به رمه‌داری مستقل از روستا نمی‌داده است.

شایان غیاث‌الدین: ریشه‌ی این نوع همکاری را تکامل تاریخی این دو سبک زندگی موازی هم در یک منطقه می‌دانید؟ به لحاظ اقلیمی این دو می‌توانند در منطقه‌ای در کنار هم وجود داشته باشند، نه مثل مصر که چنین امکانی را به رمه‌داران کوچگرد نمی‌دهد؟

شروین و کیلی: دقیقاً شایان جان.

شایان غیاث‌الدین: در این نشانی الکترونیکی یک مقاله‌ی جالب از دکتر محمود عرب‌خداری درباره

فرسایش خاک هست:

http://l mj .areo.i r/arti cl e_۱۰۰۰۸۱_b۹۴۵a۸a۹a۲۸c۱e۹a۲۰۷e۰b۲۹۹۵۰۶b۹de.pdf

پویش گنجی: هر چه جلوتر می‌رویم، کنجکاوی من در مورد آیین مهر و سیستم سیاسی‌ای که در آن هنگام کاربرد داشته بیشتر می‌شود. در یکی از نوشته‌های درباره‌ی مناظره‌ی جردن و پیترسون و ژیک گفتی که گزینه یا آلترناتیو دیگری (از نوع ایرانی) وجود دارد که خیلی برایم جالب و پرسش‌برانگیز بود! چگونه می‌شود در این باره بیشتر دانست؟

شروین و کیلی: پویش جان درباره‌ی خود آیین مهر مفصل در کتاب *اسطوره‌شناسی / ایزدان / ایرانی* نوشته‌ام. درباره‌ی بازسازی و روزآمد کردنش در بافتی جامعه‌شناختی-روان‌شناختی و فلسفی هم چندین مقاله و درسگفتار دارم که روی کانالم هست. صورتبندی سیاست ایران‌شهری بر این مبنا بحثی مفصل است که در حال نوشتن کتابی درباره‌اش هستم که امسال به پایان می‌رسد.

شایان غیاث‌الدین: به نظرم درباره‌ی پرسش سوم شما (چرا کوروش در ایران زمین ظهور کرد؟...) بایستی تا آخر این ماه فکر کنیم و پاسخ دهیم. سوالی که به آن می‌شود اضافه کرد این است: آیا ایجاد این دولت فراگیر شاهنشاهی، بخشی از یک برنامه‌ی بلندمدت بوده است؛ یا استراتژی اقتصادی کوروش پس از پیروزی‌های پی‌درپی بود که به چنین سبکی در سیاست و حکومت‌داری منجر شد؟

تا اینجای کار حدس می‌زنم اتحاد ماد و بابل و بازماندگان ایلام، برای نابودی آشور، زمینه‌ساز ظهور کوروش شد. در ادامه، این استراتژی اقتصادی کوروش و بعد داریوش بود که شاهنشاهی هخامنشی را به وجود آورد.

شروین و کیلی: این بسیار پرسش خوب و عمیقی است شایان جان. امیدوارم تا پایان همین ماه به آن پاسخی سزاوار بدهیم.

علیرضا کسمائی مقدم: به نظرم آب نه بیشتر هیدروژن است و نه اکسیژن، بلکه آب است! کوروش هم نه بیشتر به قبایل پارس منسوب است و نه به قبایل ایلامی، بلکه مظهر سرزمین پارس است.

شروین و کیلی: دقیقا چنین است علیرضا جان. پارسی‌ها و ایلامی‌ها در دوران کوروش در هم ترکیب شده و تقریبا به یک بافت جمعیتی بدل شده بودند.

علیرضا کسمائی مقدم: در مورد کلدانی‌ها و شکل‌گیری بابل جدید نظرتان چیست؟

شروین و کیلی: خب، کلدانی‌ها یک قبیله‌ی سامی به نسبت بدوی بودند که با آموری‌ها و بنابراین کنعانی‌های بعدی پیوندهایی داشته‌اند. در میانه‌ی هزاره‌ی دوم پ.م بر صحنه‌ی تاریخ نمایان شدند و تا اوایل هزاره‌ی اول پ.م سومر قدیم را تسخیر کردند. در زمانی که بابل و ایلام متحد بودند و با آشوری‌ها می‌جنگیدند (قرن ۹-۷ پ.م) خاندانهای حاکم بر بابل همه کلدانی بودند. مردوک بلدان مشهور - که جنگاوری بزرگ و متحد مهم ایلامی‌ها بر ضد آشور بود - رئیس اتحادیه‌ی قبایل کنعانی بود و بارها در بابل به پادشاهی نشست؛ پیش و پس از این که آشوری‌ها باز بیرونش کنند!

علیرضا کسمائی مقدم: هیتی‌ها و میتانی‌ها و کاسی‌ها هر کدام به وسیله‌ی کدام قوم نابود شدند؟

شایان غیاث‌الدین: نابود واژه‌ی درستی نیست! حکومتشان در میانرودان مغلوب شد و به خاستگاه خود بازگشتند. مثلا کاسی‌ها از بابل به خاستگاهشان که میان کاشان و قزوین بود بازگشتند.

علیرضا کسمائی مقدم: البته بازنگشتند؛ بلکه در اقوام جدید تحلیل رفتند یا ترکیب جدیدی را به وجود آوردند که نام تازه‌ای هم داشت.

شروین و کیلی: نکته‌ی جذاب این است که به لحاظ قومی هرگز نابود نشدند: هیتی‌ها و لوویایی‌ها همان لودیایی‌های بعدی شدند و بعد در دوران هخامنشی قومیت کاپادوکی و لودی را ساختند و تا به امروز هم نوادگانشان در آناتولی و ایران غربی باقی مانده‌اند؛ کاسی‌ها که به نظرم همانطوری باقی مانده‌اند و همان کاشانی‌ها و قزوینی‌های خودمان هستند؛ میتانی‌ها در آشوری‌ها حل شدند و رگ و ریشه‌شان از طرفی در آسوری‌های امروزی و از طرف دیگر در کردها ادامه یافته است. گرچه دودمانهای سلطنتی آنها منقرض شدند. قدرت هیتی‌ها

را فریگی‌ها از بین بردند، کاسی‌های بابل را ایلامی‌ها سرنگون کردند و میتانی‌ها مغلوب آشوری‌ها شدند که جایگاهشان استانی در میانه‌ی کشورشان بودند.

محمدصادق افشاریان: در مورد اقوام ایرانی اطلاعات بسیار خوبی در درسگفتارها مطرح کردید. در یکی از آنها گفتید که اقوام طی زمانهایی گوناگون زبان‌هایی خاص را برای خود برمی‌گزینند. پرسشی من این هست که آیا قشقای‌ها ترک‌تبار محسوب می‌شوند یا صرفاً ترک‌زبان؟ پیشنهادی آنها به کدام بخش از قلمرو ایران زمین برمی‌گردد؟

شروین وکیلی: محمد جان قشقای‌ها طبق سنت خودشان تیره‌ای یاغی و «فراری»، در معنای قشقا، هستند. تاریخ‌شان به قرون میانه و عصر پسامغولی بازمی‌گردد و به احتمال زیاد از جمعیت‌های ایران جنوب غربی هستند که در آشوب دوران ایلخانی و تیموری سبک زندگی کوچگردی را برگزیده‌اند. بنا به داده‌های هاپلوگروه‌های ژنتیکی، بیشترین نزدیکی را به بختیاری‌ها و لرها دارند و از این رو آریایی هستند. زبان‌شان نوعی ترکی آمیخته به فارسی است و این را احتمالاً در دوران صفوی تا قاجار برگرفته‌اند. این را هم بگویم که قشقای‌ها از وطن پرست‌ترین اقوام کوچگرد ایرانی هستند و در جنگ جهانی اول و دوم مهم‌ترین متحد آلمانها در برابر روس و انگلیس بودند.

آیه شهابی: از درسگفتارهای پیشین این سوال برایم ماند که چرا کاسی‌ها در قزوین و کاشان - که خاستگاهشان بود - اقتداری را نداشتند که در میانرودان پیدا کردند؟ چه اتفاقی برای کاسی‌های کاشان و قزوین افتاد؟

شایان غیاث‌الدین: در قزوین و کاشان اقتدار نداشتند؛ چون پیش از ورود کاسی‌ها بابل مرکز فرهنگی و سیاسی ریشه‌داری بود.

شروین و کیلی: به نظرم کاسی‌ها در منطقه‌ی کاشان و قزوین همچنان باقی مانده‌اند و هنوز هم هستند. این منطقه از مراکز شهری بسیار باستانی ایران است که تداوم تاریخی شگفت‌انگیزی هم دارد. تا نزدیک دوران هخامنشی نانویسا بوده و بنابراین از تاریخ دولت‌شهرهایی که قاعدتا آنجا وجود داشته چیز زیادی نمی‌دانیم. کوشا علی‌پناه: به گمانم که من شاهدی زنده از اقوام کاسی در گیلان هستم؛ چون هم پدر بزرگم چشم آبی داشت و هم چند نفر دیگر در خانواده‌مان. نامم هم ریشه‌ای تاریخی دارد و با توضیحاتی که شما دادید به قوم ما کادوس هم گفته می‌شود.

شروین و کیلی: چه قدر جالب کوشا جان! گرچه کادوسی‌ها با کاشی‌ها متفاوت هستند و بیشتر به گیل‌ها نزدیک‌اند. کادوسی‌ها از دوران هخامنشی در آن منطقه می‌زیسته‌اند و از دلیرترین اقوام ساکن اطراف دریای خزر بوده‌اند. یک داستان تاریخی کوتاه درباره‌ی روند به قدرت رسیدن داریوش سوم هخامنشی دارم که با جنگ تن به تن‌اش با پهلوانی کادوسی شروع می‌شود و بر مبنای اشارتی است که هرودوت دارد.

کوشا علی‌پناه: آیا این اقوام در پذیرش دین زرتشت هم مقاومت کردند؟

شروین و کیلی: بله. اقوام مناطق جنگلی اطراف دریای خزر در هر دوره‌ی زمانی به دین دوره‌ی قبلی ایران مرکزی پایبند بودند. در دوران هخامنشی و اشکانی که ایران زرتشتی شد، آنها به ادیان باستانی آریایی پایبند ماندند. بعدتر که ایران مسلمان شد آنها زرتشتی ماندند، تا همین اواخر.

علیرضا کسمائی مقدم: سپاس. بسیاری از بحث‌ها ناتمام ماند. البته شب را چه گنه، قصه ما بود دراز. فقط می‌خواستم بدانم آشور بانیپال با بخت‌النصر تقریباً هم‌زمان بود؟

شروین و کیلی: نه. آشور بانیپال یک نسل پیش از نبوکدنصر دوم بابلی است که او هم یک نسل قبل از کوروش بوده است.

علیرضا کسمائی مقدم: حدوداً چند سال؟

شروین و کیلی: آشور بانیپال در ۶۲۷ پ.م درگذشت. نبوکدنصر دوم - که در دوران اسلامی به بخت‌النصر مشهور شده - در حدود ۵۶۲ پ.م درگذشت. میانشان حدود هشتاد تا نود سال فاصله بوده است.

المیرا محب‌علی: من تا سر از پاسخ آخرین سوال در بیارم سه تا سوال دیگر در سرم شکل گرفته، چه

تدبیر؟

شایان غیاث‌الدین: خواندن کتاب کوروش رهایی بخش.

آیه شهابی: من هم همین مشکل را دارم.

شروین و کیلی: این نشانه‌ی موفق بودن گفتگوی امشبمان است!

شایان غیاث‌الدین: فقط یک نکته‌ی کوچک می‌ماند: دلیل اینکه حکومت‌های ایران زمین به بیرون از

تمدن خود تهاجم نکرده بودند این بوده که نخواسته‌اند یا نتوانسته‌اند؛ یعنی مرزهای جغرافیایی و اقلیمی و بعد

مسافت از مرکز سبب شده که چنین تهاجمی در تاریخ نداشته باشیم یا این بخشی از سیاست ایران شهری بوده؟

شروین و کیلی: به نظرم اصل ماجرا این بوده که ایرانی‌ها یاد گرفته بودند با بازی های برنده-برنده پیشروی

کنند؛ یعنی به جای بسیج کردن ارتش در راه‌های نظامی، کاروانهای تجاری را در راه‌های بازرگانی به حرکت

می‌انداخته‌اند. عملاً هم موثرترین تمدن در تاریخ جهان بوده‌اند. دین بودایی و اسلام و سبک زندگی در تمدن

چینی توسط سغدی‌ها و دین یهودی-مسیحی-مهری در قلمرو اروپایی با یهودی-آرامی‌ها جایگیر شده و هر دو

شاخه‌ی این اقوام ایرانی مهاجر در اصل بازرگان بوده‌اند.

آیه شهابی: ایرانی‌ها کی برنده-برنده بازی کردن را فراموش کردند؟

شروین و کیلی: بیا امیدوار باشیم که هنوز به یاد داشته باشند!

بحث هفتگی: نشست چهل و پنجم - شنبه، هشتم تیرماه ۱۳۹۸

شروین و کیلی: پیشنهادهایم برای محور بحث:

(۱) آیا می‌توان کوروش را بنیانگذار هویت پارسی دانست؟ یا چنانکه مثلاً هرتسفلد می‌گوید داریوش

شخصیت سازمان‌دهنده‌ی اصلی در این میان است؟

(۲) تا چه اندازه سیاست ایلامی در دوران کوروش و بعدتر در عصر هخامنشی تداوم داشته است؟

آیا می‌توان دولت هخامنشی را همان دولت ایلام دانست که جهان را فتح کرده است؟

(۳) تا چه اندازه آنچه کوروش در مقام کشور ایران بنیان نهاد تا امروز باقی مانده و برای ما عینیتی

ملموس دارد؟ چه بخشهایی از آن تداوم پیدا نکرده و چرا؟

علیرضا کسمائی مقدم: اگر درست متوجه شده باشم هر سیستمی به سمت نابودی پیش می‌رود.

افزایش بی‌نظمی (آنتروپی) خصلت بنیادی هر سیستمی است. به عبارت دیگر، هر هستی نه هست خود را

بی‌وقفه می‌زاید و در درگیری است و نه هست (تز و آنتی‌تز)! همچنین در تاثیر از ارتباطات گسترده‌ی

سیستم‌ها با یکدیگر دائماً هست جدید (سنتز) از دلِ هست قدیم متولد می‌شود. در نقاط عطفی مجموعه‌ی

تغییرات تدریجی به تحولات ناگهانی جهش (موتاسیون) تبدیل می‌شود. همچنان جای بحث است که ما

تغییراتی ناگهانی را داریم یا همان تحولات تدریجی است که بسته به برداشت‌های ذهنی خود آن را جهش

می‌نامیم. به گمانم منظور شما از گسست‌های تاریخی همان جهش‌ها یا تغییرات ناگهانی است.

شروین وکیلی: بله علیرضا جان. سیستمهای پیچیده را بر مبنای قواعد ترمودینامیک هم می‌توان تحلیل کرد؛ اما این قواعد در پایه‌ای‌ترین لایه مصداق دارند و در سطوح بالاتر سلسله مراتبی (سیستمهای تکاملی که در ادامه‌ی پرسشت بدان اشاره کردی) با قواعدی متمایز سر و کار داریم. جهش و انتخاب طبیعی مربوط به این لایه هستند. در سطح سیستمهای تکاملی اجتماعی - که نوعی ویژه از سیستمهای تکاملی هستند - گسست و پیوستگی با متغیرهایی جامعه‌شناختی باید تعریف شوند؛ یعنی باید در تعمیم مفاهیم از لایه‌ای به لایه‌ای دیگر از پیچیدگی، احتیاط کرد.

صبا طهماسبی: چندی است اصطلاح نشانگان (سندرم) امپراتوری وارد فرهنگ وژگان استادان فلسفه و تاریخ شده است. این اصطلاحی مبهم است که باعث گسست ایران ساسانی و ایران اسلامی شده. حال این پرسشها پیش می‌آیند: (۱) این اصطلاح چه مقدار می‌تواند درست باشد؟ آیا قومیت‌گرایی یا ملی‌گرایی به علت نهادینه شدن این واژه در اذهان مردمان این خطه است؟ (۲) تاریخ تشکیل کشور یونان از آنچه که در مباحث گفته شده بسیار متاخرتر است که خود من خلاف آن را تصور می‌کردم. یونان در غرب آناتولی دولت‌شهری مشترک با چند قوم آریایی داشته است. درباره‌ی تاریخ شکل‌گیری این کشور کمی توضیح می‌دهید؟ (۳) زبان دربار هخامنشی ایلامی بوده است و مدتی بعد به آرامی تغییر پیدا می‌کند. آیا تغییر زبان مهر تاییدی بر صحت کلام مورخان مبنی بر تهاجم و تجاوز پارس‌ها بر ایلام نیست؟ (۴) در جایی فرمودید شراب‌خواری و مستی در دربارها پس از ظهور اسلام در میان پادشاهان بیشتر شد. آیا این ارتباطی با ظهور عرفان و تصوف دارد یا تنها یک تغییر رویه است؟

شروین وکیلی: صبا جان فشرده بگویم: (۱) کلیدواژه‌هایی از این دست مدام می‌آیند و می‌روند و معنای خیلی‌هایشان هم یا درست معلوم نیست یا وقتی معلوم می‌شود نادرست و پرخطای می‌نماید. جامعه‌ی کلنگی، جامعه‌ی کوتاه‌مدت، سندرم امپراتوری و کلماتی از این دست را بسیار داشته‌ایم. تا هنگامی که

چارچوبهای نظری و تعریفها گواهانی مستند و روشن ندارند، جدی‌شان نگیرید. هویت ایرانی ربطی به این حرفها ندارد و حاصل انباشت تجربه‌ی زیسته‌ی مردمان در تمدنی بسیار کهنسال است. (۲) کشور یونان، یعنی یک واحد سیاسی که خودش را یونانی بداند و مستقل از دولتهای دیگر باشد، هرگز در تاریخ وجود نداشته و امری به کلی مدرن و جدید است. نخستین بار کشور یونان در سالهای آخر قرن نوزدهم (حدود ۱۵۰ سال پیش) تاسیس شد. تا پیش از آن مردم یونانی‌زبان و شبه جزیره‌ی یونان (به لحاظ جغرافیایی) همواره بخشی از ایران، بیزانس، روم یا عثمانی بوده‌اند و یونان هرگز تا دوران مدرن واحد سیاسی مستقلی نبوده است. (۳) ایلامی و آرامی زبانهای درباری نبوده‌اند و از زبانهای دیوانی هستند؛ یعنی زبانهای نویسایی که متون دولتی به آن نوشته می‌شدند. زبان عمومی مردم ایران در عصر هخامنشی احتمالاً پارسی باستان بوده است. شواهدی که برای تایید تهاجمی بودن ورود پارسیها بدانها نیاز داریم عبارت‌اند از: الف) گسست باستانشناختی که نشانه‌ی ویرانی و جنگ باشد؛ ب) گزارشی از بروز جنگ و خشونت؛ پ) فرودست بودن ایلامی‌ها نسبت به پارسی‌ها و تمایز میانشان. هر سه تای این موارد توسط شواهد تاریخی مردود شده و بنابراین ورود پارسیها تهاجمی و استیلاگرانه نبوده است. (۴) به نظرم رواج باده‌گساری به انحطاط انضباط درونی و تباه شدن مرکزدار شدن من‌های ایرانی مربوط باشد. موازی با آن اعتیاد و آمردبازی و چیزهایی شبیه به این هم رواج یافته است.

شایان غیاث‌الدین: زبان آرامی از شاخه‌ی زبان‌های سامی است؟

شروین وکیلی: آرامی به عربی و عبری امروز نزدیک بوده است و بی‌شک سامی است.

صبا طهماسبی: پس یونان را موازی چین و روم نمی‌دانید؟ اسطوره در جامعه‌ی یونانی چگونه شکل

می‌گیرد؟

شروین وکیلی: نه. یونانی اصولاً برچسب یک جمعیت و زبان و فرهنگ است و نه دولت و واحد سیاسی و اصلاً با روم و چین تناسبی ندارد. اسطوره‌های یونانی هم بسیار بدوی و ساده بوده‌اند؛ به همان شکلی که در روم و آریایی‌های پیشازرتشتی و سومری‌ها و ایلامی‌های قدیمی داشته‌ایم.

شایان غیاث‌الدین: با توجه به اینکه پیش از این شواهدی بسیار از همجوشی پارس‌ها و ایلامی‌ها آورده بودید؛ در ابتدای دوران هخامنشی، اینکه نام افراد ریشه‌ای پارسی یا ایلامی داشته باشد، چه قدر می‌تواند در تعیین هویتشان به کار گرفته شود؟

شروین وکیلی: شایان جان در واقع تحلیل نامها نشان می‌دهد که در دهه‌های منتهی به ظهور دولت هخامنشی هویت ایلامی و پارسی در هم جوش خورده و یکی شده بوده‌اند.

پویش گنجی: می‌شود بیشتر توضیح بدهید درباره‌ی اینکه هخامنشیان به جای فرستادن لشکر و نیروی نظامی کاروان می‌فرستادند؟ چگونه این راهبرد کار می‌کرده؟ چه قدر کورش از این روش برای فتح کردن استفاده می‌کرده است؟

شروین وکیلی: پویش جان در درس گفتار همین هفته درباره‌ی جنگهای کوروش بحث خواهیم کرد. خلاصه‌اش این است که کوروش به جای حمله و غارت سرزمینها مبلغان و مغان را به اطراف گسیل می‌کرده و افکار عمومی را به نفع خود بسیج می‌کرده است و پس از استیلا بر سرزمینهای دیگر ساز و کارهای شکوفایی شهرنشینی و تجارت را در آنجاها تثبیت می‌کرده است. در نتیجه، مردم تابع با رفاه و رونق بیشتری روبه‌رو می‌شده‌اند و به این دلیل به پارسیان وفاداری سیاسی داشته‌اند. ظهور نظام پولی در ابتدای عصر کوروش بسیار رخداد مهمی است که اغلب نادیده انگاشته شده است.

پویش گنجی: انگار در یک رابطه‌ی تجاری باید هویت (entity) مستقل طرف مقابل را پذیرفت. خیلی جالب است که چگونه یک قوم با رابطه‌ای تجاری هویت خود را پارسی تعریف می‌کند.

شروین و کیلی: اتفاقاً نکته اینجاست که به هنگام تاسیس کشور ایران دیگر قومیتی به اسم پارسی نداریم و این اسم به شهروندان نخبه‌ی سراسر کشور اطلاق می‌شود؛ مستقل از قومیت و نژادشان.

شایان غیاث‌الدین: واژه‌ی «پارسا» هم به همین نکته اشاره دارد؟

شروین و کیلی: بله. پارسی از دوران داریوش به بعد معنایی اخلاقی و سیاسی پیدا کرده و کمابیش «انسان اصیل ایرانی» یا «ابرانسانِ هوادار نظم هخامنشی» معنا می‌داده است. بر همین مبنا، مثلاً اسطوره‌ی پرسئوس در یونان شکل گرفته که معنایش همان پارسی است. تعبیر پارسا هم به احتمال زیاد بر مبنای همین سنت شکل گرفته است.

علیرضا کسمائی مقدم: سابقه‌ی تارزان هم در اسطوره‌های تمدن ایرانی وجود دارد.

شایان غیاث‌الدین: یعنی نه ایلامی داریم به عنوان قوم و نه پارسی؟ پس آنها به خودشان چه می‌گفتند؟ شروین و کیلی: از دوران داریوش به بعد منطقه‌ی استان فارس و خوزستان و اصفهان روی هم رفته ایلام نامیده می‌شده است؛ یعنی استانی به اسم فارس نداشته‌ایم. عبارت مکانی پارس (بوم پارس یا کشور پارس) در منابع هخامنشی به کل کشور ایران اشاره می‌کند و بعد از آن هم ایرانیان و انیرانیان همین تعبیر را حفظ کرده‌اند.

شایان غیاث‌الدین: متوجه شدم. بنابراین، پس از تغییر معنای واژه‌ی پارسی به نخبگان، آنها به خودشان «ایرانی» می‌گفتند و این منطقی هست.

پویش گنجی: در یکی از درسها گفته شد که یک قوم پارسی نداشتیم و پارسی به مجموعه‌ای از اقوام اشاره دارد. یعنی آنها پس از تاسیس ایران لقب پارسی را وام می‌گیرند و با یک معنای جدید به نخبگان سراسر کشور نسبتش می‌دهند؟

شروین وکیلی: در اصل، پارسی نامی بوده برای اتحادیه‌ای از قبایل آریایی که احتمالاً دوازده طایفه‌ی اصلی داشته‌اند. این کلمه به تدریج پس از حل شدن ایلامی‌ها و پارسها در هم معنای اصلی خود را از دست می‌دهد و از دوران داریوش به بعد دیگر دلالت قومی ندارد و به طبقه‌ای برگزیده و نخبه از کل مردم دولت هخامنشی اشاره می‌کند.

محمدصادق افشاریان: کهن‌ترین اشاره به نام‌های «پارس» و «آریا» به چه دورانی برمی‌گردد؟
شروین وکیلی: چنان که در درس گفتارها گفتم؛ کلمه‌ی پارسها را از قرن نهم پ.م در منابع آشوری و یونانی داریم. کلمه‌ی آریایی بسیار کهن‌تر است و در وداها و اوستای کهن (۱۲۰۰-۱۶۰۰ پ.م) بارها آمده است.

علیرضا کسمائی مقدم: یعنی نام پارسی مربوط به کل مردم نیست؟
شروین وکیلی: نه. در دوره‌ی هخامنشی افرادی که خدمتی به دولت می‌کرده‌اند، طی مراسمی «پارسی» می‌شده‌اند. آن مراسم به این شکل بوده که افراد سلاح و جامه‌ی پارسی دریافت می‌کردند و ظاهراً زبان پارسی باستان را هم یاد می‌گرفتند. بسیاری از یونانی‌هایی که امروز قهرمان آزادی خلیج اروپایی شمرده می‌شوند، به همین شکل پارسی شده بودند! جالب این است که آخرین کسی که با همین رسم و قاعده عده‌ای را به مرتبه‌ی پارسی‌ها وارد کرد، اسکندر مقدونی بود!

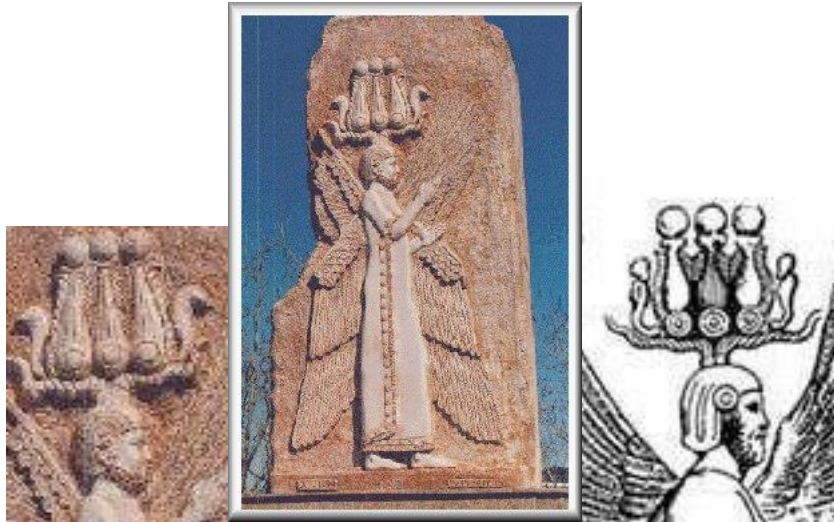
شایان غیاث‌الدین: این مراسم شبیه به عنوان «شوالیه» یا «Si r» دادن به کسی است؟
شروین وکیلی: آره تقریباً. البته پارسی مرتبه‌ی اشرافی را نشان نمی‌داده و به معنای دقیق کلمه هویت ملی را رمزگذاری می‌کرده است؛ برای همین هم به سرعت فراگیر شده.

صبا طهماسبی: مثل اهل فتوت؟

شروین وکیلی: بله. ساختارش شباهتی به مفهوم جوانمردی در سنت پهلوانی دارد.

پوش گنجی: توضیحات چهره‌ی کوروش خیلی جالب بود. تصویری دقیق‌تر از او هست؟

شروین و کیلی: نقشی که از خودش کشیده در دشت مرغاب موجود است.



شایان غیاث‌الدین: در ادامه‌ی ماجرای قبایل کورو و کمبوجیه آیا مجموعه بناهای دهانه‌ی غلامان در

سیستان تاییدکننده‌ی این اندیشه هستند که هخامنشیان در ایران شرقی پایگاهی اجتماعی داشته‌اند؟







شروین وکیلی: بله شایان جان، بی شک هخامنشیان در ایران شرقی ریشه‌های نیرومندی داشته‌اند و پس از حمله‌ی اسکندر هم یکی از مراکز مهم پایداری در برابر او - که در نهایت شکستش داد - استان هند هخامنشی بوده است که بعدتر مستقل شد و دولت پادشاهی مائوریه را ایجاد کرد. شاهانش کاملاً در بافت سیاسی هخامنشیان قرار داشتند و روی سکه‌هایشان کمانگیر پارسی را نقش می‌زدند. دهانه‌ی غلامان مربوط به ایران مرکزی است و به استان زرنگه و رُخج هخامنشی مربوط می‌شود که کمابیش با سیستان و بلوچستان امروز همسان است.

علیرضا کسمائی مقدم: موج دوم مهاجرت آریاییها که همراه تغییرات بوم‌شناختی و پایان یافتن عصر مفرغ یا برنز و پیدایش عصر آهن می‌باشد؛ زمینه‌ساز جهشی بزرگ در تمدن ایرانی است که با شاخص کوروش بزرگ شناخته می‌شود. تغییر در کشاورزی و افزایش جمعیت، ایجاد و اندیشه‌ی دولتی جهانی،

گسترش راهها و بازرگانی، به وجود آمدن طبقه‌ای بازرگان و ایجاد پول برای افزایش مبادلات، انفجار اطلاعات با گسترش خط الفبایی، افزایش معنا با تحول تفکر فلسفی، سامان‌بندی ادیان بزرگ در اثر افزایش ارتباطات، انسجام و پایداری شاهنشاهی با طرح مفهوم سیاسی پارسی و سیاست برنده-برنده از نتایج این جهش است. پرسشم درباره‌ی موج سوم مهاجرت اقوام سامی است که شما مخالف تغییرات ناگهانی پدیدآمده هنگام ورود آنان هستید: آیا مفهوم پارسی با مفهوم مومن یا مسلم جایگزین نشد و این جابه‌جایی زمینه‌ساز دوگانگی مفهوم ملیت ملی و ملیت دینی و رویارویی این دو نوع هویت در سالهای اخیر نگردیده است؟ آیا پیشنهاد شما بازپردازش مفهوم کهن پارسی در کنار آزادی اندیشه‌های دینی است؟

شروین وکیلی: گمان نمی‌کنم چنین بوده باشد علیرضا جان. تقابل مومن/کافر از دیرباز در ایران وجود داشته و ترجمه‌ای است از مفهوم اشون/اشموغ در نگرش زرتشتی. این مفهوم با پارسی که برجسبی عمومی برای کل ایرانیان بوده تفاوت دارد که ممکن است هر دینی داشته باشند.

علیرضا کسمائی مقدم: آیا این توانمندی در تمدن ایرانی بوده که هنگام موج دوم مهاجرت پارس‌ها اقوام کوچگرد و یکجانشین بدون خونریزی یا پس از درگیری‌های ابتدایی با اقوام براهویی و ترکان مهاجر به سرعت با جمعیت بومی آمیخته می‌شوند و ترکیبی جدید ایجاد می‌کنند؛ مانند اعراب، مغولها و تاتارها؟ مانند مهاجرت‌های ابتدایی آریاییها و سامی‌ها در تمدن‌های دیگر هم سراغ دارید؟

شروین وکیلی: نه. ایران از این نظر منحصر به فرد است. به نظرم دلیلش استخوان‌بندی محکمی از سیاست پارسی است که بازیه‌های برنده-برنده را پیش فرض می‌گرفته. همچنین بالا بودن نرخ شهرنشینی در ایران است که کانونهای نیرومندی برای جوش دادن هویت‌های محلی و قبیله‌ای فراهم می‌آورده.

علیرضا کسمائی مقدم: علت درگیری داریوش بزرگ با بردیا چه بوده است؟

شروین وکیلی: این داستانی است مفصل علیرضا جان. شاید اگر دوستان بخواهند یک ماه را به بحث داریوش و هخامنشیان بعدی اختصاص بدهیم.

مینا حسنی: آیا اینکه دولت هخامنشی از مردم سرزمینهای فتح شده به میزان ده درصد مالیات می گرفته - که این رقم در مقایسه با سایر پادشاهی ها اندک است - با پشتوانه ای اخلاقی و جهان بینی ای دینی انجام می شده است یا الزاماتی سیاسی داشته و برای جلوگیری از جنگ و شورش گرفته می شده؟

شروین وکیلی: مینا جان، به نظرم دو دلیل داشته: یکی اینکه، اگر قدری با نظریه ی بازیها روابط اقتصادی را تحلیل کنیم، گرفتن ده درصد مالیات یکی از نقاط بهینه ی سیستم مالیات گیری است؛ یعنی کمینه ای از مالیات که دیوانسالاری را راه می برد و نیز انباشت ثروت در مراکز تولید (روستاها و شهرها) را تضمین می کند، همین مقدار است. برای همین، از ابتدای کار تا همین امروز، روستاییان ایرانی - که هشتاد تا نود درصد جمعیت بوده اند - مرفه محسوب می شده اند. این کاملاً در تضاد است با امپراتوریهایی مانند روم و چین که کل مازاد کشاورزان و تجاری را می مکیده اند و جمعیت شان در وضعیتی نابسامان می زیسته اند؛ دومین دلیل آن که رفاه مراکز تولید ثروت با رونق کشاورزی همراه بوده و هخامنشیان از راهداری هم مالیات مشابهی می گرفته اند؛ یعنی ده درصد مال التجاره را به عنوان حق راهداری برمی داشته اند، در برابر پنجاه تا صد درصد در دولت شهرهای یونانی و سی تا پنجاه درصد در روم و چین. بنابراین، انباشت ثروت مردم به طور مستقیم به انباشت ثروت در مراکز دولتی هم منتهی می شده است. به همین دلیل، هخامنشیان - که یک دفعه بر خلاف پیشینیان شان مالیاتی بسیار کم می گرفته اند - همچنین ثروتمندترین دولت هم محسوب می شده اند.

پویش گنجی: آرمانشهر (یوتوپیا) بوده؟!

شروین وکیلی: نه چندان، بیشتر حساب و کتاب بوده! پارسیان خیلی ساده از محاسبه ی سود و زیان سر در می آورده اند. برای همین هرودوت به مسخره می گوید که مردم به داریوش می گفتند حسابگر / حسابدار.

ساینا تاییدی: من هنوز دقیقا متوجه نشده‌ام که چگونه این مساله به انباشت ثروت در دولت منتهی

می‌شده؟ مگر اینکه دولت بخشی از تجارت را در دست داشته باشد؟

شروین وکیلی: نه ساینا جان. در واقع، دولت تنها از مراکز کشاورزی مالیات می‌گرفته و در شهرهای

اصلی هم از کاروانهایی که می‌آمده‌اند حق راهداری دریافت می‌کرده است. گردش مالی اصلی در خود بدنه‌ی

جامعه انجام می‌شده و دیوانسالاران، تنها، در گلوگاه‌هایی مالیات دولتی را می‌گرفته‌اند؛ مانند هنگام برداشت

محصول یا در دروازه‌ی شهرها. برای همین آزاد بودن الگوهای تولید اقتصادی بوده که رونق و رفاهی چشمگیر

را داشته‌ایم و در نتیجه‌ی آن سهم دولت هم مبالغی افسانه‌ای را شامل می‌شده است.

ساینا تاییدی: واقعا هوشمندانه بوده است! سوال این جاست که چگونه سیستمی چنین کاربردی و

تکامل یافته در طی این سالها در جوامع بشری عقبگرد کرده؟

شایان غیاث‌الدین: دو سر طیف را ببینید: (۱) اگر دولت نود درصد مالیات را بگیرد، کشاورز انگیزه‌ای

برای کار ندارد. (۲) اگر دولت هیچ مالیاتی را نگیرد، درآمدی ندارد. این اتفاق جالبی بوده است که به نسبت

خوبی از درصد مالیات رسیدند تا سود دولت و مردم بیشینه شود.

شروین وکیلی: دقیقا! گرچه معادله‌ای که گفتم چندین نقطه‌ی تعادل دارد؛ اما بدنه‌اش در فاصله‌ی ده

تا سی درصد قرار می‌گیرد. جالب است که مالیات دولتهای ایرانی، مگر در شرایط بحرانی و جنگی یا هنگام

سلطه‌ی قومی غارتگر و خارجی، همیشه روی همان کمینه‌ی ده درصدی تنظیم می‌شده است.

شایان غیاث‌الدین: بله، خیلی ساده شده‌ی آن را گفتم. واقعا آیا می‌شود برای دوره‌های تاریخی الگوی

اقتصاد کلان آن را نوشت و اجرا کرد؟ کسی این کار را کرده؟ پژوهشی در دست است؟

شروین وکیلی: بله، بی شک می توان چنین کرد. درباره ی اروپا و روم و چین کارهای زیادی در این باره شده و ایران را هم که به کل نادیده گرفته اند! در کتاب *د/ریوش د/دگر فصلی درباره ی سیاست اقتصادی هخامنشیان آورده ام که فکر کنم برایتان جالب باشد.*

محمدصادق افشاریان: همان طور که از درس گفتارهای شما دریافته ام، بیشتر مردم ایران تبار آریایی دارند؛ حتا آنهایی که به شاخه ای از زبان های غیر آریایی حرف می زنند؛ مانند آذری ها و قشقایی ها. آیا در مورد اعراب خوزستان و فارس همین نکته صدق می کند؟ یعنی آنها هم فقط به زبان عربی صحبت می کنند؛ ولی تبار آریایی و سابقه ی سکونت چند هزار ساله در جنوب غرب ایران کنونی را دارند؟ اگر اشتباه نکنم، احمد کسروی در *تاریخ پانصد ساله ی خوزستان* آنها را مهاجرانی با تبار عربی معرفی می کند که وارد مرزهای ایران کنونی شده اند.

شروین وکیلی: بله محمد جان. کل جمعیت ایران زمین با یک بستر ژنتیکی آریایی ترکیب شده است. به ویژه در خوزستان و حجاز اعراب از دیرباز با جمعیت های دیگر ترکیب شده بودند. گرچه جمعیت هایی در ایران زمین تفکیک شدنی هستند؛ اما همگی خویشاوندی بسیار نزدیکی با هم دارند و از نظر درجه ی آریایی بودن تفاوت چندانی با هم ندارند. درباره ی این موضوع کتابی دارم که در دوره های پیشین روی کلاس گذاشته امش و اگر که روی تخته سفید نیافتیدش، قاعدتا روی کانالم باید باشد.

محمدصادق افشاریان: درباره ی مردم افغانستان هم آیا چنین هست یا خیر؟ شما گفتید که مردم این کشور از اقوام آریایی هستند؛ اما دو نکته را دیده ام که برایم جای سوال دارد: یکی قتل عام گسترده ای که در حمله ی مغول در مناطق ایران شرقی اتفاق افتاد و دیگری اینکه چهره ی افغانستانی هایی را که در استان محل سکونتم (فارس) دیده ام همگی چشمهایی بادامی دارند و به راحتی از دیگر هموطنان تشخیص داده می شوند.

شروین وکیلی: بله. افغان‌ها از نظر بافت ژنتیکی دقیقا مانند ایرانی‌های امروز هستند. چشمان بادامی را بیشتر در هزاره‌ها و ازبک‌ها می‌بینیم که خون مغول/ترک بیشتری را در خود حفظ کرده‌اند. این نوع پلک البته بسیار رایج است و از آناتولی تا روسیه، در همه‌ی نقاطی که ترکان و مغولان زمانی تسخیر کرده بودند، دیده می‌شود. افغانهایی که اهل بلخ و هرات و پنج‌شیر هستند و نیز تاجیکهای افغانستان چشمانی بادامی ندارند. اهالی نورستان هم تقریبا دست‌نخورده مانده‌اند و کاملا بور و سپیدپوست هستند.

آتوسا فروتن: شروین جان با توجه به سابقه‌ی طولانی وجود نام ایران، دست کم در متون مذهبی پیش از کوروش بزرگ، می‌توان چنین گفت که این اندیشه از پیش وجود داشته و کوروش بزرگ جامه‌ی عمل به آن پوشاند و داریوش بزرگ آن را تثبیت کرد؟

شروین وکیلی: آتوسا جان در اصل طی هزاره‌ی اول پ.م دو کلمه برای نامیدن قلمرو جغرافیایی ایران زمین داشته‌ایم: یکی دینی است که کهن‌تر است و در اوستا ظاهر می‌شود و همان ایران/ایرانویج است و بیشتر نیمه‌ی شرقی ایران را در نظر دارد؛ دیگری سیاسی است و با ظهور دولت هخامنشی در ایران غربی همراه است و کل کشور را پارس می‌نامد. غیردینی شدن ایران و مترادف شدنش با پارس چند قرن به درازا کشید و احتمالا از میانه‌ی عصر اشکانی یا زمانی که بدنه‌ی جمعیت ایران زرتشتی شد متداول گشت.

علیرضا کسمائی مقدم: چه ارتباطی میان نامهای ایشتوویگو، ایختوویگو، آستیاک، آژی‌دهاک و ضحاک اسطوره‌ای داریم؟

شروین وکیلی: حقیقتش این است که اینها مگر اشتراکی لفظی ربطی به یکدیگر ندارند. ارشته‌ویگه یا آستیاگ شاهی مقتدر و به‌نسبت محبوب بوده و در ماد حکومت می‌کرده. آژی‌دهاک احتمالا ضدقهرمانی از مردم ایران شرقی بوده و بعدتر هویتی بابلی پیدا کرده و پس از اسلام گروهی از اعراب با او همذات‌پنداری کرده‌اند. به دلیل شباهت نامشان در دورانهای جدیدتر برخی اینها را همسان گرفته‌اند که نادرست است.

محمدصادق افشاریان: خارج از موضوع کلاس پرسشی دارم: متأسفانه نتوانسته‌ام به نسخه‌ی چاپی کتاب تاریخ نهاد در عصر ساسانی دست پیدا کنم. آیا برنامه‌ای برای تجدید چاپ این کتاب هست یا خیر؟ کتاب‌های شما با وجود کیفیت بالا و همچنین علاقه‌مندان فراوان در شمارگانی کم چاپ می‌شوند و بسیاری از دسترسی به آنها محروم می‌مانند.

شروین وکیلی: بله محمد جان. در حال تدوین نمایه‌اش هستیم و تا یکی دو ماه دیگر تجدید چاپ می‌شود. نسخه‌ی الکترونیکی‌اش البته روی کانالم در دسترس است.

شایان غیاث‌الدین: من هم در حال خواندن کوروش رهایی‌بخش هستم و پرسش‌م این است که شما چرا بیشتر کتاب منتشر می‌کنید و کمتر در نشریات مقاله دارید؟

شروین وکیلی: چنین نیست شایان جان. در مجله‌ها هم مقاله دارم؛ اما راستش مجلات مخاطب‌چندانی ندارند و روابط و حساب و کتابهایی برای انتشار مقاله درشان حاکم است که من نمی‌پسندم. با این همه در مجلات دانشگاهی هم هر از چندی چیزی می‌نویسم.

صبا طهماسبی: کتاب دو قرن سکوت را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ آیا می‌تواند پاسخگو باشد؟

شروین وکیلی: کتاب خوبی است؛ اما قدری یکجانبه نوشته شده. بیشتر گلچینی از اشاره‌های تاریخی درباره‌ی خشونت اعراب هنگام فتح ایران است و گواهی‌های کناری‌شان را نادیده گرفته است. هرچند در دوره‌ی خودش کتاب خوبی بوده؛ ولی امروز چندان علمی و استنادپذیر محسوب نمی‌شود.

شروین وکیلی: دوستان از بحث با شما مانند همیشه لذت بردم. سپاس از بمبارانهای معنایی‌تان که زاینده‌ی پرسشهای نو و ناب بود. شبستان خوش و روزگارتان بهروز باد.

بحث هفتگی: نشست چهل و نهم - شنبه ۲۲ تیرماه ۱۳۹۸

شروین و کیلی: پیشنهادم برای محورهای بحث:

(۱) آیا کوروش به لحاظ فناوری جنگی و شیوهی رزم‌آرایی گسستی را با سنت نظامی پیش از خود

نشان داده است؟ یعنی آیا نوآوری‌های جنگی مشخصی را می‌توان به کوروش نسبت داد؟

(۲) ماد و لودیبه پس از آن که توسط کوروش فتح شدند چه سرنوشتی پیدا کردند؟ از دید شهروندان

این دو قلمرو زیستن زیر فرمان کوروش با زندگی زیر سلطه‌ی ارشته‌ویگه و کرزوس چه تفاوتی داشته است؟

آیا این مردم به کوروش که فاتح سرزمین‌شان بود وفادار بوده‌اند؟

(۳) کوروش چرا بعد از این مرحله به بابل حمله کرد و چرا بعدش به مصر حمله نکرد؟

علیرضا کسمائی مقدم: فکر می‌کنم وقتی بستر جامعه مناسب شود کشفیات و ابداعات و اختراعات

نواخ افق‌ها و مسیرهای جدیدی را می‌گشاید و تغییراتی در سطوح مختلف تکاملی زندگی انسان دیده می‌شود.

بی‌شک، وقتی اینشتین می‌گوید که ما بر شانه‌های ماکسول نشسته‌ایم از این مسیر تکامل اندیشه حکایت

می‌کند. کوروش بزرگ هم در زمینه‌ی سیاسی یک بنای خاص را به جا گذاشت که توانست قومیت‌های بسیار

متنوعی را در یک منطقه و در زمانی طولانی به هم متصل نگه دارد. این اتصال حتا اگر در اثر حوادث

تاریخی‌ای، مانند حمله‌ی مقدونی‌ها در مدتی کوتاه یا حمله‌ی اعراب و مغول‌ها و تاتارها در مدتی طولانی‌تر،

گسسته شد؛ دوباره برقرار گشت و کشور متحد ایران شکل گرفت. در صورت امکان به طور خلاصه درباره‌ی

شاخص‌های این پیوند توضیح می‌دهید؟

شروین و کیلی: من هم چنین می‌اندیشم علیرضا جان. کوروش و بزرگان دیگری که در تاریخ اثرگذار بوده‌اند، هنری بزرگ داشته‌اند و آن برخوردار بودن از گذشته بوده و دستمایه قرار دادن آن برای آن که آینده‌ای متفاوت را خلق کنند. نبوغ اصولاً به نظرم چنین چیزی است: تکیه کردن استوار بر گذشته برای جهیدن به آینده‌ای که هیچ‌کس هنوز تصویری از آن ندارد.

علیرضا کسمائی مقدم: درباره‌ی شاخص‌های آن پیوند نظرتان چیست؟

شروین و کیلی: به نظرم پیوستگی‌های تاریخی ما در همین جنس خاصِ نبوغی ریشه دارد که در تمدن‌مان پرورده شده است. دو تمدن همسایه‌ی ما الگوهای متمایز از همین ماجرا را نشان می‌دهند. اروپاییان - که تاریخی به نسبت کوتاه و گسسته دارند - مدام از اطراف وامگیری می‌کنند تا به آینده‌ای خیلی متفاوت بجهند و همیشه نفرینهای گذشته‌ی خود را تکرار می‌کنند که روسیه و آمریکا نمونه‌هایی غایی از این الگو هستند. از آن سو، چینی‌ها با غوطه خوردن در گذشته می‌خواهند آینده را به درون بستر ماضی بکشانند و همواره دچار تحول و گسست می‌شوند (به مائو و دودمان یوآن بنگرید). ما تعادلی میان این دو را در ایران داریم و به نظرم دلیلش آن است که من‌ها بیشتر از نهادها تعیین‌کننده‌ی تاریخ بوده‌اند. من‌ها پیچیده‌تراند و خلاق‌تر و راه ترکیب عناصر گذشته و بهره‌مندی از آن و در ضمن دل‌کندن از آن و برساختن چیزهای نو را بهتر بلدند. اگر تاریخ ما پیوستگی‌هایی چشمگیر دارد و در همان حال با این شدت پویا و زاینده است، به نظرم دلیلش این است.

افسانه یزدانی‌نیا: مگر اسم سمیرا، با تغییراتی در واژه‌ها، مصغر سمرا (به معنای زن گندمگون) و یک

اسم عربی نیست؛ همانند شکیرا (به معنای زن شکرگزار) که اسم مصغر شکر است؟

شروین وکیلی: نه افسانه جان. ریشه‌ی عربی سمیرا و بردنش به باب فعیلاء (که اصولاً هم نادر است) از ابداعهای بعدی است. سمیرا/ هومتی/ سمیرامیس/ امیتیس همگی یک اسم هستند که ریشه‌اش در پارسی باستان است.

علیرضا کسمائی مقدم: شاهزاده خانم هومیتی یا سمیرا یا سمیرامیس هم نام دختر هوخستره است و هم دختر ارشته‌ویگه که اولی با نبوکدنصر و دومی، پس از اسپیدو، با کوروش ازدواج کردند. بنابراین اسم دختران این پدر و پسر یکی است؟

شروین وکیلی: بله. اصولاً در این دوران اسمهای تکراری زیاد داریم و این در کل تاریخ ایران رواج داشته است. در این دوران خود اسم کوروش را در چندین جا می‌بینیم.

شایان غیاث‌الدین: نام‌های این دوره که پسوند «اسپ» دارند به اهمیت و تاریخ اسب در ایران زمین اشاره می‌کنند. می‌دانیم که احتمالاً مضمون موجود خیالی مرد-اسب (Centaur) در یونان یا روم برگرفته از رودرویی با سواران سپاه هخامنشی یا اشکانی بوده است. پرسشم این است که آیا چنین موجودی را در اساطیر ایرانی هم داریم؟ آیا سواران ایرانی چنین خودنگاره‌ای داشته‌اند که با اسب یکپارچه شده باشند و بنابراین چنین نام‌هایی (صفت+اسپ) را برای فرزندانشان انتخاب می‌کرده‌اند؟

شروین وکیلی: یک نکته‌ی جالب این است که احتمالاً چنین نیست! یعنی انسان-اسب در ایران زمین غایب است که هم یونانی‌ها و هم سرخپوستان مشابهش را دارند و نشانگر برخورد‌های اولیه‌شان با سوارکاران است. نماد نیم‌اسب یعنی انسان-اسب کمانگیر در صورتهای فلکی هم به نظر من زیر تاثیر اساطیر یونانی تغییر شکل پیدا کرده و شکل اولیه‌اش، چنان که در کتاب *اسطوره‌شناسی آسمان شبانه* آورده‌ام، کمانگیر سواره بوده است. نامهای دارای اسم جانور در ایران بیشتر به معنای دارای فلان جانور بوده است؛ مانند زرتشت به معنای دارنده‌ی شتر زرین یا تهماسب یعنی دارنده‌ی اسب تنومند.

علیرضا کسمائی مقدم: معنای گشتاسب و ویشتاب را هم می‌فرمایید؟

شروین و کیلی: هر دو یک کلمه هستند؛ چون گ/و به هم تبدیل می‌شوند. ویشته یعنی دارنده‌ی اسب

راهوار و زین‌شده.

علیرضا کسمائی مقدم: معنی لهراسب و گرشاسب چیست؟

شروین و کیلی: لهراسب یعنی دارنده‌ی اسب تیزتک و چالاک (لهر) و گرشاسب یعنی دارنده‌ی

اسب لاغر.

نگار جلادت: درباره‌ی پرسش نخست، طبق آنچه در مورد کوروش نوشتید، نبوغ جنگی کوروش به

عملیات روانی پیش از شروع زد و خورد مربوط می‌شود یا دست کم در مورد فتح بابل این گونه بوده؟

شروین و کیلی: دقیقاً چنین است. ظاهراً از ابتدای کار چنین شیوه‌ای را داشته است. اگر حدس من

درست باشد و شوش بدون جنگ به دست کوروش افتاده باشد و سلطه‌ی او را پذیرفته باشد، چیره‌دستی او

را در این زمینه نشان می‌دهد. شوش در میان شهرهای جهان باستان جنگاورترین و فتح‌ناپذیرترین شهر بوده

است. حتا بابل سرکش هم برای سالهایی تابع آشور باقی ماند؛ اما شوش هر بار پس از فتح و غارت شدن

بی‌درنگ دوباره روی پای خود می‌ایستاد.

علیرضا کسمائی مقدم: همانطور که در متن چهار خرافه در مورد کوروش اشاره کردید؛ در دوران

عثمانی پیوندهای میان اقوام از آن بنایی که کوروش ایجاد کرده بود خارج شد و با آجرهای قومیتی و با

سیمان اعتلای اسلام و محوریت خلیفه استحکام پیدا کرد. گمان می‌کنم این جریان پس از حمله‌ی اعراب و

شکل‌گیری امپراطوری اموی و بعد از دوره‌ی عباسی آغاز شد که مهم‌ترین تلاش برای تغییر سیستمی در

کشور ایران بود.

شروین وکیلی: بله علیرضا جان، به نظر من هم چنین بوده است؛ یعنی خلافت شکلی از وامگیری نظام سیاسی امپراتوری روم است در بافت ایرانی و آغازگاهش هم خلافت اموی است. خلافت عباسی در ابتدا پاتکی بدان بود و بازگشت به سنت ایرانشهری ساسانی محسوب می‌شد؛ اما از دوران متوکل به بعد شروع کرد به نوسان در اطراف این دو محور. در دوران جدید هم که مدرن شده و به چیزهایی مثل داعش و طالبان تحول یافته است.

علیرضا کسمائی مقدم: به گمانم نبوغ نظامی کوروش درباره‌ی سیستم دهدهی و جدا کردن رسته‌ها از یکدیگر ابتکار تقسیم سپاه به جناح راست و چپ و قلب سپاه بوده است که به آن اشاره نشد. شروین وکیلی: چنین به نظر می‌رسد که تقسیم سپاه به یک مرکز و دو بال قدیمی‌تر بوده باشد. دست کم آشوری‌ها و ایلامی‌ها چنین رزم‌آرایی‌ای داشته‌اند و در اسناد آشوری بدان اشاره شده است. در جنگ هیتی‌ها و مصری‌ها در کرکمیش هم نمودی از این تقسیم‌بندی را داریم.

علیرضا کسمائی مقدم: به نظرم رومیان توانایی ایجاد و گسترش راه‌ها و فناوری تدارکات میان‌راهی را از هخامنشیان وام‌گیری کرده بودند که امکان جابه‌جایی‌های طولانی‌تر و سریع‌تری را برای کوروش فراهم می‌کرد. همچنین کنترل سپاهیان بر غارت نکردن مردم مغلوب از کارهای ارزشمند کوروش بوده که ظاهراً هانیبال آن را از هخامنشیان وام‌گیری کرده بوده است.

شروین وکیلی: در هر دو مورد سخت درست است؛ با این تفاوت که فناوری راهسازی در تمدن روم همیشه از ایران عقب‌تر بوده است و تازه در اواخر قرن هفدهم اروپاییان از ایرانیان در این زمینه پیشی گرفتند. اروپا اصولاً تمدنی است که در اطراف دریای مدیترانه شکل گرفته و در تاریخش دریانوردی مهم‌تر از راهسازی بوده است. درباره‌ی هانیبال هم راهبردهایش برای متحد شدن با مردم محلی شباهتی با کوروش داشته؛ ولی از سایر جنبه‌ها تقریباً متضاد او بوده است. او تقریباً شبیه چنگیز شهروندان رومی‌ای را که در

برابرش مقاومت می‌کردند کشتار می‌کرد. به‌ویژه سپاهیان خودش را چندان سرکوبگرانه مدیریت می‌کرد که باورنکردنی است. این جمله از اندرزهایش باقی مانده که سربازان باید از سردارشان بیشتر از سربازان دشمن بترسند!

محمدصادق افشاریان: درباره‌ی فتوحات قلمرو هخامنشی حرفی از یمن زده نشده؟ آیا این منطقه در دوران هخامنشی هم شکوه گذشته را داشته یا منطقه‌ای دورافتاده و بی‌اهمیت بوده است؟

شروین وکیلی: یک نکته‌ی بسیار جالب درباره‌ی یمن آن است که از زمان سقوط دولت بابل و سیطره‌ی کوروش بر آن تا اواخر دوران اشکانی، یعنی تا ششصد سال بعد، تنها دولت سامی بازمانده‌ی زمین بوده است. یمن همیشه بخشی از قلمرو تمدن ایرانی بوده و پیدایش‌اش یک ریشه‌ی کشاورزانه (در پیوند با اتیوپی) و یک ریشه‌ی تجاری داشته؛ یعنی ایستگاه مهم تجاری میان استانهای هخامنشی هیندوش و زرنگه و ایلام و بابل بوده است.

پویش گنجی: اینکه کوروش خود را با خدایان پیوند می‌زده و به عنوان برگزیده‌ی خدا شناخته می‌شده چه تفاوتی با شاه-خدا یا شاه-کاهن دارد؟ از این به عنوان یکی از عوامل موفقیت کوروش نام بردید؛ انگار این نیاز به آرمانی کردن رهبرها در تاریخ ما کارکرد داشته و مانده است. به نظرم برای اعتماد کردن به یک رهبر این آرمانی کردن مورد نیاز هست. این نیاز به شاه و رهبر که هنوز در فرهنگ ما هست می‌تواند همچنان کارکرد داشته باشد؟

شروین وکیلی: پویش جان، داستان پیوند میان انگاره‌ی شاهان و مفاهیم قدسی داستانی خیلی مفصل و مهم است. همیشه پیوندی میان این دو مفهوم برقرار بوده؛ اما نکته‌ی مهم درباره‌ی کوروش نوآوری‌هایش در این زمینه است و پرهیزش از تکرار روشهای پیشینیانش. کوروش به نظرم در این زمینه سه نوآوری و گسست مهم را نمایش می‌دهد: (۱) خود را خدا ندانست و هیچ نوعی از توانایی متافیزیکی و غیرانسانی‌ای را

نیز به خود نسبت نداد. شاهان ایرانی بعدی هم چنین نکردند؛ (۲) خود را نماینده‌ی یک خدای خاص و ایزدی محلی ندانست و رابطه‌ای متقارن و بیرونی و یکسان را با همه‌ی ایزدان برقرار کرد؛ چنانکه مثلاً شاه آشور یا فرعون چنین بودند؛ (۳) خود را در مقام نجات‌بخش به مردمان شناساند که خیلی مهم است. چون نشان می‌دهد که هرچند کوروش، با توجه به ارجاعش به همه‌ی ایزدان، احتمالاً یکتاپرست و زرتشتی وفاداری نبوده؛ ولی در چارچوب فلسفه‌ی سیاسی و اندیشه‌ی دینی زرتشتی به امور نگاه می‌کرده است.

لیلا امینی: ریشه‌ی این سیاست متفاوت کوروش چه بوده است؟ چرا کوروش از سنت پیشینیان خودش یک‌باره این قدر فاصله گرفت؟ در حالی که احتمالاً با همان روشهای جنگی‌ای که گفتید می‌توانست غلبه‌ی نظامی محکمی بر همه جا داشته باشد؟

شروین وکیلی: این پرسشی مهم است؛ یعنی مهم است توجه کنیم که کوروش می‌توانسته با توجه به برتری‌های نظامی و نوآوری‌های جنگاورانه‌اش با شیوه‌ی غارتگرانه‌ی پیشینیانش حرکت کند که چنین نمی‌کند. به نظر من این‌که چرا چنین نمی‌کند نیاز به توضیح دارد. اگر ارتشی بزرگ و پیروزمند و پیشرفته‌تر از دیگران داشته باشید، چرا نباید شهرها را غارت کنید و دشمنان را کاملاً کشتار کنید؟ به گمانم پاسخ آن است که کوروش راهبردی نیرومندتر ابداع کرده بود که تبدیل دشمنان به دوستان و دگردیسی شهرهای مقاوم به مراکز تجاری تولید ثروت بوده است. کوروش بازی‌های سیاسی برنده-برنده را به شکلی قاطع و خلاقانه تاسیس کرد. این نوآوری سیاسی، اعمال خشونت در جبهه‌ی نظامی‌اش را مهار می‌کرده؛ همان هنگامی که آنجا هم نوآوری‌های چشمگیری در کار بوده است.

شایان غیاث‌الدین: شاید کوروش متوجه شده که سنت‌های پیشین پایدار نیستند. به ویژه، شاید شاهد فروپاشی آشور بوده که چنین سنتی داشته و از این واقعه درس گرفته است.

شروین وکیلی: به نظرم چنین بوده است. پس از فروپاشی آشور حدود پنجاه سال صلح و آشتی‌ای نسبی را داریم و سطح خشونت در ایران‌زمین کاهشی را نشان می‌دهد. انگار مردم دریافته بودند که باید به دنبال راهی تازه برای سازماندهی قدرت بگردند؛ اما روشهای رایج موفق نبوده تا آن که کوروش بر می‌خیزد. نگار جلادت: گمان می‌کنم این پاسخ پرسش دوم شما بود که نوشته بودید مردم لودیه در مقابل آبادانی کوروش، به جای ویرانی و غارت، دعوت به شادخواری را از سوی کوروش پذیرا شدند و دست از شورش برداشتند و اینکه این سیاست چه قدر از جانب هردوت نکوهیده شد. درباره‌ی پرسش سوم و اینکه چرا کوروش در دوران خودش به مصر حمله نکرد توضیحی می‌دهید؟

شروین وکیلی: بله نگار جان، پاسخ پرسش دوم به این ترتیب معلوم می‌شود. درباره‌ی مصر به نظرم مسئله‌ی اصلی حضور فرعون‌ی پیر و مقتدر در این سرزمین است و اینکه واقعا مصر تمدنی مستقل و جدای از ایران‌زمین بوده است. رخدادهای دوران کوروش نشان می‌دهد که ایلام و ماد و میانرودان و آناتولی از ابتدا یک شبکه‌ی درهم‌تنیده‌ی سیاسی بوده‌اند و گرفتن یکی به تلاطم در همه می‌انجامیده است. مصر اما تافته‌ای جدا بافته بوده و کوروش بسیار با احتیاط درباره‌اش رفتار می‌کرده است.

علیرضا کسمائی مقدم: به گمانم هم کوروش بزرگ و هم کرزوس هر دو سیاستمدارانی بزرگ هستند. کرزوس نماینده‌ی روشهای سیاسی کهن سربازگیری به زور و ارباب بود که احتمالا یکی از دلایلی است که تعداد سپاهیانش دو برابر سپاهیان کوروش بوده است. روشهای کوروش ارتباط با سران سیاسی مناطق مجاور و درخواست کمک نظامی و تکیه بر مشاوران داخلی و حمله‌ی نظامی بدون نابودی دشمن بوده است. کوروش نماینده‌ی سیاستی مدرن و نابغه‌ای است که از دل سالیان شهرنشینی در ایلام و در اثر ارتباطات با اقوام مختلف پرورده شده، بارآمده و شکوفا گردیده است. ایجاد ارتباط نه فقط با سران بلکه با اقوام و مردم

طرف مقابل، پیشنهاد مالیات ده درصدی که امکان شرایط زندگی بهتر را برای کشاورزان فراهم می‌کرد، مشروعیت بخشیدن به خود مانند مطرح شدن به عنوان نماینده‌ی مردوک بزرگ در سرزمین بابل، نفوذ در نظامیان و مشاوران طرف مقابل، برآورد امکانات دشمن و شناخت نقاط ضعف آنها مثل استفاده از شتر برای تحریک اسبها و هدایت دشمن در مسیر دلخواه همه حکایت از یک دیپلماسی فعال و موفق دارد که روشهای قدیمی کروزوس را به شکست منتهی کرد. در مقایسه‌ی کوروش با معاویه شکستن وحدت سپاهیان مقابل در جنگ صفین و تلاشهای سالهای بعدی او سبب شد که با درگیری‌ای مختصر در مصر و بدون خونریزی در کوفه خلافت را تصاحب کند. همچنین دیوانسالاری پیشرفته‌ای که منابع مالی را برای اهداف سیاسی وی فراهم کرد، ایجاد درگیری و نداشتن امنیت در مناطق مرزی، نفوذ در سران قبایل و فرماندهان نظامی، مشروعیت‌بخشی به خود به عنوان منتقم خلیفه‌ی شهید و مواردی دیگر - که از دید من پنهان مانده - نشان از دیپلماسی فعال معاویه در تاثیر از مشاوران ایرانی یا وامگیری از آموزه‌های سیاسی کوروش بزرگ دارد.

شروین و کیلی: جمع‌بندی خوب و درستی است علیرضا جان.

بهنوش عافیت‌طلب: دلیل این که کوروش به فکر یکپارچه‌سازی کشور ایران می‌افتد چیست؟ آیا او نخستین کسی است که چنین اندیشه‌ای دارد؟ آیا دلیل آن فقط افزایش قدرت سیاسی است یا می‌توان دلایل فرهنگی هم برای آن در نظر گرفت؟

شروین و کیلی: بهنوش جان، راستش به نظرم اندیشه‌ی اصلی او یکپارچه‌سازی ایران نبوده، بلکه یکپارچه‌سازی جهان بوده است؛ یعنی می‌خواست سراسر دنیای شهرنشین و نویسا و متمدن آن روزگار را فتح کند. بنابراین برنامه‌ای تدوین کرد که تا دوران کمبوجیه اجرا شد و چنین هم کرد؛ یعنی برای نخستین بار در اینجا با ظهور سیاستی جهانی و غیر محلی سر و کار داریم. گرچه بعدتر این واحد سیاسی عظیم با بلاهت اسکندر ویران شد و حوزه‌ی تمدن ایرانی از دل آن زاده شد.

شایان غیاث‌الدین: به نظرتان این ایده (یکپارچه‌سازی جهان) را بعد از فتح ماد پیگیری کرد؟ یا از

همان ابتدا نشانه‌هایی می‌بینیم؟

شروین وکیلی: به گمان من از اولش چنین دیدی داشته و از اینکه دیر شروع کرد به جهانگشایی این را درمی‌یابیم؛ یعنی چند سالی را صرف سازماندهی کاری می‌کرده است و بر خلاف اسکندر و چنگیز و آتیلا فوری به اطراف نتاخته است. به هر روی، از زمان درگیری با ماد کل نشانه‌های سیاست کوروشی و جنگ روانی و ادعای نظم‌بخشی و نجات‌بخشی را در او می‌بینیم.

بهنوش عافیت‌طلب: پس ما از بعد از دولت هخامنشیان می‌توانیم قائل به حوزه‌ی تمدن ایرانی باشیم؟ شروین وکیلی: باید میان این دو مفهوم تمایز قایل شویم: یک حوزه‌ی تمدن ایرانی داریم مانند حوزه‌ی تمدن چینی یا اروپایی که یک سیستم کلان تاریخی-جغرافیایی است و از ابتدای تاریخ بوده و اولین تاریخ بدان مربوط است؛ در کنارش یک دولت ایرانی داشته‌ایم که واحدی سیاسی است و برای بخش عمده‌ی تاریخ ما طی ۲۶ قرن گذشته کل آن پهنه‌ی تمدنی را زیر فرمان داشته است. این دومی است که با ظهور دولت هخامنشی پدیدار می‌شود و مرزبندی‌اش با تمدن چینی و اروپایی در دوران اشکانی نمایان می‌شود.

پویش گنجی: اصلاً دلیل کشورگشایی چه بوده؟ دلایل روانشناختی داشته یا برای دستیابی به منابع

بیشتر بوده است؟

علیرضا کسمائی مقدم: برای تشکیل حکومتی جهانی بوده است.

شروین وکیلی: به نظرم درباره‌ی کوروش انگیزه به کلی با پیشینیانش متفاوت بوده است. شاهان مهاجم پیش از کوروش اصولاً فکر این که جایی را بگیرند و نگه بدارند نداشته‌اند؛ یعنی همیشه فتح کردن با غارت و بازگشت به قلمرو اصلی قدرت سلطنتی مصادف بود. کوروش نخستین کسی است که قلمرو قدرتش همزمان با فتوحاتش توسعه پیدا می‌کند؛ یعنی گرفتن هر منطقه‌ی نو به ایجاد یک گرانیگاه قدرت تازه در

همان بافت قدرت پیشین می‌انجامیده است. این کار به صورت تصادفی نمی‌تواند انجام شود و بی‌شک نظریه‌ای پشتش بوده. نظریه‌ای که منظم کردن و سامان دادن به گیتی را دلیل توجیه‌کننده‌ی فتح می‌دانسته و نه بهره‌گیری موقت از منابعش را. این دقیقا همان آرمان زرتشت در گاهان است؛ یعنی چیرگی داد/قانون و اشته/راستی بر جهانی بیمار از دروغ اهریمنی.

پویش گنجی: یعنی مشکلاتی وجود داشته که فکر می‌کرده‌اند این راه حل خوبی برایش هست یا کلا این نیاز آدم برای قدرت یا تصاحب بوده است؟

علیرضا کسمائی مقدم: وقتی افقی را در نظر می‌گیری به آن سمت حرکت می‌کنی.

شروین وکیلی: اصولا به نظرم قبلش کسی در این مورد فکر نکرده بوده که می‌شود کل جهان را فتح کرد و نگه داشت و قانونمند ساخت.

علیرضا کسمائی مقدم: طبق صحبت‌های شما داریوش هم با ارته‌ستونه و هم با آتوسا؛ یعنی با هر دو دختر کوروش ازدواج کرده است.

شروین وکیلی: بله علیرضا جان. با هر دو ازدواج کرده بود.

محمدصادق افشاریان: اگر امکانش هست مختصری درباره‌ی ترکیب قومیتی طبرستان در اوایل دوران هخامنشی توضیح می‌دهید و آیا مردمان آن منطقه نویسا بوده‌اند یا نه؟ دیگر اینکه ریشه‌ی قوم تالش کنونی دقیقا از کجاست و از قدیم به چه نامی مشهور بوده‌اند و آیا ادامه‌ی یک قوم باستانی محسوب می‌شوند یا نه؟ شروین وکیلی: در منطقه‌ی گرداگرد دریای خزر همیشه اقوامی باستانی‌تر از نواحی اطراف را داشته‌ایم که سرکشی‌هایی هم درباره‌ی قدرت مرکزی ایران داشته‌اند. در دوران هخامنشی هم در این منطقه اقوامی متنوع می‌زیسته‌اند که مهم‌ترین‌شان کادوسی‌ها بوده‌اند که بعدتر به تالش‌ها تبدیل شده‌اند.

علیرضا افشاری: به نظرت می‌شود تصویر کوروش در دشت مرغاب با تاج مصری را با چیزی مانند وصیت پتر مقایسه کرد که در واقع راهبرد سیاست خارجی روسیه‌ی تزاری برای آینده بود؟ کوروش هم با این کار برنامه‌ریزی درازمدت‌اش برای آینده را نشان می‌داد؛ هر چند به سرعت عملی شد! بر همین مبنا می‌توان دیگر ایده‌های برنامه‌های عمرانی شاهان بعدی را هم از کورش دانست؟

شروین وکیلی: آره علیرضا جان، به نظر من هم چنین است؛ یعنی نگاره‌ی کوروش در دشت مرغاب هم لباس ایلامی بر تن دارد و هم تاج مصری بر سر و اغلب از یاد می‌برند که در آن هنگام هنوز ایرانیان مصر را فتح نکرده بودند. معلوم است یهودیانی که با مهربانی کوروش از بابل رها شده و در مرز مصر مستقر شده بودند و کل هویت دینی‌شان ستیزه با مصر بوده چه حسی در این زمینه داشته‌اند؛ همچنین مصری‌های بسیار محافظه‌کار و متحجری که با پدیده‌ی سیاسی به کلی ناشناخته‌ای رویارو شده بودند.

کوشا علی‌پناه: چرا هخامنشیان توانایی مقابله با اسکندر را نداشتند و از او شکست خوردند؟

شروین وکیلی: کوشا جان، مهم‌ترین عامل جمعیت بوده است. بالکان در دوران اسکندر یک انفجار جمعیتی و نوسانی بوم‌شناختی را تجربه کرد که باعث شد یک موج جمعیتی عظیم شناوری پدید آید که زیر فرمان اسکندر به قلمرو پارسیان حمله بردند. بر خلاف تصور مرسوم، مقدونی‌ها برتری عددی چشمگیری بر ارتشهای مدافع پارسی داشته‌اند.

صبا طهماسبی: چه ارتباطی میان کوروش و قریش وجود دارد؟ آیا نظریه‌ی ادوارد براون در برقرار کردن ارتباط میان این دو نام درست است؟

شروین وکیلی: نه صبا جان، به نظرم درست نیست. قریش در عربی به معنای کوسه‌ی کوچک (فُعَيْل) از ریشه‌ی قرش (کوسه) است که وام‌واژه‌ای لاتینی در عربی-سریانی بوده است. پس ارتباطی با کوروش ندارد.

علیرضا کسمائی مقدم: آیا بابل مدتی در اشغال آشوریان بوده؟

شروین وکیلی: بله. در قرن هشتم و نهم پ.م بابل عملاً بخشی از قلمرو آشور محسوب می‌شده

است.

محمدصادق افشاریان: آیا کتابی در دست تالیف دارید یا خیر؟ منظورم این هست که پس از پرداختن به سه

دوره‌ی پادشاهی بزرگ هخامنشی، اشکانی، ساسانی آیا همچنان در حوزه‌ی ایران باستان کتاب خواهید نوشت

یا حکومت‌های پس از اسلام را در نظر دارید؟

شروین وکیلی: بله محمد جان، درباره‌ی سیاست ایران‌شهری احتمالاً کتابی که چند سالی درگیرش

هستم امسال به پایان برسد. پروژه‌ی تاریخ تمدن ایرانی را فعلاً بسته‌ام؛ چون هدفم عصر باستان بوده که

تکمیل شده است.

بحث هفتگی: نشست چهل و هشتم - شنبه ۲۹ تیرماه ۱۳۹۸

شروین و کیلی: محورهای پیشنهادی ام برای بحث:

(۱) چه بخشهایی از سیاست ایران شهری که کوروش تاسیس کرد در تاریخ ایران تداوم یافته و کدام سلسله‌ها نماینده آن بوده‌اند؟

(۲) سیاست پیشاکوروشی که بر جنگ و غارتگری تکیه می‌کرد چه نمودهایی در تاریخ ایران داشته؟ در سایر تمدن‌ها هر یک از این دو را به چه شکلهایی می‌توان دید؟

(۳) ارتباط کوروش با یهودیان را در بافت فتح بابل و مقدمه‌چینی برای فتح مصر تحلیل کنید.

داود مجیدی: در کتاب *تاریخ خانواده ایرانی در روزگار پیش از اسلام* نویسنده‌ی کتاب دکتر علی اکبر مظاهری موضوع ازدواج برادر و خواهر در ایران باستان را مطرح کرده و آن را تایید می‌کند. شما رایی خلاف این گزاره را در دوره‌ی هخامنشی مطرح کرده‌اید. اگر ممکن است این مطلب را بیشتر توضیح دهید.

شروین و کیلی: داود جان، قدری پرسش و پاسخ کلاسی را زود شروع کردی. در این باره در کتاب *تاریخ نهاد در عصر ساسانی* مفصل بحث کرده‌ام و داده‌های عصر هخامنشی را نیز تا حدودی آورده‌ام. دکتر شاپور شهبازی هم مقاله‌ی بسیار خوب و مفصلی در این مورد دارد که همان موضع مرا از زاویه‌ی باستان‌شناسانه تایید می‌کند. کتاب دکتر مظاهری بسیار پیشرو و ارزشمند است؛ اما قدیمی است و از نظر روش‌شناسی ایرادهای بسیاری دارد. نقطه ضعف عمده‌اش تکیه‌ی بیش از حد بر منابع یونانی، به ویژه هرودوت، است و نادیده‌گیری منابع بومی.

علیرضا کسمائی مقدم: خدایان مظاهر نیروهای طبیعت می‌باشند که خصوصیات انسانی پیدا کرده‌اند. معمولاً یا در تندیس‌های سنگی یا چوبی یا در حیوانی خاص حلول می‌کنند و یا اینکه انتزاعی هستند. اندیشه‌ی خدای بزرگ با آخن‌آتون در جایگاه تفکر آدمی وارد شد و دیرزمانی طول کشید تا با تحولاتی جدیدتر به اندیشه‌ی بیشتر فرهنگ‌ها تبدیل شود. به نظر من نکته‌ای که در درسگفتار مشخصاً اشاره نشد؛ این بود که نبونید از پیروان اندیشه‌ی خدای بزرگ، سین، بیشتر در تاثیر از مادر خود بود. گمان می‌کنم علت انتقال بت‌ها به شهر بابل همین فکر طرد خدایان کوچک بود. همانطور که در زمان آخن‌آتون این تغییر سیستمی باعث اغتشاش و نداشتن انسجام موقت در سطح کشور شد، این آشوب در بابل هم فراگیر شد. کوروش بزرگ از این فرصت تاریخی با مطالعه بهره برد و توانست در بابل به پیروزی برسد. تفاوتی که کوروش را از سیاستمداران امروز جدا می‌کند این است که آنها وفادار به خاستگاه مصری-رومی خود هستند که بر اساس سیاست «من باشم و تو نباشی» بنا شده است. در نهایت، به همین دلیل ناپایداراند؛ ولی کوروش که سیاست «هر دو باشیم» را بنیان گذارد، در بستر تاریخ از پایداری‌ای طولانی در یک گستره‌ی مکانی بزرگ برخوردار شد.

شروین وکیلی: علیرضا جان، نکته‌ای که در تمایز یکتاپرستی آخن‌آتون و زرتشت باید مورد توجه قرار گیرد این است که کیش آتون یک دین باستانی مصری و هرچند یکتاپرستانه بود، یکتانگار نبود؛ یعنی وجود باقی خدایان را هم می‌پذیرفت و آیینهایشان را هم به رسمیت می‌شمرد. در برابر آن دین زرتشت، به لحاظ هستی‌شناختی، یکتانگار است؛ یعنی همه‌ی خدایان را دروغین می‌داند و این به معنای کفری رادیکال است. به همین دلیل دیدگاه زرتشتی مبنایی فلسفی و چارچوبی عقلانی و خردگرا دارد، در حالی که کیش آتون فاقد چارچوبی عقلانی است و عملاً هیچ پیکربندی مفهومی تازه‌ای را به ادیان باستانی نیفزوده است و این دومین تفاوت این دو است. سومین تمایز که اهمیت بسیاری هم دارد این است که کیش آتون توسط

فرعون و با دلایلی سیاسی شکل گرفت و بر ادیان دیگر غلبه کرد؛ یعنی خاستگاهش دولت و الگوی توسعه‌اش سیاسی بود. در حالی که، دین زرتشتی در منطقه‌ی ایران شرقی و در غیاب دولتهای بزرگ شکل گرفت و بافت زمین‌اش کوچگردانه و غیرسیاسی بود، هرچند پیوندهایی با امیران محلی و سرکردگان قبیله‌ای برقرار می‌کرد؛ یعنی مبنایش اخلاقی و من‌محور بود.

علیرضا کسمائی مقدم: درباره‌ی بابل نظرم درست است؟

شروین وکیلی: درباره‌ی دینی که نبونید بدان باور داشته اطلاعات زیادی نداریم. اما احتمالاً یکی از شکل‌های ارادت به یکی از خدایان در بتکده‌ای متکثر بوده است؛ یعنی به احتمال زیاد نبونید حتا یکتاپرست هم نبوده، چه رسد به اینکه یکتانگار باشد. او به خدایان میانرودانی قدیمی توجهی نداشته و در بافتی قبیله‌ای و کلدانی به امر قدسی می‌نگریسته است.

علیرضا کسمائی مقدم: یعنی کلدانی‌ها به مردوک معتقد نبوده‌اند؟

شروین وکیلی: نه، مردوک در اصل خدای بزرگ قبایل سامی غربی و آموری‌ها بود که پنج قرن پیشتر به میانرودان کوچیده بودند. کلدانی‌ها هرچند در بابل مقیم شدند و دین بابلی‌ها را گرفتند؛ اما بافت قبیله‌ای و دینی خود را حفظ کردند. شاید برایتان جالب باشد که بدانید مثلاً در درگیری میان ایلام و آشور، کلدانی‌ها هوادار ایلامی‌ها بودند و محور اصلی مقاومت بابلی‌ها در برابر آشور به حساب می‌آمدند.

علیرضا کسمائی مقدم: بعید است که کوروش واقعا به مردوک و خدایان بابل معتقد باشد. سیاست او در راستای یک رواداری مذهبی است. رواداری‌ای که از ویژگی‌های قبایل کوچگرد و ابتدایی است و با خودمحوری ادیان پیشرفته متفاوت است. در روم پس از کنستانتین مسیحیت کاتولیک فراگیر می‌شود و دیگر جایی برای مانی و میترائیسم و حتا مسیحیت نسطوری و آریوسی برجا نمی‌ماند؛ ولی در ایران همزمان آیین پرستش میترا و آناهیتا را در کنار دین زرتشتی داریم. به گمانم یکی از اختلافات بردیا یا برزیا - که احتمالاً

برزو هم از همین ریشه است- با داریوش بزرگ همین تغییر سیاست رواداری و مخالفت خانواده‌های بزرگ و در راس آنها داریوش با تغییر روش کوروش می باشد. فکر می‌کنم تا حدودی این درگیری در طول تاریخ ایران وجود داشته است.

شروین و کیلی: بله، من هم چنین فکر می‌کنم. لحن کوروش هنگام ارتباط با همه‌ی خدایان همسان است و این تقریباً بدان معناست که به هیچ‌یک ارادت خاصی نداشته است. بردیا اما ظاهراً شور و تعصبی دینی داشته و رفتاری انقلابی درباره‌ی ساماندهی دولت نشان می‌داده است. این را در کتاب *داریوش د/دگر* مفصل بحث کرده‌ام.

علیرضا کسمائی مقدم: کوروش بزرگ با نگاه تیزبین خود برای فتح مصر برای یهودیان برنامه‌ریزی کرد. هرچند قبایل خداپرست کنعانی و یهودی در تاثیر از کاهنان فراری معابد آتون مصر بودند؛ اندیشه‌ی ضد مصری قصه‌ی تبعید یهودیان و اراده‌ی بازگشت آنها به مصر بخشی از برنامه‌ی کوروش بزرگ برای فتح مصر و یکدست کردن تمامی جهان متمدن آن روز بود. جالب اینجاست که حجم بزرگی از تولید معنا در جهان در تاثیر از این اسطوره و کتاب عهد عتیق بوده است؛ مانند بهره‌گیری مولانا از سرگردانی چهل ساله‌ی یهودیان در صحرای سینا:

«از خدا جویمم توفیق ادب / بی‌ادب محروم ماند از لطف رب

بی‌ادب تنها نه خود را داشت بد / بلکه آتش بر همه آفاق زد

مائده از آسمان درمی‌رسید / بی‌شری و بیع و بی‌گفت و شنید

در میان قوم موسی چند کس / بی‌ادب گفتند کو سیر و عدس

منقطع شد خوان و نان از آسمان / ماند رنج زرع و بیل و داسمان».

بهنوش عافیت‌طلب: کوروش کل سرزمینی را که فتح کرد چه می‌نامید؟ چون گفتید در آن زمان «ایران» نامی دینی بود و «سرزمین پارس» هم از دوره‌ی داریوش به بعد آمده است.

شروین و کیلی: بهنوش جان، نکته‌ی جالب آن است که کوروش از هیچ یک از این دو کلمه استفاده نکرده است. او قلمرو خود را به شیوه‌ی شاهان ایلامی و میانرودانی «چهارگوشه‌ی جهان / این زمین پهناور» می‌نامیده و می‌شود اینطور تفسیر کرد که مدعی فتح کل جهان بوده که فرمولی سیاسی و از پیش موجود داشته است، با این تفاوت که کوروش واقعا داشته آن را عملی می‌کرده! گرچه خودانگاره‌اش کاملا ایلامی است؛ یعنی خود را هم «پارسی» و هم با تکرار زیاد «شاه انشان» می‌نامد.

علیرضا کسمائی مقدم: مفهوم «پارسی» در زمان سلوکیان، اشکانیان، ساسانیان و پس از اسلام باقی ماند؟

شروین و کیلی: بله، مفهوم «پارسی» از دوران داریوش تا به امروز هم در ایران و هم در بیرون برجسب اصلی برای نامیدن ایرانیان است.

علیرضا کسمائی مقدم: گفتید «پارسی» عنوانی خاص است؛ مانند شوالیه؟

شروین و کیلی: بله تا حدودی، ولی «پارس» از دوران داریوش بزرگ اسم رسمی کشور ایران بوده و در کتیبه‌های هخامنشی برای اشاره به کشور ایران می‌گفته‌اند «بوم پارس».

علیرضا کسمائی مقدم: پس اصطلاح «پارسی» باقی مانده است؟

نگار جلادت: منظور از اصطلاح «پارسی» چی هست؟

علیرضا کسمائی مقدم: «پارسی» به صورت عنوان یا لقب، برای نمونه در این شعر: «عجم زنده کردم بدین پارسی».

شروین و کیلی: بله، بی‌شک این اصطلاح باقی مانده است.

علیرضا کسمائی مقدم: نبوکد نصر کلدانی نبود؟

شروین وکیلی: نه، بابلی بود.

علیرضا کسمائی مقدم: درباره‌ی خدایانی مانند نانای ایلامی، اینانای سومری، ایشتار بابلی و آناهیتا و همچنین بعل، مردوک و نبو توضیح مختصری می‌دهید؟ به گمانم به فهم درسگفتار کمک می‌کند.

شروین وکیلی: ردیف اول ایزدبانوان باروری و کشاورزی هستند و کمابیش همتای هم محسوب می‌شوند. ردیف دوم هم ایزدان بزرگ آسمان و تندر در میان اقوام سامی میانرودان و آسورستان هستند. درباره‌ی ایزدان ایرانی در دوره‌ی آینده مفصل می‌توانیم بحث کنیم، اگر پرسشی داشته باشید.

علیرضا کسمائی مقدم: نبو پسر مردوک است. نبونید کلدانی خود را به این نام خوانده است؟

شروین وکیلی: بله، کلدانی‌ها هم از اسمهای خدایان همان منطقه استفاده می‌کرده‌اند. مثلاً نبونید اسم هر دو فرزندش را با ترکیب بعل انتخاب کرده که کنعانی است.

محمدصادق افشاریان: پرسشی تا اندازه‌ای جامعه‌شناسانه درباره‌ی افراد و گروه‌های ایران‌ستیز دارم و کسانی که کلا با تمدن ایرانی مشکل دارند: چه چیزی باعث می‌شود افرادی که در یک قلمرو تمدنی نیرومند زندگی می‌کنند، هویت جمعی خود را انکار کنند؟ برای نمونه، دیدگاه مرحوم علی شریعتی هم این بود که کلا ایران پیش از اسلام را بسیار کوچک جلوه می‌داد. پرسش دیگرم این است که شما تا چه اندازه تقسیم بندی تاریخ ایران، به دو دوره‌ی پیش از اسلام و پس از اسلام، را می‌پذیرید؟

شروین وکیلی: محمد جان: (۱) علت اصلی انکار هویت تاریخی در همه جا دو شاخص دارد: الف)

نادانی و ب) خیانت؛ یعنی افراد یا نادان و ساده‌لوح هستند و درباره‌ی هویت و پیشینه‌ی خودشان خبری ندارند، از این رو انکارش می‌کنند، یا پول می‌گیرند و منافی دارند که آن را انکار کنند. در تاریخ معاصرمان به نظرم بیشتر نادان داشته‌ایم تا خائن؛ گرچه درباره‌ی برخی این مرز محو می‌شود. (۲) طبعاً تاریخ ایران

گسستها و پیوستگی‌هایی را تجربه کرده و بر مبنای آن می‌توان دوره‌بندی کرد. مثلاً می‌توان گفت پیش از اسلام و پس از اسلام، یا پس از مغول و پیش از مغول. به نظرم در قالب اینکه بر اساس فروپاشی ساسانیان و ظهور اسلام مبنای تقسیم تاریخ ایران را به دو بخش بکنند نادرست است و از نظریه‌های استعماری مدرن ناشی شده که خواهان تفکیک اعراب از ایرانیان بوده است. فروپاشی ساسانیان دوره‌ای با گسستی مهم است، در همان حدی که فروپاشی صفویان بوده است. گسسته‌های بسیار مهم‌تر را یکی با ظهور کوروش داریم که فرخنده است و مقدمه‌ی آبادانی بوده و دیگری با فروپاشی هخامنشیان و ظهور اسکندر یا کشتار مردم ایران شرقی به دست مغولان بوده که این دوتای اخیر فاجعه‌هایی تمدنی در سطحی جهانی را رقم زده‌اند.

محمدصادق افشاریان: تنوع زبانها را به فال نیک گرفتید و گفتید هرچه زبان‌های بیشتری بدانیم بهتر است؛ اما من بیشتر در جامعه برعکس آن را دیده‌ام. نمونه‌اش آذربایجانی‌های ساکن ایران که در شدت ایران‌ستیزی گوی سبقت را از همسایگان خود ربوده‌اند و تمام سخنان نادرست دولت‌های مجاور را بی‌کم و کاست می‌پذیرند یا هنگامی که سیل شیراز رخ داد پان‌ترکها به شدت به شور و شعف پرداختند. شما هم مقاله‌ای در این باره نوشته‌اید. آیا با رویه‌ی کنونی باز هم امیدوار هستید که بزرگانی مانند دکتر زریاب خویی، محمدامین ریاحی، سیدحسن تقی‌زاده و دیگران از این منطقه رشد کنند یا اینکه پیش‌بینی می‌کنید این شدت قومگرایی تا درازمدت ادامه یابد؟

شروین وکیلی: محمد جان، در اینجا هم باز همان نادانی و بی‌سوادی زبانی است که مشکل‌زاست. مردم باکو امروز از نادان‌ترین اقوام دنیا هستند؛ چون فقط زبان ترکی آرانی قدیم را بلد هستند. در سال ۱۹۰۰ میلادی شهر باکو یکپارچه پارسی‌زبان بوده و زبان ترکی در آن هنگام ویژه‌ی کارگران ایرانی بوده که از روستاهای آذربایجان برای کار در صنایع نفت به آن شهر می‌رفته‌اند. در آن دوران که اهالی باکو همگی پارسی می‌دانسته‌اند و برخی‌شان ترکی و آسوری و ارمنی هم بلد بوده‌اند، همه کنار هم با صلح و صفا زندگی

می‌کردند. کمی بعد پان‌ترکها ارمنی‌ها را کشتار کردند و بعد بلشویکها به کمکشان آمدند و اهالی قدیمی شهر را از بین بردند (در یک شب بیست هزار نفر در باکو به دست سرخها کشتار شدند). در نتیجه، امروز شما مردمی با زبانی به کلی گیج و گول را دارید که تصوراتشان درباره‌ی گذشته‌شان تقریباً به شوخی شبیه است. هرچه مردم زبانهای بیشتری بدانند، به ویژه هرچه بهتر زبان ملی تمدن‌شان را بشناسند، از این آفتها بیشتر در امان خواهند ماند. درباره‌ی بخش پایانی سخن‌تان هم بگویم که همچنان به نظرم آذربایجان از کانونهای دفاع از ملیت ایرانی است. نمونه‌اش دکتر سید جواد طباطبایی تبریزی و دوستان حاجت کلاشی اردبیلی است که در حوزه‌ی اندیشه و سیاست نقشی مهم در دفاع از هویت ایرانی ایفا می‌کنند و نظیر ایشان بسیاری دیگر نیز هستند. قلمرو ماد همچنان زیاست و نیرومند، هرچند بیمار و مخدوش.

محمدصادق افشاریان: در مورد ترکیه‌ی فعلی نظرتان چیست؟ آیا مردمانش از لحاظ سطح درک و فهم همانند آرنی‌ها هستند یا بالاتر از آنها هستند؟ چون آناتولی هم یکی از کانون‌های کهن تمدن ایرانی هست مردمان ترکیه را با مردمان آنجا مقایسه کرده‌ام.

شروین وکیلی: دقیقاً مردم ترکیه هم چنین مشکلی دارند. آنها هم تنها زبان ترکی استانبولی مدرن را بلد هستند که به شدت پارسی/عربی‌زدایی شده و به زبانی مصنوعی و بیمار تبدیل شده است. دیدن اینکه رومی‌های قدیمی و نوادگان بیزانسی‌ها و شهروندان امپراتوری عظیم عثمانی - که زبانشان پارسی بود - تا این حد درباره‌ی خودشان نادان و از خواندن کتیبه‌ی گور پدربزرگان‌شان ناتوان‌اند، غم‌انگیز است.

پویش گنجی: علت انحطاط سیستم سیاسی‌ای که کوروش بنیان نهاد چه بود؟ آیا می‌شود به شیوه‌ای تکاملی به انحطاطش نگاه کرد و گفت که چون دیگر آن سیستم سیاسی کارکرد نداشته از بین رفته است؟ مثلاً سوسیالیست‌ها یا کمونیست‌ها می‌گویند که علت انحطاط کومونیسیم این نبوده که آن سیستم مشکلی

داشته است، بیشتر برای این بوده که به کشورهای کمونیستی حمله شد و بسیاری را کشتند و به نظرم مطالعه و فهمیدن انحطاط یک الگوی سیاسی به اندازه‌ی شکل‌گیری آن اهمیت دارد.

شروین و کیلی: پویش جان، اصولاً فروپاشی نظام‌های اجتماعی زمانی رخ می‌دهد که پیچیدگی‌شان از سطحی گذر کند و متغیرهای درونی قادر به مدیریت و کنترل رفتارهای کلان سیستم در محیط نباشند. به بیان دیگر، وقتی سیستم چندان فریه شود که مسائلی را طرح کند که خود نتواند حل‌اش کند، فرو می‌پاشد و به سیستم‌های دیگر گذار می‌کند. درباره‌ی دوره‌ی هخامنشی هم به نظر من همین اتفاق افتاده است. نظم هخامنشی برای جامعه‌ای که هسته‌ی جمعیتی‌اش آریایی‌های دل‌ایران‌شهر بودند مناسب بود و چندان پیچیدگی را افزود که جمعیت‌های تازه متمدن شده‌ی پیرامونی (سکاها و یونانی-مقدونی‌ها) به قطب اصلی جمعیتی تبدیل شدند و مرکز را تهدید کردند. اگرچه به گمانم این قضیه با کمونیسم به کلی متفاوت است. کمونیسم یک دین مدرن است که در همه‌ی جوامعی که به قدرت رسیده، پیچیدگی را کاسته است. فروپاشی سیستم‌های کهنده‌ی پیچیدگی به سادگی به دلیل خطاهای پیاپی و خودداری‌شان از حل مسائل برمی‌خیزد و نه جهش به سوی مسائلی جسورانه که نتوانند حلش کنند.

لیلا امینی: تحلیل‌تان درباره‌ی ارتباط کوروش با یهودیان در بافت فتح بابل و مقدمه‌چینی برای فتح

مصر چیست؟

شروین و کیلی: این یکی از گره‌گاه‌های مهم سیاست کوروش است که اغلب نادرس‌ت فهمیده شده است. باید چند نکته را در کنار هم ببینیم: (۱) کوروش یهودیان تبعیدی در بابل را به همراه گروهی بزرگ از اقوام دیگر - که بخشی‌شان حتا ایلامی هستند! - آزاد می‌کند با این شرط که به اورشلیم بروند؛ (۲) کوروش پولی کلان به نماینده‌ی یهودیان زروبابل می‌دهد تا در اورشلیم معبد یهودیان را بازسازی کند یا چه بسا که بسازد؛ (۳) تورات برای نخستین بار در این دوران تدوین می‌شود و در اورشلیم توسط عزرا به صورت نوشتار

بر قوم یهود خوانده می‌شود که همه‌ی این داده‌ها در تورات مستند شده است؛ ۴) اورشلیم دقیقاً در مرز دولت بابل و حوزه‌ی نفوذ سیاسی مصر در صحرای سینا قرار داشته است؛ ۵) روایت‌های دینی یهودیان که در این دوران تدوین می‌شود مهم‌ترین دشمن قوم یهود را مصریان می‌داند و کوروش را مسیح و برگزیده‌ی خداوند می‌بیند. به نظر روشن است که سیاست کوروش در پیوند با قوم یهود کاملاً بخشی از برنامه‌اش برای فتح مصر بوده است. گرچه نتیجه‌اش تثبیت دوقطبی مصری/عبری و موسی/فرعون در تاریخ دین یهود بوده است. مینا حسنی: اگر که حمایت هخامنشیان در تدوین و گردآوری کتاب مقدس یهودیان وجود داشته، پس داستان استر و مبارزه‌ی یهودیان با ایرانیان باستان دارای چه خاستگاهی است؟ آیا این درست است که اکنون یهودیان در اروپا جشن پوریم را به کشتار ایرانیان توسط یهودیان مربوط می‌دانند؟

شروین وکیلی: مینا جان، منابع عبرانی صراحت دارند و به تکرار می‌گویند که شکل‌گیری دین یهود سازمان‌یافته و تدوین تورات زیر چتر حمایت دربار پارسی و تا حدودی با دستور کوروش و داریوش و اردشیر انجام پذیرفته است. هرچند درباره‌ی کتاب استر تحریفی روشن رخ داده است و این را پورپی‌ر از سر حماقت یا خیانت در اطراف پراکند. کتاب استر هیچ نوع تقابلی میان پارسیان و یهودیان قائل نیست و این دو را کاملاً متحد می‌بیند و پارسیان حامیان اصلی یهودیان هستند. میان سامری‌ها و یهودیان تقابل است و کشتار هم میان دشمنان یهودیان انجام می‌شود که با وزیر سامری مربوط بودند. در این مورد مقاله‌ای دارم که جزئیات این تحریف و دلیلش را شرح داده‌ام و برایتان روی گروه می‌گذارم. کوتاه سخن این که کتاب استر دلیلی بر همبستگی یهودیان با ملیت ایرانی است و در عمل، جشن پوریم پذیرفته شدن نوروز در بافت دینی یهود است. باقی‌اش تحریف‌هایی است که قوم‌گرایان و نفرت‌پراکنان چپ‌گرا آغاز کرده‌اند و امروز صهیونیست‌ها تکرارش می‌کنند.

داود مجیدی: دین یهود در چه زمانی پدیدار شد؟ خود یهودیان تاریخ‌های بسیار دوری را بیان

می‌کنند. آیا قدیمی‌تر از دین زرتشت است؟

شروین وکیلی: بیشتر مورخان یهودی موسی را همزمان رامسس دوم قرار می‌دهند که تقریباً با زرتشت

(قرن ۱۲ پ.م) مصادف می‌شود. باستان‌شناسان معتقداند نخستین نشانه‌های جوامع یهودی یکجانشین (مثلاً

در حبرون و اورشلیم) در قرن نهم و دهم پ.م شکل گرفته است. با این همه داده‌هایی روشن داریم که نشان

می‌دهند این مردم در آن دوران همچنان کنعانی و چندخدانگار بوده و یکتاپرست و یهودی نبوده‌اند. تاریخ

تدوین بدنه‌ی تورات نیمه‌ی اول عصر هخامنشی و چند دهه‌ی پیش از آن است. هرچند بخشهایی از تورات

احتمالاً به قرن هشتم تا دهم پ.م ارجاع دهد. روی هم رفته، دین یهود مانند همه‌ی ادیان دیگر سیری تکاملی

را از سر گذرانده و من هوادار دیدگاهی هستم که می‌گوید در عصر هخامنشی آغازین این دین به شکل

امروزش صورتبندی و خلق شده است.

بحث هفتگی: نشست چهل و نهم - شنبه ۱۲ تیرماه ۱۳۹۸

شروین و کیلی: پیشنهادم برای محورهای بحث چنین است:

(۱) آیا تمایزی معنادار میان اساطیر تمدنهای گوناگون، مانند ایرانی با مصری یا اروپایی، می‌توان

یافت؟

(۲) تا چه حدودی روایتهای جنگی ازلی‌ای مانند انومالیش و داستان بعل بازتاب رخدادهای زندگی

اجتماعی مردم آن روزگار بوده است؟

کوشا علی‌پناه: آیا درست است که دانش ودایی به عنوان دانشی مقدس شناخته می‌شود و کهن‌ترین

اسناد مکتوبی را دارد که اقوام آریایی با خود به شمال هند آوردند و نخستین بذرهای اندیشه‌ی دینی و فلسفی

و عرفانی را پایه‌گذاری کردند؟ به خدای میترا و پنج عنصر آب و خاک و باد و آتش و اتر در این نوشته‌ها

اشاره شده. در این آثار داستان آفرینش هم به صورت اسطوره‌ای و هم به صورت فلسفی بیان شده و گرایش -

های خداپرستی در آنها دیده می‌شود؛ مانند پرستش خدای برتر از میان خدایان، یکتاپرستی و وحدت وجود.

امروزه دانش ودایی در دانشگاه‌های هند تدریس می‌شود. آیا منابع فارسی درباره‌ی این دانش وجود دارد؟

شروین و کیلی: کوشا جان، درباره‌ی متون ودایی چند نکته را باید بدانیم: (۱) زبان سانسکریت و

اوستایی خویشاوند هم و بسیار نزدیک هستند و متون ودایی کهن - که قدیمی‌ترینش ریگ‌وداست - و اوستایی

کهن، مانند گاهان و یشتهای قدیمی، احتمالاً همزمان پدید آمده‌اند. برخلاف تصور عوام فرهنگ ودایی کهن‌تر

از اوستایی نیست؛ ۲) محتوای متون ودایی بسیار ابتدایی و به کلی عاری از مفاهیم فلسفی و اخلاقی است؛ اما این مفاهیم در گاهان و متون اوستایی قدیم وجود دارند. وداها در واقع متونی نیایشی در بافتی چندخدایی هستند، شبیه به آنچه از فرهنگ میانرودان قدیم یا هیتی‌ها و کنعانی‌ها در اختیار داریم؛ ۳) ورود مفاهیم فلسفی و عرفانی به منابع ودایی متاخر بوده و پس از عصر هخامنشی رخ داده و به طور مستقیم زیر تاثیر متون ایران شرقی و ایران مرکزی بوده است؛ ۴) جغرافیای ظهور ادبیات ودایی در پاکستان و حاشیه‌ی شمال هند بوده و نه در بدنه‌ی شبه قاره؛ یعنی زبان سانسکریت و ادبیات ودایی بخشی از موزائیک فرهنگی ایران شرقی بوده‌اند و تمدن و فرهنگ مستقلی به نام هند هنوز وجود نداشته بوده است. شبه قاره در این زمان توسط دراویدی‌ها مسکونی شده بوده و به کلی غیرآریایی و نانویسا بوده است.

کوشا علی‌پناه: بخشی از این متون درباره‌ی علمی مانند نجوم، معماری و ... بوده. آیا منبعی به فارسی در این باره وجود دارد؟

شروین وکیلی: نه، در منابع ودایی قدیم، به طور مشخص ریگ‌ودا، هیچ اشاره‌ای به نجوم نداریم و ارجاعها به معماری و علوم دیگر بسیار بسیار ابتدایی و در حد منابع سومری دو هزار سال پیشتر است. کهن‌ترین اشاره‌ها به اخترشناسی در متون اوستایی وجود دارد که من در کتاب *اسطوره‌شناسی آسمان شبانه* همه‌ی ارجاعهای کهن در منابع سانسکریت و یونانی و عبرانی-اکدی را با اسناد اوستایی مقایسه کرده‌ام و نشان داده‌ام که خاستگاه اخترشناسی جهان باستان بی‌شک ایران شرقی و در بافت زبانی اوستایی بوده است. کوشا علی‌پناه: نصف‌النهار مبدا در رصدهای قدیم از سیستان می‌گذشته که برای همین به سیستان نیمروز هم می‌گفته‌اند.

شروین وکیلی: بله، ولی این ربطی به منابع ودایی ندارد و اتفاقاً ادامه‌ی نگرش اوستایی است.

المیرا محب‌علی: انوماالیش از سومری به فارسی برگردان شده یا از اکدی یا از یکی از زبانهای زنده‌ی

امروز؟

شروین و کیلی: انوماالیش را خانم دهقانی از روی ترجمه‌ی انگلیسی و در تطبیق با ترجمه‌ی فرانسوی و آلمانی به پارسی برگردانده است. شرحی که من در فصلهای بعدی کتاب بر بخشی از متن نوشته‌ام با ارجاع به اصل متن اکدی بوده است.

المیرا محب‌علی: آیا واژه‌ی آبی برای رنگ آسمان و آب و رود و دریا در متون باستانی پارسی و زبانهای سامی هم استفاده شده؟

شروین و کیلی: بله، در زبانهای سامی کهن هم اسم این رنگ با ماء/مو به معنای آب پیوند دارد. اکنون هم در عربی آبی را مائی می‌گویند.

علیرضا کسمائی مقدم: مهمترین دستاوردهایی که گونه‌ی ما در اثر فرگشت به دست آورد توانمندی-های مربوط به افزایش پیچیدگی در دستگاه عصبی است؛ مانند رویا، تخیل، وهم و تفکر. به گمانم در مراحل ابتدایی تمدن بشری بار رویا و تخیل نسبت به اندیشه، قیاس، استقراء، منطق شرطی و توانمندیهای دیگر بیشتر است. اسطوره‌ها را هم با این روش می‌توان بررسی کرد؟

شروین و کیلی: بله علیرضا جان، پیچیدگی دستگاه عصبی انسان و تکامل مغزی درشت در گونه‌ی ما به ظهور لایه‌ای نو از سازماندهی پردازش اطلاعات انجامیده که «فرهنگ» نام گرفته است. اگر بخواهیم در چارچوب مدل زروان به موضوع بنگریم؛ ما در دو سطح از پیچیدگی با تمایزیافتگی افراطی رمزگذاری و پردازش اطلاعات روبه‌رو هستیم. در سطح روانشناختی و درون‌مغزی خودآگاهی ظهور پیدا کرده و در سطح فرهنگی زبان طبیعی؛ بنابراین همگی یک تجربه‌ی زیسته‌ی مشترک اجتماعی را داریم. اسطوره و دین و علم و هنر در این لایه‌ی فرهنگی مستقر شده‌اند و رویا و تخیل و عقلانیت و عواطف عناصر سطح روانی هستند.

داود مجیدی: در نظریه‌ی فروید بشر درگیر عقده‌ی اودیپ است. در منظومه‌ی انومالیش ترس از

تیامت یا عنصر زنانگی بسیار پررنگ است. این دو رویکرد را چگونه می‌توان با هم سنجید؟

شروین وکیلی: داود جان، راستش به نظرم خوانش فروید از اودیپ به کلی نادرست و پرت بوده

است و متأسفانه کل تفسیرهای مدرن از این داستان را هم تعیین کرده است. درباره‌ی اودیپ کتابی نوشته‌ام

که امسال به همت دوست عزیزمان آقای کوروش خوش‌بین منتشر خواهد شد که در جمع همکلاس‌انمان نیز

حضور دارد. تنش اصلی در اساطیر آفرینش باستانی بیشتر میان نسل‌های جوان و پیر است و در درجه‌ی بعدی

میان زن و مرد. تنش اودیپی به‌کلی ساختگی است و متن اودیپ هم ربطی به این داستانها ندارد و روایتی

سیاسی در آتن قدیم بوده است.

میترانقدی: اسطوره‌ی آفرینش نقاط گوناگون دنیا، از اسکاندیناوی گرفته تا مصر، چه شباهت‌هایی

باهم دارند و چه تمایزهایی؟ آیا به‌راستی از هم تاثیر گرفته‌اند؟

شروین وکیلی: برخی شباهت‌های نمایان را در همه می‌توان یافت که احتمالاً مستقل از هم و به دلیل

سبک زندگی مشترک گونه‌ی ما چنین شده است. مثلاً روایت جنگ ازلی را بسیاری دارند یا داستان

دست‌درازی به خوراک تابو و تبعید شدن به زمین را فرهنگ‌های دور از هم نیز دارند؛ مانند درخت ممنوعه‌ی

باغ عدن. همزمان شاید برخی تمدنها داد و ستدی در این زمینه داشته‌اند. نمونه‌اش تمدن ایرانی و مصری

است که با هم تماس و ارتباط داشته‌اند و درگاه پیوندشان هم یمن و آسورستان بوده است.

رها مزده: در درسگفتارهای این هفته دریافتم که، چه در اسطوره‌های آفرینش ایران غربی چه ایران

شرقی، ابتدای خلقت از هیچ نبوده؛ بلکه از یک بی‌نظمی و آشوب بوده و اینکه عنصر آب با دو رویکرد ظاهراً

متضاد نقشی کلیدی در این میان داشته. در ایران شرقی آب مقدس و مظهر روشنی و در ایران غربی مظهر

تیرگی دانسته شده. می‌شود حدس زد که در ایران شرقی آب آسان‌تر در اختیار بوده و نیروی ویرانگری

نداشته؛ اما در ایران غربی چیرگی بر آب سخت بوده. از آنجا که این افسانه‌سرایی‌ها مربوط به پیش از پیدایش انسان بوده، آیا می‌شود نتیجه گرفت که زائیده‌ی افکار نخبگان جامعه‌ی آن روزگار بوده باشد؟ یا اینکه سرمنشا این افسانه‌ها می‌تواند جای دیگری باشد؟ چراکه با علم دنیای امروز پیدایش حیات بر روی کره‌ی زمین بیشتر به داستان آشوب نزدیک است. آیا این دقت و نزدیکی به این موضوع علمی تصادفی بوده؟

شروین وکیلی: رها جان، از دو زاویه می‌شود به پرسشت نگاه کرد: یکی آن که مفاهیمی مانند تقابل نظم و آشوب یا هستی و نیستی بسیار بنیادی و کلیدی هستند و در نظام‌های معنایی متفاوت اساطیری یا علمی برجای می‌مانند و مرکزیت دارند؛ از سویی دیگر، شیوه‌ی صورتبندی این مفاهیم در بافتی جامعه‌شناختی مطرح است و همانطور که گفتی همیشه طبقه‌ی کوچکی از نخبگان این کار را به انجام می‌رسانده‌اند که امروز هم چنین است.

علیرضا کسمائی مقدم: به نظر شما تفاوت نگرش به آب و روشنایی و تاریکی به ماهیت تمدن ایران شرقی - که راهها باشد - و ماهیت تمدن‌های مصری و بابلی و چینی - که آبها باشد - بر نمی‌گردد که مردمان آنها بیشتر درگیری با طغیان‌های گاه به گاه رودهای بزرگ را داشته‌اند تا اینکه آب را از ریزش باران تامین کنند؟

شروین وکیلی: چرا علیرضا جان، بخشی‌اش بی‌شک چنین بوده است. با این همه انگار در ایران غربی بیشتر آب ماهیتی سرکش و خطرناک داشته و در ایران شرقی است که با نور و نیروهای نیک پیوند برقرار می‌کند. گرچه این دو تعبیر در برابر روایت مصری قرار می‌گیرند که اصولاً آب را ماده‌ی آغازین می‌داند و کل هستی را از آب برخاسته می‌پندارد. نکات بوم‌شناختی هم آشکارا در این تفسیرها نقش ایفا می‌کنند. نیل طغیان فصلی منظم‌اش را دارد و از دل خود زمینهای بارور کشاورزی را بیرون می‌دهد. دجله و فرات هم هر

از چندی طغیانهای ویرانگر می‌کنند. در ایران شرقی هم دریاچه‌هایی داریم که سیستم آبی را تعدیل و منظم می‌کرده‌اند.

علیرضا کسمائی مقدم: این نکته‌ی جالب به نظر می‌رسد که امروز نیز همچنان بر آن اسطوره‌های کهن پای می‌فشاریم: هیچ کوانتومی شباهت زیادی به توهو بوهو دارد. ماده و پاد ماده از دل افت و خیزهای کوانتومی برمی‌خیزند و پس از نبردی سهمگین و حماسی پاد ماده‌ی آشوب‌طلب نابود شده و بازمانده‌ی آن در اعماق تارتاروس ناپدید می‌شود. خدایان که به روابط بسیار دقیق میان ذرات تبدیل شده‌اند؛ نیروها و خصلت‌های انسانی خود را نیز از دست داده‌اند و از باقی‌مانده‌ی ماده‌ی موجود گیتی را می‌آریند.

شروین وکیلی: بله، برخی از نویسندگان مثل فریتیوف کاپرا بر همین شباهتها انگشت گذاشته‌اند و کتابهایی مثل *تائوی فیزیک* را نوشته‌اند. با این همه، به نظر باید قدری در تعمیم شباهتها احتیاط کرد. بسیاری از این مفاهیم شباهتی سطحی با هم دارند و اگر در بافت متنی‌شان واریسی شوند مبانی و معانی متمایزی را حمل می‌کنند. شباهتها جالب هستند؛ اما باید توجه داشت که بیشتر استعاری و تخیل‌آمیز هستند نه عقلانی و دقیق و علمی!

داود مجیدی: چوپرا در اصل پزشکی بوده که بعدتر فیزیک خوانده و فیزیکدانان حرفه‌ای سخنان او را جدی نمی‌گیرند.

شروین وکیلی: دوستان در اینجا من خطایی مرتکب شده بودم و فریتیوف کاپرا منظورم بوده به جای دیپاک چوپرا! گرچه که چوپرا هم در بحثمان مصداق دارد؛ ولی *تائوی فیزیک* را کاپرا نوشته است. با سپاس از دکتر شکوه عزیز که نکته را یواشکی گوشزد کرد.

داود مجیدی: یک نکته که باید دوستان دقت کنند این است که نظریه‌های کیهان‌شناسی معاصر رویکرد اصل موضوعی دارند و نمی‌توان آنها را با اساطیر سنجد. فیزیکدانان نظری بر اساس نظریه‌های ریاضی و

اصول موضوعی پیشنهادی ساختارهایی را برمی سازند و آنگاه منتظر می مانند تا مشاهددهای تجربی شان رد یا تایید شود.

علیرضا کسمائی مقدم: قطعاً تفاوت روش شناسی وجود دارد؛ ضمن اینکه شباهتها را نمی توان نادیده گرفت.

شروین وکیلی: بله، رسیدگی پذیری و دقت دو متغیر اصلی تفکیک کننده ی اسطوره از علم هستند.

مینا حسنی: اینکه مفهوم مهر در ایران شرقی پیچیده تر و غنی تر از ایران غربی است، می تواند از اینجا آمده باشد که در ایران شرقی نویسایی زودتر رخ داده است؟

شروین وکیلی: نکته ی شگفت اینجاست که بی شک نخست نویسایی در ایران غربی پدید آمده و ساختارهای سیاسی و اجتماعی در غرب پیچیده تر از ایران شرقی بوده است. با این همه، مفهوم مهر در ایران شرقی صورتبندی شده و فلسفه و اخلاق و یکتاپرستی هم در همین منطقه ظهور کرده است. این بدان معناست که انگار به دلیلی تکامل لایه ی فرهنگی در ایران شرقی از پیچیدگی لایه ی اجتماعی جلو زده و آن را پیش بینی کرده است. گرچه به گمانم دلیلش شکل گیری نظم اجتماعی کوچگردانه ی سوارکاران در ایران شرقی است. مینا حسنی: این نظم اجتماعی کوچگردانه با چه فرایندی به تولید مفاهیم پیچیده ی مهرورزانه می - انجامد؟

شروین وکیلی: این بحثی مفصل است که امیدوارم زمانی به آن گسترده تر بپردازیم. نکته اینجاست که به دلیل تحرک قبایل کوچگرد و پایبند نبودنشان به زمینهای کشاورزانه، نهادهای سیاسی و قید و بندهای لایه ی اجتماعی در میانشان سست تر است و زمینه برای ظهور من های مستقل و خودمختار فراهم تر است. به گمانم این باور به اراده ی آزاد، ماشه ی اصلی ظهور نگرش فلسفی زرتشتی بوده است. از سویی دیگر، نظم

سیاسی در این جوامع بر مبنای پیمان میان جنگاوران و زناشویی دختران و پسران از قبایل هم‌آورد تعیین می‌شده که دقیقاً همانهایی است که مفهوم مهر در دو معنای عشق و پیمان را تشکیل می‌دهد.

مینا حسنی: در اسطوره‌ی انومالیش آیا داستان چیرگی خدایان جوان بر کهنسال نشان‌دهنده‌ی رسیدن به ساختاری جدید از خودآگاهی ذهنی انسان است؟

شروین وکیلی: به نظرم به پدیده‌ی عمومی و جهانی چرخش نسلی در جامعه مربوط است؛ یعنی قدرت سیاسی‌ای که در طبقه‌ی مردان جنگاور تمرکز یافته، پیوسته از جنگاوران پیر و مقتدر به فرزندان و مدعیان جوانتر انتقال می‌یابد. این در اساطیر به صورت کشمکش ایزدان پیر و جوان منعکس شده است. جالب آنکه پدرکشی - که در اساطیر یونانی بسیار رایج است - در ایران تقریباً غایب است و ایزدان جوان اغلب چند نسل با نیا‌های رقیب خود فاصله دارند یا خویشاوندی‌شان مبهم است.

محمد حمیدی: به نظر می‌رسد اسطوره‌های آفرینش در ایران شرقی به صورت سه لایه هستند؛ در حالی که در ایران غربی و یونان و مصر دو لایه هستند. درست است؟

شایان غیاث‌الدین: منظورتان از لایه چیست؟

محمد حمیدی: لایه‌های مینوی، گیتیانه و میان این دو.

شروین وکیلی: نه محمد جان، ایده‌ی گیتی و مینو با آسمان و زمین تفاوت دارد. جهان‌شناسی کهن در ایران زمین و خیلی از تمدنهای دیگر به سه لایه قایل است که عبارت‌اند از: زمین و آسمان و فضای خالی میان این دو؛ مانند کی و آن و انا در سومر. همچنین زمین و آسمان تقریباً هم‌جنس هستند و هر دو جامد پنداشته می‌شوند؛ مانند گنبد کبود/سقف آسمان. ایده‌ی گیتی و مینو فلسفی است و دو ساحت هستی‌شناختی متمایز عینی و ذهنی یا مادی و معنوی را از هم جدا می‌کند و ابداع درخشانی است که اول بار در گاهان ظاهر می‌شود و سپس کم‌کم از آنجا به دیگر متون سرایت می‌کند.

شروین وکیلی: کمی بیشتر درباره‌ی این لایه‌بندی توضیح می‌دهی محمد جان؟

محمد حمیدی: منظورم این هست که ایزدان برتر داریم، ایزدان کهنتر داریم و انسان‌ها هم هستند.

شروین وکیلی: در واقع، در اساطیر به طور اساسی خدایان والا و فروپایه را داریم که بیشتر با دوقطبی پیر و جوان مترادف هستند. انسانها در اساطیر پیشازرتشتی یا نقشی کاملا حاشیه‌ای بر عهده دارند یا مثل آدایا خطاکار و فریب‌خورده‌اند یا مثلا در انوماالیش مانند آدمکهایی خدمتگزار و بی‌ارزش بازنموده شده‌اند. پهلوانان نیرومند مثل گیلگمش اصولا انسانی عادی نیستند و بیشتر خون خدایان را در رگهایشان دارند تا انسان. اهمیت یافتن انسان و مرکزی شدنش پیامد نگرش زرتشتی است که در درسگفتارهای همین هفته مفصل درباره‌اش شرح خواهم داد.

رها مژده: جالب است که در هیچ کدام از داستانهای آفرینش ایران غربی و شرقی اشاره به مینو و جهان ماورایی وجود ندارد. با این همه، ظاهرا بعدها در ایران شرقی - که به صورت نانویسا علوم را سینه به سینه نقل می‌کردند- مفهوم عناصر جهان با عنصر پنجم - که آتش مینوی باشد- گره می‌خورد و بعدها این مفهوم در داستانهای خدایان رسوخ می‌کند. این تفکر انتزاعی درباره‌ی مینو از کجا ظهور و معنا پیدا کرده و منشا آن چه می‌تواند باشد؟

شروین وکیلی: بله، هم تمایز گیتی / مینو و هم مسئله‌برانگیز شدن جاندار بودن زندگان و توجیه کردنش به کمک نگرشی عنصری خاستگاهی اوستایی دارند و از آنجا به دیگر متون راه یافته‌اند. در منابع اوستایی نخستین بار این نگرش را می‌بینیم که گیتی مادی از چهار عنصر و مینوی ذهنی از یک عنصر (آذر/ ائیر/ آتش مینویی) تشکیل شده و جاندار شدن بدنهای زنده از نفوذ آذر در چهار عنصر گیتیانه و به جنبش در آوردنشان ناشی شده است. برای همین آذر را با مهر هم مربوط می‌دانسته‌اند؛ چون چسبندگی عناصر به هم و وحدتشان را ممکن می‌کرده است.

هدی طبیعی: منظور از چهار عنصر گیتی آب و خاک و باد و آتش است؟ یعنی یک آتش گیتیانه داشته‌اند و یک آتش مینویی؟ عنصر پنجم ودایی، اتر یا فضا یا خلاء، در گیتی و مینوی متون اوستایی وجود نداشته؟ آگاهی چگونه جایگاهی داشته؟ آیا فقط ماده و انرژی بوده است؟

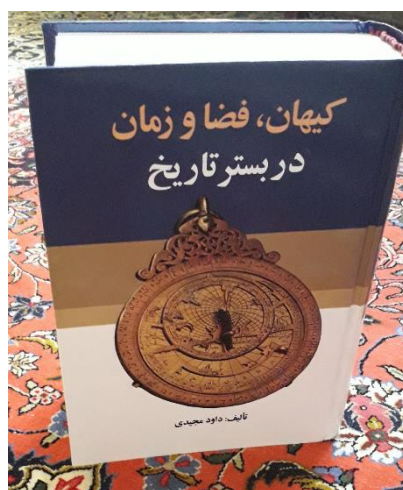
شروین وکیلی: بله هدی جان، آب و باد و خاک و آتش چهار عنصر گیتی بوده و مینو از جنسی متمایز شمرده می‌شده است. مینو را در منابع متفاوت اوستایی از جنس آذر دانسته‌اند که شکلی ویژه از آتش است که گرمای تن زندگان و روشنایی خورشید را تشکیل می‌دهد و اینها هر دو مینویی قلمداد می‌شده‌اند. در منابع ودایی قدیمی اصولاً اشاره‌ای به عناصر نداریم و این مفهوم از دوران هخامنشی به بعد در منابع هندویی نمایان می‌شود و صریح‌ترین روایتش هم در *ودانتا* و *اوپانیسادهاست* که متونی متاخر هستند و همان بافت اوستایی را وامگیری کرده‌اند. آگاهی در این میان با پنج نیروی روانی شناسایی می‌شده که عبارت بوده‌اند از دین و روان و بوی و فروهر و جان که در اصل در متن گاهان هشت‌گانه بوده است.

شایان غیاث‌الدین: اگر فرض کنیم یکی از دلایل به وجود آمدن اسطوره‌ها توضیح دادن پدیده‌های جهان باشد، همانطور که هدف در اسطوره‌های آفرینش در نهایت پاسخ دادن به این پرسش است که از کجا آمده‌ایم، به نظرم ظهور مینو و عناصر انتزاعی در تفکر ایران شرقی نشان از گذار از سوال‌های اولیه در مورد جهان، به سوال‌هایی پیچیده‌تر است. پرسش‌هایی که برای پاسخ دادن به آنها چاره‌ای مگر تعریف مفهوم مینو نبوده است. همین امروز هم تئوری‌های فیزیک برای توضیح اتفاقات جهان به همین شکل ایده‌پردازی می‌شوند؛ مانند نظریه‌های ریسمانها، جهان‌های موازی و مه‌بانگ.

رها مژده: منظورتان چیست از اینکه می‌فرمایید امروزه نظریه‌های فیزیکی‌ای مانند جهان‌های موازی و ریسمانها از همین مفاهیم انتزاعی وامگیری می‌کنند؟ در واقع، به نظرم نظریه‌های فیزیک مدرن چنین سوگیری‌هایی ندارند؛ چراکه بر پایه‌ی علم ریاضیات به پیش می‌روند.

داود مجیدی: بله، نظریات کیهان‌شناسی کنونی از بن با این موارد متفاوت هستند. کتابی تالیف کرده‌ام به نام *کیهان، فضا و زمان در بستر تاریخ* در ۱۴۰۰ صفحه که در آن این مفاهیم را در تمدنهای بشری تحلیل کرده‌ام. در این کتاب شما می‌توانید تفاوت نظریه‌ها را به روشنی درک کنید. همان‌طور که گفتید این نظریات بر مبنای ریاضیات جلو می‌روند؛ اما ایده‌پردازی برای یک نظریه‌ی جدید از پیدا کردن نقص‌های نظریه‌های پیشین و مشاهده‌ی آزمایشهایی که فرضیه‌های قبلی نتوانسته‌اند توضیح بدهند شروع می‌شود. به این ترتیب که یک مفهوم جدید آورده می‌شود و سپس روی فرمول‌بندی ریاضی‌اش کار می‌کنند.

شروین وکیلی: زنده باد داود جان، اگر بخش‌هایش و همچنین پیوند دسترسی به آن را روی تخته سفید بگذاری همه بهره خواهیم برد.



شروین وکیلی: بله شایان جان، به نظرم واقعا با متن گاهان چنین گذاری در پیچیدگی اندیشه رخ نموده است. هرچند به گمانم علت اصلی‌اش تنشی اخلاقی است که زرتشت در گاهان به روشنی صورتبندی‌اش کرده است: تردید در نیکوکار بودن ایزدان و اصولا تعریف نیکی مستقل از کردار ایزدان گوناگون که از سویی معیاری عقلانی برای تعریف اخلاق پدید می‌آورد و از سوی دیگر کردار انسان را

خودمختار و ارادی می‌شمارد و سرشتی مشابه میان انسان و خدا فرض می‌کند. پیامدهای این تردید اخلاقی و نوسازی فلسفی بعدش بسیار پر دامنه و تاریخ‌ساز بوده است.

علیرضا کسمائی مقدم: آپسو و تیامت، لحمو و لحامو، آنشار و کیشار، آنو و کی و انا و مردوک نخستین خدایان آشوب اولیه و سپس ائل و الات، سپی و یم، بعل و هدات، موت و کائوس، اروس و آیترا، اورانوس و گایا، کرونوس و تیتان و بعد معنا و ماده پیدا شدند! در تمامی این اسطوره‌ها ابتدا یک آشوب اولیه را داریم، سپس خدایان آغازین آسمان و زمین و دریا از دل آشوب بیرون می‌آیند و خدایان جوانتر از دل خدایان کهن زاییده شده و آنها را وامی‌دارند تا بر کل هستی نظم بخشند. خدای بزرگ واحد متشخص و همچنین دارای صفات انسانی از گیتی در ابتدای سفر پیدایش آنچنانکه فرمودید یهوه است که بر یکتاپرستی تاکید می‌کند نه یکتانگاری و بعل را تحریم می‌کند نه تکذیب. این از چه زمانی در اسطوره‌های یهودی شکل گرفت و آیا می‌توان آن را وامگیری از اندیشه‌های انتزاعی ایران شرقی دانست؟

شروین وکیلی: بله علیرضا جان، عناصر فلسفی و اخلاقی در تورات - که البته جسته و گریخته و پراکنده هستند - آشکارا زیر تاثیر اندیشه‌های زرتشتی شکل گرفته‌اند و در بدنه‌ی کهن‌تر روایتها که پیشاهخامنشی هستند غایب بوده‌اند. برخی‌شان را می‌شود تحلیل کرد؛ مانند دو درخت باغ عدن و پیوندش با امرداد و خرداد و می‌توان آنها را به طور سندی تایید کرد. من پژوهشی در این زمینه در دست نگارش دارم که امیدوارم تا چند سال دیگر منتشر شود.

آتوسا فروتن: آیا می‌شود درباره‌ی آمیختگی اسطوره‌های آفرینش ایران شرقی و ایران غربی، به مواردی که در درسگفتارها به آن اشاره شد، خلق از راه کلام را افزود؟ چون این مفهوم در اساطیر کنعانی و سومری غایب بوده؛ ولی در تورات این شکل از آفرینش هم دیده می‌شود که باید وامگیری‌ای از اندیشه‌ی زرتشتی باشد.

شروین وکیلی: بله آتوسا جان، دقیقا چنین است. زبان و کلام به‌ویژه از دوران زرتشت به بعد اهمیت پیدا می‌کند. تا پیش از آن خدایان بیشتر از راه تراشیدن یا ساختن می‌آفرینند. هرچند «صدای خدا» در بسیاری از ادیان کهن اهمیت داشته و اشاره‌هایی به آن را می‌بینیم؛ اما عبارتهایی مانند این جمله‌ی اسطوره‌ی بعل یا تورات که هستندگان را خدا «فرا خواند» و به این ترتیب آفرید، دیرآیندتر هستند.

علیرضا کسمائی مقدم: اسطوره‌ها روایت‌هایی عمومی هستند که در روح و روان آدمیان تنیده‌اند. همگی اسطوره‌ها ویژگی‌هایی انسانی در حدی عالی دارند. در هم‌آغوشی اندیشه‌های عمومی با اسطوره‌ها خصلتهایی اسطوره‌ای به بسیاری از رهبران و بزرگان و اولیا نسبت داده شده است که ما را در تحلیل شخصیت آنها دچار مشکل می‌کند؛ مثلا توطئه‌ی قتل اسپیدومی به فرمان کوروش بزرگ با خصایل پیامبرگونه‌ی وی همخوانی ندارد و اگر او را با هاله‌ای قدسی نگاه کنیم از پردازش دقیق شخصیت وی ناتوان خواهیم بود.

شروین وکیلی: اساطیر معمولا تصویری خالص و یک‌تکه از چیزها به دست می‌دهد و این از طرفی روایت‌های اساطیری را ساده و زودفهم می‌کند و از سوی دیگر ساده‌انگارانه و خطرناک. جذابیت و فریبندگی معمولا در این روایتها هم‌نشین هستند و باید هنگام دریافتن یکی مراقب دیگری‌اش بود!

علیرضا کسمائی مقدم: آفرینش گیتی از عدم چه زمانی وارد اسطوره‌ها و اندیشه‌های دینی شد؟ ظاهرا این اندیشه با مخالفت عرفا و فلاسفه همراه بوده است.

شروین وکیلی: این اندیشه‌ای بسیار شگفت است؛ یعنی خیلی غیربدیهی است که فرض کنیم چیزی از هیچ زاده شده و در اساطیر باستانی دلالتی در این راستا نداریم. دوقطبی هستی و نیستی در این معنا احتمالا در همان ایران شرقی شکل گرفته و حدس من آن است که زاده‌ی تقابل اهورامزدا و اهریمن بوده که در آغاز قانون هستی و انحراف از آن را نشان می‌دهد؛ اما به خیر و شر تعبیر شده و به صورت حضوری نیک و شری

از جنس غیاب تفسیر شده است. با این همه، همچنان خلق از عدم تا عصر هخامنشی ایده‌ای بعید و دور از ذهن بوده و بسیار به ندرت در منابع بدان اشاره می‌شده است.

رها مژده: گمان می‌کنم در اندیشه‌ی اساطیری‌ای که می‌فرمایید ابتدا زروان بوده که خدایی نرینه قلمداد می‌شده و پس از اینکه سالها نیایش می‌کند در جواب نیایشش اهورا و اهریمن را باردار می‌شود. اهورا نماد خرد مطلق و نیکی و پاکی و اهریمن - که به دلیل شک و نداشتن اعتماد زروان ایجاد شده - نماد جهل مطلق و پلیدی هست. زروان متوجه می‌شود که هر کدام از فرزندان زودتر متولد شوند حکمرانی دنیا را به دست خواهند گرفت و می‌دانسته اهورا با خردش این را متوجه خواهد شد. گرچه اهورا که این موضوع را می‌فهمد به برادر دوقلوش اهریمن می‌گوید. اهریمن شکم زروان را میدرد و زودتر متولد می‌شود و سپس اهورا سه هزار سال دست به خلقت جهان می‌زند و اهریمن در سه هزار سال بعد، متضاد نورها و پاکیهایی که اهورا خلق کرده بوده، دست به خلقت ناپاکیها و آلودگیها می‌زند. نبردهایی صورت می‌گیرد که داستانهایی طولانی دارد؛ اما در پایان می‌فهمیم که اهورا از سر خرد اهریمن را تحریک کرده بوده تا زودتر به دنیا بیاید و پایان جهان به برتری نیروی خیر بر شر بیانجامد. این اسطوره که پیشتر شنیده بودم از چه زمانی شکل گرفته؟ این داستان پیشازرتشتی هست؟

شروین وکیلی: این نسخه‌ای که نوشتی از متن از نیک ارمنی گرفته شده و مربوط به میانه‌ی عصر ساسانی است؛ یعنی خیلی دیرآیند است. انگار به یکی از مذاهب برآمده از زرتشتی‌گری اشاره می‌کند که کهن‌تر بوده و زَر در کتاب زروانی‌گری‌اش مفصل درباره‌اش شرح داده است. اسطوره‌ی زروانی که برای خلق و زاینده‌ی قربانی می‌کند به الگویی متفاوت از اساطیر آفرینش مربوط می‌شود که عمل قربانی کردن را همچون جادوی احضار وجود تعبیر می‌کند و من مقاله‌ای در این باره دارم که یادم بیندازید هم کتاب زَر و هم مقاله را روی تخته سفید برایتان بگذارم.

هدی طبیعی: خلق از عدم ابتدا در میان عرفا مطرح شد؟ این یک دیدگاه عرفانی است یا اسطوره‌ای؟
شروین وکیلی: در واقع، ایده‌ای بسیار فلسفی است. اینکه همه‌ی چیزها از هیچ پدید آمده باشند خیلی ناسازگون و غریب جلوه می‌کند. شکل قدیمی روایت‌های آفرینش همیشه ماده‌ی خامی را برای شروع زایش هستی در نظر می‌گرفته‌اند. این اندیشه‌ی خلق از عدم در واقع یک انتزاع پیچیده‌ی فلسفی است که دیرتر شکل گرفته و همیشه هم مورد حمله و نقد بوده است.

علیرضا کسمائی مقدم: اهمیت عدد هفت و دوازده در اساطیر ایران از کجا پیدا شده است؟
شروین وکیلی: هر دوی اینها دلایل گاهشمارانه و اخترشناسانه دارند و نخستین بار در ایران شرقی و منابع اوستایی به شکلی نظام‌مند به کار گرفته می‌شوند. اگر یادم بیندازید کتاب *اسطوره‌شناسی آسمان شبانه* را برایتان روی تخته سفید خواهم گذاشت و آنجا مفصل به خاستگاه‌های این اعداد و پیوندشان با هفت اختر و دوازده برج پرداخته‌ام.

علیرضا کسمائی مقدم: این اعداد در تاثیر از افکار پوتاگوراس نبوده‌اند؟
شروین وکیلی: نه، پوتاگوراس خیلی دیرتر و در دوران هخامنشی از راه ارتباط با ایرانی‌ها و در بابل با این مفاهیم آشنا می‌شود و در کتاب *تاریخ خرد/یونی بخشی مفصل* درباره‌اش آورده‌ام و با مرور منابع نشان داده‌ام که دریافت ریاضیاتی‌اش بسیار بدوی و اساطیری بوده است؛ یعنی دانش ریاضی و اخترشناسی دوران خودش را که در ایران تمرکز داشته اصولاً درک نکرده است.

هوتن ستایشفر: از آنجایی که اثر مستقیم اعمال زندگی در ماهیت اندیشه‌های اسطوره‌ای را به وضوح مشاهده می‌کنیم، به این معنا که مثلاً مردمان شکارگر و کشاورز تفاوت معنایی در ساختن اندیشه‌های خود داشته‌اند، چگونه می‌شود به نوعی پیوستگی در تاریخ اسطوره‌شناسی باور داشت؟ چه ساختاری اندیشه‌هایی گوناگون را به هم پیوند می‌داده؟ اندیشه‌های اسطوره‌ای هستی‌شناسانه‌ی انسان‌های هزاره‌ی دوم و سوم پیش

از میلاد را که بررسی کردیم بیشتر بر دایره‌ی معنایی من امروزی اثر گذاشته‌اند یا مثلاً اندیشه‌ها و دامنه‌ی معنایی‌ای که پس از به وجود آمدن فیزیک نیوتونی و فلسفه‌ی دکارتی بر جهان چیره شده‌اند؟

شروین وکیلی: هوتن جان، نکته‌ی جذاب آن است که مفاهیم و جفتهای متضاد معنایی در بافتی تاریخی و زیر فشار نیروهایی جامعه‌شناختی شکل می‌گیرند. هرچند دوام و پیوستگی‌شان از این شرایط فراتر می‌رود؛ یعنی از سطحی اجتماعی بر می‌خیزند و پس از متفی شدن آن شرایط همچنان در سطحی فرهنگی دوام پیدا می‌کنند و پیکربندی‌هایی تازه در دوره‌های بعدی به دست می‌آورند. ردیابی گسسته‌ها و پیوستگی‌ها در این روند تحولی بسیار آموزنده و پرسش‌برانگیز است.

ریحان ابراهیمی: درباره‌ی قربانی کردن و شراب در اساطیر ایرانی می‌شود توضیحی مختصر بدهید؟
شروین وکیلی: ریحان جان، بحثی بسیار درازدانه است. خلاصه‌اش اینکه ما در آیین مهر دو گونه قربانی گیاهی و جانوری داشته‌ایم که در آن گاو و انگور قربانی می‌شده و خورشان به مهر پیشکش می‌شده است. خون انگور در خمره با خون گاو در خاک هم‌تا بوده و همانطور که خون گاو، یا در روایت زرتشتی ادرار گاو، به گیاهان و جانوران جان می‌بخشیده و نیرویی مینویی داشته؛ خون رز در کوزه هم همین اثر را بر روان انسانی داشته است. خلاصه این که، شراب انگوری خاستگاهی ایرانی و مهری دارد و با آیین قربانی برای روان انسانی و سویی مینویی آگاهی پیوند خورده است.

ریحان ابراهیمی: آیا پیدا شدن خمره‌های شراب در گورها از ابتدا با آیین مهر پیوندی داشته است؟
در این زمینه بهترین منابعی که پیشنهاد می‌کنید چیست؟

شروین وکیلی: خب، قدیمی‌ترین آثار شراب جهان در نواری جغرافیایی کشف شده که از زاگرس شروع می‌شود و تا قفقاز می‌رود. تاریخش هم به هزاره‌ی پنجم پ.م مربوط می‌شود و این احتمالاً پیش از شکل‌گیری آیین مهر بوده است؛ یعنی به نظرم اول ملت شراب انداخته‌اند و بعد با آیین مهر پیوندش زده‌اند.

ریحان ابراهیمی: مشخصاً درباره‌ی شراب در نگاه ایرانی از ابتدای تاریخ، تحول آن و مفاهیم مرتبط

با آن منبعی هست؟

شروین وکیلی: کتابی هست از رودی مته به نام در جستجوی شادکامی (Pursuit of

pleasure) که دوست عزیزمان خانم بهنوش عافیت‌طلب به پارسی ترجمه کرده و در دست چاپ است.

فصل اولش بحث خوبی درباره‌ی تاریخ شراب در ایران دارد، هرچند قرون میانه را بیشتر در نظر دارد.

علیرضا کسمائی مقدم: در اساطیر ایران شرقی باد با آب جایگزین شده که در اساطیر میانرودان به

آب به عنوان عنصر جانبخش می‌نگرند. در قرآن هم «و نفخت فیه من روحی» را داریم و هم «جعلنا من الماء

کل شیء حی» که از دوگانگی‌ای حکایت می‌کند.

شروین وکیلی: علیرضا جان، در کل چنین می‌نماید که مکتبهای گوناگون رکن اصلی جانداران را به

هر یک از پنج عنصر نسبت می‌داده‌اند و این در اساطیر قدیمی و پیشازرتشتی هم ریشه داشته است. برخی

به دلیل گرمای تن جانداران آتش را مبنا می‌گرفته‌اند - که ایده‌ی آذر مینویی دنباله‌ی آن است - برخی برای

پیوند آب و گیاه در کشتزارها این عنصر را مهم‌تر می‌دانسته‌اند و برخی با تکیه بر سرنوشت اجساد و بافت

گوشتیله‌ی تن، خاک را مهم‌تر می‌شمرده‌اند که در انومالیش و تورات نمودش را می‌بینیم. در بخشهایی از

اوستا هم باد نیروی اصلی جانبخش است و این از دم و بازدم برمی‌آمده و کلمه‌ی روح و روان و مشابه اینها

را پدید آورده است.

صبا طهماسبی: بر اساس گفته‌ی راسل انسان دارای چهار ساحت است: Soul, Mind, Body,

Spirit که در اینجا soul در معنای نفس است و spirit روح که کاملاً از جنس ایمان است و انسان

بدون ساحت چهار به حیات ادامه می‌دهد. چه ارتباطی هست میان این چهار ساحت و نظام عناصری که

فرمودید؟ آذر روح است یا نفس؟ آیا در نظر شما تفاوتی میان نفس و روح وجود دارد؟

شروین وکیلی: صبا جان، این البته دیدگاه اصلی راسل نیست و این تعبیر را در کتاب تاریخ فلسفه اش برای خلاصه کردن ساحت‌های وجودی انسان در آرای فلاسفه و الاهی‌دانان آورده است. خود راسل کافر و مادی‌گرا بوده است و روح و جان را قبول نداشته است. چارچوبش به هر صورت کلیسایی است و پیوندی مستقیم با نظام پنج عنصری کهن ایرانی ندارد.

صبا طهماسبی: دیدگاه شما چیست درباره‌ی اینکه روح از جنس ایمان است؟ آیا شما نفس و روح را یک چیز می‌دانید؟

شروین وکیلی: صبا جان، دیدگاه من در این باره سودی برای بحثمان ندارد. در این حد بگویم که اگر این کلیدواژه‌ها را تدقیق کنید، دایره‌ی تعریف‌شان و اجزای‌شان خود به خود روشن می‌شود و بخشهای اساطیری‌اش محو می‌شود و به میدان اساطیر عقب‌نشینی می‌کند.

صبا طهماسبی: من به هیچ نتیجه‌ای از این مبحث نمی‌توانم برسم؛ چون به تعداد استادانم نظریه و دیدگاه متفاوت شنیده‌ام و کمی گیج شده‌ام.

شروین وکیلی: بله، در این موارد نظر افراد دیگر به کاری نمی‌آید و باید به نظر خودت بررسی.

علیرضا کسمائی مقدم: اهمیت عشق در اساطیر ایران شرقی چه قدر است؟

شروین وکیلی: این یکی دنیایی بحث است علیرضا جان که امیدوارم کم کم به بخشهایی از آن برسیم.

بحث هفتگی: نشست پنجم - شنبه ۱۹ تیرماه ۱۳۹۸

شروین و کیلی: پیشنهادم برای محورهای بحث:

(۱) مفهوم انسان کامل ایرانی با مفهوم قهرمانان و شخصیت‌های برتر دیگر تمدن‌ها چه شباهت‌ها و

تفاوت‌هایی دارد؟

(۲) آیا در سراسر تاریخ و همه‌ی فرهنگ‌ها قواعدی عام و کلان بر پیکربندی همه‌ی قهرمانان و انسان‌های

کامل حاکم است؟

(۳) شرایط امروزی ایران از نظر تعریف ابرانسان چگونه است؟ ما امروز چه سرمشق‌هایی در دست

داریم؟

عزیز رحمان هروی: چه پیام شیوا و زیبایی بود: «خدا چهره‌ی انتزاعی انسان کاملی است که در آرمان

به دنبالش هستیم». برداشتم درست هست؟

امید محمدی: «لیس فی جبتی سوی الله»!

شروین و کیلی: آره عزیز جانم، ولی زیاد صدایش را در نیاور!

شایان غیاث‌الدین: (۱) در درسگفتار اول گفتید که زرتشت به شدت یکتاپرست بوده و همه‌ی خدایان

پیشین را رد کرده است. کدام خدایان در ایران شرقی بوده‌اند؟ زرتشت فقط اهورامزدا را قبول داشته؟ پس

آناهیتا، تیشتر، بهرام و از همه مهم‌تر مهر - که قرار است در پایان هزاره‌ی دوازدهم میان اهورامزدا و اهریمن

داوری کند- چگونه در دین زرتشتی باقی مانده‌اند؟ آیا در سده‌های پس از زرتشت آیین مهر با دین زرتشت ترکیب و تلفیق می‌شود؟

۲) گفتید مفهوم دین - که شامل مناسک و آیین‌های اخلاقی وابسته به مینوست- با زرتشت به وجود آمد. جوامع تا پیش از آن مناسک و آیین داشتند؛ اما دستگامی اخلاقی و فلسفی نداشتند. صرفاً مناسکی بوده برای بازگویی و رمزگذاری موضوعاتی در طبیعت، جنگ، سبک زندگی و زرتشت که آمد اینها را جهت داد و برای ترویج اخلاق نظام‌مند کرد. درست فهمیدم؟

۳) مهر در آیین مهر پیشازرتشتی، همچون اهورامزدا در دین زرتشت، جلوه‌ای از انسان کامل نیست؟

۴) زرتشت تا چه اندازه از آیین مهر اقتباس کرده است؟

۵) مفهوم «کمال» چیست که زرتشت از اهورامزدا می‌خواهد به انسان بدهد؟ یعنی «کمال» در اینجا

چه اجزایی دارد؟

۶) درباره‌ی «اشه» در کدام کتابتان می‌توانم اطلاعاتی بیشتر پیدا کنم؟

شروین وکیلی: درود شایان جان، همه‌ی پرسش‌های استخواندار است و جای بحث زیادی دارد.

فشرده بگویم:

۱) در دوران زندگی زرتشت (قرن ۱۳ پ.م) هنوز سپهر فرهنگی ایرانی و هندی از هم جدا نشده

بودند. در ایران شرقی طیفی گسترده از آیین‌هایی مربوط به خدایان آریایی را داشته‌ایم که در مرکزش

اهورا/اسوراها (مثل مهر و وارونا) و در قبایل حاشیه‌ای (هندی) دیو/دوہا (مثل ایندره و وای) را

می‌پرستیده‌اند. زرتشت همه‌ی اینها را دروغین دانست و کل نظام‌های دینی زمانه‌اش را انکار کرد و در مقابل

آن یکتاپرستی فلسفی‌ای را برافراشت که برای نخستین بار اخلاق را رکن کنش دینی قلمداد می‌کرد. برای

همین، شرط نیکو بودن را برای امر قدسی قرار داد. نوآوری‌ای که به زمین‌لرزه‌ای در باورهای جهان باستان شبیه بود و کل نظامهای قدیمی را ویران کرد.

ورود مجدد ایزدان آریایی کهن به دایره‌ی دین زرتشتی روندی دیرآیندتر بوده و یکی دو قرن پس از درگذشت زرتشت در ابتدای هزاره‌ی اول پ.م شروع شده و به تدوین دوباره‌ی یشتهای قدیم انجامیده. این روندی بوده که تا دوران هخامنشی به درازا کشیده است و اوستای امروز ما دستاورد این دوران است؛

(۲) درباره‌ی مناسک دقیقاً نظرم را درست دریافته‌ای؛

(۳) مهر نزدیکترین ایزد باستانی به این مفهوم است؛ اما باید توجه داشت که همچنان مهر پیشازرتشتی موجودی اخلاقی نیست. در مهریشت مثلاً می‌بینیم که مهر خشمگین می‌شود و درنده‌خویانه دروغ‌زنان را نابود می‌کند که این صفتها در نظام زرتشتی غیراخلاقی قلمداد می‌شوند؛

(۴) حدس من آن است که زرتشت، با توجه به معنای نامش: شتر زرد، در خاندانی از پرستاران وای زاده شده و خودش سخت با کیش مهر پیوستگی داشته است. در واقع، اهورامزدا ساختار مفهومی مهر است همراه با گوشته و نمادپردازی‌های آیین وای. این بحث را در کتابهای *زند گاهان* و *اسطوره‌شناسی ایزدان ایرانی* مفصل شرح داده‌ام و در درسگفتار این هفته‌مان هم باز بدان خواهیم پرداخت؛

(۵) مفهوم «کمال» بیش از هر چیز در دین زرتشتی با خردمندی و پیروی از اشته (قانون طبیعی) تعیین می‌شود؛

(۶) درباره‌ی ساختار امر قدسی و همچنین آیین وای فصل‌هایی در کتاب *اسطوره‌شناسی ایزدان ایرانی*

دارم که فکر کنم برایت جالب باشد.

شایان غیاث‌الدین: سپاس از پاسخ‌هایتان. آیین وای کنجکاو کم کرد تا درباره‌اش بخوانم. پرسش دیگرم این است که خب چرا ایزدان آریایی دوباره وارد دین زرتشتی شدند؟ به دلیل اینکه بدنه‌ی مردم همچنان به آن ایزدان باور داشتند؟

شروین وکیلی: آره شایان جان، اصولاً اینکه به توده‌ی مردم بگویی همه‌ی خدایان دروغین‌اند و باید به جایش روی پای خودشان باشند و اخلاقی درونزاد را با تکیه بر قوانین طبیعت رعایت کنند و خدایشان هم امری قدسی و نامحسوس و مینویی است، حرفی دیرباب است که چندان در توده‌ی مردم گیرایی ندارد. مردم بار دیگر خدایان کهنشان را فراموش کردند و هنر مغان زرتشتی این بوده که خدایان باستانی را به نیروهای طبیعی‌شان برگردانده و همچون رمزگانی نمادین از آنها استفاده کرده و همچنین به مرتبه‌ی فرشتگان و جلوه‌های هورمزد تبدیلشان کرده‌اند.

هدی طیبی: می‌شود تعریفی روشن از امر قدسی بکنید؟ یک خویشکاری است یا فرمان عالم بالا به انسان زمینی است یا نوعی اخلاقمداری و پیروی از اشته است یا با عقل قدسی در علوم ودایی در ارتباط است؟ من از نشستها و متنهای گوناگون برداشتهایی متفاوت دارم.

شروین وکیلی: هدی جان، از دید من مفهوم امر قدسی میان همه‌ی فرهنگها و ادیان مشترک است. محوری است که تجربه‌ی روانی استعلا و فراروندگی را ممکن می‌سازد و در قالب حس وحدت با هستی، پیوند با کائناتی تشخیص‌یافته و شبیه اینها نمود می‌یابد. امر قدسی، با آن که ساختاری مشترک و عام دارد و مراکز عصب‌شناختی‌اش هم شناسایی شده‌اند، در تمدنهای متفاوت به صورتهای گوناگون صورتبندی و رمزگذاری می‌شود. تا جایی که من دیده‌ام پیچیده‌ترین این رمزگذاری‌ها به تمدن ایرانی مربوط است؛ چون امر قدسی را در زیر چتر اخلاق و همچون مضمونی فلسفی صورتبندی می‌کند. پیکربندی این مفهوم در آیینهای دیگر کمابیش شبیه است و ساختاری ساده و یکدست دارد. مثلاً در آیین ودایی و دین هندو درست

مانند کیش قدیم یونانی-رومی-ژرمن امر قدسی در قالب نیروهای تشخیص‌یافته‌ی طبیعی که انسان‌ریخت هستند تجلی پیدا می‌کند که پیوندی با اخلاق ندارند و صورت‌بندی‌ای فلسفی نمی‌شوند.

علیرضا کسمائی مقدم: برتراندراسل در مقدمه‌ی تاریخ فلسفه غرب اشاره می‌کند که فلاسفه از افلاطون تا ویلیام جیمز هستی‌شناسی خود را بر اساس پیروزی خیر بر شر بنا نهاده‌اند و در بحث شناخت حقیقت بی‌طرف نبوده‌اند. کفه‌ی نگرش آنها به سمت خیر متمایل بوده است که این خیانت به حقیقت‌جویی به حساب می‌آید. گرچه اشتباه آشکار راسل - که فلاسفه را از افلاطون آغاز کرده نه از زرتشت - خطای عمومی اروپاییان است و اصل مطلب باقی می‌ماند.

دوم اینکه به نظر من خیر و شر در اساس از مفاهیمی هستی‌شناسانه نیستند. با اینکه نبوغ زرتشت بزرگ در آفرینش دستگاهی نظری برای عمل اخلاقی ستودنی است؛ اما ایراد این نگرش باعث می‌شود مینو گسسته شود به سپندمینو و انگره‌مینو.

سوم اینکه در اساس، شر امری عدمی نیست و کاملاً وجود دارد. غارت اموال عمومی و فقر بدنه‌ی جامعه یک امر عدمی نیست و کاملاً وجود دارد. اهریمن سه هزار سال با اهورامزدا در نبرد است و کیومرث، آفریده‌ی اهورا، را می‌کشد. بنابراین، اهریمن هم نمی‌تواند امری عدمی باشد. کسانی که دیرتر یسنه‌ها را تنظیم کرده بودند همین برداشت را از گاهان داشته‌اند.

چهارم اگر درست فهمیده باشم خیر بر اساس الگوی زروانی کاستن از قلبم خویش به بهای افزایش قلبم دیگری یا جامعه، یا تعامل در راستای افزایش قلبم من و دیگری، یا اجتماع در مقابل شر است که افزایش قلبم خویش به بهای کاهش قلبم دیگری یا اجتماع را نتیجه می‌دهد. من این گونه می‌اندیشم که خیر و شر برخاسته از زندگی جمعی گونه‌ی ماست و انتزاعی فلسفی است برای مرتب کردن و نظم بخشیدن به جامعه‌ی انسانی. توانایی انسان در پردازش، مرتب کردن، تصحیح و ترکیب و ارائه‌ی اطلاعات جدید و نیز مفهوم

آزادی انسان از دامنه‌ی عمل وسیعتری برخوردار است؛ مثلاً در رفتار انسان نسبت به آن پرنده‌ای که غذای خود را به جوجه‌اش می‌دهد. به همین دلیل خیر و شر در رفتار انسان‌ها مطرح شدنی است و از همین جا می‌توانیم به ساخت مفهوم انسان کامل بپردازیم.

شروین وکیلی: درباره‌ی این بحث چند نکته به نظرم می‌رسد:

(۱) تاریخ فلسفه‌ی اروپایی که مورخان فلسفه اغلب خود را بدان محدود کرده‌اند، هم از نظر دایره‌ی تاریخی و جغرافیایی محدودتر از میدان خردورزی حوزه‌ی تمدن ایرانی است و هم از نظر دستگاه مفهومی و عناصر معنایی لاغرتر و نحیف‌تر است. در واقع، فلسفه‌ی اروپاییان تا چهار قرن پیش ادامه و انعکاس دین‌مدارانه و ساده‌انگارانه‌ای از روندهای جاری در تمدن ایرانی بوده است؛

(۲) در تاریخهای فلسفه‌ی کلاسیک که زیربنایی اروپایی دارند، فرض بر آن است که پرسشهای شناخت‌شناسانه بر مسائل هستی‌شناختی اولویتی تاریخی و منطقی دارند. به همین دلیل شورش هایدگر بر این موضوع چنین مورد توجه قرار گرفته و نوآورانه می‌نماید؛ اما اگر تاریخ خرد را در کلیت‌اش بنگریم می‌بینیم که خاستگاهش در ایران‌زمین است و در گاهان اخلاق است که بر هستی‌شناسی تقدم دارد و شناخت‌شناسی هم از آن مشتق شده است. یعنی هندسه‌ی اندیشه‌ی فلسفی تازه با مرور تاریخ تفکر ایرانی است که نمایان می‌شود؛

(۳) در همه‌ی تمدنها و فرهنگها اندیشه‌ی فلسفی همیشه با پوششی از اساطیر و مدارهای قدرت سیاسی پوشیده می‌شود و در ایران‌زمین هم چنین رخ داده است. هرچند این پوسته چندان استوار نبوده و همیشه در تاریخ بیرون زدن هسته‌ی پویای خردورزی از آن را می‌بینیم.

علیرضا کسمائی مقدم: پاسخ شما درباره‌ی خیر و شر چیست؟ با من موافق هستید؟

شروین وکیلی: اصولاً توضیح دادن حضور شر در جهان چشم اسفندیار همه‌ی دیدگاه‌هایی است که قانون طبیعی را اخلاقی می‌دانند و زرتشت هم چنین نگرشی دارد. پس، اگر خداوندی خردمند و نیکوکار آفریننده‌ی طبیعت باشد، رخنه‌ی شر در آن یا باید با ایزدی هم‌اورد و هم‌زور توضیح داده شود یا همچون امری عدمی. در گاهان می‌بینیم که انگره‌مینو همچون هم‌اورد سپندمینوست؛ اما هم‌زمان مانند غیاب او توصیف می‌شود. بنابراین، بذر هر دو ایده در گاهان هست. نگرش زرتشتیان بعدی بیشتر به عدمی بودن شر گرایش داشته، هرچند رزم دو ایزد نیک و بد هم اعتبار و شهرتی داشته و عملاً ساختار همه‌ی ادیان ابراهیمی بعدی را تعیین کرده است.

علیرضا کسمائی مقدم: قطعاً می‌پذیرید که اندیشه‌ی محوریت انسان در کائنات دیگر جایگاهی ندارد که از نتایج دستگاه نظری زرتشتی است و دستگاه‌های نظری بزرگی مانند ادیان ابراهیمی را در تاثیر خود قرار داده است.

شایان غیاث‌الدین: منظورتان «انسان، اشرف مخلوقات» است؟

علیرضا کسمائی مقدم: منظورم انسان هم‌موساپینس است. اشرف مخلوقات بودن همان نگرش «کرمنای بنی آدم» است.

شروین وکیلی: بله، اما شاید اصولاً بحث هرگز بر سر کلیت کائنات نبوده باشد؛ یعنی این اندیشه که انسان مرکز جهان است ایده‌ای اروپایی است. در ایران زمین انسان بیشتر غباری در کیهان پنداشته می‌شده و هم موجودی بی‌دوام و گذرا که نمودش را در اشعار خیام می‌بینیم. بحث اصلی این بوده که انسان مرکز زیست‌جهانش است که بی‌شک هست. این دلالتی شناخت‌شناسانه و اخلاقی دارد و نه هستی‌شناسانه. در غرب مسیحی است که اینها همه با هم آمیخته بوده‌اند.

کوشا علی پناه: من هم این پرسش را دارم که چرا دیگر ادیانی که پس از زرتشت در ایران زمین پدید آمدند به مفهوم کمال مانند زرتشت نپرداخته‌اند؟ مثلاً در اسلام آرمان فردی تبدیل به آرمان امت واحده شده است.

شروین و کیلی: خب، حقیقتش آن است که چنین نیست. آرمان امت واحده یک ابداع به نسبت جدید و مدرن است و در تاثیر از ایدئولوژی‌های مدرن شکل گرفته است. نخستین سخنگوی جدی‌اش هم سید جمال‌الدین اسدآبادی بوده که پیوندهایش با استعمار پیچیده است و بسیار جالب توجه. آرمان خلق در دوران اسلامی ایران هم همچنان تعالی فردی و داشتن اخلاقی درونزاد بوده. به همین دلیل، هم فقه و حقوق ما من‌مدار و فردگراست و هم عرفان ما؛ یعنی راه غیرنهادی و اختیاری برای دستیابی به تقدس چنین شکوفا بوده است.

شایان غیاث‌الدین: افزون بر من آرمانی آیا آرمان‌شهر هم در *گاهان* تعریف و توصیف شده است؟ یعنی «نهاد» به شکلی آرمانی تعریف شده است؟ اگر بله، آیا برای آرمان‌شهر هم تداوم و تنوع اندیشه در ایران‌زمین را داریم؟

شروین و کیلی: بله، دقیقاً چنین است. کهن‌ترین متون درباره‌ی آرمانشهر هم ایرانی هستند و در *گاهان* ردپایش را می‌بینیم. این آرمانشهر گرچه بسیار ساده و ابتدایی است؛ ساختارهای جامعه‌شناسانه‌ی روشنی دارد که بر یکجانشینی و تولید کشاورزانه و تعریف خویشکاری و پیوند اجتماعی بر اساس مهر استوار است که در کتاب *زند گاهان* تحلیلی مفصل درباره‌اش به دست داده‌ام. این آرمانشهر بعدتر به مفهومی سیاسی تبدیل می‌شود و اصولاً شکل‌گیری دولت هخامنشی و اندیشه‌ی کشور ایران، یا در کتیبه‌های پارسی باستان: بوم پارس، از همین جا آمده است.

شایان غیاث‌الدین: سپاس، «بوم پارس» نکته‌ی خیلی خوبی است؛ نقطه‌ها در ذهنم دارند به هم وصل

می‌شوند.

کوشا علی‌پناه: یک کتاب در این باره هست: *آرمانشهر در اندیشه ایرانی* نوشته‌ی حجت‌الله اصیل که این تصویر

بخشی از فهرستش هست.

خوب گردآوری

فهرست مطالب

۱۱	پیش‌گفتار چاپ سوم
۱۳	پیش‌گفتار ویرایش دوم
۱۵	پیش‌گفتار
۱. کلیات	
۲۱	آرمانشهر و بهشت این جهانی
۲۵	آرمانشهر و عصر زرین
۲۸	ویژگی‌های آرمانشهر
۲۸	تأثیرپذیری از اوضاع و احوال اجتماعی
۳۳	آنزوا
۳۳	ایستایی
۳۴	دوربری
۳۵	هماهنگی
۳۶	مخالفان آرمانشهر
۴۲	یادداشت‌ها
۲. آرمانشهر در ایران باستان	
۴۵	۱. دوران اساطیری
۴۵	اشاره

شروین

کرده است؛ ولی

هو تن ستایشفر: انسان کامل با توجه ویژه به مفهوم «من» معنا پیدا می‌کند. مسیری ارادی هست که

آدمی را مرحله به مرحله به رشد و تکامل می‌رساند؛ ولی مسلماً «من ارادی» بخشی بسیار کوچک از روان

انسان‌هاست. تازه با فرض اینکه من حقیقتاً ارادی باشد؛ آیا توجه به انسان کامل در تضاد با مفهوم ناخودآگاه

نیست؟ ناخودآگاهی‌ای که به وضوح با هر گونه اخلاق و آگاهی در تضاد است؟ این بحثی مفصل است؛ ولی

شخصاً با اتکا به شوپنهاور تأکید بر «انسان کامل اخلاقی و دارای من اخلاقی-ارادی» را چندان درک نمی‌کنم. به قول یونگ: «آخر کار، همه‌ی ما یک خر بزرگ پایین طویله‌ی روان خود بسته‌ایم!».

شایان غیاث‌الدین: این جمله از یونگ است!؟

شروین وکیلی: این بحثی پردامنه است هوتن جان. ماجرا آن است که ما بی‌شک یک سامانه‌ی بسیار پیچیده‌ی عصب-روان‌شناختی هستیم که الف) بدنه‌اش خودکار است و بیرون از اراده و خواست ما عمل می‌کند؛ ولی ب) بخشی از آن -که بر سازنده‌ی هویت روانی خودآگاهمان است- ارادی و انتخابی است. برخی از اندیشمندان و پیکربندی‌هایی تمدنی اصولاً تمایل دارند با تمرکز بر آن بخش غیرارادی مفهوم اراده را انکار کنند و انسان را موجودی جبری بدانند. تمام تمدنهای شناخته‌شده مگر ایران چنین بوده‌اند. از سوی دیگر، نگرشی هست که آن بخش ارادی را ارج می‌نهد و مهم می‌شمارد و هسته‌ی مرکزی اخلاق را بر آن استوار می‌کند. زرتشت نخستین کسی است که چنین کرد و برای همین تنها تمدن ایرانی است که اراده‌ی آزاد و اختیار را پیش‌فرض می‌گیرد و فقط در اینجاست که جبرگرایی همیشه در حاشیه قرار داشته است. بحثی در حضور ناخودآگاه و خودکار بودن بسیاری از روندهای روانی نیست، بحث بر سر حضور بخش خودآگاه و انتخابی‌ای است که برخی آن را انکار می‌کنند و به جبر فرومی‌کاهند و برخی می‌پذیرندش و بنیاد اخلاق قلمدادش می‌کنند. من از هواداران اردوگاه دوم هستم.

هوتن ستایشفر: یعنی شما باور دارید که انسان باید تا ابد بر چرخ اخلاق بچرخد؟ آیا این باعث حجیم شدن سایه و سرکوب روان نیست؟ راستش دارم به این می‌اندیشم که شخصیت آرمانی بهلول در تاریخ تمدن ایران نماد جالبی از نفی کلی اخلاق و توجه ویژه به شفقت است. شاید شفقت به معنای مهر؛ ولی اخلاق خیلی مقوله‌ی خطرناکی هست! به نظرم عمل اخلاقی با سرکوب همراه است و من خیلی علاقه‌مند به سیر تولد روانکاوی در فلسفه‌ی غرب هستم و قبولش دارم.

شروین وکیلی: نه هوتن جان، من چنین گمان نمی‌کنم. یعنی در چارچوب روانکاوانه و یونگی به موضوع نمی‌نگرم و بنابراین، مفهومی مثل سایه را نقد می‌کنم و غیرعلمی می‌دانم. انسان البته ضرورتی ندارد که اخلاقی رفتار کند و اصولاً به لحاظ آماری بیشتر مردم برای بیشتر عمرشان اخلاقی رفتار نمی‌کنند و تمدنها و فرهنگها هم بسیار دیر و دور اخلاق را ابداع می‌کنند و بیشتر در نهادینه کردنش ناتوان‌اند. گرچه اینها بدان معنا نیست که اخلاق امری فرعی و بی‌اهمیت است. اخلاق از دید من مانند هنر یا خرد امری دیرباب و دشوار و پیچیده است که ساختار کمال را برمی‌سازد و یکی از مسیرهایی است که غایت طبیعی انسانی (بیشینه کردن قدرت- لذت- بقا- معنا: قلبم) را برآورده می‌کند.

این را البته قبول دارم که هر اخلاقی مدارهایی از قدرت را تولید می‌کند، اما همچنین هر الگوی گریزان از اخلاقی هم چنین می‌کند. شبلی و بهلول که اخلاق را با جنون پیوند می‌زدند در یک سر این طیف هستند و سر جالبتر و رادیکال‌ترشان جنبش قلندریه و ملامتیه است. گرچه همه‌ی اینها هم مدارهای قدرت خود را برمی‌سازند و باید با این دیدگاه تحلیل شوند. بماند که من خودم منتقد اخلاق هنجارین و نهادمند هستم و بیشتر نگرشم به قلندریه و ملامتیه و بیدل نزدیک است تا متشرعانی نظیر غزالی و حتا تا حدودی مولانا.

امید محمدی: نظر شما درباره‌ی این بخش از متن *انسان کامل* نسفی و دیدگاه و تحلیلی که باید

درباره‌اش داشت چیست؟

چون این مقدمات معلوم کردی، اکنون بدان که نفوس جزوی از عالم علوی اول عناصر و طبایع می‌آیند، تا نزول تمام می‌شود و چندین گاه درین منزل می‌باشند. و افلاک و انجم دایم گرد عناصر و طبایع می‌گردند، و فیض و اثرها بعناصر و طبایع می‌رسانند. و مقصود ازین همه گشتن آن است که تا نفوس جزوی که در عناصر و طبایع اند، پرورش یابند، و استعداد عروج حاصل کنند. چندین هزار سال درین مرتبه می‌باشند، و پرورش می‌یابند و نام نفس جزوی درین مرتبه طبیعت است. آن گاه از عناصر و طبایع عروج کنند، و به نباتات می‌آیند و اول صورتی که از صورت نباتات پیدا می‌کنند، صورت طحلب است؛ و این طحلب گیاهی سبز است که در آبها پیدا می‌آید، و بمراتب برمی‌آید و صورت نباتات و اشجار پیدا می‌کنند، تا بحدی که شجر بحیوان نزدیک شود. همچون درخت خرما و درخت لُفّاح، و درخت واق واق. و چندین هزار سال دیگر درین مرتبه می‌باشند، و ازگردش افلاک و انجم پرورش می‌یابند و درین مرتبه نام وی نفس نباتی است. آن گاه از نبات بحیوان می‌آیند و اول صورتی که از صورت حیوانات پیدا می‌کنند، صورت خراطین است؛ و این خراطین کرمی سرخ و دراز و باریک است که در گل و زمین آبناگ بود. و بمراتب برمی‌آیند، و صورت حیوانات بتدریج پیدا می‌کنند، تا بحدی که حیوان غیرناطق بحیوان ناطق نزدیک می‌شود، همچون فیل و بوزینه و سناس. و چندین هزار سال دیگر درین مرتبه می‌باشند و ازگردش افلاک و انجم پرورش می‌یابند و درین مرتبه نام وی نفس حیوانی است. آن گاه از حیوان بانسان می‌آیند. و اول صورتی که از صورت انسان پیدا می‌کنند، صورت زنگیان است، و درین مرتبه نام وی نفس انسانی است، یعنی نفس ناطقه و نفس ناطقه را درین مرتبه نفس اماره می‌گویند و بمراتب برمی‌آیند

شروین و کیلی: امید جان، این در واقع جهان‌بینی تکاملی قدیم ایرانی است که سه عنصر مهم برای

نگرش علمی امروز ما را پیشاپیش در خود دارد: (۱) دگردیسی گونه‌ها به گونه‌های نو؛ (۲) سیر تحول جانداران

از ساده به پیچیده؛ (۳) تاکید بر اینکه پیچیده‌ترین حالت زندگی روانی با ظهور اراده‌ی آزاد و اختیار متمرکز

بر اخلاق پیوند خورده است که نفس ناطقه نامیده می‌شده. عملاً همه‌ی این سه تا را در همه‌ی نظریه‌های

علمی امروزی هم می‌توان دید.

محمد حمیدی: استاد در عرفان تکامل فیزیولوژیکی مطرح نیست، بیشتر تکامل انفاسی مطرح است.

این تکامل نه از آن روست که روح تکامل می‌یابد، بلکه برای آن است که روح به مفهوم مجرد آن - که از ازل

(زمانی که در کالبد انسان دمیده شد) کامل است - با نفس اماره آلوده شده و باید پالوده شود. تکامل عرفانی

در واقع نوعی رجعت محسوب می‌شود که بحثش طولانی است. در آیه‌ای از سوره‌ی «قدر» آمده: «در آن

[شب قدر] فرشتگان با روح به فرمان پروردگارشان برای هر کاری [که مقرر شده است] فرود آیند». مولانا و

دیگر عرفا نیز باور دارند پیش از تولد روح ما در عالم روح پیمانی بستند که باید به آن رجوع کرد.

شروین و کیلی: محمد جان، در واقع یک نگرش واحد عرفانی نداریم. تبارنامه‌ی اصلی این اندیشه‌ها

گنوسی است که به تبعید ازلی روح به دنیای آلوده‌ی مادی تاکید دارد و در مسیحیت اولیه و آیین مانی بوده

و از این دو منبع به عرفان عراقی راه یافته است. در مقابل، در عرفان خراسانی تاکید بر همسرشتی انسان و

خداوند و مقدس شمردن گیتی و ماده و ستایش لذت را داریم که به کلی با زهدگرایی نگرش پیشین تعارض

دارد و در آرای بایزید و ابوسعید ابوالخیر و ابوالحسن خرقانی نمودش را می‌بینیم. در نگرش دومی تحول

ساختاری ماده زیربنای تکامل روح است.

هدی طیبی: منظورتان از تحول ساختاری ماده چیست که آن را زیربنای تکامل روح دانستید؟

شروین و کیلی: در نگرشی که زاهدانه است و ماده را امری پلید و اهریمنی می‌داند، طی شدن گامهای

پیاپی پیچیدگی و تحول فیزیولوژیک بدنهای زنده‌ی امری فرخنده و نیکو نیست و فرو رفتن بیشتر و بیشتر

روح در ورطه‌ی ماده‌ی ظلمانی است؛ همچنان که مانی و بوداییان کلاسیک می‌گفتند. در مقابل، اگر گیتی و

طبیعت را مقدس و مبنایش را خردمندانه بدانیم؛ لذت - که غایت درونی کنش جانوران است - اعتبار و

مشروعیت پیدا می‌کند. مثلاً در جمال‌پرستی عارفان و زهدگریزی رندان و حکیمان نمود پیدا می‌کند و ارتقای

پلکانی پیچیدگی در حیات مادی هم زمینه‌ساز عروج روحانی قلمداد می‌شود. به همان شکلی که در بندهایی

از نی‌نامه‌ی مثنوی می‌بینیم که البته ماهرانه و بسیار بحث‌برانگیز با همان نگرش گنوسی مانوی ترکیب شده

است!

کوشا علی‌پناه: علوم شناختی امروزه اصالت ذهن انسان در رابطه با مغز را بررسی می‌کند و به این

نتیجه رسیده است که محتوای ذهنی انسان بر روی هر چیزی که در بدن و زندگی انسان رخ می‌دهد اثر دارد

و شخصیت و رفتار ما را شکل می‌دهد. انسان در قالب مفاهیم فکر می‌کند و این طرح‌واره‌های ذهنی پیچیدگی‌ای را در مغز انسان پدید می‌آورند که انتقال‌پذیر به نسل بعدی هست. برای همین نسل‌های بعدی مستعدتر هستند تا یک مفهوم را بپذیرند.

زرتشت نخستین فردی بود که در سه هزار سال پیش دستگاه نظری اخلاقی و مفهوم خیر و شر بر مبنای خرد و اندیشه را پدید آورد. او از این هنگام اصالت را به ذهن انسان داد و خدا را به مانند یک مفهوم خیر تعریف کرد. به باور او انسان کامل می‌تواند تبدیل به خدای خیر اهورامزدا بشود. در تمدن غرب روایت مسیحی از انسان کامل انسان‌زدوده هست. در دوره‌ی مدرن انسان با جدایی ذهن از عین توانست جای خدا بنشیند؛ اما به جای اینکه رد پای خوبی از خود به جا بگذارد موجب نابودی هر چه بیشتر طبیعت شده است. در ایران‌زمین جامعه مستعدتر از جامعه‌ی غربی هست تا به کمال برسد؛ اما به دلیل فراموشی تاریخی و هجوم مدرنیته هویت خود را فراموش کرده. زرتشت ارزشی بسیار بیشتر دارد از آنچه که امروزه بهش پرداخته می‌شود. علوم شناختی مدرنی که تمدن غرب در اکنون بهش رسیده، نیازمند یک مفهوم غنی از انسان هست که در آن تمدن وجود ندارد. جامعه‌ی ما هم خیلی به این مفاهیم نیاز دارد تا دوباره بتواند چنین ابرانسان‌هایی را پدید بیاورد و تمدن خود را زنده کند.

شروین وکیلی: بله کوشا جان، تا حدود زیادی با تو همداستانم. ساختار تمدن اروپایی بر جبرگرایی و برده‌داری استوار شده و از ابتدا هم چنین بوده است. نتیجه‌اش هم آن است که اوج پیچیدگی‌اش می‌شود مدرنیته که چرخه‌های مصرف را ارجمندترین چیز قلمداد می‌کند. نگرشی که تعادل طبیعت را مقدس می‌داند و انسان را مبنای تعریف اخلاق می‌شمارد پیامدهایی به کلی متفاوت دارد که ما در تاریخ تمدن‌مان تجربه‌اش کرده‌ایم و امیدواریم بعدتر هم چنین کنیم.

عزیز رحمان هروی: آیا تایید و تاکید مفاهیمی چون اهمیت فردیت (من)، کشتن خدا برای زایش یا پدید آمدن انسان اخلاقی، انسان و ابرانسان و استفاده از نام زرتشت در عنوان کتاب مشهورش حکایت از هممنظر و همداستان بود او با مباحث و برداشت شما دارد؟

شروین و کیلی: عزیز گرامی، گمان کنم اشارات به نیچه است. در دوران نیچه تازه متون اوستایی برای فرنگیان شناخته می‌شد و بخشی بسیار اندک از آنها به آلمانی ترجمه شده بود. پس، آشنایی نیچه با زرتشت بسیار سطحی و دورادور بوده است. با این همه، شگفت‌انگیز است که جوهر سخنش در چنین گفت زرتشت با آرای اصلی زرتشت نزدیکی دارد. هرچند در کل، دستگاه فلسفی نیچه چیزی دیگر است و نقدی است بر سنت فلسفی اروپایی و پیامدهای مدرنش که در بسیاری از جاها با او همداستانم.

رها مزده: در سیر تحول تاریخ ادیان شاهد این نکته هستیم که تا زمانی که بشر چندخدایی هست، بر سر خدایان جنگی ندارند و هر گروهی به خدایان گروه دیگر احترام می‌گذارند. در واقع، اگر جنگی هم صورت می‌گیرد بر سر منابع غذایی هست و ربطی به خدایان ندارد؛ اما پس از ظهور اندیشه‌ی تک‌خدایی، آدمها یکدیگر را برای اثبات برتری خدایشان سلاخی می‌کرده‌اند. به بیان دیگر، پرداختن به مفهوم خیر و شر و خدای واحد، حتا در میان گروههایی که همگی به خدای واحد اعتقاد داشته‌اند، باز هم بر سر برتر بودن همان خدای یگانه‌شان بوده و به بهانه‌ی او مردمان دیگر گروههای یکتاپرست را به قتل می‌رسانده‌اند! با توجه به دستاورد تک‌خدایی آیا می‌شود نتیجه گرفت که تمامی این سیر تفکر از یک فرد به نام زرتشت شروع شده و در نسلهای بعدی گسترش یافته؟

شروین و کیلی: رها جان، چنین نیست که خدایان، همیشه‌ی خدا، مایه‌ی شر بوده‌اند! اگر سرودهای جنگی آشوری‌ها - که خشن‌ترین جنگاوران جهان باستان بودند - را بخوانی می‌بینی که چه قدر در همان دنیای چندخدایی‌شان پشتوانه‌ی ایزدی جنگجو برایشان توجیه‌کننده‌ی شکنجه و کشتار و غارتگری بوده است.

یکتاپرستی به سادگی شکلی تازه، و البته متعصبانه‌تر و خشک‌مغزتر، را به این مجموعه‌ی پیشاپیش افتتاح افزود. از یاد نبریم که آدمیزاد در کل، نوعی میمون درشت‌مغز است که اخلاق را به سادگی صورتبندی کرده و در اجرای آن به لحاظ آماری ناتوان است.

علیرضا کسمائی مقدم: گمان می‌کنم این موضوع به رواداری در ادیان ابتدایی و انسجام و تنگ‌نظری در ادیان پیشرفته‌تر برمی‌گردد.

شروین وکیلی: این ایده‌ی رواداری ادیان ابتدایی تا حدودی افسانه‌ای است که مردم‌شناسان پس از جنگ جهانی دوم پرداخته‌اند. بت مردوک برای دهها سال در شوش بوده، چون ایلامی‌ها پس از غارت معابد بابل خدایشان را گروگان گرفتند و با خود به کشورشان بردند. کوروش پس از گشودن همین بابل به رها کردن ایزدانی که به تبعید فرستاده شده و در بابل زندانی بودند اشاره کرده است. گذشتگان نه‌تنها رعایت حال دین دیگران را نمی‌کردند که به خود خدایان‌شان هم در تجسد بت‌واره‌شان رحم نمی‌کرده‌اند!

علیرضا کسمائی مقدم: ولی حضور هم را بهتر تحمل می‌کرده‌اند.

شروین وکیلی: نه، شاهدی در این مورد نداریم. کشتارهای پر دامنه و از بین بردن کامل «دیگری»‌ها در دوران پیشایکتاپرستی و حتا پیشاتاریخی با شدتی باورنکردنی رایج بوده است.

علیرضا کسمائی مقدم: خود شما در *زندگانه‌ها* به این رواداری اشاره کرده‌اید.

شروین وکیلی: شاید اشاره‌ام به این نکته بوده که در جهان پیشازرتشتی طرد کردن خدایان دیگران بی‌معنا بوده است؛ یعنی کسی خدای دیگران را دروغین نمی‌دانسته، چون اصولاً دستگاهی فلسفی وجود نداشته که «امر قدسی دروغین» در آن بتواند تعریف شود. این را رواداری نمی‌توان نامید؛ مگر آنکه فقط سویی‌ی شناخت‌شناسانه (اپیستمیک) این واژه مورد نظر باشد.

شایان غیاث‌الدین: به نظرم اینکه خدای ما یا خدای آنان برتر است صرفاً بهانه بوده است و ابزار جنگ رسانه‌ای. در نهایت، هدف از جنگ به دست آوردن منابع بیشتر و پیشینه کردن قدرت بوده است. استفاده از دین صرفاً بهانه‌ای برای ایجاد اتحاد در نیروهای خودی و از طرفی تضاد و تقابل با نیروهای غیر خودی بوده است. اینکه امروز جنگ شیعه با سنی را در منطقه‌ی خودمان می‌بینیم محصول یک گفتمان مدرن است.

شروین وکیلی: بله، دقیقاً چنین است. درگیری شیعه و سنی در ایران زمین امروز برونزاد است و نواستعماری؛ خود مردم را اگر رها کنند با هم مشکلی ندارند.

محمدصادق افشاریان: درگیری ایران با عثمانی در عصر صفوی را هم در مبحث جنگ میان شیعه و سنی می‌دانید یا صرفاً جنگ قدرت؟

شروین وکیلی: کاملاً جنگ قدرت بوده است. شیعه‌کشی عثمانی‌ها و سنی‌کشی صفوی‌ها فقط در خط مرزی آذربایجان رخ داد که میدان نبرد بود. جنبش قزلباش تباری سنی داشت و سه نسل پیش از شاه اسماعیل هم اصولاً سنی بوده‌اند. از آن طرف ینی‌چری‌ها به جریانهای صوفیانه‌ی نزدیک به شیعه گرایش داشتند. درگیری به کلی سیاسی بود و عقاید دینی مردم و شاهان نیز در این میان بر موجهها سوار می‌شد. رها مژده: آیا چیزی که به نام اخلاق ابداع شده و از عهده و توان اجرای انسان فراتر هست و با دروغ و ریاکاری پیوند می‌خورد؛ خود در نهان، بنایی ضد ارزش را پایه‌گذاری نمی‌کند؟

شروین وکیلی: می‌تواند چنین شود؛ اما توجه داشته باشید که پلیدی برای اعلام حضور خود نیازی به اخلاق ندارد. ریا و دروغ احترامی است که پلیدی به شرافت می‌گذارد و بنابراین ابداع شرافت اخلاقی در این میان امری خجسته و سودمند است. ماجرا آن است که بشر هزاران سال هم‌نوع خود را می‌کشته و

می‌چاپیده و پس از ابداع اخلاق، اقلیتی از این کار رویگردان شده‌اند و بازمانده‌ها برای ادامه‌ی همان کار سابق در بافتی مشروع قدری به زحمت افتاده‌اند. بگذاریم به زحمت بیفتند!

عزیز رحمان هروی: آیا اخلاق خود ماهیتا امری اخلاقی است؟ آیا پس از گذر از مفهومی چون جبر (خدا) وقتی به آزادی دست می‌یابیم، اخلاق امری است که به نفع شخص عمل خواهد کرد و شاخص‌های فراز را تقویت می‌کند یا برعکس؟

شروین وکیلی: این پرسشی بسیار جدی است؛ یعنی اخلاق‌مداری و پیکربندی شناختی اخلاق خود اخلاقی است یا نه و این پرسشی متافیزیکی است. ترجیح آن است که متافیزیک را به کل و اساسی کنم. از این رو، گمان می‌کنم اخلاق نیازی به پشتوانه‌ای استعلایی ندارد تا اعتباری اجرایی داشته باشد؛ یعنی ریشه‌ی تکاملی و عصب‌شناختی‌اش و کاربردش در بیشینه کردن قلبم برای پذیرفتن و تاسیس‌اش بسنده است.

علیرضا کسمائی مقدم: به نظر من پردازش بودایی چه درباره‌ی من و چه درباره‌ی هستی با نبوغی شگفت‌انگیز همراه بوده است. امروزه می‌دانیم اطلاعات یا من‌های هسته‌ای (core self) به کمک امکانات دستگاه لیمبیک به یکدیگر وصل می‌شوند و مجموعه‌ای را می‌سازند که این مجموعه در ارتباط با دیگری‌ها و نهادهای اجتماعی یک سیستم پیچیده را پدید می‌آورد که من نامیده می‌شود. بدیهی است بسته به گستردگی فرهنگی و اجتماعی تمدنی، مانند تمدن ایرانی، من‌ها از پیچیدگی بیشتری برخوردارند. بر خلاف یک رخت-آویز - که اگر تک تک لباسهای آن را برداریم چیزی نمی‌ماند که رخت‌ها به آن آویزان شوند! - در پیکره‌ی من پس از برداشتن اجزای آن هیچ باقی نمی‌ماند و این همان نبودن من است. مفهوم رهایی در نازک‌اندیشی‌های بودا - که با من‌ستیزی فرق می‌کند - توانمندی در خاموش کردن تمامی لایه‌های پیچ در پیچ من است. ادراک عدم و اتصال و غرق شدن در عدم گسترده یکنواخت و فراگیر است. چو هست مطلق آید اشارت به لفظ من کنند! به عبارتی رهایی در این روش قانونمندی خاصی ندارد. همچنانکه مولانا در داستان پادشاه

یهودی نصرانی‌گش آورده است روش‌های طریقت مختلف است. از جمله‌ی آنها زهد و پارسایی‌ای است که در میان گروهی از بوداییان و عرفا و فرقه‌های معنوی دیگر رایج بوده است.

شروین وکیلی: علیرضا جان، بودا بی‌شک یکی از فیلسوفان بزرگ جهان قدیم بوده و ارجش از این نظر به ناروا شناخته نشده است. من جلد چهارم از دوره‌ی تاریخ خرد را به او اختصاص داده‌ام که به صورت کتاب تاریخ خرد بودایی انتشار یافته است. این را باید دریابیم که نقد بودا بر فلسفه‌ی زرتشتی پیامدهایی خطرناک دارد و اصولاً از دید من اشتباه است. او مفهوم من در کیش زرتشتی را مورد حمله قرار داد و از این نظر به افلاطون شبیه بود. با این تفاوت که افلاطون در چارچوبی سیاسی و با فهمی سطحی نگرش خود را پرداخت، در حالی که بودا به راستی خردورزانه طرح پرسش کرد. گرچه او هم می‌خواست مفهوم من را سست و ناپایدار کند و به‌ویژه اراده‌ی آزاد و همسرشتی انسان و خداوند را ویران کند. نگرشی که جای بحث و چون و چرای بسیار دارد که در کتابم شرحی درباره‌اش آورده‌ام.

علیرضا کسمائی مقدم: من حس نزدیکی با تحلیل بودا دارم و گمان می‌کنم که درست می‌اندیشد.

هوتن ستایشفر: من هم!

علیرضا کسمائی مقدم: تنوع الگوهای انسان کامل در تمدن ایرانی پخته شده است! مفهوم آفرینش انسان برای خدمت به خدایان پس از دوره‌ی اساطیری در ادیان بزرگ وامگیری می‌شود و انسان کامل موجودی است در اطاعت کامل و پرستش منظم پروردگار خود. این الگو هم در تمدن ایرانی و هم به مانند شکلی غالب در تمدن اروپایی میان قرن پنجم تا پانزدهم وجود داشته است. پس از دوره‌ی نوزایی (رنسانس) نیز به همان صورت کهن در گروه‌هایی جدید، مانند پیروان احزاب کمونیستی و فاشیستی، دیده می‌شود. این الگوها را خردورزانی مانند اینشتین، هایزنبرگ، دیراک، فاینمن و جنگجویانی مانند بروس لی، سوپرمین، بتمن

و عارفی مانند اکهارت تله نشان می‌دهند. در تمدن اروپایی هم تنوع الگوهای انسان کامل، نه به پرننگی ایران‌زمین، دیده می‌شود که پس از عصر خرد شکوفا شده‌اند.

شروین و کیلی: بله علیرضا جان، به‌ویژه پس از سده‌ی هجدهم است که انفجاری در این الگوها را می‌بینیم. رونق و شکوفایی این مفاهیم البته امری دیرآیند است و شاید حیرت کنید از این نکته که چرخش اروپاییان به سوی مفهوم تاریخ و اهمیت یافتن امری بدیهی مانند «تاریخ جهان» تازه پس از هگل و بعد از سال ۱۸۰۰ میلادی در اروپا نهادینه می‌شود که از دیرباز در متون بیهقی و طبری و فردوسی و بندهش رکن به شمار می‌آمده است.

علیرضا کسمائی مقدم: فلسفه‌ی تاریخ در گاهان مشخص است. اهریمن و اهورامزدا از دل زروان زاییده شدند و به نبرد برخاستند. اهورامزدا بر مبنای اشته گیتی و کیومرث را آفرید تا به نبرد با اهریمن پردازند. در ادیان ابراهیمی جفت متضاد معنایی اهورا و اهریمن به خدای واحد تبدیل شدند. اشونان و اشموغان با پرستندگان خاص خداوند و مخالفان آنها جایگزین شدند؛ مانند مسیحیان و غیر مسیحیان. در مارکسیسم - که یک دین جدید متاخر است - و در ماتریالیسم دیالکتیک جایگزین خداوند شده و صحنه‌ی نبرد عرصه‌گاه پرولتاریا و بورژواها گردیده است. در تمام این موارد حق بر باطل پیروز گشته و در پایان تاریخ عرصه‌ی زمین از باطل پاک می‌گردد. فاشیست‌ها هم باید چنین نظری داشته باشند. گمان نمی‌کنید که زمان فلسفه‌ی تاریخ به پایان رسیده است؟

شروین و کیلی: راستش چنین فکر نمی‌کنم علیرضا جان. این حقیقت که جهان بیرون از ما بی‌هدف است یا این کائنات بسی فراتر از خواستها و انگیزه‌های ما امتداد دارد، با این نکته ناسازگار نیست که زیست‌جهان‌های ما نیازمند گرانیگاه‌هایی برای معناست و تاریخ‌مندی و غایت‌گرایی در بطن سازماندهی‌اش قرار دارد. ما برای سازماندهی به خود باید تاریخ خود را بنویسیم و فلسفه‌ی این تاریخ را بر محور خرد شکل

بدهیم و جنگی اخلاقی را - که از قدیم هم فرض می‌شده - همچون امری درونی بازسازی کنیم؛ فارغ از اینکه

دلالت کیهان‌شناختی این حرفها پوچ است و تاریخ زیست‌جهان‌مان را به کلیت هستی تعمیم نمی‌توان داد.

علیرضا کسمائی مقدم: نکته‌ی آخر اینکه در درسگفتارتان احتمالاً ابوسعید ابوالخیر را، هنگام ملاقات

با ابن سینا، با بایزید بسطامی اشتباه گرفته‌اید؟

هو تن ستایشفر: گمان کنم آن اشتباه در همان ویدئو تصحیح شد.

امید محمدی: روایت دیدار ابوسعید و خرقانی آمده نه بایزید.

شروین وکیلی: بعید نیست لغزشی رخ داده باشد. کسی که بنا به روایتها با ابن سینا دیدار داشته

ابوسعید ابوالخیر است. گرچه این هم افسانه است و این دو احتمالاً هرگز دیدار رویارو با هم نداشته‌اند.

امید محمدی: ابوالحسن خرقانی گفت: «قبله پنج است: کعبه قبله مومنان است؛ بیت‌المقدس قبله

پیغامبران؛ بیت‌المعمور قبله فرشتگان و آسمان قبله آزادگان و اما دل قبله جوانمردان و خاصان است». آنچه

امید خواهد داد یک داستان خوب و یک روایت خوب از خودمان است.

بحث هفتگی: نشست پنجاه و یکم - شنبه ۲۶ تیرماه ۱۳۹۸

شروین و کیلی:

پیشنهادهایم برای محورهای بحث:

(۱) میزان دسترسی ما به اساطیر و روایتهای گذشته مان چه قدر است؟ روایتهایی مانند بهرام‌یشت یا هفت پیکر چه قدر در دسترس فرهیختگان و راویان امروزمین هستند و چه قدر مخاطبان با آن ارتباط برقرار می‌کنند؟

(۲) چرا باید تاریخ و اسطوره‌های ایرانی برایمان مهم باشد؟ بهتر نیست با موج جهانی مدرنیته همراه شویم و از همان شیوه‌ای پیروی کنیم که بالیوود و هنگ کنگ فرهنگ تولید می‌کنند؟

مریم سلیمانی: درباره‌ی پرسش نخست گمان می‌کنم اسطوره‌های ایرانی پس از دقتی و فردوسی به صورت تقریباً کاملی از سنت شفاهی و نقل سینه به سینه مکتوب و منظوم شد و در دسترس قرار گرفت.

شروین و کیلی: بله مریم جان، چنین شده است؛ اما نکته‌ی مهم آن است که این تاریخ به کتبی شدن این روایتهای در زبان پارسی دری مربوط می‌شود. چفت و بست شدن روایتهای در ایران به نسبت پیچیده بوده است. چون روایتهایی هم به شکل کتبی-کتبی، مثلاً از متون پهلوی و اوستایی به متون پارسی دری، منتقل می‌شده‌اند و هم به شکل شفاهی-کتبی، مانند داستانهای عامیانه درباره‌ی بهرام و آزاده. همچنین شکل کتبی-شفاهی را هم داشته‌ایم؛ مانند سنت نقالی بر مبنای شاهنامه. پس، شبکه‌ای به نسبت بغرنج و متراکم از تبادلهای متنی را در بافتهای زبانی همزمان و پیایی داشته‌ایم.

علیرضا کسمائی مقدم: در اندیشه‌ی شکل‌گیری گیتی از آب تالس و شکل‌گیری گیتی از آتش هراکلیتوس چون اهمیت خاک و باد نادیده انگاشته شد به نظریه‌ی ترکیبی آب و باد و خاک و آتش امیدوکلس منجر شد که دیرزمانی بر تارک اندیشه‌ی بشری درخشید. وامگیری آذر و گیتی و مینو از تمدن ایرانی به ترکیب ماده و معنا در نگاه افلاطون و ارسطو و متاخران اندیشه‌ی بشری منجر شد. خدایان گوناگون و قدرتمند اندیشه‌ی باستان نیز با قدرت گرفتن فکر خدای بزرگ به کلی از بین نرفته، بلکه در غالب فرشتگان در زیرمجموعه‌ی خدای بزرگ باقی ماندند. فکر می‌کنم افزون بر دلایل عقلی دلایل سیاسی و اجتماعی در این ترکیب کردن اندیشه‌ها اثرگذار است. امروز هم روش گذشتگان در ترکیب نظریه‌ها و ارائه‌ی تئوری‌های جدید برقرار است. شمار بسیاری از اندیشمندان در تلاش برای هماهنگ کردن شواهد نسبی با داده‌های فیزیک کوانتوم هستند و نظریه‌ای همه‌گیر را طرح می‌کنند.

شروین وکیلی: بله علیرضا جان، بی‌شک چنین است؛ یعنی در تحول اندیشه‌ها بافت اجتماعی و تاریخی‌شان اهمیتی چشمگیر دارد و در وامگیری‌های فلسفی نیز این قاعده برقرار است. هر چند درباره‌ی مفهوم‌هایی مانند ساخت عناصری طبیعت بیشتر با نوآوری‌هایی روبه‌رو هستیم که در خود تاریخ اندیشه نیز نیاز به تبارشناسی دارند. اینکه چه‌طور شده ناگهان مفاهیم اساطیری از مفهوم فیزیکی و عقلانی عنصر گذر کرده‌اند، جای توجه دارد. این نکته را هم داشته باشیم که مفهوم عناصر در متون اوستایی (یسنه‌ها و یشتهای جدید) حدود چهار سده زودتر از منابع یونانی ظاهر می‌شود و در کتاب تاریخ خرد/یونی به دقت نشان داده‌ام که این مفهوم در یونان وامگیری‌ای از اندیشه‌ی مغانه‌ی ایرانی بوده است.

کوشا علی‌پناه: با توجه به دستاوردهای علوم شناختی منطقی جدید از معنا پدید آمده. محتوای ذهنی و معنا تنها در قالب داستان و اسطوره‌ها بازنمود داده نمی‌شوند، بلکه آثار هنری و به‌ویژه معماری روش دیگری از بیان مفاهیم را به صورت غیر زبانی عرضه می‌کنند. ادراک آثار هنری و معماری ابتدا با رودروی

مستقیم و بی‌واسطه و پیش‌فکوره است. انسان به صورت وجودی با اثر روبه‌رو می‌شود و حس و حال او اثر را به صورت عاطفی درک می‌کند. سپس به جزئیات توجه می‌کند و معنای ساختاری آن را درک می‌کند. کشف نوروهای آینه‌ای مفهوم «معنای مجسم» را پدید آورد و نشان داد که انسان این ظرفیت را دارد که خود را با اثر هنری هماهنگ کند؛ یعنی فعالیت‌های ادراکی ما نواحی حسی-حرکتی مغز را فعال می‌کنند که با حرکت‌ها و هوشیاری ما پیوند دارند. ما محیط‌های فیزیکی و اجتماعی و فرهنگی را به صورت مجسم درک می‌کنیم و انتقال معنا تنها از راه زبان نیست، بلکه محیط هم بر شکل‌گیری شناخت و انتقال معنا اثری ژرف‌تر دارد. برهمکنش ذهن و بدن و محیط به صورت یکپارچه صورت می‌گیرد و ما می‌توانیم یکی از غنی‌ترین منابع فرهنگی مان را در معماری و خانه‌های ایرانی و دیگر آثار هنری مشاهده کنیم.

شروین وکیلی: بله کوشا جان، چنین است. حتی یک قدم پیشتر هم می‌شود رفت و گفت آن زیرساخت عصب‌شناختی‌ای که حرفش را زدی، در ابتدای کار و در جوامع باستانی، زیست‌جهانی یکپارچه و منسجم و سخت در هم‌تنیده را پدید می‌آورده است. به این معنا که یک پرستنده‌ی آناهیتا یا مردوک وقتی در فضای مناسک این آیین قرار می‌گرفته روایت‌های اساطیری (سرودی که خوانده می‌شده و قصه‌اش) و آثار هنری (بت‌ایزدان و نقش‌های نمایشی و موسیقی آیینی) و مفاهیم اجتماعی در پیوند با آن را در هم‌تنیده و همچون یک کل یکپارچه درک می‌کرده. تمایز یافتن و تفکیک شدن هنر و معماری و دین و اسطوره از هم پدیداری مدرن است که اندیشمندانی مانند لومان درباره‌اش سخنانی نغز پرداخته‌اند.

کوشا علی‌پناه: بله در آثار هنری آن زمان می‌شود دید که ترکیبی از چندین حیوان و انسان وجود داشته که نشان از جهان‌بینی آنها دارد.

صبا طهماسبی: در درسگفتار پیشین از واژه‌ی پیشاخلاقی به جای ضد اخلاقی صحبت کردید و اینکه بسیاری از ادیان هنوز پیشاخلاقی هستند؛ مانند داستان داود در تورات. گفتید که با ورود نظامی اخلاقی در

دین زرتشت شکلی نو از نظام رفتاری پدید آمد. مگر فاصله‌ی تاریخی زرتشت با ظهور کتابهایی آسمانی چون تورات چه قدر است؟ این گپ تاریخی چگونه است؟ اگر پدیداری تورات را پس از زرتشت بدانیم؛ آیا موقعیت جغرافیایی باعث اثر نگذاشتن این نظام اخلاقی بر دیگر ادیان شده است؟ ظهور دین زرتشت در شرق و ادیان ابراهیمی در غرب ایران زمین چه اثری داشته است؟ یا اینکه این کتابهای آسمانی اند که دستخوش تغییر می‌شوند؟

پرسش دیگرم درباره‌ی بخش پایانی درسگفتار اخیرتان است که زبان را به مانند جایگزینی برای امر غائب در نظر گرفتید. می‌شود نمونه‌ای بیاورید تا ببینم درک من از فرمایش شما درست بوده یا خیر؟

شروین وکیلی: صبا جان، دلیل این که از عبارت پیشااخلاقی بهره بردم آن بود که گاهی ما دچار خطای ناهمزمانی می‌شویم. مانند مبلغان مسیحی سده‌های نخستین میلادی - که زئوس را به دلیل زناکاری محکوم می‌کردند - معیارها و مفاهیم دیرآیندتر را به گذشته بازمی‌تابانیم و بر آن مبنا قضاوتی را روا می‌داریم. مهم است این را دریابیم که یهوه در تورات و زئوس در آثار هومری و ایندره در وداها ایزدانی هستند که دور از سپهر اندیشه‌ی زرتشتی شکل گرفته‌اند و برای همین اصولاً مفاهیم اخلاقی برایشان مطرح نبوده است. داود بعدتر از برای چشم دوختن به ناموس سردارش شماتت می‌شود؛ اما در زمانی که داستانش در تورات وارد می‌شده برجسته‌ترین و شکوهمندترین شاه یهودیان باستان بوده. این کارش همچون بخشی از رفتار عادی یک انسان در بافتی پیشااخلاقی فهمیده می‌شده است.

درباره‌ی بخش نخست پرسشت: زرتشت به قرن دوازدهم پ.م (حدود ۱۲۰۰ پ.م) تعلق دارد. زمان خروج قوم یهود از فرمانهای موسی را هم از همین فاصله تا حدود یک قرن بعدتر (حدود ۱۱۰۰-۱۲۰۰ پ.م) می‌دانند. هرچند اکنون بحثهایی جدی در کار است که شاید اصولاً خروجی قومی از مصر رخ نداده باشد و سفر خروج به تبعید گروهی به رهبری فردی مذهبی - که هوادار دین آتون بوده - مربوط باشد تا خروج قبایل

سامی. به هر روی، تورات بسیار دیرتر تدوین شده و زمان زمامداری داود در آن را قرن نهم پ.م (۹۰۰-۱۰۰۰ پ.م) می‌دانند. هرچند شاید داود رهبری قبیله‌ای داشته و شاهی با آن اوصاف در تورات نبوده باشد؛ چون باستان‌شناسان نشان داده‌اند که اورشلیم در این دوران هنوز شهر نبوده است. متن تورات در کل پنج شش قرن دیرآیندتر از گاهان و زمان زرتشت است. گرچه به دلیل فاصله‌ای طولانی تا دوران نزدیک به عصر هخامنشی از اندیشه‌های زرتشتی تاثیر پذیرفته بود.

علیرضا کسمائی مقدم: در مدت زمانی طولانی اسطوره‌ها به دلیل سادگی، فهم عامیانه و نداشتن فناوری، با به دست آوردن داده‌های جدید، در ذهن و فرهنگ عمومی پایدار مانده‌اند. همچنین علت دوام اندک اندیشه‌های جدید امکانات و سرعت فناوری در به دست آوردن داده‌های نو است. به گونه‌ای که عمر مکانیک کلاسیک به سیصد سال نکشید و معلوم نیست عمر نظریات جدید چه قدر بیانجامد. به علت گستردگی ارتباطات و اهمیت اندیشیدن تولید معنا تمدن ایرانی از گستردگی و ژرفای بیشتری نسبت به دیگر تمدن‌ها، مانند تمدن اروپایی پیش از عصر روشنگری، برخوردار بوده است.

شروین وکیلی: در واقع، اسطوره‌ها حیات ویژه‌ی خود را دارند؛ یعنی من گمان نمی‌کنم با فناوری و نگرشهای عقلانی و علمی هم‌آشیان و رقیب باشند. از این رو، همه‌ی جوامع در نهایت موازی با دانش و فنون خود، اسطوره‌هایی هم تولید می‌کنند. گرچه درباره‌ی تمدن ایرانی شکلی از عقلانی شدن فزاینده‌ی اساطیر را داشته‌ایم که در درسگفتار این هفته‌مان مفصل توضیحش خواهم داد.

علیرضا کسمائی مقدم: می‌پذیرید که اسطوره‌پردازی مربوط به دوران آغازین تمدن بشری است؟
شروین وکیلی: نه علیرضا جان، چنین گزاره‌ای را نمی‌پذیرم. تمام جوامع انسانی همیشه در حال اسطوره‌سازی هستند و اسطوره، مانند هنر و فناوری و علم، بخشی از ساخت طبیعی فرهنگ‌های انسانی است.

علیرضا کسمائی مقدم: باعرض پوزش منظور از اسطوره‌ی فناوری چیست؟

شروین وکیلی: علیرضا جان، سخنم این بود که اسطوره، مانند فناوری و علم و هنر، پویایی خاص خود را دارد و در همه‌ی جوامع همیشه هست و سیر تکاملی ویژه‌ی خود را طی می‌کند.

هوتن ستایشفر: درباره‌ی اینکه شما پرسیدید چرا ما باید به اساطیر توجه کنیم و چرا نباید الگوهای بالیوود و هنگ‌کنگ را سرمشق قرار بدهیم؛ پرسشم این هست که آیا به طور کلی امکانش هست که اساطیر ایرانی را در ایرانی دوباره زنده کنیم که نسبتاً از دیگر کشورهای جهان جدا شده است؟ آیا ما شبیه آخرین نفراتی نیستیم که در ته‌مانده‌های دریاچه‌ی ارومیه آب‌تنی می‌کنند و بعدها هم صرفاً به بخشی از تاریخ تبدیل می‌شوند؟

شروین وکیلی: استعاره‌ی خوبی را به کار گرفتی هوتن جان. شاید چنین باشد؛ اما پرسش همچنان به جای خود باقی است: اگر چیچست خشکیده باشد و ما کرانه‌نشینانی باشیم در انتظار عروج سوشیانس از دل دریاچه؛ پس از خشکیدن دریاچه چه باید بکنیم؟ بحث من آن است که اگر دارنده‌ی این اساطیر باشیم و به درستی تصاحبشان کنیم، هرچه بخواهیم با آن می‌توانیم بکنیم. سوشیانس از روایت و ذهنهاست که بیرون می‌آید و جهان را دگرگون می‌کند، نه از دریاچه‌ای که بتواند بخشکد!

علیرضا کسمائی مقدم: به نظر من بسیاری از کشورها که پیشینه‌ی تمدنی ما را ندارند، نیازمند یک فرهنگ‌سازی ساختگی هستند.

شروین وکیلی: دقیقاً چنین است. هنگامی که تمدنها را با دروغ و تخیل و جعل داربستهایی لوزان برپا می‌کنند، چرا ما با مصالحی استوار و نیرومند کاخهایی استوار را نسازیم؟

بهنوش عافیت‌طلب: ما، ایرانی‌ها، کدام جنبه از مدرنیته را گرفتیم؟ کدام یک از آنها قلبم‌افزا بود و کدام قلبم‌کاه؟ آیا ما ناچار بودیم با موج مدرنیته همراه شویم؟ راه دیگری هم داشتیم یا داریم؟

پ.ن. قلبم = قدرت، لذت، بقا، معنا

شروین وکیلی: بهنوش جان، به نظرم مدرنیته شش سویه‌ی متمایز دارد که همگی بر ما اثر گذاشته است. سه تایش (نظامی، اقتصادی و دینی) به نظرم در کل کاهنده‌ی قلبم است، حتا در درازمدت برای اروپاییان ابداع کننده‌اش. سه تای دیگرش (علم و هنر و فناوری مدرن) بسیار سودمند و درخشان است و اوجی است در تکامل تمدنهای انسانی و باید دریافته و درونی گردد و شکل نقدشده‌اش قلبم را خواهد افزود.

شایان غیاث‌الدین: ۱) واژه‌ی وارغن با «ورترغنه» ارتباط دارد؟ ۲) پیوند آتش بهرام در میان آتش‌های مقدس زرتشتی با ایزد بهرام چیست؟ ۳) من متن بهرام‌یشت برگردان جلیل دوست‌خواه را خواندم، اما به این تفسیر نرسیدم که این متن هنرهای رزمی‌ای بر اساس نیروهای حیوانات را توصیف کند. اگر قرار باشد که شماری از حیوانات را، مطابق اقلیم مناطقی که سنت پرستاری بهرام را داشته‌اند، به این ایزد جنگاور ربط بدهند؛ قاعدتا ویژگی‌های جنگاورانه‌ی آن حیوانات را برمی‌شمرند. بنابراین، بهرام‌یشت بیشتر از اینکه سندی برای تعمیم سنت هنرهای رزمی مطابق با حرکات حیوانات باشد، توصیف خود بهرام است. به طور خاص آنجایی که وارغن توصیف می‌شود، در واقع بهرام - که ارتباطی نزدیک با باد دارد - توصیف می‌شود که سریع و چالاک است و بر سر کوه و دره و بالای درخت بیشتر جلوه می‌کند. این باد است که شهرهای وارغن را تیمار می‌کند و باد است که در شاهپرهای وارغن می‌افتد. به گمانم وارغن بیان استعاری همان باد است. در درسگفتار سوم هم گفته‌اید که احتمالاً بهرام‌یشت به هنرهای رزمی مبتنی بر حیوانات مربوط است. در کتاب *ایزدان ایرانی* هم عبارت «حدس می‌زنم» را در گفتار مربوط به بهرام آورده‌اید. در درسگفتار نخست هم به مقاله‌ای در همین زمینه اشاره کرده‌اید که در اینترنت نتوانستم پیدا کنم. ممنون می‌شوم اگر آن مقاله را بفرستید یا به اسناد دیگر مربوط به هنرهای رزمی ایرانی مطابق حرکات حیوانات اشاره کنید. ۴) در ادامه‌ی متن بهرام‌یشت در این بندها آمده است: بند ۴۴: «... چهار پر [وارغن] بر سر راه هر دو سپاه بیفشان. هر یک از دو سپاه که نخستین بار «آم»ی نیک‌آفریده و برزمند و بهرام‌اهوره‌آفریده را نیاز پیشکش آورد، پیروزی از آن او

شود»؛ ۴۵: «ام و بهرام اهوره آفریده - هر دو پشتیبان، هر دو نگهبان، هر دو پاسدار - را آفرین می فرستم. هر دو بدین جا و بدان جا پرواز کنند. هر دو ان به بالا پرواز کنند».

<https://www.the-derafsh-kaviyani.com/books/avesta1.pdf>

آم دقیقاً چیست؟ چیزی که من از این دو بند فهمیدم، این است که ام مفهوم پیروزی است که با پر وارغن پیوند خورده و شاید در متن های جدید تجلی انسان وار/فرشته وار پیدا کرده است. ۵) بیشتر از اینکه ماجرای بهرام گور را به بهرام پشت مرتبط بدانم، به آیین و نزدیک می بینم.

https://t.me/sherwin_vakili/4120

شروین وکیلی: ۱) نه، ورترغنه یعنی کشنده ی ورتره (ورتره + غن)؛ اما وارغن واژه ای با ریشه ی متفاوت و نام شاهین است. ۲) آتش بهرام خالص ترین جلوه ی گیتانه ی آتش مینویی است؛ یعنی شکلی تصفیه شده از آتش است که با فنونی پیچیده و روندی طولانی آتش عادی را به مقدمه ی آذر مینویی تبدیل می کند. ۳) بله، این تفسیر از ایشان نیست و من چنین خوانشی از متن دارم. به هر صورت جای پرسش دارد که چرا مثلاً پلنگ و شیر با جلوه های جنگاورانه شان در این فهرست حضور ندارند و مثلاً گراز را به جایشان داریم؟ اگر یادآوری کنید مقاله ام در این باره را برایتان روی تخته سفید خواهم گذاشت. ۴) آمه در اوستایی اصولاً یعنی پیروزی و غلبه که نام دیگر بهرام و لقبش هم هست و با شاهین و دیگر جانوران جلوه گر بهرام نیز پیوند دارد. ۵) بله، بی شک نوعی آیین ورتره است. هر چند مهم است که ورتره با نظارت کدام خدایان و در چه قالبی انجام می پذیرد. ورتره جدای از ایزدان ناظر و داور نداریم.

شایان غیاث الدین: سپاس. چرا آتش مینویی شده آتش بهرام و نشده آتش مهر؟

شروین وکیلی: این پرسشی بسیار مهم است شایان جان. در واقع، باید اسمش را می گذاشتند آتش

آذر؛ اما جالب است که با بهرام پیوند خورده است. کنکاش درباره ی دلیلش نیازمند پژوهش بیشتر است.

هوتن ستایشفر: آیا اصل این موضوع که کلمه در تاریخ اندیشه‌ی ایران زمین به گفته‌ی شما «نرم» بوده و با صور خیال و شاعرانگی همراه بوده، خودش علت ضعف ارتباط ما با دانش مدرن امروز نیست؟ درباره‌ی بحث فلسفی‌ای که در انتهای درسگفتار سوم پیرامون مسأله‌ی زبان در تمدن ایران، در مقایسه با دیگر تمدن‌ها مطرح کردید، در کدام یکی از کتاب‌ها یا مقاله‌هایتان می‌شود بیشتر درباره‌اش خواند؟

شروین وکیلی: هوتن جان، باید اول ببینیم ما به‌راستی با دانش مدرن امروز چه نوع ارتباطی داریم؟ این تصور که ارتباط ما ضعیف یا سست است، بسته به این که چه کسی مطرحش کند، ادعایی شرق‌شناسانه و خودخوارانگارانه است که مبنای تجربی و پشتوانه‌ای عینی ندارد. مگر ایرانی‌ها در دانشگاه‌های مهم دنیا نسبت به نمایندگان تمدن‌های دیگر (هندی‌ها و چینی‌ها و حتا خود اروپایی‌ها) موقعیت بهتری ندارند؟ یا مگر ما نمودهای فناورانه‌ی مدرنیته، مانند برق و گوشی همراه، را با سرعتی چشمگیر و امگیری و همه‌گیر نکردیم؟ بر چه مبنایی فکر می‌کنی ضعفی در این مورد وجود داشته یا دارد؟

هوتن ستایشفر: تجربه‌ی بودن در فضای علمی دانشگاه خوبی مثل شریف شاید خیلی باعث این شده که من و شماری از دوستانم از ضعف علمی کشور، به‌ویژه در زمینه‌ی فناوری، بنالیم. البته این بحث مفصلی هست. ما معمولاً همش داریم در جمع‌های دوستانه بر سر خود می‌زنیم و راستش منم از این موضوع خیلی راضی نیستم! می‌شود لطف کنید درباره‌ی زبان در تمدن ایران راهنمایی کنید که بیشتر در کدام یکی از نوشتارهایتان آمده است؟

شروین وکیلی: بله، متأسفانه این به یک مد روشنفکری تبدیل شده که مدام از خودمان بد بگوییم و عیبهای رنگارنگ را به مردم ایران نسبت بدهیم. درباره‌ی زبان در تمدن ایرانی ما دو همایش در نشستهای حلقه‌ی اندیشه داشته‌ایم که فکر کنم برایت جالب باشد. یکی‌اش درباره‌ی توانایی زبان پارسی برای ترجمه و انتقال فنون و دانشهای مدرن بوده و دیگری درباره‌ی سره‌گرایی در زبان پارسی و موقعیت امروزین آن.

رها مژده: در درسگفتار این هفته سخن از نمودهای گوناگون بهرام بود و نکته‌ی مشترک در همه‌ی این تجلی‌ها، عنصر ارزشمند طلا هست که با عناوینی مختلف مورد توجه قرار گرفته. پرسش‌م شاید کمی بحث را به بیراهه ببرد؛ اما مشتاقم رای و نظر شما را در آن زمینه جويا شوم. در سالیان اخیر نظریه‌ای درباره‌ی جهان باستان و شکل‌گیری انسان عنوان شده که معتقد است بیگانگانی از فضا در جست‌وجوی طلا به زمین آمدند. علت اینکه طلا برای آنان ارزشمند بوده، استفاده‌شان از این عنصر برای منبع تولید انرژی بوده. اریک فون دنیکن، پیشتاز و گسترش‌دهنده‌ی این نظریه، مبنای تحقیقات برای این موضوع در جهان باستان بوده که فیلمها و سریالهای بسیاری هم بر اساس آنها ساخته شده. از منظر این نوع نگرش، بیگانگان فضایی انسان را با تغییر دادن ژنتیکی میمون پدید آوردند تا به عنوان کارگر در خدمت گرفته شود و طلا استخراج کند و از این دست مواردی که گفتنشان در این مجال نمی‌گنجد. در واقع، همان بیگانگان خدایگان دنیای اساطیری تلقی می‌شوند. نظر شما چیست درباره‌ی این نظریه و همچنین درباره‌ی اشتراکی که با پیوند بهرام با عنصر طلا دارد؟

شروین وکیلی: بله رها جان، چنین حرفهایی هست؛ اما هیچ پشتوانه‌ی علمی‌ای ندارد و تخیلی است خام و ساده. این نگرشی که فون دنیکن و برلیتز و کسانی دیگر مطرح کرده‌اند، نمونه‌ای از اسطوره‌سازی‌های مدرن است. عنصر طلا اتفاقاً در سیاره‌های خاکی کمیاب نیست و زمین هم از این نظر به شکلی ویژه غنی نیست. درباره‌ی تکامل انسان هم گسست و نقطه‌ی مبهمی در کار نیست که لزوم مداخله‌ی موجودات فضایی را ایجاد کند. بماند که اصولاً حیات شکل‌گرفته در سیاره‌ای دیگر نه ضرورتاً کربن‌محور است و نه به هوشمندانی انسان‌ریخت منتهی می‌شود. شاید اگر تماسی میان هوشمندان فضایی و زمینیان رخ داده باشد، در شبه‌حشراتی با ساختار سیلیکونی با تمدنهای مورچگان بوده است! مورچگان برای دوست میلیون سال بر

زمین تمدن داشته‌اند و هوشمندتر و موفق‌تر از انسانها هم عمل کرده‌اند که عمر گونه‌شان تنها دو میلیون سال است و فقط پنج هزار سال است شهر و تمدن دارند.

شایان غیاث‌الدین: به نظرم خیلی ساده می‌توان با نظریه‌ی تکامل این نظریه‌ی بیگانگان فضایی را رد کرد. این طور نیست؟

رها مزده: اگر دلایل فیلمهای مستندی که در این زمینه ساخته شده‌اند را مرور کنید، می‌بینید که چندان هم با نظریه‌ی تکامل قادر به رد این نظریه نیستیم.

شروین وکیلی: خب رها جان، من فکر می‌کنم قادر باشیم!

رکسانا احمری: پیرامون این پرسش شما که «آیا نیاز است یا می‌شود اساطیر ایرانی را زنده کرد» این نکته‌ی شگفت به ذهنم رسیده که شاید بهتر باشد اول ببینیم هم‌اکنون در کجاها این اساطیر در ما جاری هستند. مثال من همیشه این است که وقتی آب می‌ریزد می‌گوییم که «آب روشنایی می‌آورد». شاید گام اول این باشد که نزدیکی خود را با این اسطوره‌ها خودآگاه کنیم.

شروین وکیلی: بله رکسانا جان، اتفاقاً این اساطیر به شکل شگفت‌انگیزی سرزنده و پویا هستند و در حرکات جمعی مان هم نمودی چشمگیر دارند. کافی است به تفریح عمومی مردم از مفهوم دروغ در کشمکشهای انتخاباتی سال ۸۸ بنگریم و گفتمانهای طرفهای درگیر و واکنش مردم و داوری‌شان را تحلیل کنیم تا ببینیم بافت متن بیستون چقدر هنوز بعد از ۲۶ قرن زنده و اثرگذار است.

رکسانا احمری: کاملاً همینطور است؛ اما به تعبیر من متأسفانه با وجود جاری و ساری بودن این جلوه‌های کهن تمدنی در ما در کم از شرایط کنونی این است که، به دنبال آنچه که در درسگفتار مطرح کردید، تقابل مدرنیته با این جلوه‌های تمدنی در اکنون به جدالی درونی و یا به شکلی از عشق و نفرت درونی‌شده تبدیل شده که کار را سخت کرده است.

شروین وکیلی: بله، چنین است و بر عهده‌ی ماست که پیکربندی‌هایی گسترده‌تر و پیچیده‌تر به دست دهیم که این عناصر به ظاهر ناهم‌ساز را در قالبی هماهنگ و نیرومند یکپارچه سازد.

مریم سلیمانی: ایدون به نظر می‌رسد که هفت پیکر نظامی و داستانهای خسرو و شیرین را در زمره‌ی داستانهای اسطوره‌ای قرار داده‌اید!؟

شروین وکیلی: اینها روایت‌هایی است که در مرز اسطوره و تاریخ قرار می‌گیرند؛ یعنی هم‌سان با روایت‌هایی که از اسطوره به تاریخ نقل مکان می‌کنند، مانند کوروش که تبلور ایده‌ی سوشیانس است، روایت‌هایی هم داریم که از تاریخ به اسطوره کوچ می‌کنند و نظامی استاد مسلم داستان‌پردازی در این سبک است.

علیرضا کسمائی مقدم: تفاوت رمزگذاری مفاهیم در تمدن ایرانی و اروپایی متأثر از افلاطون و ایده‌ی مثلث نیست که ارسطو آن را تبدیل به صورت کرد؟ جریان حروفیه در ایران هم به شدت در تاثیر از افلاطون بوده است.

شروین وکیلی: راستش گمان می‌کنم تا حدود زیادی ماجرا به برجسب اسم افلاطون مربوط می‌شود و نه عقاید واقعی او. در دوران اسلامی چون کلام اسلامی سنی زیر تاثیر آرای مسیحی قرار داشت، به پیروی از ایشان، ارسطو و افلاطون محترم شمرده شدند و بردن اسمشان تا حدودی همچون برجسبی مشروعیت‌بخش عمل می‌کرد که حاشیه‌های امن برای آرای فلسفی ایجاد می‌کرد. سیر تحول مفاهیم فلسفی در ایران پیوسته و سرزنده و شاخه شاخه است و چندان ارتباطی با آرای افلاطون و ارسطو ندارد. هرچند هر از چندی اندیشمندان آرای ایشان را نیز به کار می‌گرفته‌اند و بیش از آن از برجسبش برای توجیه عقاید خود استفاده می‌کرده‌اند.

علیرضا کسمائی مقدم: بسیار عالی؛ ولی اصل موضوع را می‌پذیرید؟

شروین وکیلی: بستگی دارد که اصل موضوع به نظرت چه باشد؟

علیرضا کسمائی مقدم: اندیشه‌ی مثل و ارتباط اسما با آنها.

شروین وکیلی: بله، اما این ایده خاستگاهی ایرانی دارد و همان ایده‌ی مانتره در اوستاست. افلاطون در واقع بدون این که درکی دقیق درباره‌ی ساحت هستی‌شناسانه‌ی مینو داشته باشد، مفهوم مثل را با اهدافی سیاسی بر آن اساس تدوین کرده است. در این باره مفصل در کتاب *افلاطون* توضیح داده‌ام که نشر ثالث منتشر کرده. در ایران همان ایده‌ی پیوند میان عالم مینویی با نمادهای زبانی تداوم یافته و نظریه‌هایی بسیار تناور را پدید آورده است؛ از ایده‌ی اسمای الهی در *رام‌پشت* و *هرمز‌دیش* بگیرد تا نام‌گرایی مزدکی و از آرای حروفیه و تا برداشتهای نقطویه و اهل جفر. گرچه اینها ربط چندانی به نگرش افلاطونی ندارند و فربه‌تر و پیچیده‌تر از آن هستند، گهگاهی از برجسب افلاطونی هم برای کسب اعتبار یا مشروعیت بهره می‌برده‌اند.

علیرضا کسمائی مقدم: پس هر دو نگرش رمزگذاری و اسما در تاریخ اندیشه‌ی ایرانی در جریان بوده است؟

شروین وکیلی: بله، با گستردگی‌ای چشمگیر و کارآیی‌ای شگفت‌انگیز.

رها مژده: به نظر شما چرا در جهان اساطیری ما طلا عنصری ارزشمند انگاشته شده؟ چون این فلز نرم هست و خاصیت جنگاوری‌ای ندارد و صرفاً جنبه‌ای تزئینی داشته و علم شیمی هم به شکل امروزی نبوده که کاربردهایی ویژه از آن را برشمارد؟ در دنیای باستان و ایران‌زمین چه ویژگی‌ای باعث شده تا طلا را ارزشمندتر از فلزات دیگر در نظر بگیرند؟

علیرضا کسمائی مقدم: پایداری و جلای آن.

شروین وکیلی: رها جان، به نظرم سه دلیل داشته که در کتابهای کیمیاگری قدیمی هم همینها مورد اشاره بوده است: یکی که از همه مهمتر است، رنگ زرد و درخشش آن است که با مهر و خورشید مربوطش می‌کرده؛ دیگری فسادناپذیری‌اش است و این که زنگ نمی‌زند که برای همین هم پادشاه فلزات دانسته می‌شده

است؛ سوم آنکه استخراج آن به نسبت آسان و منابع آن به نسبت محدود است. به همین دلیل‌ها می‌توانسته همچون پول کالاها را رمزگذاری کند.

ژینا صادقی: آیا این پیدایش و تکامل تدریجی اخلاق، تنیده با تکامل و پیدایش اسطوره‌های یک سرزمین هست؟ تحریف اسطوره‌ها آیا بخشی از فرایند تکامل آنهاست؟ کارآمدترین روش بازتعریف اخلاق در فرهنگی که ریشه در اسطوره‌ها دارد چیست؟

شروین وکیلی: بله ژینا جان، گمان می‌کنم سیر طبیعی تکامل اساطیر به شاخه‌شاخه شدن و دگردیسی‌های محتوایی‌اش می‌انجامد؛ یعنی ترجیح می‌دهم آن را تحریف نخوانم. روایت‌های اساطیری هم مانند ایده‌های فلسفی و نگرش‌های دینی در گذر تاریخ در بافتهای اجتماعی نو قرار می‌گیرند و بازنویسی و بازاندیشی می‌شوند. در ایران نکته آن است که گرانیگاهی به نام اخلاق وجود داشته که سیر تکامل این منسها را تعیین می‌کرده است. اگر بخواهیم سیستمی تحلیلش کنیم، منشهای اخلاقی در ایران زمین بستر جذب پویایی و دوشاخه‌زایی در منشهای همسایه‌ی دینی و اساطیری بوده است.

محمدصادق افشاریان: آیا شما به طور کامل با نظریه‌ی ایرانشهری دکتر جواد طباطبایی هم‌عقیده هستید؟ یا اینکه آن را نیازمند نقد و بررسی می‌دانید؟

شروین وکیلی: محمد جان، اندیشه‌ی من هم در طیف ایرانشهری قرار می‌گیرد و این رده‌ای از نظریه‌هاست که تمدن ایرانی را به مانند صورت مساله تعریف می‌کنند و با روشی علمی و عقلانی در صدد پژوهش درباره‌اش برمی‌آیند. در این چارچوب دیدگاه من هم نوعی نظریه‌ی ایرانشهری است همچنانکه رویکرد دکتر طباطبایی -که کمابیش هگلی است و مدرن- و نگرش گروه دکتر آخوندی -که جامعه‌شناسانه و گیدنزی است- هم در همین جایگاه قرار می‌گیرند. هرچند رویکرد و نتایج من متفاوت از دیگران است و از موضع نظریه‌ی سیستمهای پیچیده و رویکرد زروان صورتبندی شده و به لحاظ تبارنامه هم ادامه‌ی اندیشه‌ی

ایرانی است و ضمن جذب و پوشش دادن آرای علمی مدرن منتقد پیشداشتهای فلسفی و روش‌شناسانه‌ی رویکردهای مدرن است.

شایان غیاث‌الدین: پرسش از بحث هفته‌ی پیش: صفحه‌ی ۲۳۹ تا ۲۴۹ *زندگیاگان* را خواندم تا بفهمم اشته چیست. در این بخش درباره‌ی کارکرد و حدود اشته در نظام دینی-فلسفی زرتشت مفصل توضیح داده‌اید. یک بحث جالب، تفسیر این مفهوم در متون قدیم و جدید اوستا است که هر چه به دوران جدید نزدیک‌تر می‌شویم، از معنای انتزاعی اشته کاسته می‌شود و به شکل فرشته/امشاسپند در می‌آید. همچنین به دو مصداق مهم آن، یعنی راستی و داد اشاره کرده‌اید و ارتباط آن را با بهمن نشان داده‌اید. پرسش من همچنان این است که «اشته چیست؟». وقتی می‌گوییم اشته قانون طبیعت است، یعنی شامل چه فهرستی از قوانین می‌شود؟ «قانون طبیعت» خیلی کلی است به نظرم و بایستی به مفاهیم کوچک‌تر و ملموس‌تر تجزیه شود، به‌ویژه که اشته در مرکز نظام دینی-فلسفی زرتشت قرار می‌گیرد. به نظر می‌رسد که راستی و داد خود دو سرفصل بزرگ از این قانون را در بر می‌گیرند؛ اما زرتشت دیگر چه سرفصل‌هایی را به فهرست قوانین طبیعت اضافه کرده است؟ پاسخ خودم به این پرسش، بازگشت به جفت‌های متضاد معنایی در *گایان* است. اشته آن صدایی است که به انسان (که اراده آزاد دارد) می‌گوید در مواجهه با جفت‌های متضاد معنایی، خیر را انتخاب کند تا مطابق نظام فلسفی زرتشت رستگار شود (مقدمات پیروزی اهورا بر اهریمن...). بنابراین، مفهوم اشته بهتر از هر چیز با «وجدان نیک برخاسته از خرد» توصیف می‌شود.

شروین وکیلی: بله شایان جان، تفسیر درستی است؛ اما توجه داشته باش که تو از اخلاق به سمت طبیعت‌شناسی حرکت کرده‌ای که احتمالاً مسیر اولیه‌ی حرکت زرتشت هم بوده است. گرچه مسیر دیگری هم ممکن است که از همان ابتدا در *گایان* نشانه‌اش را می‌بینیم، و آن حرکت از قوانین طبیعت به سمت اخلاق است. یعنی این اندیشه که قانون طبیعت عقلانی است، به جست‌وجوی صورتبندی‌ای علمی از نظمهای

طبیعی می‌انجامد. گمان می‌کنم رشد ناگهانی و انفجاری دانش‌هایی مانند اخترشناسی و ریاضیات در فاصله‌ی زرتشت تا هخامنشیان - که دقیقاً در قلمرو نفوذ دین زرتشتی هم ریشه داشته - در این مسیر نهفته باشد.

صبا طهماسبی: این نظریه درست است که تاثیر مثبت از مدرنیته با ظهور اندیشمندانی از دهه‌ی چهل همچون جلال آل احمد رنگ باخت؟

شروین وکیلی: راستش به نظرم روشنفکران چپ‌گرای دهه‌ی چهل و پنجاه نمونه‌ی بی‌سوادی و کثرفهمی درباره‌ی مدرنیته بودند و این دو صفت را در جامعه‌ی ایران هم تکثیر کردند. گفتنی در این باره بسیار است و ناگفته بهتر!

علیرضا کسمائی مقدم: اینکه گفتید عیسی خواهر و برادر داشته و یوسف پدر عیسی بوده در کجای عهد جدید آمده؟ در هنگام خواب ذهن ما داده‌ها را بر اساس خواسته‌های درونی‌مان تجزیه و ترکیب و تصحیح می‌کند. این روند طبیعی پردازش در دریافت جریان داده‌ها در غنای فرهنگی و تمدنی بروز و نمود بیشتری دارد. گمان می‌کنم از ترکیب اسطوره‌های آناهیتا، میترا و مسیحیت اروپایی‌شده توسط نوابغی چون سنت آگوستین ساختار مسیحیت کاتولیک شکل گرفت.

شروین وکیلی: در آغازگاه عهد جدید و ابتدای انجیل متی آمده. داشتن خواهر و برادر و موضع مادر عیسی مسیح درباره‌ی رسالتش را انجیل متی و لوقا نقل کرده‌اند که باید بخوانید و آن بخش را ببینید. همان جایی است که زبانزد مشهور لاتینی «هیچ پیامبری در شهر خود ارج ندارد» از آن برگرفته شده است. ساختار کلیسای کاتولیک در ضمن بسیار وامدار کیش مانوی است. سنت آگوستین برای نه سال پیروی سرسخت مانویت بوده است.

علیرضا کسمائی مقدم: گمان نمی‌کنم به این سادگی بتوان از کنار ادیان مدرن رد شد یا آنها را کنار گذاشت. فلسفه‌ی قاره‌ای در ادامه‌ی خردگرایی پس از رنسانس بسیار گسترده و متنوع آغاز شده. در دوران

کلاسیک نیرویی برای یکدست کردن اندیشه‌ها وجود نداشته است و تنوع و گستردگی ادیان حفظ شده است. رشد بورژوازی، مهاجرت گسترده‌ی دهقانان به حاشیه‌ی شهرها، شرایط نامساعد پرولتاریا، شکل‌گیری مارکسیسم و شاخه‌ی عملی آن لنینیسم بر تاریخ معاصر بسیاری از کشورهای جهان اثر گذاشته است. برای همین فرد دقیق و شریفی مانند تقی ارانی، از افسران توده‌ای، اعدام شد. این جریان پس از کودتا بسیاری از اندیشمندان معاصر را در کام خود فرو برد. رویدادهای تلخ حمایت نکردن و تخریب کردن بورژوازی ملی (۹) و صنعتی ایران در جریان ملی شدن صنعت نفت - که در هر صورت ماهیتی توتالیتر داشته - سبب رشد نکردن سرمایه‌ی خصوصی، بهبود وضعیت پرولتاریا و بسیاری عوامل دیگر و از دست رفتن جایگاه گذشته خود شده! پوزیتیویسم، میوه‌ی ارزشمند فلسفه‌ی تحلیلی، و کارهای ارزشمند راسل ویتگنشتاین همچنان به عنوان مذهب تحصیل‌کردگان و دانش‌آموختگان علوم تجربی میدان‌داری می‌کند. گمان می‌کنم لازم باشد دوره‌ای را به بررسی اگزیستانسیالیسم و دیگر جریان‌های قرن بیستم پردازیم و از نازک‌اندیشی‌های شما در تحلیل آنها بهره ببریم.

شروین وکیلی: اینها به اندیشه‌ی فلسفی مدرن مربوط می‌شود. ادیان نوین ساختاری شبیه دینهای سنتی دارند و نمود بارزشان مارکسیسم است که به صورت دینی حزبی، یعنی کمونیسم، درآمده است. علیرضا کسمائی مقدم: سیستم پادشاهی در دوران تمدن کشاورزی به سیستم برتر حکومتی تبدیل شد؛ ولی در تمدن شهری دموکراسی گوی رقابت را از چوگان سیستم‌های توتالیتر و آریستوکرات و سلطنت مطلقه دربرود. با توجه به مخالفت شما با ادیان مدرن پیشنهاد دیگری غیر از دموکراسی دارید؟ اولین روشهای دموکراتیک در تمدن ایرانی را گوتی‌ها، با سابقه‌ای نزدیک به پنج هزار سال، پایه‌گذاری نمودند.

شروین وکیلی: علیرضا جان، دموکراسی در یونان باستان مفهومی کاملا متفاوت با تصورات مدرن داشته است. سیر تحول اینها هم در تمدن اروپایی نتیجه‌ی بافت ویژه‌ی اجتماعی‌شان بوده که برده‌دارانه و به

لحاظ سیاسی آشفته است. پیشنهادهایی دارم که از بافت سیاست ایرانشهری نتیجه می‌شود و به زودی منتشرش خواهم کرد.

علیرضا افشاری: برابر توضیحی که درباره‌ی پیشینه‌ی هنر رزمی دادید؛ پس هفت پله‌ی مهری را هم می‌توان از همین زاویه، یعنی درجه‌های هنر جنگی، دید؟ تا پیش از این تنها بر روی سطوح پیشرفت فکری-اندیشه‌ای آن تاکید بوده است. دیگر آن که، دلیل اصلی شکل‌گیری توانمندی در ارتباطات و برقراری مهر با دیگران و اندیشه‌ی تاکید بر تجارت به جای غارت و جنگ می‌تواند همان در مرکز بودن حوزه‌ی ایران‌زمین در میان دیگر تمدن‌ها باشد؟ آیا اندیشه‌ی دفاع و جنگ خود به خود پیامدهایی سخت‌تر را به نسبت دیگران برای ما داشت، چرا که باید همیشه و از هر سو دست به نبرد برای دفاع می‌زدیم؟ همین ما را پیچیده‌تر کرد و این ارتباط‌ها اندیشه و اسطوره‌مان را غنی‌تر ساخت و لزوم اندیشیدن به مسائل را ضروری‌تر کرد؟

شروین وکیلی: بله، شکل آغازینش به نظرم به هنرهای رزمی مربوط بوده است و نشانه‌هایش در مهریشت همچنان باقی است. به نظرم دقیقاً همینطور است: مفهوم مهر بوده که اقتصاد بازرگانی را جایگزین اقتصاد جنگی کرده و ارتباط برنده-برنده را در ایران‌زمین چیره ساخته است.

مریم سلیمانی: کمی تردید دارم درباره‌ی اینکه هندو ایرانی‌ها به دلیل تعاملات فرهنگی گاهی اسطوره-هایی مشترک هم داشته‌اند. در واقع، گمان می‌کنم هندی‌ها هم از آن طرف اسطوره را مکتوب کردند!

شروین وکیلی: حقیقتش این است که هندی‌ها تا دوران اشکانی فرهنگ مستقلی نداشتند و کاملاً بخشی از سپهر فرهنگی ایران شرقی بوده‌اند. خطشان هم (برهمی و خروشتی و بعدتر سانسکریت) همگی از خط آرامی سلطنتی هخامنشی مشتق شده و خطهایی بوده که در استانهای شرقی دولت هخامنشی ابداع شده؛ یعنی نویسا شدنشان مربوط به قرن‌ها بعد از منابع ایرانی بوده است.

محمدصادق افشاریان: درباره‌ی موضوع دوره‌ی شهریور ماه هم می‌شود بگویید چه گزینه‌هایی هست؟

شروین وکیلی: محمد جان، راستش چون فرصت اندک بود خودم در ارتباط با بحثهای دو ماه گذشته موضوعی را انتخاب کرده‌ام. پوسترش را هم برایتان امشب اینجا می‌گذارم؛ اما تا دو روز بعد نام‌نویسی ویژه‌ی دانشجویان کلاس است و لطفاً پخشش نکنید تا روی کانالم منتشر شود. موضوع را تکامل پیکربندی‌های جنسیت در تمدن ایرانی انتخاب کرده‌ام و نقد پیشداشته‌های رایج در این مورد.

بحث هستی: نشست پنجاه و دوم - شنبه ۲ شهریور ماه ۱۳۹۸

شروین و کیلی: پیشنهادهایم برای محورهای بحث:

(۱) آیا دو قطبی شدن اخلاق به شیوهی زرتشتی در لایه‌های هستی‌شناسی و زیبایی‌شناسی هم بازتاب

یافته است؟ از این نظر تمدن ایرانی با دیگر تمدن‌ها تفاوتی دارد؟

(۲) آیا می‌توان ظهور مفهوم دیو را همچون مقدمه‌ای برای پیدایش نظامهای زاهدانه در نظر گرفت؟

یعنی شکل‌گیری روندهای مراقبت از نفس و پارسایی را می‌توان همچون کشمکش دیوها و فرشتگان فهمید؟

(۳) تقابل دیو و فرشته در دنیای امروز و پس از ورود موج مدرنیته به ایران زمین چه دگرذیسی‌هایی

پیدا کرده است؟

شایان غیاث‌الدین: تاریخ‌های مهم شکل‌گیری دین زرتشت چگونه به دست می‌آیند؟ یعنی اینکه

می‌گوییم گاهان احتمالاً مربوط به قرن دوازدهم پیش از میلاد است بر مبنای چه شواهدی است؟ به همین

ترتیب تاریخ شکل‌گیری یشت‌ها و هفت‌ها چگونه به دست آمده است؟ بر مبنای شواهد زبان‌شناسی؟

شروین و کیلی: سه رده از داده‌ها را داریم: (۱) زبان‌شناسی تاریخی؛ (۲) روایتها و گزارشهای تاریخی؛

(۳) توصیف جامعه در متون اوستایی و سانسکریت همزمان‌شان. در این مورد مقاله‌ای دارم که روی تخته سفید

برایتان می‌گذارم.

شایان غیاث‌الدین: در کتاب *اسطوره‌شناسی آسمان شبانه* مفصلاً توضیح دادید که تغییر عدد مقدس

از «۵» به «۷» با کشف برجیس و کیوان در آسمان با مغ‌های مهرپرست ممکن شد و فرصت خوبی به دین

زرتشت داد تا اهورامزدا و اهریمن و اندروای و وای خوب را به مجموعه‌ی ایزدان متناظر با اختران بیفزایند که این پیکربندی احتمالاً در ری رخ داد. پرسش من این است: این رخداد در چه زمانی و توسط چه کسانی و چرا روی داد؟ بر اساس درسگفتارهای این جلسه حدس من این است که این آمیختگی برای گسترش دین زرتشت در ادامه‌ی آمیختگی ایزدان آریایی ممکن شد. هنگامی که می‌گوییم آیین مهر با دین زرتشت آمیخته شد از کدام سبک و شاخه‌ی آیین مهر صحبت می‌کنیم؟

شروین وکیلی: شایان جان، درباره‌ی زمان و مکان این چرخش داده‌ی مهمی در دست داریم و آن هم متن هفت هات است. بنا به سنت زرتشتی این متن -که منشور هم هست- در ری و با فاصله‌ی حدود یک قرن پس از زرتشت توسط حلقه‌ی شاگردان کسی به نام سینا تدوین شده که پزشک هم بوده؛ یعنی حدود ۱۰۰۰ پ.م در ری پدید آمده است. در هفت هات گذار از پنج به هفت را به روشنی می‌بینیم. بنابراین، رصد دو سیاره‌ی برجیس و کیوان هم باید همین هنگام تکمیل شده باشد. چنانکه گفتی نکته‌ی دیگر آن است که گسترش دین زرتشتی به دیگر نقاط ایران زمین زمینه‌ای برای ادغام آرای محلی در دستگاه فلسفه‌ی زرتشتی بوده؛ اما این را هم باید در نظر داشت که اصولاً نگرش زرتشتی آمادگی و استعداد زیادی برای این آمیختگی‌ها داشته است. چون در اصل یک دستگاه فلسفی است و نه یک نظام دینی رمزگذاری شده و اسطوره‌پرداز درباره‌ی تقدس. برای همین می‌تواند دامنه‌ای وسیع از اساطیر را بازتعریف و تفسیر کند و در دل خود جای دهد. درباره‌ی آیین مهر این را باید دریافت که مهرپرستی دینی مجزا نبوده و یکی از گرایشها در دین چندخدایی کهن آریایی بوده است. در این معنا، مهر هم یکی از ایزدانی بوده که در دل نظام زرتشتی ادغام شده. هرچند اساطیری فربه‌تر و ساختار اجتماعی پشتیبان نیرومندتری داشته است.

شایان غیاث‌الدین: منظورتان از اساطیر فربه‌تر، یعنی متونی طولانی‌تر با عناصر بیشتر یا دارای مقبولیتی

بیشتر؟

شروین وکیلی: یعنی نظام مفهومی زرتشتی در اصل یک چارچوب انتزاعی و کلان برای اندیشه‌ی فلسفی است و چنین دستگاه‌هایی هم از پیچیدگی و سطح انتزاع بیشتری برخورداراند و هم نظم و دقت و انسجام درونی بیشتری نسبت به سیستم‌های اسطوره‌ای دارند. از این رو، اساطیر را به سادگی در خود جذب و رام می‌کنند.

شایان غیاث‌الدین: در پایان گفتار سوم ایده‌ی خدایان و فرشتگان و مینو در ذهن انسان را مطرح کردید و از بندهش یک جمله‌ی تکان‌دهنده نقل کردید: «اگر همه‌ی انسان‌ها دیوها را از ذهنشان بیرون کنند اهریمن از بین می‌رود». من هم در صفحه‌ی ۱۲۱ بندهش مهرداد بهار جمله‌ای دیگر پیدا کرده‌ام: «روان چون هرمزد است. هوش و ویر و دریافت و اندیشه و دانش و فهم چون آن شش امشاسپند است که پیش هرمزد ایستند».

«ای برادر تو همان اندیشه‌ای / مابقی تو استخوان و ریشه‌ای

گر گل‌ست اندیشه‌ء تو گلشنی / و بود خاری تو هیمه گلخنی»

<https://ganj.oor.net/moulavi/nasnavi/daf tar%sh9/>

آیا در بخش‌های کهن اوستا جمله‌ای داریم برای دلالت بر این ایده؟ می‌خواهم بدانم این در اوستا به صراحت مطرح شده است یا اینکه در حد یک تفسیر باقی می‌ماند؟

شروین وکیلی: بله، در گاهان نخستین نمونه از چنین هم‌سرشتی‌ای میان انسان و یزدان را داریم و آن از مقایسه‌ی دو بند برمی‌آید: در یکی سپندمینو هشت تمایز خود با انگره‌مینو را برمی‌شمارد که به نیروهای درونی این دو قطب مینویی اشاره می‌کند؛ در دیگری زرتشت نیروهای روانی خود را برمی‌شمارد و به اهورامزدا عرضه می‌کند که می‌بینیم همین هشت تاست. این را در کتاب *زند گاهان* مفصل شکافته‌ام.

شایان غیاث‌الدین: در درس‌گفتارهای این هفته، تحول دین زرتشت را به زیبایی تا ابتدای دوران هخامنشی شرح داده‌اید. دیدیم که امر قدسی چرا و چگونه از انتزاع به مفاهیمی ملموس‌تر رسید. پرسشم این است که در دوران ساسانی چه می‌شود که این روند ادامه پیدا می‌کند تا تصویرسازی اهورامزدا در نقش‌برجسته‌هایی مانند بیشاپور و نقش رستم؟ آیا این پاسخی است به تقابل فرهنگی با تصویرسازی خدایان در روم؟ آیا دیگر عناصر انتزاعی دین زرتشت، مانند مینو و امشاسپندان و آذر و ... نیز تصویرسازی شده‌اند؛ مثلاً در باغ ایرانی یا آتشدان؟

شروین وکیلی: خب! به نظرم تصویرپردازی از خداوند همیشه در طول این دوران وجود داشته و نمونه‌هایی از آن را مثلاً در تخت جمشید و بیستون و نقش فروهر اهورامزدا هم می‌بینیم؛ ولی این نقشها رمزآمیز است و خداوند را نمادین نمایش می‌دهد. از آن سو، فکر نکنم ارتباطی با هنر رومی داشته باشد. رومی‌ها تقریباً در هیچ زمینه‌ای از هنر پیشرفت و درخششی نداشته‌اند که بخواهد بر ایران اثرگذار باشد.

شایان غیاث‌الدین: در مقاله‌ی «رمزگذاری جانوری سبک‌های رزمی در شاهنامه» با اینکه مثال‌های فراوانی از ارتباط نهنگ و پلنگ و شیر... با فنون رزمی آورده‌اید، برداشت من این است که ابتدا این سبک‌های جنگی، و نه فن‌های جنگی، وجود داشته و بعدتر هر یک به یکی از حیوانات تشبیه شده. اینگونه نبوده که روش شکار و پیکار جانوران را تماشا کنند و بعد دست به اختراع فنون رزمی بزنند. شروین وکیلی: احتمالاً هر دو روند در کار بوده؛ یعنی جنگاوران بسته به سبک جنگی‌شان به جانوران تشبیه می‌شده‌اند و سپس بر اساس رفتار جانوران سبک خود را تکمیل می‌کرده‌اند.

شایان غیاث‌الدین: در صفحه‌ی ۴۶ هم احتمالاً منظور از شیر، شیر خوراکی است؛ چون اهریمن برای ضحاک خوراک فراهم می‌کند: «به خورش پیرورد بر سان شیر / بدان تا کند پادشا را دلیر».

محمد حمیدی: پرسش من این است که وقتی بخواهیم اخلاق را در قالب نهاد و توسط مدارهای قدرت اجرایی کنیم چگونه و چه کسانی می‌توانند معیارها را تعریف کنند؟ آیا مفهوم خیر و شر مطلق هستند و در طول تاریخ تغییر نمی‌کنند؟

شروین وکیلی: محمد جان، پیشنهاد نظری من آن است که همه‌ی نظامهای اخلاقی شالوده‌ی مفهومی مشترکی دارند که بیشینه کردن قلبم (قدرت-لذت-بقا-معنا) است. در این معنا، نهادهای مدعی اخلاق از این آماج عمومی مشروعیت به دست می‌آورند و اگر وظیفه‌ی خود را برآورده کنند ساختارهای کرداری پشتیبان این بیشینه‌سازی را در جامعه تثبیت می‌کنند.

علیرضا کسمائی مقدم: در درس گفتار سوم اشاره کردید که از بندهش می‌توان نتیجه گرفت که خدایان محصول ذهن آدمی هستند. گاهان گیتی و کیومرث را اهورا آفریده می‌داند؛ یعنی جهان ذهنی نسبت به جهان استومند پیشینی است. این تعارض را چگونه توضیح می‌دهید؟

شایان غیاث‌الدین: تعارض نیست. بندهش یک تفسیر از متون اوستاست.

علیرضا کسمائی مقدم: اینجا دو مفهوم داریم، اگر دقت بفرمایید!

شروین وکیلی: بله علیرضا جان، در روایت‌های عصر ساسانی تاریخ جهان به دوازده هزار سال تقسیم شده که از مینو به سمت تجسد گیتیانه پیشروی می‌کند و در کیش مانوی هم داستان همین است. بنابراین، احتمالاً این ایده در دوران اشکانی شکل گرفته است، چون در واقع دین مانوی دستاورد عصر اشکانی است. با این همه فرجام و اوج آفرینش گیتی است و نبرد آخرالزمان و چیرگی نهایی خیر بر شر در گیتی رخ می‌دهد نه در مینو.

علیرضا کسمائی مقدم: بنابراین، آفرینش گیتی و کشته شدن کیومرث در گاهان نیست؟

شروین وکیلی: نه، گاهان به لحاظ عناصر اساطیری بسیار تهی است. در واقع، شگفت‌انگیز است که چنین متنی در آن دوران پدید آمده که تقریباً هیچ ارجاعی به هیچ ایزد و پهلوان کهن آریایی‌ای ندارد. تنها یک جا به جمشید اشاره شده که آن هم منفی است. متن گاهان به شدت اسطوره‌زدوده و فلسفی است و در میان متون دینی استثنایی شگفت‌انگیز است.

علیرضا کسمائی مقدم: برایم بسیار تحسین‌برانگیز هست.

صبا طهماسبی: منصور حلاج آورده: «من طبیعی ماوراءالطبیعه‌ام. من ظاهر باطن‌ام. من تن و روح‌ام و من خدا هستم». پس از این گفته که از سوی منصور عرفا کلید واژگان بسیاری را در اشعار و آثار خود بر پایه‌ی افشا نکردن رازهای هستی وارد کرده‌اند. واژه‌ی خموش هم در آثار مولانا گواهی این است که یکی از این پنج راز هستی، جهان دیگر است که در میان عرفا به باطن هستی تعبیر می‌شود و الزاماً قیامت و بهشت و دوزخ نیست. آیا منظور زرتشت از جهان مینویی، تنها جهانی تابع ذهن انسان است؟ اگر اینگونه باشد چیزی به نام دوزخ و بهشت دانه‌ای وجود ندارد و صرفاً تعبیری است برای تفکیک خیر از شر. (۱) آیا جهان مینویی تابع ذهن، باطن هستی عرفا هست یا بهشت و دوزخ زاهدان؟! (۲) آیا جهان منفصل سهرودی می‌تواند الگوبرداری‌ای از نظام فلسفی زرتشت باشد؟

شروین وکیلی: صبا جان، پرسشهایی که کرده‌ای مثنوی هفتاد من پاسخ می‌طلبد. به فشردگی بگویم که: (۱) یکی از رازهای کلیدی - که هم مغان در گذشته بدان اشاره می‌کردند و هم در ادبیات عارفانه‌ی پارسی دری صریح می‌بینیمش - هم‌سرشتی انسان و خداوند است و منصور حلاج و عین‌القضات همدانی در این میدان همنشین‌اند. (۲) به نظرم اندیشه‌ی اصلی زرتشت چنین بوده که مینو تابعی از گیتی است. باید توجه داشت که او برای نخستین بار مفهوم مینو را ابداع کرده و تا پیش از آن مردمان فقط جهانی مادی را می‌شناخته‌اند که بعد از او به گیتی تعبیر شده.

کوشا علی پناه: ادگار مورن در مجموعه کتاب‌های روش خود می‌گوید که انسان، افزون بر ویژگی خردورزی، ویژگی جنون هم دارد که در طول تاریخ به صورت جنگ‌ها و جنایت‌ها خود را نشان داده. اخلاق هم یک عامل پیونددهنده میان انسان و دیگری هست. هرچند انسان از نتایج عملی که انجام می‌دهد خبر ندارد، باید یک آگاهی یا وجدانی در پشت عمل وجود داشته باشد تا عملش ارزیابی‌شدنی باشد. این تاکید بر سنجش امور با خرد و وجدان که با زرتشت پدید آمد در هیچ دین دیگری با تاریکاندیشی‌هایش و در مدرنیته هم با فردیت‌گرایی‌اش دیده نمی‌شود. این است که موجب بحران‌های اخلاقی و اجتماعی‌ای شده که امروزه در کشور خودمان هم شاهدش هستیم.

شروین وکیلی: بله کوشا جان، با تو همداستانم که ابهام در تعریف نیکی و مه‌آلود بودن مرز خیر و شر اخلاقی عاملی است که خردستیزی و بحران‌های کنونی را رقم زده است. بماند که آدمیزاد هم نوعی میمون درشت‌مغز است که استعدادی فطری برای چنین مکرهایی را دارد.

مینا حسنی: آیا زرتشت به همان اندازه که در صورت‌بندی انتزاعی اخلاق، خلاق و موفق بوده در تدوین اخلاق عملی نیز پیشگام بوده است؟ دیگر اینکه آیا ایده‌ی افلاطونی جهان سایه‌ها و کنده شدن امر مطلوب از جهان محسوس برگرفته از آرای زرتشتی است؟

شروین وکیلی: بله، به نظرم روشن است که ظهور دین زرتشتی با شکل‌گیری یک نظام منسجم و نافذ از کارکردهای اخلاقی همراه بوده و گسستی در نظام‌های انضباط فردی ایجاد کرده است. نخستین دستگاه فکری مخالف خشونت و شاید گیاهخوار در این هنگام شکل گرفته و مفهوم مهر که پیشتر میان خویشاوندان و جنگاوران مستقر بوده چارچوبی عام پیدا کرده است که در منابع هم نمودش را می‌بینیم. درباره‌ی ایده‌های افلاطونی هم به نظرم اصولاً بدفهمی‌ای صورت گرفته و افلاطون افزون بر درک سطحی‌ای که از تقابل گیتی

و مینو داشته، همان درک سطحی را هم با سیاسی‌کاری و استخدامش در دستگاه قبیله‌مداران‌اش تحریف کرده است.

مینا حسنی: آیا مدرکی، هرچند غلط و ناقص، وجود دارد که نشان دهد اندیشه‌ی افلاطونی از اندیشه‌ی زرتشتی - ایرانی وام گرفته شده؟

شروین وکیلی: بله مینا جان، داده‌های روشنی در این باره در آثار افلاطون و همچنین شرح‌های قدیمی که بر او نوشته‌اند موجود است. بحثی گسترده در این باره را در کتاب *افلاطون آورده‌ام*.

صبا طهماسبی: آیا این ادعا درست است که افلاطون با دیدن فرجام سقراط دستگاه فلسفی خود را در جهانی بیرون از دسترس عوام قرار داد؟ یا اینکه خلق جهان ذهنی برای افلاطون دلیل دیگری دارد؟

شروین وکیلی: نه صبا جان، اینطور گمان نمی‌کنم. افلاطون و سقراط نمایندگان محافظه‌کاری طبقه‌ی اشراف قدیمی آتن بوده‌اند و در برابر نظم جهانگیر پارسها و اخلاق بازرگانی نوظهوری که از آنجا به بالکان وارد شده بود ایستادگی می‌کردند. جهان ذهنی‌ای که افلاطون در قالب دنیای مثل تعریف کرده رونوشتی آبکی و پرتحریف و سطحی از همان مینوی زرتشتی است. این بحث را مفصل در کتاب *افلاطون که پارسال منتشر شد شرح داده‌ام*.

رها مژده: اگر اهورامزدا یک مفهوم انتزاعی و ذهنی بوده چرا در نقوش و کنده‌کاریهای دوره‌های هخامنشی و بعدها ساسانی تمثالی شبیه و نزدیک به انسان پیدا کرده؟

شروین وکیلی: رها جان، یک نکته‌ی جالب آن است که اصولاً از همان ابتدای کار اهورامزدا را شبیه به انسان کامل نمایش می‌داده‌اند؛ به همان شکلی که شاهنشاه هم نمودی از انسان کامل قلمداد می‌شده است.

عزیز رحمان هروی: استاد این پرسش خودتان است که چگونه می‌توان ظهور مفهوم دیو را همچون مقدمه‌ای برای پیدایش نظامهای زاهدانه در نظر گرفت؟ یعنی شکل‌گیری روندهای مراقبت از نفس و پارسایی را می‌توان همچون کشمکش دیوها و فرشتگان فهمید؟

شروین وکیلی: عزیز جان، نکته اینجاست که دیوها در چارچوب زرتشتی با عواطف و هیجانات منفی پیوند می‌خورند، چون عواطف در کل بیشتر وزنه‌ای منفی دارند. بنابراین، یکی از نتایج برآمده از آن انکار میل و نکوهش لذت بوده است. گرچه این پیامد در بافت جامعه‌شناختی خاصی در میانه‌ی دوران هخامنشی و در دو حاشیه‌ی شرقی و غربی دولت هخامنشی و در مناطق آشوبزده و فقیر و بدون منابع قلبم پدید آمده که عبارت‌اند از کیش بودا در شمال هند و آیین افلاطونی در آتن.

عزیز رحمان هروی: لطفاً چند منبع پیرامون شناخت آیین مهر معرفی کنید؟

شروین وکیلی: به نظرم بهترین منبع همان کتاب *اسطوره‌شناسی ایزدان ایرانی* است که مفصل‌ترین بخش آن به مهر اختصاص یافته و کل منابع معتبر در این باره را در ارجاع‌هایش می‌توانی پیدا کنی.

علیرضا کسمائی مقدم: من با اشعری بودن مولانا موافق نیستم، البته مولانای بعد از شمس در مذهب اشعری که بر افسار توسن اندیشه‌ی او مهار زده شده است. رهرو در اندیشه‌ی مولانا بی‌پروا، پویا و سدشکن است: «رهرو آن است که چون آتش بود/ تیزرو و سوزنده و سرکش بود». مومن اشعری مطیع است و انسان کامل او فرمانبردار است؛ ولی سالک عرفان، روان است مانند تکه‌ای از هستی. شریعتی در توتمیسم همچو شرر خروشان است؛ مضطرب، گله‌مند و نگران! رهرو عرفانی بر بد و نیک جهان همچو شرر می‌خندد و اگر می‌خروشد از سرِ سرخوشی است: «من چه گویم یک رگم هشیار نیست/ شرح آن یاری که آن‌را یار نیست».
فقه اشعری سرشار از احکامی است که از سوی خداوند صادر شده و باید که اطاعت شود؛ اما هستی در نگاه

عرفانی هیچ پیش فرضی ندارد. چه پیش فرض عدل و چه خیر و چه احکام اشاعره؛ خالی خالی است. یکی از دلایلی که پادشاهان صفوی به فقه شیعه روی آوردند این بود که با دستاوردهای عرفانی نمی شود حکومت کرد. رهرو عرفانی مهر و محبت را نمی آموزد؛ ولی زمانی می رسد که مهر از سرتاسر وجودش می تراود. هیچ کس مانند مولانا نمی داند که در پی تندخویی و پرخاشگری شمس چه چشمه ی جوشان مهری نهفته است: «شمس تبریزی که پشتش سوی ماست / صد هزاران آفرین بر رویش باد».

شروین وکیلی: بله، برای من هم مولانا برای تردیدها و شورش هایش شایسته ی احترام فراوان است. گرچه نخست باید دید که دقیق چه می گوید و بعد در این باره حکم کرد. تا جایی که من از مرور آثارش دریافته ام مولانا یک ملای اشعری است که دچار تردید شده است؛ هم درباره ی اختیار انسانی و هم درباره ی جایگاه خرد و ارزش خودمختار اخلاقی فرد. موضعش از این نظر هیچ با معاصرانش، مثل سهروردی یا قدمایش مانند فردوسی و رازی و بیرونی، قیاس پذیر نیست.

علیرضا کسمائی مقدم: ببینیم در ادامه ی بحث ها به چه نتایجی می رسیم. گرچه من همچنان مخالفام!

صبا طهماسبی: می شود نظرتان را درباره ی حافظ بدانم؟ آیا ایشان تنها یک آستانه نشین است؟

شروین وکیلی: منظورت از آستانه نشین چیست صبا جان؟

صبا طهماسبی: یعنی اینکه نمی توان سو و جهت خاصی برای او متصور شد.

شروین وکیلی: چرا صبا جان، حافظ ادامه ی جریان ملامتیه است و با حکمای قدیم مانند رازی و

خیام پیوند فکری دارد. سوگیری اش روشن است و کمابیش شورشی و تندرو.

داود مجیدی: شروین جان، بنا به روایت شما دین زرتشتی در نقطه ای از جغرافیای آن زمان شکل

گرفت که نویسایی در آن نبود. همزمان، از نظر شهرنشینی، ایلام و میانرودان جلوتر از ناحیه ی بلخ بوده.

چگونه می‌شود که چنین سیستم فلسفی منسجمی در آن گوشه از دنیای آن روز شکل بگیرد؟ به نظر باید در این باره تحلیل بیشتری داده شود.

شروین و کیلی: بله، یکی از شگفتی‌های بزرگ درباره‌ی دین زرتشتی همین است. این چارچوب فلسفی بسیار پیچیده از دل شورش بر باورهای ابتدایی و شمنی برخاسته است. دلایل چنین تحولی و گامهای واسازی اخلاق قبیله‌ای آریایی‌های کهن را در *زند گاهان* تحلیل کرده‌ام. در یک جمله مختصر کنم که غیر شهری بودن بافتار زندگی زرتشت و در نتیجه ابتدایی و نامستقر بودن مدارهای قدرت نهادی یکی از دلایلی بوده که عبور رادیکال از آنها و شورشی چنین ریشه‌ای بر آنها را ممکن ساخته است.

شایان غیاث‌الدین: در *زند گاهان* اشاره کرده‌اید که ظهور زرتشت احتمالاً همزمان شده است با موج دیگر ورود آریایی‌های کوچگرد به ایران‌زمین. یک کارکرد جانبی آموزه‌های زرتشت - که خود در خانواده‌ای رمه‌دار پرورش یافته - تشویق کوچگردان به زندگی کشاورزانه بوده است. به قول خودتان اگر ماجرا را در این بافت ببینید و بپذیرید که انگیزه‌ی زرتشت «اخلاق» بوده است نه هستی‌شناسی، نانویسا بودن ایشان تعیین‌کننده نخواهد بود. هر چند همچنان اتفاقی شگرف و بزرگ است.

شروین و کیلی: آره شایان جان. جالب آنکه اصولاً در صورتبندی مفهوم مینو هیچ اشاره‌ای به نمادین بودن این قلمرو نیست و این تمایز اصلی دیدگاه او با مثل افلاطونی است که در تقابل با نویسایی و ناگزیر از پذیرش نمادهای تصویری برای اندیشه بوده است.

داود مجیدی: در *گاهان* عباراتی هست که زرتشت از کوچ‌کنندگان به دلیل کشتن حیوانات اهلی، به‌ویژه گاو، به خداوند شکایت می‌کند.

شروین وکیلی: بله، به‌ویژه در هات ۲۹ که تکان‌دهنده است، چون شعری است که از قول گاو قربانی شده خطاب به خداوند بیان شده و چنین شکلی از بافت ادبی در آن دوران به کلی شالوده‌شکنانه و دور از ذهن بوده است.

شایان غیاث‌الدین: اگر اشتباه نکنم، گاو حیوانی در پیوند با کوچگردی نیست؛ در ارتباط با دامداری کشاورزانه است.

داود مجیدی: بله، برای همین هم کوچگردان آنها را دزدیده یا شکار می‌کرده‌اند.

شروین وکیلی: دقیقا، گاو به کشاورزان وابسته است. برخلاف گله‌های بز و گوسفند که با کوچگردان سوارکار مدیریت و راهبری می‌شده‌اند.

شایان غیاث‌الدین: خب هر سه به یک نکته رسیدیم! اکنون این پرسش به ذهنم رسید که زرتشت با سوژه‌ی «مرگ» چگونه کنار می‌آید؟ اگر مینو معنایی انتزاعی داشته باشه، تکلیف جهان پس از مرگ چه می‌شود؟

شروین وکیلی: در واقع، نگرش زرتشتی یک صورتبندی کاملا نو از مرگ به دست می‌دهد که مبنای مفهوم معاد است. تا پیش از انقلاب زرتشتی مرگ به معنای تبعید مردگان به جهانی در زیر زمین بود. بیشتر فرض بر این بود که زندگی‌ای شبیه به روی زمین؛ اما غم‌انگیز و دردناک در آنجا ادامه دارد و به تدریج با فراموشی متوفی نزد زندگان محو می‌شود. بنابراین، ایده‌ی رستاخیز همه‌ی مردگان و کیفر و پاداش اخروی رواجی نداشته و تنها نمودهایی جسته و گریخته از آن را در ایران و مصر درباره‌ی نیمه‌خدایان و شخصیت‌های برجسته‌ی سیاسی یا دینی داشته‌ایم. در نگرش زرتشتی چون همه‌ی انسانها جوهری همسان با خداوند دارند، همگی در آخرالزمان برانگیخته می‌شوند. آیین ور (عبور از پل چینوت) را از سر می‌گذرانند و یا به بهشت/

گرودمان می‌رسند و یا در آهن مذابی فرو می‌افتند که پل بر آن زده شده. این کهن‌ترین خاستگاه مفهوم دوزخ و بهشت است و مبنای ایده‌ی دادگاه اخروی.

شایان غیاث‌الدین: می‌دانیم که زرتشت از اهورامزدا دو چیز می‌خواهد: جاودانگی و خرد. گرچه در عمل می‌داند که خودش هم انسان است و میرا.

شروین و کیلی: نه دیگر! روح انسانی در نگرش زرتشتی جاودانه است.

عزیز رحمان هروی: آیا در دید خود شخص زرتشت نیز مفهوم جاودانگی به روح پیوند خورده است؟ یا تنها در نگرش زرتشتی چنین است؟

شروین و کیلی: تا این حد دقیق نظر شخصی زرتشت را نمی‌دانیم. از متونش چنین چیزهایی که گفتم برمی‌آید.

شایان غیاث‌الدین: قلمرو مینو، از قلمرو دادگاه اخروی و بهشت و دوزخ جداست؟ پس زرتشت یک مفهوم جدید از روح هم پیکربندی کرده است؟

شروین و کیلی: بله، اصولاً مفهوم روح انسانی به معنای امروزی را زرتشت آورده. پیش از آن چیزی مستقل و منسجم به نام روح نداشته‌ایم که هویت و شخصیت فردی آدمها را حمل کند. مثلاً به مفهوم روح در مصر باستان بنگرید که امری تکه‌تکه است و کا یا با خوانده می‌شود و سه عنصر جانبی دارد.

صبا طهماسبی: آیا می‌شود اینگونه نتیجه‌گیری کرد که *ارد/ویراف‌نامه* یک دستور کار اخلاقی است نه صرفاً اشاره به معاد؟

شروین و کیلی: بله، چارچوبی اخلاقی دارد، ولی اصل روایت آن به توصیف جهان مینویبی مربوط می‌شود. در قالب داستانهایی که سفر روح به گنبد آسمان و دنیای مینویبی را شرح می‌دهد و نمونه‌هایش را در ایران بسیار داریم.

صبا طهماسبی: باور به چنین چیزهایی واقعا سخت هست!

داود مجیدی: به نظر من *ارد/ویراف‌نامه* بازتابی است در راستای جهنم تصویر شده در ادیان سامی.

آیا این فرضیه درست است؟

شروین وکیلی: نه، گمان نمی‌کنم. اصولاً روایت‌های سامی و آریایی از همان ابتدای کار به شدت آمیخته‌اند و درهم‌تنیده و تقابلی به این شکل ندارند. داستان سفر روحانی از همان ابتدا در کیش زرتشتی بوده و خود زرتشت چنین سفری را تجربه می‌کند. بعدتر هم گشتاسب با منگ به چنین سفری می‌رود و دین زرتشت را می‌پذیرد. شاپور ساسانی هم به همین شکل برای پذیرش دین مانی سفر می‌کند. کرتیر هم مدعی چنین سفری بوده. این سفرهای روحانی بازمانده‌ی آداب کهن شمنی است و فن *خلسه‌ی مقدس* و *ارد/ویراف‌نامه* هم گزارشی از چنین ماجرای است.

افسانه یزدانی‌نیا: شما فرمودید که جاودانگی با اثرگذاری بر گیتی به دست می‌آید؛ مانند تالیف اثری

نظیر *شاهنامه* فردوسی؟

شروین وکیلی: بله، این تفسیری حکیمانه یا فلسفی از ماجراست. از همان ابتدا نگرشی هم داشته‌ایم که بر عَرَضی بودن مینو و اصالت گیتی تاکید می‌کرده و بر این مبنا بقای روح را منکر بوده است. چنین رویکردی را مثلاً در کیش مزدکی می‌بینیم.

عزیز رحمان هروی: منظور از نانویسا بودن چیست؟ آیا اقوام آریایی شرق ایران‌زمین زبانی و خطی

برای نوشتن نداشته‌اند یا برای صحبت کردن و نوشتن از زبان و خط دیگر اقوام وامگیری می‌کرده‌اند و بهره

می‌برده‌اند؟

شروین وکیلی: به نظر می‌رسد که ایران غربی خاستگاه خط بوده و در ایران شرقی خطهای آرامی و میخی ایلامی را وامگیری می‌کرده‌اند. اصولاً پیدایش خط امری دشوار و نادر در تاریخ تحول جوامع باستانی است.

شایان غیاث‌الدین: کلیدواژه‌های مرتبط با روح در اوستا چیست؟

شروین وکیلی: مهم‌تر از همه اوروان (روان) است.

علیرضا کسمائی مقدم: معادل‌های جبرئیل، عزرائیل، میکائیل و اسرافیل بهمن، شهریور و آن دو دیگر

هستند؟ توضیح می‌دهید کدام یک از امشاسپندان مرد و کدام زن هستند؟

شروین وکیلی: بخش نخستش بحثی مفصل است علیرضا جان و بخش دوم را در فرهنگنامه‌های

اوستایی می‌توانی به آسانی پیدا کنی.

علیرضا کسمائی مقدم: شش ماه دیگر سال بر چه اساسی نامگذاری شده‌اند؟

شروین وکیلی: علیرضا جان، درباره‌ی این موارد در کتاب *اسطوره‌شناسی آسمان شبانه* که روی

کانالم هم هست مفصل توضیح داده‌ام. به آن نگاهی بینداز.

بحث همگنی: نشست پنجاه و سوم - شنبه ۹ شهریور ماه ۱۳۹۸

پیشنهادها برای محور بحث شنبه این پرسشهاست: (۱) بر اساس چه شاخصهایی می‌توان مردسالار یا زنسالار بودن یک جامعه را سنجید؟ آیا این گزاره که در دوران بسیار کهن جوامع انسانی زنسالار بوده و بعدتر مردسالار شده‌اند، درست است؟ (۲) امروز عناصری مانند نوع پوشاک، آرایش مو و چهره، سبک زندگی، فضای فعالیت (آشپزخانه‌ای در برابر کارخانه‌ای) و نوع ارتباط با رسانه‌ها و تبلیغات جنسیت را صورتبندی می‌کنند. در جوامع باستانی مانند سومر و اکد قدیم - که این متغیرها بیشتر غایب بوده‌اند - جنسیت چگونه فهمیده و ابراز می‌شده است؟

علیرضا کسمائی مقدم: نظر شما درباره‌ی این تقسیم‌بندی چیست؟ Eros: عشق جنسی؛ Philia: دوستی عمیق؛ Ludus: دوستی کودکانه؛ Agape: عشق به همه‌ی انسانها؛ Pragma: عشق پایدار؛ Storge: عشق مادری و خانوادگی؛ Philautia: عشق به خود؛ Mania: عشق وسواسی و جنون‌آمیز.

نخست اگر بپذیریم که جذب و دفع، دو گونه‌ی ارتباط میان ذرات مختلف است که در دمایی که ما زندگی می‌کنیم به چهار شکل با اندازه‌های بسیار دقیق طبقه‌بندی می‌شود؛ پس در سیستم‌های پیچیده‌ای مانند انسان خردمند جذب به انواع و اقسام حالتهای بالا تبدیل می‌شود. دوم اروس با آشوب ابتدایی (کائوس) در هم آمیخت و آیترا (آذر) و روشنایی را به ارمغان آورد. اروس - که قطعا با دوستی جنسی متفاوت است - را تا چه حدی با مفهوم عشق در این بیت حافظ می‌توان مقایسه کرد: «در ازل پرتو حسنش ز تجلی دم زد/ عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد»؟ سوم شکل‌گیری حالتهای پیچیده‌تر در روابط جنسی، مانند ناز و

کرشمه، و تابو شدن روابط جنسی در متن‌های ابتدایی به طور مشخصی وجود ندارد. جالب این است که هدیه دادن برای شروع روابط جنسی را از دیرباز در رفتار انسانها می‌بینیم. چهارم هدیه دادن آتش به انسانها توسط پرومئوس در چه نوع دوست‌داشتنی جای می‌گیرد؟

شروین و کیلی: تقسیم‌بندی جالبی است علیرضا جان؛ اما باید دامنه‌ی سخت را تحدید حدود کنی. این نوع رده‌بندی از مفهوم عشق را بیشتر اندیشمندان اواخر قرن نوزدهمی، مانند شوپنهاور، انجام می‌دادند و نیز آنهایی که ادبیات یونانی را بازخوانی و ترجمه می‌کرده‌اند و برای کلیدواژه‌های یونانی درباره‌ی عشق (اروس و آگاپه و فیلیا) دنبال برابرنهادهایی اروپایی می‌گشته‌اند. بخشی از آنچه در ادامه آورده‌ای به اسطوره‌شناسی مربوط می‌شود و بحثی مفصل می‌طلبد که باید جداگانه بدان پرداخت. به نظرم در برابر نظام واژگانی حوزه‌ی تمدن اروپایی - که ابهام و اغتشاشی در رمزگذاری مفهوم عشق و مهر دارد- در ایران‌زمین شبکه‌ای دقیق‌تر و مفصل‌تر از کلیدواژگان را داریم که هم بهتر پرداخت شده و هم حجم عظیمی از متون بر محورش پدید آمده است.

المیرا محب‌علی: نظرتان درباره‌ی تفاوت نقش ایشتار در کتیبه‌های به‌دست‌آمده از متنهای سومری در مقایسه با کتیبه‌های اکدی چیست؟

شروین و کیلی: المیرا جان، ایشتار ایزدبانویی اکدی است و برابرنهاد سومری‌اش اینانا است. این دو شباهتهایی بسیار با هم دارند؛ مانند پیوند با زنانگی، آمیزش جنسی، خطرناک بودن برای شوهر، پیوند با جهان زیرین و مرگ، نظارت بر باروری انسان و رمه و کشتزار و تفاوتهایی نیز با هم دارند که جای توجه دارد و مهم‌ترینش آن است که ایشتار با جنگ و پیروزی در نبرد پیوند روشن‌تری برقرار می‌کند که مشابهش را با شدت بیشتر در آناهیتای اوستایی هم می‌بینیم. دیگر آن که ایشتار با خورشید (شمش) ارتباط سراسرتری دارد که گویا آن هم با پیوند مهر و آناهیتا مربوط است.

المیرا محب‌علی: آیا اینانا هم‌سلاله‌ی آنو و آننوم است؛ یعنی نسل بعد از آنو؟

شروین و کیلی: دولت‌شهرهای سومری گوناگون روایتهایی متفاوت در این باره دارند. در نیپور و اوروک -که مراکز اصلی فرهنگ میانرودانی هستند- اینانا فرزند آن و کی (آسمان و زمین) است. در دولت‌شهر ایسین در دوران اکدی‌ها، تقریباً هم‌زمان با حمورابی، والدین اینانا را نانا و نین‌گال می‌دانستند. در سنت‌های دیگر انلیل و حتا انکی را هم پدرش دانسته‌اند.

رها مژده: گفت‌وگوی این هفته درباره‌ی اهمیت و اثرگذاری اسطوره‌های مونث پا به پای اسطوره‌های مذکر در ایران‌زمین بود. در جایی آوردید که اسطوره‌های یونانی به شدت زن‌ستیز هستند و در تقابل آن اسطوره‌های ایران‌زمین ارج و احترام ویژه‌ای برای ایزدبانوان می‌گذاشته‌اند. پرسش این هست که آیا این شکل پیکربندی اسطوره‌ای در رفتار مردمان آن زمان، نسبت به زنانگی و مردانگی، همین بازخورد را داشته است؟ اگر پاسخ مثبت هست چه عواملی باعث وارونگی این مفهوم بعد از پنج هزار سال شده است؟ در واقع، زن‌ستیزی از چه زمانی وارد پیکره‌ی فرهنگی این جغرافیا شده؟

شروین و کیلی: بله رها جان، دقیقاً چنین بوده است. در دولت‌شهرهای یونان قدیم زنان دارای حقوق شهروندی نبوده‌اند و حضور و ایفای نقش‌شان در سیاست به کلی دور از امکان بوده است. در متون یونانی، مشخص‌تر از همه در آثار افلاطون، زنان حتا سوژه‌ی عشق و موضوع میل جنسی هم نیستند و خاستگاه همجنسگرایی در ادبیات کهن یونانی همین زن‌ستیزی‌شان بوده است. گرچه این تا حدودی سیاسی هم هست و در تقابل با ارجمند شمردن زنان در تمدن ایرانی شکل گرفته که در آن هنگام نیروی سیاسی مسلط بر شهرهای یونانی‌نشین بوده است. نکته آنجاست که این خوارشماری زنان در حوزه‌ی تمدن اروپایی تا چند دهه‌ی پیش تداوم داشته و این تصویری نادرست است که فرض کنیم آزادیهای سیاسی و اجتماعی امروزی زنان را -که ویژه‌ی یک قرن گذشته است- می‌توان به دوران پیشین تاریخ غرب هم تعمیم داد. وضعیت زنان

در سراسر هزار سال قرون وسطا، و در کل چهار قرن اقتدار امپراتوری روم، بسیار اسفناک بوده است. تقریباً همه‌ی زنان موثر در سیاست امپراتوری روم تبار شرقی داشته و از اهالی سوریه یا آناتولی بوده‌اند.

رها مژده: بله، قطعاً درست است؛ اما از چه زمانی و به چه دلایلی این زن‌ستیزی و تحقیر جنس مونث به فرهنگ ایرانی رسوخ کرد و ریشه دواند؟

هوتن ستایشفر: پرسش خوبی است؛ چون این در نهایت و در اکنون واقع‌بینانه به نظر می‌آید و انگار شرایط وارونه شده است.

شروین وکیلی: راستش، من بسیار تردید دارم در واقعیت چنین رسوخی. شما کجا نمودهایی هم‌ارز دیگر تمدن‌ها را در ایران می‌بینید که چنین زن‌ستیزی‌ای را گواهی دهد؟ زنان همیشه در ایران حق مالکیت زمین، خرید و فروش، سرپرستی فرزند و مشارکت در امور سیاسی را داشته‌اند. حتا در دوران اخیر هم در برابر جریانهای زن‌ستیز - که بیشتر از پیوند مذهب و مدرنیته ناشی شده - مقاومت مدنی چشمگیری را در ایران می‌بینیم که در هیچ جامعه‌ی دیگری نظیر ندارد. من اصولاً به افسانه‌ی خوارشماری زنان در تمدن ایرانی مشکوک‌ام.

رها مژده: خب، در واقع شاید درک من و شما در این زمینه با هم تفاوت‌هایی داشته باشد. چراکه من به عنوان یک دختر در این بستر رشد کرده‌ام و مزه‌ی چنین تحقیرهایی را چشیده‌ام و دیگر دختران نیز تجاربی نزدیک به من دارند. شما به عنوان یک پسر در این بستر فرهنگی رشد کرده‌اید و اگر این موضوع را بخواهیم انکار کنیم در پاک شدن مساله اثر چندانی نخواهد گذاشت. به نظر من واقعیت این است که در زمانه‌ی کنونی زنان با چنگ و دندان به دنبال به دست آوردن اعتبار و حقوق ابتدایی خود هستند. چنانکه حتا در فرهنگ عامیانه و مردانه‌ی جامعه سالهاست که زن را «ضعیفه» می‌نامند و در قوانین خانواده جایگاه کهنتری برایش در نظر گرفته‌اند. زن در فرهنگ این جغرافیا سالهای بسیاری به‌مانند کالا برای تملک مرد فروخته شده و حتا در

قشر فرهیخته‌ی جامعه این نگاه برتری‌جویانه به سادگی احساس می‌شود. پس، به گمان من شک شما نشان از این است که تیغ این تفکر بر پیکره‌ی روحتان فرو نیامده و خراشی از این بابت متوجه شما نبوده.

شروین و کیلی: رها جان، در ستمهایی که به زنان روا داشته می‌شود بحثی نیست. بحث در آنجاست که ماهیت ستم، جنسی نیست و موازی با ستمهای ویژه‌ی زنانه ستمهای ویژه‌ی مردانه هم داریم. شمار مردانی که به زندان می‌روند، اعدام می‌شوند، در درگیری‌ها کشته می‌شوند، مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرند، اموالشان مصادره می‌شود و مشابه اینها به شکلی چشمگیر از زنان بیشتر است. ممکن است زنان از این که «ضعیفه» نامیده می‌شوند یا با تحقیر در محیط کار دست به گریبان‌اند آزرده باشند، یا مردان از سربازی اجباری و زندان رفتن و کشته شدن در دعوای ناراحت باشند؛ اما حقیقت آن است که هر دوی اینها آسیب و لطمه است و ساختار ستم در هر دو دیده می‌شود. نادیده گرفتن یکی به بهانه‌ی بزرگداشت زنان به نظرم طرح نادرست مساله است، اگر تحریفش نباشد

رها مزده: شاید با زاویه‌ی دیدی که مطرح کردید حق با شما باشد. گرچه به‌عنوان عضو زنانه‌ی جامعه‌ی ایران، همیشه احساس کرده‌ام که تربیت فرهنگ مذهبی جامعه، زنان را تحقیرشده و چروکیده کرده است. از نگاه مورد ستم واقع شدن هم مردان بسیاری در این گستره جای می‌گیرند و گفتارتان درست هست. در واقع، اسطوره‌های این جغرافیا نگاهی واژگونه را در بستر مفهوم زنانگی و مردانگی ارائه کرده‌اند که هم‌اوردی این دو عنصر بسیار تامل‌آور و تحسین‌برانگیز هست.

شروین و کیلی: بله رها جان، نقدم بیش از آن که به سخن تو باشد به چارچوبی از صورتبندی مفهوم ستم بود که نزد فمینیست‌های موج سوم رایج است و امروز گفتمان چیره در این زمینه محسوب می‌شود. به نظرم با تاکید بیش از حد بر عنصر جنسی در ساخت ستم، هر دو مفهوم مه‌آلود شده و تصویرهایی جعلی و

اغراق آمیز به ذهنها غالب شده است. بنابراین، غر زدن درباره‌ی اموری سطحی جایگزین چاره‌اندیشی درباره‌ی نابرابریها و ستمهای ژرف‌ساخته شده است.

ژینا صادقی: شاید منظور ایشان از تحقیر زنان چنین مواردی باشد: باور و ترجیح بر داشتن فرزند پسر که نان‌آور باشد؛ سابقه‌ی حرمسرا و چندهمسری در شرایطی که زنان آزادی انتخاب از میان چندین رابطه را نداشته‌اند؛ حجم کم حضور اجتماعی و سیاسی زنان در مقایسه با حجم حضور مردان در تاریخ ایران.

شروین وکیلی: ژینا جان، برخی از اینها الگوهایی جهانی است و دلایل جامعه‌شناختی و اقتصادی دارد. چون محور تولید قدرت سیاسی و سازمان‌دهنده‌ی اقتصاد نمادین - که با پول و بازار پیوند خورده - مردان هستند. تامین چند زن توسط یک مرد ممکن و واژگونه‌اش ناممکن بوده است. بماند که در برخی جوامع غیرعادی که این معادلات اقتصادی واژگونه است، نظیر تبت، زنان چندشوهره را داریم. در کل، ترجیح پسر بر دختر یا راه ندادن زنان به حریم سیاست در ایران زمین نسبت به باقی جاهای دنیا بسیار کمتر است. ما تنها نهاد رسمی و پایدار سیاست زنانه را فقط در ایران داریم و این همان شبستان یا حرمسراست که به کلی نادیده انگاشته شده و من درباره‌اش مقاله‌ها و سخنرانی‌هایی دارم. ما موازی با دربار و سپاه - که مردانه است - شبستان را هم داشته‌ایم که زنانه است و بر سیاست همه‌ی دورانهای ایران اثری مستقیم و نمایان داشته است؛ از ابتدای عصر هخامنشی تا پایان عصر قاجاری!

علیرضا کسمائی مقدم: درباره‌ی زنان آورده‌اند: «نواقص الحدود، نواقص العقول، نواقص الایمان!» شروین وکیلی: باید ببینید چند نفر از این حرفها می‌زده‌اند و چقدر دایره‌ی نفوذشان گسترده بوده است. با مرور منابع تاریخی تلقی من آن است که در همه‌ی دورانها گویندگان این حرفها به قدر امروز مقبولیت مردمی و محبوبیت و نفوذ واقعی در جامعه داشته‌اند!

علیرضا کسمائی مقدم: البته باید سندش را پیدا کنم. ظاهرا در نهج البلاغه آمده است.

منیره امیری: در داستان آدم و حوا از این که حوا میوه‌ی ممنوعه را به آدم خوراند حسی منفی به خواننده منتقل می‌شود؛ چون عقوبت کار خروج از بهشت است. در داستان انکیدو و شمهت گویی آمیزش این دو اتفاقی مثبت است که منتج به متمدن شدن انکیدو می‌گردد. متوجه نشدم که چگونه می‌توان این دو را یکی فرض کرد، درحالی که نتایج گوناگون دارند؟

شروین وکیلی: منیره جان، در واقع نتیجه‌ی هر دو یکی است. انکیدو و آدم هر دو آفریده‌هایی خالص و آسمانی‌اند که ظاهراً نامیرا می‌باشند و در باغی/دشتی طبیعی و دور از تمدن و شهر زندگی می‌کنند. هر دو با زنی برخورد می‌کنند و آداب شهری/میوه‌ی درخت شناخت را دریافت می‌کنند و متمدن می‌شوند و به همین دلیل مرگ آنان را در می‌یابد. تقریباً هر دو یک داستان را روایت می‌کنند. این البته نظر من است.

منیره امیری: آیا در جایی از متن آمده یا اشاره‌ای شده که انکیدو پیش از آمیزش با شمهت جاودانگی داشته و نامیرا بوده است؟

شروین وکیلی: با این صراحت نه؛ ولی انکیدو وقتی با مرگ روبه‌رو می‌شود شمهت را نفرین می‌کند که با کشاندنش به شهر مایه‌ی مرگش شده است. پس می‌شود استنباط کرد که انگار پیشتر نامیرا بوده است.

علیرضا کسمائی مقدم: من دریافتم که چرا شهرنشینی مادینه است؟ یا برای گذار از طبیعت وحشی به شهرنشینی نیاز به حلقه‌ی اتصالی زنانه است؟

شروین وکیلی: یکی از دلایلی این است که خانمان، یعنی واحد پایه‌ی زندگی اجتماعی، بر محور زنان و فرزندانشان سازماندهی می‌شود. جوامع انسانی از این نظر تا حدودی به جوامع بونوبو شباهت دارند. شهرنشینی و نویسایی و «متمدن» شدن هم بر محور همین کانون مرکزی، یعنی خانواده، استوار شده است. در اساطیر میان پهلوان مرد کوچگرد و سرگردان و ماجراجو تقابلی را می‌بینیم با نیروی زنانه‌ی یکجانشین و کشاورز که محتاط است و نگهبان بقا.

علیرضا کسمائی مقدم: نفرین‌های انکیدو طرح ابتدایی اساطیری هبوط انسان نیست تا میوه‌ی دانایی

جاودانگی از انسان گرفته شود؟

شروین وکیلی: آره علیرضا جان، نفرین انکیدو در هنگام مرگ شباهتی به نکوهش حوا در سفر

پیدایش دارد. گرچه این را هم باید در نظر داشت که زن در هر دو است که تمدن را ممکن می‌سازد.

علیرضا کسمائی مقدم: شاخصه‌ی الهه‌ی مادر باروری و تغذیه‌کنندگی است. این که جنگاوری و

پیروزی در جنگ به تدریج به الهه‌ی مادر نسبت داده می‌شود برای این نیست که زنان به عنوان مظهر زیرکی

و سیاستمداری به حساب می‌آیند؟ گردش ایشتار با روابط جنسی آزاد به مریم عذرای باکره نشانه‌ی تابو شدن

روابط جنسی مشهود نیست؟ آیا در تمدن‌های دیگری مانند چین، مصر، آرتک و اینکا هم الهه‌ی مادر را

داریم.

شروین وکیلی: بله، اینجا با سه نکته روبه‌رو هستیم: (۱) پیوند میان ایزدبانوی باروری و زنانگی با

شهر که احتمالاً به همنشینی زنانگی و تمدن‌پذیری مربوط می‌شده و نمودش را در ارتباط انکیدو و شمهت

یا زال و رودابه می‌بینیم. پس، نیروی مقدس نماینده‌ی شهرها و نگهبان قلمرو متمدن، مادینه بوده است. (۲)

در همه‌ی تمدنهایی که زهد در آنها اثری برجسته داشته، یک دوقطبی زن پاکیزه و باکره در برابر زن بدکاره‌ی

بی‌بند و بار را داریم. در تصادم تورات و انجیل و گذار از عهد عتیق به عهد جدید - که یکی از کهن‌ترین

نمونه‌های این زهد را صورتبندی کرده - با تقابل حوا و مریم بتول روبه‌رو می‌شویم. توجه داشته باشید که

داستان حوا در سفر پیدایش شبیه همین ماجرای انکیدو و شمهت است. حوا میوه‌ی درخت «شناخت نیک و

بد» را به آدم می‌دهد و بنابراین در همدستی با مار نیرویی متمدن‌کننده و نماینده‌ی عقلانیت است. در تورات

شیطان نداریم و این مفهوم بعدتر از دین زرتشتی و امگیری شده. چنین دوقطبی‌ای را در چین و تمدنهای

سرخپوستان نداریم؛ اما مشابهش را در دین بودا هم می‌بینیم که آیینی ایرانی است و نمودی از همین زهدگرایی را داراست.

هوتن ستایشگر: نظر شما درباره‌ی دوگانه‌ی اروس و لوگوس برای شناسایی نیروی مردانگی و زنانگی چیست؟ می‌شود گفت که نیروی مردانگی با دو عنصر تشخیص و تمیز و زبان پیوند دارد؟ یا میان همه‌ی این خدایان مردانه - که بیشترشان خدای آسمان بوده‌اند - با لوگوس نزدیکی معنایی‌ای وجود دارد؟ یا اروس نماد مادینگی با عشق و باروری هم هست؟ همان طور که خدایان مادینه با زمین و عشق پیوند دارند ممکن هست که اروس را عنصری زنانه در نظر بگیریم؟

شروین وکیلی: این سنتی افلاطونی است هوتن جان، که در قالبی مسیحی در تمدن اروپایی استیلا داشته و من منتقدش هستم. افلاطون است که لوگوس (کلام در برابر نوشتار) و اروس (وامگیری تحریف شده‌ای از مهر و جعل شده در قالب هماغوشی همجنس‌گرایانه‌ی دو مرد) را ستوده و این دو را در برابر نیروهای دیگر میل مانند زنانگی، نوشتار، رهایی هنرمندانه‌ی شاعران و ... قرار داده و باقی را موهوم و سایه‌گون پنداشته است. همین ایده در دوران مسیحی به آنجا کشید که عیسی مسیح را با لوگوس یکی گرفتند و زاینده‌اش، یعنی مریم مقدس، را در حدی جنسیت‌زدوده کردند که باکره‌اش پنداشتند. نقد و واسازی این سنت البته آسان است. امروز ما می‌دانیم که دستگاه عصبی زنان اتفاقاً با پردازش زبانی (لوگوس یونانی) بیشتر سازگار است و اروس - که در یونان همچنان مفهومی مبهم بوده - پدیداری لایه‌لایه و پیچیده است که زایش بخش بیشتری از معناهای فرهنگی را ممکن می‌سازد.

المیرا محب‌علی: در قانون حمورابی نقش تحقیرشده‌ی زن به روشنی دیده می‌شود. به نظر شما این

تفاوت میان دوران سومر و اکد ایجاد شده؟

شروین وکیلی: بله، اکدی‌ها آشکارا مردسالارتر از سومری‌ها بوده‌اند. گرچه شکاف اصلی حقوقی‌ای در قانون حمورابی میان زن و مرد نیست و میان مردم طبقه‌ی اشرافی با طبقه‌ی پست (موشکینوم/ مسکین‌ها) است. زنان و مردان اشرافی در کل از رعیت برتراند و در میان خودشان مردان اقتدار سیاسی و مالی را بیشتر در اختیار دارند.

المیرا محب‌علی: می‌شود منابعی را برای این مقایسه معرفی کنید؟

شروین وکیلی: اگر پرسشت درباره‌ی تبارنامه‌ی اینانا است که باید کتابهای مرجع درباره‌ی اساطیر میانرودان را بخوانی. معمولاً در کتابهایی مانند *دانشنامه‌ی اساطیر وارنر* یا کتاب هوک یک روایت را نقل کرده‌اند که بیشتر در پیوند با سنت نیپور-اوروک است. مجموعه مقاله‌های خوبی هم درباره‌ی سنتهای ایزدان شهرهای سومری منتشر شده که روی گوگل‌بوکز می‌توانی پیداایشان کنی.

فواد شهبابیان: درباره‌ی نبود سابقه‌ی همجنسگرایی در تاریخچه‌ی ایران زمین که در درس گفتار گیلگمش آمد، ذهن من به سوی رابطه‌ی مولانا و شمس تبریزی کشیده شد. چند جا خوانده‌ام که احتمال همجنسگرا بودن شمس هست. گرچه نمی‌دانم تا چه حد معتبر است؟ دیگر این که در گلستان حکایتی هست درباره‌ی شاهدبازی که منظور از شاهد پسر نوجوان بوده. اگر بشود این موارد را دقیق‌تر توضیح بدهید ممنون می‌شوم.

شروین وکیلی: فواد جان، رابطه‌ی مولانا و شمس بی‌شک ربطی به میل جنسی نداشته است و مهر عمیق میان دو انسان بوده که در تاریخ و عرفان نمونه‌هایش را فراوان می‌بینیم. مانند پیوند عین‌القضات و احمد غزالی یا بایزید و ابوالحسن خرقانی که این آخری‌ها حتا همدیگر را ندیده بودند و تفاوت زمانی داشته‌اند. مولانا و شمس در زمان نخستین دیدارشان به ترتیب در دهه‌ی چهل و شصت عمرشان بوده‌اند و تفسیر مهرشان به امری جنسی نامعقول و نامحتمل است. بگذریم که هم شمس و هم مولانا اشاراتی صریح

به نکوهش شاهدبازی و همجنسگرایی دارند. یک نکته هم این که شاهدبازی ارتباط با پسر بچه‌ای نابالغ است و بنابراین در رده‌ی پدوفیلی (بچه‌بازی) می‌گنجد که رفتاری به کلی متفاوت با همجنسگرایی است که میان دو بالغ رخ می‌دهد.

علیرضا کسمائی مقدم: به گمانم در آثار مولانا مواردی هست که این موضوع را در ذهن تداعی می‌کند. کسروی هم چنین ادعایی دارد و من هم فکر می‌کنم این بخشی از گره‌های روحی مولانا بوده که شمس در تلاش برای باز کردن آن بوده است و تعبیرهای بعدی به این دلیل بوده است.

شروین وکیلی: علیرضا جان، این بحث را اینجا نمی‌شود ادامه داد. فقط این نکته را بگویم که ادعاهایی از این دست نیازمند سند و مدرک است. چنین گرایشی قاعدتا در چند ده هزار بیت شعر و صدها صفحه نثر مولانا باید شاهدی و ردپایی داشته باشد که ندارد!

افسانه یزدان‌نیا: در نام نین هورساگ یکی از معانی نین را زن فرمودید؛ اما نین گیشدیزا، نین شیبور و نینورتا همه مرد هستند. معناهای دیگر نین در سومری و اکدی چه هست؟

شروین وکیلی: نین همچنین معنای بزرگ/ سرور/ ارجمند را می‌دهد که در نامهای یزدان نرینه هم کاربرد دارد. مانند «ها»ی تائیت در عربی که مثلا در اسم معاویه هم دیده می‌شود.

افسانه یزدان‌نیا: و مانند طلحه و اسامه و ...؟

شروین وکیلی: دقیقا.

علیرضا کسمائی مقدم: چرا در داستان‌های اساطیری کوچگردان رمه‌پرور جایگاهی نیک و قهرمانان کشاورزی جایگاهی بد دارند؟ دو نمونه از آنها رستم و اسفندیار و هابیل و قابیل هستند.

شروین وکیلی: همیشه هم البته چنین نیست. نکته آن است که به لحاظ تاریخی و در عینیت بیرونی، در رویارویی کوچگردان و کشاورزان بیشتر گروه اول پیروز می‌شده‌اند و بنابراین نیرومندترین پهلوانان از این

رده به شمار آمده‌اند. گذارهای واژگونه را هم البته فراوان داریم. انکیدو، زال، کیخسرو و فریدون همگی از طبیعت وحشی به شهر منتقل می‌شوند که شکلی باستانی‌تر از همین دوگانه‌ها هستند. پس، به تعبیری مسیر کوچگرد به یکجانشین را طی می‌کنند.

علیرضا کسمائی مقدم: داستان دوموزی را به صورتی دیگر هم نقل کرده‌اند. دوموزی تقاضای ایشтар را برای معاشقه رد می‌کند و بدین دلیل پس از کشته شدن به جهان مردگان تبعید می‌شود. پس از آن است که ایشطار ناله و گریه‌ی فراوان می‌کند و در نهایت دوموزی را به جهان زندگان بازمی‌گرداند. این روایت از داستان دوموزی مانند داستان سیاوش، سیبل، آتیس، آفرودیت و آدونیس است و به شکلی دیگر با اسطوره‌ی پرسفونه، دیمیترو و هادس شباهت دارد. در واقع، پردازشی انسان‌گونه از انقلاب عصر نوسنگی و کشاورزی است که روایتها را بر اثر وامگیری فرهنگی شبیه می‌کند.

شروین وکیلی: بله چنین روایتی هم داریم؛ اما دیرآیند است و احتمالاً زیر تاثیر داستان آدونای/ آدونیس پدید آمده است. نسخه‌ی اصلی به هماغوشی این دو تاکید دارد و کلی پیکرک گلی سومری و اکدی داریم که این جفت را در بستر نشان می‌دهند.

المیرا محب‌علی: آیا اعتراض انکیدو به ناآگاهی از مرگ در میان حیوانات نیست؟ اگر شمهت باعث به شهر آمدن و آگاهی و متمدن شدن انکیدو نشده بود، او با جانوران می‌زیست و می‌مرد و عذابی هم از میرا بودن نمی‌کشید.

شروین وکیلی: چنین تعبیری هم می‌شود کرد؛ اما همچنان به نظرم تفسیر نامیرایی نیرومندتر است. یکی برای این که آفرینش انکیدو شبیه گاو آسمانی‌ای است که انکیدو و گیلگمش او را می‌کشند و مایه‌ی برانگیخته شدن خشم خدایان می‌شوند. ایشطار پس از کشته شدن گاو به انجمن خدایان شکایت می‌برد و معلوم است که تقدیر مرگ در سزای گاو نبوده و انکیدو هم در آغاز مانند همین گاو با همین هدف (درهم

شکستن گیلگمش) خلق می‌شود. همچنین مساله‌ی اصلی که مرگ گیلگمش است، پس از مرگ انکیدو مطرح می‌شود. انگار گیلگمش که مانند انکیدو تباری آسمانی داشته، گمان می‌کرده نامیراست و تازه پس از مرگ انکیدو می‌فهمد که او هم خواهد مرد. بستر شهری و حضور در شهر در این تقدیر مرگ به نظرم نادیده گرفته شده است. این البته تفسیر من از داستان گیلگمش است و دیگران چندان به این موارد نپرداخته‌اند.

المیرا محب‌علی: در چند ترجمه‌ای که از *پهلوان‌نامه* خواندم آفرینش انکیدو در پاسخ به اعتراض مردم نسبت به بی‌رحمی و عطش جنسی گیلگمش است.

شروین وکیلی: بله، انکیدو همچون هم‌وردی آفریده می‌شود تا با گیلگمش بجنگد و او را از پای درآورد. گرچه از هدف خلقتش سرپیچی می‌کند و به دوست او بدل می‌شود.

المیرا محب‌علی: نکته‌ی جبر و اختیار کاملاً از نظرم ناپدید مانده بود! ضعفی که انکیدو پس از همخوابگی با شمهت احساس می‌کند آیا دلیلی زیست‌شناسانه ندارد؟

شروین وکیلی: چرا، چنین تفسیری هم می‌شود کرد. باید این را هم در نظر داشت که ارگاسم/انزال در چارچوب اساطیر قدیم نوعی وضعیت جادویی قلمداد می‌شده و بعدتر هم با وضعیتهایی مانند اشراق و تعطیلی خودآگاهی و بینش مینویی ارتباط برقرار کرده است. چنان‌که مثلاً در داستان *ارد/ویراف‌نامه* هم تاکید بر هفت زن ارداویراف و اشاره‌ی مکرر به آنها شاید بازمانده‌ای از این عنصر در سفرهای مینویی شمن‌های قدیمی باشد. در آیین کندالینی و متن مشهور، هرچند بسیار بدفهمیده شده‌ی، *کاماسوترا* هم تاکید بر همین حالت است. می‌شود فرض کرد که متمدن شدن انکیدو پس از این امر واقع شده باشد و متن بر این توالی زمانی صراحت دارد.

المیرا محب‌علی: بسیار به نکات جالب و چشمگیری اشاره کردید.

علیرضا کسمائی مقدم: داستان گیلگمش حکایت از اراده‌ی آزاد انسان در تنگنای قانونمندی هستی

دارد. سه نمونه به ذهنم می‌رسد که این نظریه در تمدن ایرانی پرورانده شده است:

(۱) «تو ز قرآن بازخوان تفسیر بیت / گفت ایزد ما رمیت اذ رمیت

چون به پر رانیم تیر آن نی ز ماست / ما کمان تیراندازش خداست

این نه جبر این معنی جباری است / ذکر جباری برای زاری است»؛

(۲) «یا ایها الانسان ما غرک به ربک الکریم الذی خلقک و سویک و عدلک»؛

(۳) عبارت راسل که گفته در تاریخ تمدن غرب همیشه سرکشی و طغیان انسانها در رابطه با عظمت هستی

محدود شده است. اندیشه‌ی زرتشتی بر پایه‌ی پیش‌فرض خیر و شر و روان مستقل نامیرا برای اراده‌ی انسان

ارزش بیشتری گذاشته و دامنه‌ی اختیار انسان را بسیار وسعت داده است.

شروین وکیلی: بله، دو قطبی جبر و اختیار بسیار کلیدی و مهم است و به نظرم ساخت اندیشگی

تمدن‌ها را تعیین می‌کند. هرچند در ایران اختیار همواره چیره بوده است.

علیرضا کسمائی مقدم: دقیقا به یاد می‌آورم که فرمودید زن‌سالاری در جوامع بشری تحقق نیافته است

و با گسترش شهرنشینی و اهمیت جنگاوری، جایگاه زنان در اجتماع و خانواده به تدریج پایین آمد. در واقع،

فقط جوامع مردسالار را داشته‌ایم.

شروین وکیلی: بله، تمرکز قدرت سیاسی و اقتصادی همیشه در همه‌ی جوامع در دست مردان بوده

است.

رها مژده: در افسانه‌ی دوموزی هنگامی که اینانا خطا می‌کند و به دنیای زیر زمین می‌رود بار خطایش

بر دوش همسرش دوموزی می‌افتد و او باید جبران این خسارت را بکند و نیمی از سال در زیر زمین بماند.

در حالی که اینانا هیچ شماتتی برای این نمی‌شود و همچنان کارهایش مورد تایید و احترام واقع می‌شود. به

نظرتان در این روایت به دوموزی ستم روا نشده که برای خطای همسرش مجازات می‌شود؟! چرا این موضوع در آن زمان عادی بوده؟

شروین و کیلی: بله، این نکته‌ی جالبی است. البته دوموزی هم بی‌تقصیر نیست، چون پس از غیاب زنش برای او مویه و عزاداری نمی‌کند و به بزم و تفریح می‌نشیند. این بخش از داستان -که همچنین برکنار ماندن ساقی و آرایشگر اینانا از چنین عقوبتی را حکایت می‌کند- کارکردی آیینی داشته و بخشی از اسطوره بوده که ضرورت اجرای مراسم عزاداری و پیامدهای ناگوار نادیده انگاشتنش را مورد تاکید قرار می‌دهد. رها مزده: آیا می‌شود داستان گیلگمش و انکیدو را به سایه و وجود آدمی و همین‌طور عنصر آنیما و آنیموس ربط داد؟ چون در واقع زمانی که انکیدو می‌میرد گیلگمش گویی برای نخستین بار با موضوع مرگ روبه‌رو می‌شود و به جست‌وجوی جاودانگی برمی‌خیزد. در حالی که آدمیان پیش از مرگ انکیدو میرا بوده‌اند. انکیدو گویا جلوه‌ای دیگر از خود گیلگمش هست که پیشتر پنهان بوده و هنگامی که در میدان جنگ با هم هم‌اورد می‌شوند به صلح و آشتی می‌رسند و میانشان مهری شکل می‌گیرد که تا حدی همجنسگرایی را در ذهن تداعی می‌کند.

شروین و کیلی: راستش من با این تعبیرهای یونگی از اساطیر چندان میانه‌ای ندارم. چون بیش از حد مبهم هستند و محک زدنشان ممکن نیست. در حدی هم که می‌شود محکشان زد نادرست هستند. هم گیلگمش و هم انکیدو، مانند همه‌ی موجودات اساطیری دیگر، یک جنسیت صریح و روشن دارند. چه در اساطیر و چه در عینیت بیرونی اجتماعی چنین نیست که آمیختگی‌ای بین زنانگی و مردانگی داشته باشیم و اینها دو قطب طبیعی و فیزیولوژیک در گونه‌ی انسان هستند؛ همچنان‌که در بخش عمده‌ی گونه‌های جانوری دیگر کره‌ی زمین. طبعاً مانند هر دو قطبی فیزیولوژیکی‌ای تبارنامه و ساخت بیوشیمیایی مشابه و هم‌ساختی

دارند؛ اما این که در هر جنس عناصر روانشناختی جنس دیگر وجود داشته باشد، باوری نامستند است که به نظرم بیهوده رواجی چنین گسترده پیدا کرده است.

رها مژده: سپاس از صبوری و پاسخهای پرنغز و جامعات. هرچند که من با روانشناسی یونگی همخوانی عجیبی دارم و اسطوره‌ها را بسیار درهم‌بافته با ضمیر ناخودآگاه انسان امروزی می‌بینم. در این مورد متأسفانه هم نظر نیستیم؛ اما اندیشه و نظرت برایم ارزشمند و محترم است.

المیرا محب‌علی: ایشتار گاو بهشت را به زور و تهدید از آنو می‌گیرد تا با گیلگمش و انکیدو بجنگد. آیا ترجمه‌ای از این روایت در نظر دارید؟

شروین وکیلی: بهترین ترجمه همان است که منشی‌زاده از زبان آلمانی انجام داده، و بدترین ترجمه آن است که احمد شاملو از روی اثر منشی‌زاده بدون آشنایی با اصل متن رونویسی و منتشر کرده است! کیانا دیدار: اگر انکیدو برای جنگیدن با گیلگمش خلق شده بود، چرا در متن گفته می‌شود که قدرتشان با هم برابر هست؟ در ترجمه‌ای که من خوانده‌ام نوشته شده که این دو همزاد هستند. این بیشتر مانند دوستی است؛ چون اگر برای جنگیدن بود انکیدو قوی‌تر از گیلگمش آفریده نمی‌شد.

شروین وکیلی: در واقع، چنین به نظر می‌رسد که گیلگمش نیرومندترین پهلوان بر زمین بوده و انکیدو همچون هم‌اوردی برایش پدید می‌آید. پس، انگار حدی در کار است که این دو در آنجا هم‌نشین هستند و به همین دلیل عملاً هر دو هم‌ریخت و هم‌سان هم هستند و سرشتی مشابه هم دارند. پیوندشان برای همین از نوع مهر است و جنسی نمی‌تواند باشد؛ چون دو موجود مکمل یا حتا جدا از هم نیستند. بیشتر به دو سویه‌ی یک پهلوان میرا شباهت دارند که مسیرهای واژگونه‌ی هم را طی می‌کنند و در نقطه‌ی مرگ‌آگاهی به هم تبدیل می‌شوند.

علیرضا کسمائی مقدم: گمان می‌کنم دست کم یک روایت داریم که گیلگمش با انکیدو مبارزه کرد و شکست خورد و به فکر چاره‌ای جدید افتاد.

شروین وکیلی: چنین روایتی را به یاد ندارم. باید یافتش.

منیره امیری: آیا آنچه درباره‌ی ریشه‌ی سیزده به‌در گفتید نظر شخصی شماست یا در کتاب دیگران هم آورده شده است؟

شروین وکیلی: اگر درباره‌ی پیوندش با آکیتو می‌گویید که دیگران هم به شباهت این دو آیین اشاره کرده‌اند. مهرداد بهار در کتاب پژوهشی در اساطیر ایران مطلبی در این باره نوشته است.

شروین وکیلی: دوستان مثل همیشه از گپ و گفت‌وگو لذت بردم و آموختم. بی‌شک توجه دارید که هر آنچه می‌گویم نظری است در میان نظرها و پیشنهادی است برای بیشتر اندیشیدن. طرح پرسشها مهم‌تر از پیش کشیدن پاسخهاست و امیدوارم پاسخهایی که پیشنهاد می‌کنم پرسشها را نپوشاند که پاسخ گفتن‌شان در نهایت بر عهده‌ی خودتان است. حالا بگذریم که در کل پاسخهای من درست‌تر است!

بحث همگنی: نشست پنجاه و چهارم - شنبه ۱۶ شهریور ماه ۱۳۹۸

پیشنهادهایم برای محور بحث امشب: (۱) کدام یک از این دو پیشتر از دیگری پدیدار شده‌اند؟ تمایزهای رفتاری و زیستی میان زن و مرد یا مدارهای قدرت و نهادهای اجتماعی و قواعد و تابوهای ناظر بر جنسیت؟ (۲) وصف ایزدان و ایزدبانوان از نظر رمزگان قدرت و نمادهای مربوط به خرد و نفوذ اخلاق چه تفاوت‌هایی با هم دارند؟ (۳) آیا می‌توان گفت مفهوم زنانگی و سیمای ایزدبانوان در ایران غربی و شرقی متفاوت بوده و تعارضی با هم داشته؟

علیرضا کسمائی مقدم: رشد جنینی سلولها به ساختار مادینه می‌انجامد و ایجاد صفات نرینه به داشتن کروموزوم کوچک Y و ژنهای محدودی در این کروموزوم بستگی دارد که اختلال در عملکرد آنها حالت‌هایی میان نرینگی و مادینگی را سبب می‌شود. در برخی گونه‌های جانوری مانند انواع مورچه‌ها - که مورد علاقه‌ی شروین عزیز هستند - سه حالت نر و ماده و کارگر داریم یا در حلزون‌ها نرینگی و مادینگی توأمان وجود دارد. هیچ دور از دسترس نیست که حالت‌های بینابینی و یا توأمان در اثر مهندسی ژنتیک در گونه‌ی انسان داشته باشیم. بنابراین، مردانگی و زنانگی مفهومی زیستی نیست و می‌توان رد پای آن را در سه لایه‌ی دیگر فراز، روانشناختی و فرهنگی و نهادی، جست‌وجو کرد و تغییرات آن را در سیر تحولات تمدنی بررسی کرد.

شروین وکیلی: علیرضا جان، توصیفی که از جنسیت کردی نادرست است. شکل پایه‌ی جنسیت مادینه است و اگر سیستم‌های زنده را رها کنند، بافتار هورمونی‌شان آنها را به ماده تبدیل می‌کند. نرینگی حالتی متمایز است که با ساختار هورمونی ویژه‌ی آن‌درژنها، به ویژه تستوسترون، از مادینگی متمایز می‌شود.

پس، دوقطبی‌ای هورمونی داریم که یکی پایه و یکی مشتق است؛ ولی از هم متمایزاند و پیکربندی هورمونی متفاوتی هم دارند. این دوقطبی جنسی را در بیش از هشتاد درصد گونه‌های پرسلولی داریم که به دلیل افزودن بر تنوع ژنتیکی زادگان، اهمیتی تکاملی و سودی چشمگیر در انتخاب طبیعی داشته است. در حشرات هم چارچوب هورمونی دقیقا همین است. با این تفاوت که در نازک‌بالان (زنبورها و مورچگان) تعیین جنسیت با تعداد کروموزوم صورت می‌پذیرد و نه کروموزوم اضافی یا کم حامل ژنهای نر و ماده. همه‌ی مورچگانی را که در لانه می‌بینید ماده هستند و نرها فقط در زمان پرواز جفتگیری نمایان می‌شوند و زود هم می‌میرند. پس این تصور که دو نیروی موازی و درهم‌تنیده‌ی آنیما و آنیموس داریم که در هر بدنی وجود دارند، تصویری اساطیری است که یونگ بدان دامن زده. از آن جوهری پنداشتن مفهوم جنسیت و نگرشی افلاطونی مشتق شده که غیرعلمی و نادرست است. در طبیعت به لحاظ آماری موجودات یا نر هستند یا ماده و ممکن است از یکی به دیگری تبدیل شوند؛ اما اگر هر دو با هم باشند نشانگر یک اختلال یا بیماری هستند.

علیرضا کسمائی مقدم: از نظر شما یک هرمافرودیت بیمار است؟

شروین وکیلی: بله، بی‌شک چنین است. هرمافرودیت در گونه‌ای که جنس نر و ماده‌ی جدا دارد، بنا به تعریف زیست‌شناختی‌اش، از یک اختلال هورمونی ناشی می‌شود و پیامدش ناتوانی در تولید مثل و ابتر شدن است.

محمد حمیدی: به باور فوکو اخلاق و جنسیت مدرن در گفتمان است که ساختاری اجتماعی و زبانی دارد و ساخته و پرداخته‌ی صاحبان قدرت است. نظر شما در این باره چیست؟ آیا اخلاق کانتی اثری مثبت یا منفی بر نگرش جنسیتی مدرنیته داشته است؟

شروین وکیلی: بله محمد جان، پس‌اساختارگرایان و ساخت‌گرایان (Constructivists) معتقداند همه چیز بر اساس نهادهای اجتماعی شکل می‌گیرد؛ از جمله جنسیت. از این رو فوکو تلاشی فراوان

کرده تا در سه جلد تاریخ جنسیت‌اش نشان دهد که نرینگی و مادینگی برساخته‌هایی اجتماعی هستند و با مدارهای قدرت و هنجارهای نهادی تعیین می‌شوند. به دیدگاهش نقد فراوان وارد است و اگر بخواهم صریح بگویم به کلی شواهد را تحریف کرده و آنچه ادعا می‌کند نادرست است. گرچه خودش هم به این خطاهای روش‌شناسانه پی برد و در جلد سوم - که با مرگش نیمه‌تمام مانده - تا حدودی حرفهای پیشین‌اش را پس می‌گیرد.

محمد حمیدی: آیا کانت هم همان مسیر افلاطون را ادامه داده یا وقتی صحبت از اراده‌ی آزاد و آزادی می‌کند مفهومی دیگر را در نظر دارد؟

شروین وکیلی: به نظرم اهمیت کانت در این است که شورش ضمنی عصر روشنگری بر ضد سنت افلاطونی را صورتبندی می‌کند و در قالب یک دستگاه فلسفی محکم جای می‌دهد. کانت با آن که برخی از عناصر هستی‌شناختی و اخلاقی افلاطونی را حفظ کرده، در یک نکته‌ی مهم از او جدا شده و آن معتبر شمردن داوری و اراده‌ی انسانی است که این در سنت فلسفی اروپایی کاملاً نوظهور بوده است.

هوتن ستایشفر: نکته‌ای به نظرم آمده درباره‌ی درس‌گفتار این هفته که شما اول کار گله کردید از این که تاریخ جنسیت به واسطه‌ی جریان‌های فمینیستی متعصب تبدیل شده به تاریخ جنسیت زنان که دقیقاً هم همین طور هست. در درس‌گفتار این هفته هم خود شما، شاید به صورت ناخودآگاه، بیشتر تمرکز مباحث را در تاریخ و نوشتار باستانی روی شناخت آنچه که بر زنان گذشته اختصاص دادید. این امر شاید نشان‌دهنده‌ی این باشد که ما امروز در جهانی زندگی می‌کنیم که ارزش‌های جوامع در ارتباط با زنان باید اصلاح یا بازنویسی بشوند. دست کم ما ایرانی‌ها باید دوباره عنصر اسطوره‌ای زن پهلوان را در جامعه‌ی ایرانی زنده کنیم. همچنین به نظر می‌آید که نزد زنان اسطوره‌هایی مانند روشنگر و تهمینه و ... در جامعه‌ی ایران فراموش شده باشد.

بگذریم از این که مقصر این اتفاق زنان بوده‌اند یا مردان!

شروین وکیلی: بله هوتن جان، دقیقا همینطور است که گفتی. گرچه تاکید من بر ضرورت تدوین روش‌شناسانه‌ی تاریخ جنسیت متعادل، یا پرداختن به زنانگی و مردانگی همزمان، است و تاکید بعدی‌ام بر آسیب‌شناختی روایت‌های زنانه. پس، باید به آن شیوه پیش رفت و برای توهمزدایی از کلیشه‌های موجود ناگزیریم بحثها را درباره‌ی زنانگی بیشتر پیش ببریم تا پیش‌داوری‌های مرسوم را بشود با شواهدی نقد کرد.

المیرا محب‌علی: شما تاکید بر بهتر و مهم‌تر بودن نقش زن در ایران باستان در برابر غرب داشتید؟

شروین وکیلی: اگر بخوایم دوباره ادعایم را صورتبندی کنم باید بگویم با اینکه در تمام جوامع تمرکز قدرت سیاسی و اقتصادی بیشتر بر مردان قرار دارد - که این الگویی عام در گونه‌ی ماست و نه ویژگی یک جامعه‌ی خاص - تعادل توزیع قدرت اجتماعی میان زن و مرد در تمدن ایرانی به شکلی چشمگیر و مقایسه‌ناپذیر بالاتر از جوامع دیگر و تمدنهای همسایه‌مان بوده است.

المیرا محب‌علی: پرسشم درباره‌ی اهمیت زنانی مانند دخت زرتشت است. آیا اهمیت پدر در برابر نبودن نام مادر به معنای پررنگ‌تر کردن نقش مرد در تمدن پارسی نیست؟ در واقع این رقابت پدر و داماد/شوهر بر سر نام نشانی از بی‌اهمیتی زن/مادر نیست؟

شروین وکیلی: المیرا جان، باید این را در نظر داشت که اصولا در همه‌ی جوامع انسانی تمرکز قدرت بر مردان بیش از زنان است؛ یعنی کلیت آنچه که درباره‌ی مردسالارانه بودن نظامهای اجتماعی می‌گویند درست است. این به ساختار هورمونی و چارچوب تفاوت‌های رفتاری نر و ماده مربوط می‌شود و بنیادی زیست‌شناختی دارد و برساخته‌ای اجتماعی یا قراردادی روانشناسانه نیست. در بیشتر جوامع، از جمله جامعه‌ی اوستایی کهن، هویت افراد پدرتباری بوده؛ یعنی از مسیر پدرشان شناسایی می‌شده‌اند.

رها مژده: همچنین زمانی که از دختر زرتشت نام برده می‌شود با نام نیاکان مرد خود شناخته می‌شود و نام مادر دختر هم در هیچ جایی نیامده و ناشناخته هست.

شروین وکیلی: باز تاکید کنم که مادرتبار یا پدرتبار بودن (شناسایی فرد بر اساس هویت مادر یا پدرش) لزوماً به معنای بالاتر بودن موقعیت اجتماعی زنان یا مردان نیست. این ماجرا به متغیرهایی جامعه‌شناختی که بر ساختار خانواده حاکم‌اند بازمی‌گردد؛ مانند درون/برون‌همسری، ساختار قبیله/ایل، شیوه‌ی ارث‌بری و مواردی شبیه به اینها. جوامع کاملاً پدرسالاری هم داریم که مادرتبار هستند. نمونه‌اش جامعه‌ی یهودی قدیم که کاملاً پدرسالار بوده و در قوانین تورات آمده که مردان باید زنانی را که از قبایل دیگر می‌گرفته‌اند به قتل برسانند. با این حال، یهودیان مادرتبار هستند و اصولاً یهودیت از مادر به ارث می‌رسد.

رها مزده: در گفتار این هفته اشاره شد که آخرین سروده‌ی گاهان در واقع سروده‌ای هست که زرتشت در جشن عروسی دختر ته‌تغاری‌اش، پوروچیستا، سروده است. به نوعی از این سروده مقام و منزلت و ارج نهادن به حضور زنان برداشت می‌شود؛ در همان زمانی که پیمان زناشویی بسته می‌شود. در این پیمان بر وفاداری تاکید شده و شور و عشق تایید شده است. پس می‌شود نتیجه گرفت که پیمان ازدواج در آن زمان تاکید بر وفاداری همسران داشته است. در جای دیگری هم گفته شده که خود زرتشت سه تا زن داشته است. پس، در صورت همزمانی این پیوندهای ازدواج همین پیمان باشکوه وفاداری زیر پا گذاشته می‌شده. نخستین چیزی که به ذهنم می‌رسد همین وامگیری در قرآن است که بنا به آن مرد مجاز به ازدواج با سه زن هست. آشکارا این موضوع تحقیر زن و کهنتر فرض کردن او را بازتاب می‌دهد. این تناقضات با آن برداشتهای برابری جویانه‌ی نقش زنانگی و مردانگی در اسطوره‌های کهن چگونه معنا پیدا می‌کنند؟

شروین وکیلی: رها جان، در استدلال جهشی وجود دارد و آن هم این است که چندهمسری را مترادف با خوار شمردن و تحقیر جفت قلمداد کرده‌ای که اینقدرها هم بدیهی نیست. وفاداری زن و مرد به هم - که باید دقیق‌تر تعریف شود و معمولاً منظور از آن رعایت انحصارجویی جنسی است - چندان ارتباطی با چندهمسری ندارد و دست کم درباره‌ی مردان احتمالاً رابطه‌شان واژگونه است؛ یعنی مردان چند همسر

احتمالا به آن چند همسرشان وفادارتراند تا کسی که تک‌همسر است. این را هم داشته باشید که چندهمسری در ایران مانند دیگر موارد تقریبا وضعیتی متعادل میان دو جنس داشته است. زنان هم امکان داشتن چند شوهر، البته به توالی و نه موازی، و گاه چند شریک جنسی را داشته‌اند که شرحش را در درس‌گفتار این هفته خواهم داد. اصولا چندهمسری بیشتر نشانه‌ی آزادی جنسی است تا خوارشماری همسر.

رها مزده: در پاسخ شما باید فقط یک سوال ساده را پرسید که اگر وضعیت واژگونه بود و این چندهمسری به صورت موازی از سوی زنها مجاز شمرده می‌شد، باز هم می‌گفتیم که زنی که چند همسر دارد به آنها وفادارتر است تا زنی که فقط یک شوهر دارد؟! آیا این دلیلی کافی برای این مجاز شمردن خیانت هست؟ توجه داشته باشید که فقط در مورد روابط موازی حرف می‌زنم، نه روابط متوالی.

شروین وکیلی: ببینید، حقیقت زیست‌شناختی این است که انسان گونه‌ای تک‌همسر نیست. جانوران تک‌همسر، مانند اورانگ‌اوتان‌ها، نیازی به تابوهای اجتماعی و کیفرهای مدنی و اصول اخلاقی سختگیرانه برای حفظ رابطه‌ی جنسی انحصاری‌شان با یک جفت ندارند. در مقابل، انسان با وجود همه‌ی این مهارهای اجتماعی به لحاظ آماری استعداد زیادی برای نقض این انحصارجویی جنسی دارد. قواعد محدودکننده‌ی اجتماعی در پیوند با ساختار مالکیت و اقتصاد خانواده و پرورش فرزند شکل گرفته‌اند و قابل درک هستند؛ اما باید توجه داشت که با زیرساخت رفتاری انسان ناسازگاراند. برای همین در همه‌ی جوامع چنین قوانین محدودکننده‌ی را داریم و با اینکه بیشتر آنها با مجازاتهایی وحشتناک و مرگبار همراه‌اند، باز هم رفتار زناکارانه بسیار رایج است. نکوهش رفتارهای جنسی موازی طبق هنجارهای اجتماعی قابل درک است؛ اما باید به اعتبار و کارآیی واقعی‌شان هم اندیشید.

المیرا محب‌علی: دقیقا اینجا پای فوکو وسط می‌آید، برای اینکه حتما سیستم شناسایی فرزند با ناپدری

یا مادر با جنسیت ارتباط مستقیم پیدا می‌کند.

شروین وکیلی: من این را درست درنیافتم المیرا جان، به زبانی دیگر بازگویش کن.

حیدر زندی: در فقه زرتشتی چندهمسری چگونه است؟ دیگر این که ازدواج‌های پرشمار بهرام گور

در لایه‌های تاریخی چگونه توجیه می‌شود؟

شروین وکیلی: از منابع زرتشتی دوران ساسانی چنین برمی‌آید که چندهمسری وجود داشته؛ هرچند پسندیده شمرده نمی‌شده است. در بندی از *ماتیکان هزار داتستان* تصریح شده که چندهمسری مجاز بوده است. چندهمسری شاهان و پهلوانان، از جمله بهرام گور، هم در همین بافت قرار می‌گیرد. این را هم بگویم که با خواندن داستانهای بهرام گور معلوم می‌شود که پیش او هم‌تاهای اروپایی‌اش، مانند دون ژوان و کازانووا، مثل بچه دبستانی‌هایی معصوم بوده‌اند!

علیرضا کسمائی مقدم: در ایران شرقی درهم‌تنیدگی مردانگی و زنانگی و برابری آنها و در ایران غربی برتری مردان بر زنان را داریم؛ ولی در تمدن اروپایی زن‌ستیزی را داریم که ابتدا در تاثیر از واکنش سیاسی به ساختهای فرهنگی تمدن ایرانی است و سپس در تاثیر از مسیحیت افلاطونی و گسترش زهد و نفی لذت‌طلبی و طرد دنیای فرومایه است. آیا در تمدن‌های چینی و مصری و آمریکایی هم این زن‌ستیزی را داریم یا صرفاً برتری مردان بر زنان را داریم؟

شروین وکیلی: نکته‌ی مهم همین است که بدان اشاره کردی. گذشته از نابرابری اقتدار زنانه و مردانه، یک پدیده‌ی دیگر، یعنی نگرش زاهدانه، را هم داریم که به انکار لذت و پلید شمردن امر گیتیانه و شادخواری‌های تنانه می‌انجامد و برای همین زنان را هدف می‌گیرد. این جور نگرش تنها نابرابری تولید نمی‌کند که زن‌ستیزانه و تا حدود بسیاری خردستیزانه هم هست. افلاطون مسیحیت اروپایی را به این مسیر سوق داد و در چین هم کیش بودایی با اندیشه‌ی تائویی چنین کرد.

علیرضا کسمائی مقدم: ایندره بر آسوره‌های پلید گاودزد و آب‌دزد حمله می‌کند و آنها را از بین می‌برد و نقش یک خدای خوب را ایفا می‌کند. پیش از این گفته بودید که در نگاه نقاد و شکاک ایرانی وای پس از زرتشت خصلت‌های بد خود را کنار می‌گذارد و تبدیل به یک خدای خوب می‌شود.

شروین وکیلی: بله، ایندره بر دو موجود آسمانی حبس‌کننده‌ی آبها/گاوها غلبه می‌کند که ورتره و والا هستند. هر دویشان هم اسوره هستند در برابر ایندره که دیو است. دگردیسی ایندره در ایران زرتشتی با شکافته شدنش به دو شخصیت همراه است: سویه‌ی نیک و جنگاور و پیروزمندش می‌شود بهرام و سویه‌ی تاریک و ویرانگرش می‌شود آندردیو.

علیرضا کسمائی مقدم: در ایران شرقی زنان مظهر ماه و گاو و آب هستند و نیروهای اهریمنی گاو و آب را می‌دزدند. جالب است که مهم‌ترین ویژگی‌ای که برای اشقیا هم به کار برده می‌شود این است که آب را می‌دزدند یا آب را می‌بندند.

المیرا محب‌علی: شکاف تاریخی میان داستانهای سومری و اکدی با مراجعه به منابع شهلا لاهیجی چگونه توجیه می‌شود؟

شروین وکیلی: گزارش خانم لاهیجی از اساطیر میان‌رودانی قدری جای چون و چرا دارد و به پیش‌داشتهایی نقد نشده آغشته است. پیوستگی میان این روایتها فراوان است و ساختار جنسیت و همچنین ساختار اساطیر و روایتها در دوقطبی سومری-اکدی پیوستار است؛ نه دو واحد مجزا و ناهم‌ساز.

المیرا محب‌علی: آنها به یک باره مردسالارتر از همه‌ی پیشینیان بوده‌اند و این را استمرار دادند.

شروین وکیلی: کی‌ها!؟

المیرا محب‌علی: اکدی‌ان؛ بر اساس قانون حمورابی.

شروین وکیلی: المیرا جان، مردمی که زبانشان اکدی بوده چندین دودمان دارند که یکی شان خاندان حمورابی در بابل است. حمورابی هم سامی و زبانش اکدی بوده است. اکدی‌ها در کل نسبت به سومری‌ها مردسالارتر هستند، همچنان که سنت کنعانی-عبرانی نسبت به هوری-هیتی‌ها مردسالارتر است. اقوام سامی چون قبیله‌نشین بوده‌اند قدری مردسالارتر از پیشینیان قفقازی‌شان هستند؛ اما مواردش را باید جدا جدا بررسی کرد و گسستی چشمگیر در میانشان نیست.

المیرا محب‌علی: در مقدمه‌ی *پهلوان‌نامه* گیلگمش و شهر اوروک با اهمیت دادن به معبد ایشتار و زبانش و با تاکید کردن بر ارضای جنسی توصیف شده‌اند.

شروین وکیلی: بله، اصولاً یکی از گناهان گیلگمش بی‌بندوباری جنسی است که در ابتدای کار باعث بدنامی‌اش می‌شود. این هم که او برای مطیع کردن انکیدو شمهت را به سراغش می‌فرستد در این بافت معنا دارد. انکیدو هنگامی که با شمهت درمی‌آمیزد به گیلگمش شبیه می‌شود که در ابتدای کار به دست‌درازی‌اش به زنان اشاره شده بود. با این حال، هر دو در این شباهت، زنان زمینی را به ایزدبانوی آسمانی ترجیح داده‌اند. گیلگمش پیشنهاد ایشتار را رد می‌کند و انکیدو ماموریتی که ایشتار به او داده را نادیده می‌گیرد.

المیرا محب‌علی: این به معنای نادیده گرفتن تمدن‌های پیش از اکدیان نیست؟ پدر گیلگمش در نمونه‌های سومری گیلگمش اصلاً حضوری چشمگیر ندارد، در برابر نقش مهم و راهنمای نین‌سون که ایزدبانوست؟!

شروین وکیلی: چرا المیرا جان، پدرش گیلگمش -که شاه اوروک بوده- هم بسیار مهم است و هم روایت‌هایی جداگانه درباره‌اش داریم. نین‌سون از این نظر مهم است که در جرگه‌ی خدایان قرار دارد و کوشش گیلگمش برای دستیابی به جاودانگی به دلیل نسب بردنش از او توجیه می‌شود. همچنین اکدی‌ها یک قوم و

سازنده‌ی یک فرهنگ در دل تمدن ایرانی هستند و تمدنی جداگانه ندارند. پیشینیانمان مانند سومری‌ها و ایلامی‌ها هم چنین بوده‌اند.

المیرا محب‌علی: به نظر شما نقش ایشتار و غضب او نسبت به انکیدو نگرانی و قدرت‌طلبی جنسیتی نیست؟

شروین وکیلی: گناه اصلی انکیدو کشتن گاو آسمانی است؛ یعنی نوعی تابوی آسمانی را شکسته است.

المیرا محب‌علی: کشتن گاو باعث می‌شود که خدایان با ایشتار همسو شوند. پس، دلیل غضب اولیه‌ی ایشتار گاو بهشت نیست.

شروین وکیلی: خشم ایشتار در واقع دو لایه دارد: نخست برای سرخوردگی از رد شدن پیشنهاد همبستری‌ای است که به پیدایش انکیدو، یا سایه‌ی گیلگمش، می‌انجامد. مرحله‌ی بعدی به دلیل کشته شدن گاو است که به مرگ انکیدو، یا نابودی مخلوق پیشین، می‌انجامد. به تعبیری چرخه‌ای طی می‌شود و گیلگمش در برخورد با هر دو موجودی که ایشتار برای نابود کردنش آفریده، از راه مهر و کین، هر دو را نابود می‌کند. المیرا محب‌علی: رقابت ایشتار برای همخوابگی با گیلگمش، در تقابل و رقابت با انکیدو و دوستی با او نیست که شاید نوعی از همجنسگرایی باشد؟

شروین وکیلی: راستش فکر نکنم چنین باشد. طی دهه‌های گذشته میان پژوهشگران نوعی تب همه‌گیر شده که همه چیز را به همجنسگرایی حمل کنند. هیچ اشاره‌ی جنسی‌ای به رابطه‌ی انکیدو و گیلگمش در متن وجود ندارد و این در شرایطی است که متن تابوهای جنسی را اصلاً رعایت نمی‌کند و بسیار بی‌پرده در این موارد سخن می‌گوید. پیوند این دو از جنس مهر میان دو جنگاور است و یک جاهایی چنین می‌نماید

که هر دو جلوه‌هایی متمایز از یک موجود هستند. پس، با اتحاد هویت‌شان سر و کار داریم و نه پیوند جنسی‌شان.

المیرا محب‌علی: شکایت مردم اوروک - که به خلق انکیدو می‌انجامد - چرا با دوستی گیلگمش و انکیدو حل می‌شود؟! بسیار بعید است که کشتی این دو به هم‌خوابگی همجنس‌گرایانه تعبیر بشود؟

شروین و کیلی: در واقع، انکیدو شبیه به گاو آسمانی است. موجودی است که هم‌آورد گیلگمش آفریده شده و قرار است با او بجنگد و او را در هم بشکند. با این حال، زیرکی گیلگمش و فرستادن زنی به نام شممت این نقشه را به هم می‌زند. زیبایی داستان در همین جاست که گیلگمش در اینجا با همان سلاح ایشتار به او پاتک می‌زند؛ یعنی از زنانگی کاهن ایشتار، یا همان چیزی که طردش کرده، برای رام کردن و متمدن ساختن هم‌آوردش بهره می‌برد!

المیرا محب‌علی: به هر حال زنان معبد ایشتار اهمیت اجتماعی بالایی دارند، نه؟! شروین و کیلی: بله، هم به عنوان برگزارکنندگان مراسم و هم گاهی در مقام پیشگو موقعیتی بالا داشته‌اند و از آزادی جنسی چشمگیری هم برخوردار بوده‌اند. گرچه گوشزد کنم که روایت هرودوت و یونانیان درباره‌ی روسپیگری مقدس شایعه و افسانه بوده است. اینها زنان کاهنی بوده‌اند که تا زمانی که شوهر نمی‌کرده‌اند در خدمت ایزدبانو قرار داشتند و با رعایت برخی تابوها، مانند وارد نشدن به آبجوفروشی، آزادی جنسی و اجتماعی چشمگیری داشته‌اند!

صبا طهماسبی: در میان عرفا ریختن می‌انگوری بر روی گور بسیار پررنگ و پراهمیت می‌باشد و بعدتر در ایران جای خود را به گلاب داد. آیا می‌توان گفت که این ریشه در قربانی کردن برای ایزدان و ایزدبانوان دارد یا یک سنت جدید است؟

«یاران به موافقت چو دیدار کنید / باید که ز دوست یاد بسیار کنید

چون باده خوش‌گوار نوشید به هم / نوبت چو به من رسد نگوئسار کنید».

شروین و کیلی: صبا جان، اصولاً این سنتی دیرینه بوده که پس از نوشیدن شراب یا مایعی آیینی ته جام را بر زمین می‌پاشیدند. این را نوعی پیشکش کردن قربانی به گیتی/ایزدان به حساب می‌آوردند: «اگر شراب خوری، جرعه‌ای فشان بر خاک / از آن گناه که نفعی رسد به غیر، چه باک!»

علیرضا کسمائی مقدم: در اسطوره‌ی دوموزی اهمیت گریه کردن و عزاداری کردن در تمدن ایرانی آشکار است. امروز پیچیدگی این باور را در رفتار جامعه کاملاً احساس می‌کنیم. «چشمی که در عزای امام بگرید آتش دوزخ را نمی‌بیند». یا اهمیت دختران برای پدران هنگامی بیشتر می‌شود که بر سر مزارشان گریه کنند. پامنبری‌های گریه‌ساز نمونه‌هایی از پیچیده شدن گریستن در تمدن ایرانی است: «چند می‌گیری گریه کنی؟». غم نیز جدای از پریشانی در تمدن ایرانی جایگاهی خاص دارد:

«غم تو خجسته بادا که غمی است / جاودانه ناله شام و سحر شکر که ضایع نگشت / دل بر دلدار رفت جان بر جانانه شد / مژه سوزن رفو کن نخ آن ز تار مو کن / که هنوز وصله دل دو سه بخیه کار دارد / بگذاشتیم غم تو نگذاشت مرا / حقا که غمت از تو وفادارتر است». گمان می‌کنم یک سابقه‌ی ژنتیکی در بخش ساقه‌ی مغز، جمعیت ما را بیشتر پذیرای غم کرده که در بستر تحولات تاریخی فراز و فرود مختلفی داشته‌ایم!

شروین و کیلی: سنتهایی گوناگون برای سوگواری وجود داشته است، علیرضا جان. مثلاً زرتشتیان و بوداییان به مویه و گریه انتقاد داشته‌اند و حتا در *ارد/ویراف‌نامه* می‌خوانیم که مویه‌کنندگان بر مرده در جهنم جایی ویژه دارند. مزدکی‌ها هم چنین بوده‌اند و رسم صوفیانه‌ی تدفین با آواز دف و تنبور و سرودخوانی از ایشان به یادگار مانده است. در مقابل، سنت مویه بر مردگان هم جاهایی رایج بوده است. در بلخ -که زادگاه و مرکز دین زرتشتی است- آیین مویه‌ی مغان را هم داشته‌ایم که شبیه مراسم آدونای و سوگ دوموزی بوده است.

ژینا صادقی: منظور این هست که غم به گونه‌ای در فرهنگ پارسی بزرگ داشته شده؟! در روانشناسی

به این که از غمگین شدن لذت ببری مازوخیسم نمی‌گویند؟

علیرضا کسمائی مقدم: نظر من هم همین است. درباره‌ی قسمت دوم به نظرم غم از پریشانی جدا

نشده است.

شروین وکیلی: ژینا جان، قدری در این مورد تردید دارم. مشاهده‌ی میدانی‌ام چنین بوده که در مراسم

سوگواری دو طیف کاملاً متفاوت از افراد، دو رده‌ی کاملاً ناهمسان از عواطف و هیجانها را بروز می‌دهند.

بدنه‌ی مردم به چشم کارناوالی به آن نگاه می‌کنند و پیوندشان با این مراسم از جنس نذر کردن خوراک و

شرکت در خوردن غذای آیینی است، به همراه اجرای نوعی رژه‌ی آیینی که تبارش را تا مراسم آکیتو می‌توان

عقب برد. در این مراسم ارتباطهایی هم میان دختران و پسران جوان برقرار می‌شود که این سویه هیچ نشانی

از غم و اندوه ندارد و کاملاً آیینی جمعی و وحدت‌بخش و افزایش‌دهنده‌ی قلبم است. یک رده‌ی دیگر از رفتارها

را هم در پیوند با آن داریم که به طور خاص به مجالس روضه‌خوانی مربوط می‌شود. در اینجا تا جایی که من

دیده‌ام برخی از مردم برای ریاکاری و نمایش دینداری می‌آیند و برخی دیگر برای تخلیه‌ی هیجان‌ات‌شان.

یکی برای عقب افتادن اجاره‌خانه‌اش گریه می‌کند و آن یکی از این رو که فرزندانش به او بی‌احترامی کرده‌اند.

این بیشتر تخلیه‌ی غم است تا بازتولید و تشدید غم. بعد از روضه‌خوانی‌ها هم خودشان می‌گویند «سبک

شده‌اند» و نه سنگین! در کل، این آیین‌ها به نظرم مازوخیستی نیست و نوعی تخلیه‌ی عاطفی گروهی است.

حالا این وسط بعضی‌ها که به سرشان قمه می‌زنند، خب، لابد سرشان سزاوار قمه است!

علیرضا کسمائی مقدم: شما با نظرم موافق‌اید یا مخالف که این غم گسترش یافته؟

شروین وکیلی: نه علیرضا جان، با تو موافق نیستم. با هیچ معیاری مردم ایران غمگین‌تر از دیگر

کشورهای دنیا نیستند. با توجه به بلاهایی که طی دو قرن گذشته سرشان آمده، همچنان مردمی شادخوار و

شوخی و سرزنده هستند. کافی است استعمار و کشتارها و قحطی‌ها و جنگ و انقلابها و اشغالهای خارجی را - که پیاپی بر سر مردم هوار شده- در نظر بگیری و روحیه‌ی مردم را بنگری و آن را مثلا با وضعیت کشورهای دیگری مقایسه کنی که لطمه‌هایی کم‌شمارتر و کم‌دامنه‌تر و زودگذرتر داشته‌اند و هنوز درگیر ترومای جمعی‌اش هستند. جایی مگر ایران‌زمین را می‌شناسی که دو بخش‌اش (ایران و عراق) هشت سال با هم بجنگند و کشتارهایی چنین وحشتناک میانشان انجام شود و پس از ده سال مثل امروز دوباره با هم پیوند و مهر داشته باشند؟

محسن ظاهری: در نقشه‌ی جهانی «شادمانی» که ایران در رده‌ی خوبی نیست.

شروین وکیلی: طبیعی است که چنین باشد. با این وضعیت اجتماعی‌ای که داریم اصلا این که ما روی آن نقشه حضور داریم خیلی جای تامل دارد!

مینا حسنی: آیا رواج اندیشه‌ی محروم و مهجور بودن زنان ایرانی از دوران قاجار، به‌ویژه عصر ناصری، شکل گرفته است؟ چرا که در این دوران و پس از آن موج نویسندگانی را داریم که با حیرت و حسرت از سفر فرنگ برگشته و به نخستین موضوعاتی که اشاره می‌کنند، آزادی زنان اروپایی و مقایسه‌ی آنان با زنان ایرانی است؟ پرسش دیگر اینجاست که آیا عکس این ماجرا شکل گرفته است؟ یعنی جهانگرد یا سیاست‌مداری بوده که وارد ایران شود و از آزادی جنسی زنان ایرانی تعریف کند و آن را شرح دهد؟

شروین وکیلی: بله دقیقا چنین است مینا جان. این اندیشه، که زنان ایرانی پرده‌نشین هستند و زیر ستم، بخشی از گفتمان تجددخواه عصر مشروطه است. بیشتر کسانی هم که در این باره می‌نویسند اصولا در ایران زندگی نکرده‌اند و ساکن بخشهای حاشیه‌ای و مستعمره‌شده‌ی ایران‌زمین هستند؛ مانند طالبوف و آخوندزاده. این گفتمان کم‌کم تشدید می‌شود تا پس از انقلاب اسلامی که با تجربه‌ی بنیادگرایی مذهبی گره می‌خورد و نیرومندتر و از جنبه‌هایی تخیلی‌تر هم می‌شود! گزارش سفرنامه‌نویسان اروپایی از ایران به زیبایی

و تجمل و باسوادی زنان ایرانی اشاره دارد؛ اما بیشتر در گفتمان تخیلی دیگری سهیم است و آن هم تصویر افسانه‌آمیز و تخیلی اروپاییان از حرمسراها شرقی است. پس، در اینجا با شکل دیگری از تحریف داده‌های تاریخی سر و کار داریم.

زهره نیکو: تصویر واقعی حرمسراها شرقی چگونه بوده؟

شروین وکیلی: زهره جان، در این باره مقاله‌ای دارم و سخنرانی‌ای هم کرده‌ام. یادآوری کنید که برایتان روی تخته سفید بگذارم. خلاصه‌اش این که اصولاً کارکرد شبستان/ حرمسرا سیاسی بوده و نه جنسی. برخلاف تصور فرنگی‌ها، حرمسرا فضایی مرموز و پردسیسه و انباشته از لذتهای جنسی ممنوع نبوده و نهادی گسترده و روشن و بزرگ بوده با سلسله مراتب روشن و کارکرد سیاسی عیان و اثرگذار. شبستان - که امروزه با تعبیر عثمانیها حرمسرا نامیده می‌شود- در دوران پیشامدرن تنها نهاد سیاسی زنانه بوده و کل سیر تاریخ سیاسی ایران را تعیین کرده است.

علیرضا کسمائی مقدم: باروری، تغذیه‌کنندگی، جنگاوری، وفای به عهد و دوست داشتن از مهم‌ترین صفتهای ثبات و پایداری شهرنشینی است که در اسطوره‌های آناهیتا و میترا دیده می‌شوند. مقدس شدن این عوامل می‌تواند عوارض جانبی نیز داشته باشد؛ مانند تقدس باروری. زنان و مردانی که به دلایل زیستی ناباروراند پلید و اهریمنی به حساب می‌آیند.

شروین وکیلی: البته همیشه هم چنین نیست. ناباروری زنان در فقه زرتشتی صورتبندی شده و زنان برای آن نکوهش نمی‌شوند یا اهریمنی شمرده نمی‌شوند.

علیرضا کسمائی مقدم: بسیار مهم است که در ایران باستان ادیانی بر اساس گیاهان روان‌گردان وجود داشته است؛ مانند ال.اس.دی، لبرزیک اسید و دی اتیل آمید. اینها در میان سرخپوستان مبنای آیینی خاصی داشته‌اند. نوشیدنی مقدس مهر، شراب انگوری، به علت ساختار مولکولی الکل به سرعت در ابتدای دستگاه

گوارش جذب شده و سریعاً می‌سوزد و سرخی گونه و انرژی و حرارت زیاد می‌آفریند که مناسب جنگاوری است. افوریا با شادمانی‌ای که به همراه می‌آورد با نوعی خلسه مقایسه می‌شود؛ اما فریون در دسته‌ی داروهای روان‌گردان جای روشنی ندارد و به گمانم افسرداسه جایگزین مناسب‌تری برای آن باشد. افسردین به علت تحریک عمومی سیستم آدرنرژیک شرایط بدن را برای جنگاوری کاملاً مهیا و آماده نگاه می‌دارد.

شروین و کیلی: بله، همه‌ی نوشابه‌های آیینی قدیمی اثری روان‌گردان داشته‌اند و شراب انگوری و هوم نیز چنین بوده است.

علیرضا کسمائی مقدم: به نظرم انتخاب شما برای فریون، معادل هوم، اشتباه است. افسرداسه جایگزینی مناسب‌تر است.

شروین و کیلی: این بحثی مفصل است علیرضا جان. مقاله‌ای در این مورد دارم که برایتان گذاشته‌ام. اگر پیشنهاد بهتری داشتی خوب است که بنویسی‌اش و روی تخته سفید برای دوستان می‌گذاریمش.

صبا طهماسبی: نظرتان درباره‌ی این دو جمله چیست: «زنان وقتی متولد می‌شوند زن می‌شوند.» و «اگر به جای استفاده از عنصر مردانه‌ی عدالت عنصر زنانه‌ی شفقت را وارد فرهنگمان کنیم، زنان جایگاه واقعی خود را خواهند یافت.»؟

شروین و کیلی: بله صبا جان، دو نگاه داریم: سیمون دوبووار می‌گوید که زنان زاده نمی‌شوند، ساخته می‌شوند و این نگرش غالب در میان فمینیست‌هاست. در ضمن، همین گروه معتقداند که مرد زاده می‌شود که خوارشماری زنان در این میان به نظرم نمایان است. تا جایی که من می‌دانم هم زنان و هم مردان با جنسیت‌شان زاده می‌شوند و بعد زیر تاثیر از نهادهای اجتماعی شکل می‌گیرند. تمایز مهم میان زنان و مردان هم در آن است که زنان بیشتر برای ارتباط کلامی و پروردن بدن‌ها تخصص یافته‌اند و از سویی دیگر، ارتباطات مردان بیشتر غیر کلامی است و برای جنگیدن و شکار، یا کشتن بدن‌ها، سازگاری بیشتری دارند. با این حال،

نباید این تمایز را به امور اخلاقی تعمیم داد. زنان در همان ارتباطهای کلامی ممکن است خشونت‌هایی پردامنه‌تر و وخیم‌تر از خشونت شکارگری را اعمال کنند.

افسانه یزدانی‌نیا: اگر می‌شود مقاله‌ی خانم دکتر آشوری را در تخته سفید بگذارید تا ببینیم چگونه می‌شود برای قطع وابستگی و مهر شدید به کسی، از مرگ آن شخص خوشحال و راضی شد؟
شروین وکیلی: نمی‌دانم کدام مقاله را می‌گویید افسانه جان. اگر از دوستان کسی نشانی‌اش را دارد روی تخته سفید بگذارد.

افسانه یزدانی‌نیا: همان مقاله که به اشعار مهرآمیز درباره‌ی دختر خاقانی و جمع‌پذیری‌اش با اشعار ضد‌آنهايي که خاقانی سروده، اشاره دارد و فرمودید خانم دکتر آشوری نوشته‌اند.
شروین وکیلی: مقاله نیست افسانه جان، بخشی از سخنشان در نشست پیشین سیمرغ بود که روی کانال نگارستان در دسترس هست.

بحث مسکلی: نشست پنجاه و پنجم - شنبه ۲۳ شهریورماه ۱۳۹۸

شروین وکیلی: پیشنهادهایم برای محور بحث: (۱) در دوره‌های گوناگون تاریخ ایران پویایی دو جریان زاهدانه‌ی زن‌ستیز و بدنه‌ی فرهنگ ایرانی که ستاینده‌ی نیروهای زنانه بوده چگونه بوده است؟ آیا دوره‌هایی بوده که نیروهای زن‌ستیز در بطن جامعه گسترده‌تری داشته باشند؟ (۲) اسناد و منابع قرون میانه تا چه اندازه ادامه‌ی نظمی است که در دوران هزار ساله‌ی مورد بررسی مان در درس گفتارهای هفته‌ی گذشته دیدیم؟ آیا پس از اسلام چرخشی در این زمینه رخ داده است؟ (۳) چرا با همه‌ی این حرفها شمار زنان دانشمند و هنرمند و سیاستمدار این قدر اندک بوده است؟

علیرضا کسمائی مقدم: نابرابری در جمعیت‌های انسانی ریشه در توانایی در جنگاوری و روحیه‌ی انحصارطلبی در میان گونه‌ی ماست. فرموده بودید کار اجباری، ارزش اقتصادی کار اجباری، نبود حقوق مدنی، نداشتن اجازه‌ی جابه‌جایی محل کار، ممکن نبودن آموزش نظامی و داشتن سلاح و در نهایت خرید و فروش انسانها از شاخص‌های یک نظام برده‌داری به حساب می‌آید که در تمدن اروپایی به حد کمال خود می‌رسد. زنان در انحصارطلبی مردسالاری تا حدودی از این شاخص‌ها محروم هستند؛ از جمله نبود حقوق مدنی و دریافت حقوق شخصی و داشتن مالکیت زمین به عنوان مهم‌ترین وسیله تولیدی در سیستم‌های تولید کشاورزی. نخستین مردمانی که برای زنان حقوق مدنی مالکیت زمین، دریافت حقوق برای استقلال مالی و اقتصادی، امکان آموزش نظامی و سلحشوری را قائل شدند در تمدن ایرانی رشد کردند. این سطح بالای

فرهنگی ناشی از حکومت فراگیر ایران زمین، ارتباط گسترده‌ی جمعیت‌ها با یکدیگر، گسترش نویسی و تلاقی افکار و اندیشه‌ها با روند انحصارطلبی مقابله می‌کند. آنچنان که تمدن ایرانی نخستین تمدنی است که تولیدکنندگان بسیاری را می‌پروراند که زنان و مردانی حقوق‌بگیر هستند نه بردگانی به بیگاری کشیده شده. گویی در اروپای قرن نوزدهمی‌ای به سر می‌بریم، آن هم نه به تنگدستی پرولتاریای آواره از روستاها یا کشاورزانی که مالیات مقبولی از دسترنج خود به مالکان می‌پردازند(!). می‌بینیم تمدن مصری پس از تلاقی با ایرانیان ارتقای فرهنگی پیدا کرد. قراردادهای ازدواج میان شوهر و پدرزن به قرارداد میان زن و شوهر تبدیل شد. روند معکوس این جریان در اثر هجوم کوچگردان جنگاور چگونه است؟ کوچگردانی که بر اثر بحران جمعیت و به طمع غارت ثروت‌های انباشته‌شده در تمدن کهن ایرانی خاک این مرز و بوم را درنوردیدند. به‌ویژه به یورش سوم و چهارم اقوام سامی اشاره‌ای بفرمایید.

شروین و کیلی: علیرضا جان، جمع‌بندی درستی بود؛ اما پرسشت را درنیافتم. در یک جمله پرسش را خلاصه می‌کنی؟

علیرضا کسمائی مقدم: روند معکوس رشد فرهنگی در تاثیر از یورش سوم و چهارم اقوام سامی چگونه بوده است؟

شروین و کیلی: در این یورشها همان الگویی را می‌بینیم که در همه جای دیگر هست. همیشه قبایل کوچگرد به شهرها هجوم می‌برند و منابع انباشته‌شده در آنها را غارت می‌کنند و به این ترتیب روند توسعه‌ی شهرنشینی و سیر پیچیدگی را دچار وقفه می‌کنند. حمله‌ی هونها و ژرمن‌ها به روم و هجوم مغولها و ژاپنی‌ها به چین نمونه‌هایی از این الگوی عام جهانی هستند. با این همه، در ایران زمین دو تفاوت چشمگیر می‌بینیم که در حمله‌ی اعراب هم نمود داشته است: نخست آن که ایران زمین خاستگاه هر دو سبک زندگی کشاورزانه و یکجانشینانه است و از ابتدای کار تا دوران رضا شاه قبایل کوچگرد ما یک شاخه‌ی یکجانشین و شهری و

شهرنشینان هم بیشتر دنباله‌ای در قبایل کوچگرد داشته‌اند. در ایران این دوقطبی یک طیف و پیوستار بوده و کوچگردان و یکجانشینان دو گروه متمایز از نژادها و زبانهای متفاوت نبوده‌اند؛ دوم آن که در ایران دو نوع حمله‌ی کوچگردان را داشته‌ایم. غارتگرانی که از بیرون از قلمرو تمدن ایرانی یا حاشیه‌ی بیرونی‌اش می‌آمده‌اند و ویرانی‌های بسیاری به بار می‌آوردند. مانند مقدونیه‌ها، مغولها، روسها و راستش را بخواهید انگلیسی‌هایی که کوچگردانی دریانورد بودند. در مقابل، تحرکهای درون تمدنی را هم داریم و اقوام ایرانی هم هر از چندی به مراکز قدرت و جمعیت حمله می‌بردند؛ مانند عربها، ترکها و افغانها. خسارت این رده‌ی دوم بسیار کمتر بوده و به همان دلیلی که گفتم به سرعت ترمیم می‌شده است. سرعت ترمیم هجومها از این دست در ایران حدود نیم سده و سرعت هجومهای بیرونی حدود یک قرن بوده است. این تهاجم‌ها مقایسه‌پذیر با اثر هجومهای بیرونی بر تمدنهای چینی و اروپایی نیست که بیشتر برگشت‌ناپذیر بوده است. مثلاً دولت روم را به کلی از بین برد یا تمدن چینی را با وقعه‌ای دیرپا روبه‌رو کرد.

آیه شهابی: تعدادی از روشنفکرهای عرب معتقداند زنان در عربستان پس از اسلام و در اثر آمیختگی فرهنگی با ایرانیان بود که آزادیها و حقوق اجتماعی‌شان را از دست دادند!

شروین وکیلی: اینها چه کسانی هستند آیه جان؟ حرف عجیبی است و چندان نشانی از فکر روشن نمی‌دهد!

آیه شهابی: من از کتاب لیلا احمد این برداشت را کرده‌ام. اگرچه اشتباهات چشمگیری نیز دارد، ولی ظاهراً این طرز فکر وجود دارد! موافقم که این کج‌اندیشی و تعصب هست تا روشنفکری.

شروین وکیلی: بله، لیلا احمد متأسفانه حرفهای بسیاری را در کتابش بر مبنای تخیلاتش آورده است. شرایط زندگی در عربستان - که بخشی از قلمرو ایران بوده - پیش و پس از اسلام مقایسه‌پذیر با روم و چین همزمانش نبوده است. طبیعی است که در مراکز شهری و پیچیده‌تر این آزادی حقوقی بهتر تدوین شده و

نظام یافته بوده است. البته این هم هست که قبایل کوچگرد عرب در حجاز ظاهراً بسیار بدوی و ابتدایی بوده‌اند و زنان این جوامع حقوقی بسیار نزدیک به مردان دارند، اما هر دو در عمل تابع مطلق قبیله هستند. آنچه در مکه و مدینه می‌بینیم اتفاقاً انحرافی از سنت قبیله‌ای عشایر عرب است و این مهم است که اسلام در فضایی شهری و تجاری ظهور پیدا کرده و نه در میان رومه‌داران حجاز.

علیرضا کسمائی مقدم: در مورد روند فرهنگی و حقوق زنان چه؟

شروین وکیلی: چند نکته را باید درباره‌ی هجوم اعراب به ساسانیان در یاد داشت: نخست آن که، چنان‌که بحث کردیم، شرایط حقوقی و اجتماعی زنان در قلمرو دولت ساسانی به شکلی قیاس‌ناپذیر از دیگر جاهای دنیا بهتر بوده است و در حجاز و مرکز ظهور دین اسلام هم چنین بوده است. چنان‌که همسر اول پیامبر، خدیجه، مالک کاروان تجاری و همسر آخر پیامبر، عایشه، سرداری بوده که در جنگ جمل شرکت می‌کند. پس، باید این ماجرای زنده به گور کردن دختران و خوار بودن زنان نزد اعراب جاهلی را قدری با احتیاط و نقادانه نگریم؛ دومین نکته آن است که دین اسلام در رده‌ی ادیان و گرایشهای زاهدانه نمی‌گنجد و برعکس ستاینده‌ی صریح، و حتا گاهی زیادی صریح!، قلبم است. با این همه، از همان ابتدای کار یک گرایش زاهدانه‌ی متمایل به مسیحیت در میان اصحاب پیامبر وجود داشته که بعدتر نماینده‌اش عمر بن خطاب می‌شود.

علیرضا کسمائی مقدم: عدم خشونت و خونریزی در دین زرتشتی به پلید شدن خونریزی و سپس به پلیدی خون منجر می‌شود. برای همین، زنان در دوران دشتان نجس انگاشته شده و باید از ارتباط جنسی با آنان پرهیز کرد و باید از محل زندگی نیز دور نگه داشته شوند. این نجاست در فقه اسلامی هم ادامه پیدا کرده است.

شروین وکیلی: علیرضا جان، البته تابوی خون در همه‌ی جوامع هست و منحصر به ایران نیست. در جوامعی مانند ایران که وسواسی درباره‌ی بهداشت دارند، این تابو در قالب آلودگی و دو قطبی پاک/نجس صورتبندی شده است. شکل‌هایی دیگر از این تابو را در همه‌ی جوامع داریم و خون اصولاً مایعی بحث‌برانگیز بوده است. شاید شنیده باشید که همین دیروز دختری جوان در آفریقا، به دلیل سرافکنندگی‌اش برای دستان شدن، خودکشی کرد. گرچه به حریم فرهنگی متفاوتی هم تعلق داشت.

علیرضا کسمائی مقدم: به هر حال این نظر درست است یا نیست؟

شروین وکیلی: این که تابوی خون در همه جا داشته‌ایم، طبعاً ایران را هم شامل می‌شود. این که در ایران تابوی دستان زنان با دو قطبی پاک/نجس صورتبندی می‌شده ویژه‌ی ایران است و از وسواس درباره‌ی پاکیزگی برخاسته که ظاهراً خاستگاهش هم دین زرتشتی است.

علیرضا کسمائی مقدم: بخشی از احکام اسلامی امضایی بوده و از سنت‌های قبایلی برگرفته شده، اما تا حدودی از احکام فقهی زرتشتی هم وام‌گیری شده است؛ مانند نیمه ارث بردن دختران نسبت به پسران. شروین وکیلی: بله چنین بوده است. مناسک اغلب بومی حجاز و یمن است و فقه بیشتر بازسازی قوانین ادیان کهن‌تر ایرانی. فقط توجه داشته باشید که ما یک فقه اسلامی و یک فقه زرتشتی نداریم. سنت‌های متفاوتی در مذاهب هر دو شاخه از ادیان داریم.

علیرضا کسمائی مقدم: آیا مالکیت زنان بر زمین در مسیحیت مورد پذیرش نیست؟ در تورات چگونه است؟

شروین وکیلی: در مسیحیت نستوری که ایرانی است به ندرت و با استثنا این را داریم و در مسیحیت‌های بیرون از قلمرو ایران، کلیسای ارتدوکس و پروتستان و کاتولیک، تا حدود صد سال پیش زنان به کل محروم از مالکیت اموال غیرمنقول بوده‌اند. در تورات اشاره‌هایی به مالکیت زنان بر اموال کلان هست،

اما باز دوقطبی‌ای را داریم. زنان یهودی در ایران بیشتر مالک زمین بوده‌اند و از اموال غیرمنقول ارث می‌برده‌اند، اما در اروپا چنین نبوده است.

علیرضا کسمائی مقدم: سیستم تک‌همسری تنها سیستم مورد پذیرش در مسیحیت می‌باشد؟ در اروپای مسیحی چندهمسری نداریم؛ اما خانواده‌های گسترده را از دیرباز در ایران زمین داشته‌ایم. در میان قبایل عرب یک زن در طول زندگی خود با افراد گوناگون زندگی می‌کرده و از فردی جدا شده و به دیگری می‌پیوندد. این از نظر عرفی قبیح به نظر نمی‌رسد؟

شروین وکیلی: بله، در مسیحیت کلاسیک، ارتدوکس و کاتولیک، تک‌همسری مطلق را داریم و اصولاً چارچوبی به شدت زاهدانه و لذت‌ستیز را. عذب ماندن کشیشان کاتولیک و ناممکن بودن طلاق و این‌که نزدیکی زن و مرد فقط باید با هدف تولید بچه انجام پذیرد، نمونه‌های این ماجراست. پروتستان‌ها بعدتر درباره‌ی ازدواج کشیشان تجدید نظر کردند و در بیشتر فرقه‌های ارتدوکس هم کشیشان می‌توانند زن بگیرند. مورمون‌ها هم چندهمسری دارند؛ اما بسیار زیر تاثیر اسلام تحول پیدا کرده‌اند.

علیرضا کسمائی مقدم: ارتباط جنسی با محارم و زنا با محارم به عنوان تابو در بیشتر فرهنگ‌ها وجود دارد و احتمالاً این تحریم فقط به خاطر مسائل زیستی نیست. در صورت امکان در این باره توضیح دهید.

شروین وکیلی: چرا علیرضا جان، دلایل زیست‌شناختی دارد و مختص انسان هم نیست. در همه‌ی جانوران آمیزش با افراد همخون، والدین یا خواهر و برادر، با یک برنامه‌ی عصب‌شناختی مهار می‌شود که مدارهایش شناسایی هم شده. برای این است که جفتگیری کدهای ژنتیکی نزدیک به هم احتمال ابتلا به بیماری‌های وراثتی را به شدت بالا می‌برد. به همین دلیل است که در جوامع انسانی قوانین چندانی برای منع زنا با محارم نداریم و قوانین بر زنا متمرکزاند. مردم خود به خود با کسانی که به لحاظ ریختی و بویایی از

حدی آشناتر و نزدیک‌تر باشند جفتگیری نمی‌کنند. این بحث زنای با محارم در مقام میلی جهانی را فروید رواج داده که به نظرم روشن است نظرش نادرست بوده است. در طیف امیال جنسی، رواج چنین میلی در حد میل جفتگیری با جانوران یا اشیای بی‌جان است!

علیرضا کسمائی مقدم: خشونت در احکام را از زمان حمورابی به یادگار داشته‌ایم. آیا خشونت در احکام را در فقه زرتشتی نیز داریم یا زمینه‌ی آن به تدریج در حال شکل‌گیری است؟ حکم ارتباط جنسی با زن دشتان مرگ است و نیز حکم کسی که بی‌دلیل زن خود را طلاق دهد. ارتباط جنسی میان زن و مرد خارج از عرف اجتماعی دارای هیچ مجازات مشخصی نیست؟

شروین وکیلی: بله، به‌ویژه در *وندیداد* - که فقه زرتشتی در دوران هخامنشی است - قوانین سفت و سخت و خشنی داریم و برای همین هم احتمالاً هرگز اجرا نمی‌شده است!

علیرضا کسمائی مقدم: در درس‌گفتارهای پیش‌سه‌مورد به نظرم قابل‌بازنگری است: اول این که خدایان انکیدو را نه برای پاسخ منفی به ایشتار، بلکه برای دور شدن از دادگری و چوپانی مردم و دست‌یازیدن به نوعروسان و بی‌بندوباری جنسی گیلگمش آفریدند. همچون ضحاک که به دلیل رویگردانی از داد جمشید به وجود آمد و خاک ایران‌زمین را به مدت هزار سال در زجر و تلخکامی قرار داد. ایشتار پس از ساختن معبد بزرگش به وسیله‌ی گیلگمش پیشنهاد همخوابگی به وی را داد که با پاسخ منفی او روبه‌رو شد. دوم این که تبار مراسم آیینی عزاداری را تا مراسم آکیتو عقب بردید که گمان می‌کنم آکیتو آغازگاه مراسمی است که امروز جشن نوروز نامیده می‌شود. پیشینه‌ی مراسم عزاداری را هم تا زمان عزاداری برای دوموزی در ایران شرقی و سیاوش می‌توان عقب برد. سوم این که افدرا گزینه‌ی مناسب‌تری است برای هوم نسبت به فرفیون (*eu forbi a*) و قارچ موسکارینا (*Ami t a muscari na*) که در مقاله‌ی ارزشمند خود به اشتباه فرفیون را برگزیده‌اید.

شروین و کیلی: بله، همه‌ی اینها جای بحثی بسیار دارد.

بهنوش عافیت‌طلب: ریشه‌ی زن‌ستیزی در جوامع چیست؟ چه عواملی باعث می‌شود برخی جوامع

زن‌ستیزتر از جوامع دیگر شوند؟

شروین و کیلی: گمان می‌کنم ما با یک الگوی جهانی ستیز با خود روبه‌رو هستیم که در قالب دشمنی با تن، لذت، زمین، زندگی و زن نمود پیدا کرده است. تا جایی که من دریافتم این نوع منش‌ها در حاشیه‌ی تمدنهای بزرگ و در مناطقی ظهور می‌کرده که سطح پایینی از پیچیدگی داشته‌اند و از فقر منابع در رنج بوده‌اند و همچنین در همسایگی مراکز پیچیده‌تر و مرفه‌تر می‌زیسته‌اند. بنابراین، به عقب‌ماندگی و غیاب قلبم خود آگاه می‌شده‌اند. در این مناطق است که چنین شکلی از نفرت از قلبم همراه با ستایش رنج و پوچی و مرگ و ضعف رونق پیدا می‌کند. پیدایش اندیشه‌ی بودایی و افلاطونی در حواشی شرقی و غربی دولت هخامنشی به نظرم نمونه‌ی کلاسیک این ماجراست و همچنین ظهور مسیحیت در حاشیه‌ی دولت روم. این همان است که نیچه به مسیحیت منحصرش دانسته و کل فلسفه‌اش نقد و واسازی آن است. به نظرم این نقد درست و زیرکانه است؛ با این حال موضوع را محدود به قلمرو اروپایی دیده است.

مینا حسنی: نکته‌ی جالبی است که گفتید زن‌نماینده‌ی لذت است و مبارزه با زن مبارزه‌ای نمادین با

نفس و لذت دنیوی به حساب می‌آید.

شروین و کیلی: بله، زن با لذت و زاینده‌گی و بنابراین تنانگی و گیتی هم‌تا شمرده می‌شده است.

بهنوش عافیت‌طلب: در چین هم همین توجیه را دارد؟

شروین و کیلی: در چین تابوهای زاهدانه‌ی کمتری داریم که به طور خاص در دین بودایی صورتبندی

می‌شود. حوزه‌ی تمدن چینی به طیفی گسترده از لذتها میدان می‌دهد و مشروع‌شان می‌شمارد که بسیاری‌شان

از دید ما نااخلاقی و حتا جرم محسوب می‌شود. رگه‌های زهد در آن منطقه از راه دین بودایی وارد شده و

چندان درونزاد نیست. تنها شاخه‌ی زهدی که در قلمرو خاوری درونزاد است به لامائیسیم مربوط می‌شود که باز آن هم آمیخته‌ای از شمنیسم و دین بودایی است.

افسانه یزدانی‌نیا: بودا که از منابع قلبم برخوردار بوده و منابع لذت تنانه در همه جوامع وجود داشته اند، (همه جوامع از مرد و زن تشکیل شده اند.) پس اندیشه‌های زهدگرایی در زمینه جنسی از کمبود نمی‌تواند ناشی شده باشد. این اندیشه‌ها با فکر تعالی طلبی و برخاستن از سرشت حیوانی، شکل گرفته است. صاحبان این اندیشه‌ها میان سرشت حیوانی و تعالی روحی قائل به جمع‌پذیری نبوده‌اند، چه برسد به اینکه از این میل، برای ارتقای روحی بهره بجویند.

رها مژده: در گفتار این هفته در هر یک از دوره‌های هخامنشی، اشکانی و ساسانی با قوانینی آشنا شدیم که در جهان باستان، در تقابل با دیگر تمدن‌ها، حقوقی چشمگیر و نسبتاً مدنی را برای زنان قائل بودند. (۱) گفته بودید که اگر در دوران ساسانی به دختری نابالغ تجاوز می‌شده، مرد متجاوز می‌بایست مبلغی پول، به عنوان جریمه، به خود دختر می‌پرداخته. با توجه به اینکه یک دختر بچه هنوز درکی از پول ندارد، آیا این عمل ترویج تجاوز به دختران و پایه‌گذار اخلاق فاحشگی از کودکی نبوده؟ چرا که هر مردی که به اندازه‌ی کافی پول داشته می‌توانسته با خیالی راحت به دختران نابالغ تجاوز کند و در ازای عملش پول بپردازد. از سویی دیگر، دختر بچه‌ای که در ازای لذت‌بخشی تنش پول دریافت می‌کرده به این تحقیر و آسیب‌خو می‌گرفته و اخلاق فاحشگی در جامعه گسترده می‌شده. گرچه به نظر من دریافت پول از طرف زن در ازای بدنش الزاما احترام به شان او نبوده و نیست.

(۲) فرمودید زنان در سه حالت مستوجب طلاق از سوی مردان بودند: جادوگری، زنا و ناباروری. در مقابل، مردان قانونی رسمی برای توجیه عمل زنا داشته‌اند و می‌توانسته‌اند به صورت موازی زن بگیرند. در حالی که زنان به موجب همین عمل مستوجب طلاق می‌شده‌اند. این در واقع بسیار شبیه قوانین ناعادلانه‌ی

جنسیتی جامعه‌ی امروز ایران هست. افزون بر درد و رنج بسیاری که در میان زنان ایجاد کرده باعث ایجاد یک حالت روحی ترس و اضطراب از سوی زن برای خیانت به همسرش شده که به صورت رفتاری وسواس - گونه در جامعه‌ی امروزی هم مشاهده می‌شود. ظاهراً در زمانی که با زنان مثل حیوانات دست‌آموز رفتار می‌شده زنان در جامعه‌ی ایرانی حق و حقوقی داشته‌اند. با این که وضعشان بهتر از زنان دیگر تمدنها بوده، اما متأسفانه همین قوانین دست‌نخورده باعث عقب‌ماندگی زنان جامعه‌ی امروزمان شده است.

۳) چه باعث شده جامعه‌ی ایرانی پس از قرن‌ها قوانینش بوی نا بگیرد و حتا پسرقت کند و در مقابل، جوامع عقب‌مانده‌ی باستان در این مورد گوی سبقت را برابند و رفتار انسانی‌تری را پیش بگیرند؟

شروین وکیلی: رها جان، به فشرده‌گی پاسخ می‌دهم: ۱) تفسیری که از وجود تاوان درباره‌ی تجاوز بوده به نظرم نادرست و تا حدودی عجیب است. مانند این است که بگوییم قانون دیه مشوق مردم به آدمکشی است یا قوانینی که دزدی را با زندان جبران می‌کنند، باعث تشویق مردم به دزدی می‌شوند. اینها شیوه‌ای کیفری برای رویارویی با یک جرم هستند. کیفرهای دیگری هم بوده که یکی‌اش، اگر دختری قربانی باردار می‌شده، پرداختن هزینه‌ی زندگی او و فرزندش بوده است. پس، اینها را نمی‌شود به امری تشویق‌کننده حمل کرد؛ ۲) نه، زنا هم برای مردان و هم زنان ناپسند دانسته می‌شده است؛ اما آن تعبیری که به جرم می‌شود و کیفرهای وحشتناکی که در جوامع زاهدمنش می‌بینیم را نداشته است. اصولاً این را هم در نظر داشته باشید که قوانین مربوط به زنا در همه‌ی جوامع نامتقارن است؛ یعنی همیشه کیفرش برای زنان سنگین‌تر از مردان است. بی آن که این عدم تقارن را توجیه اخلاقی کرده باشم، باید بگویم که این نابرابری دلایل اقتصادی و تکاملی هم دارد. ۳) راستش با تفسیری که درباره‌ی زنان داری مخالف‌ام. این همان گفتمانی است که به ظاهر از زنان هواداری می‌کند، اما با ترسیم تصویری اغراق‌آمیز از ستم‌دیدگی‌شان در واقع تحقیرشان می‌کند. زنان

هم مانند مردان سوژه‌هایی خودمختار و فعال در تاریخ و جامعه‌ی ایرانی بوده و هستند و این تصویری که از آنها ترسیم کردی به نظرم نادرست است.

علیرضا کسمائی مقدم: در آن زمان، از لحاظ جرم‌شناسی، چه مجازاتی برای این گونه مردان در نظر گرفته می‌شده است؟

شروین وکیلی: علیرضا جان، یک قانون منفرد نبوده است. در فقه زرتشتی و حقوق جزایی مفصل درباره‌ی تاوانها و کیفرهای جرمهای گوناگون بحث شده است. برای دقیق‌تر دانستن قوانینش باید کتابهایی مانند *دستان دینیک* و *شایست ناشایست* را بخوانی.

آیه شهابی: برای جرم آنان مثلاً زندان در نظر گرفته نمی‌شده است؟

شروین وکیلی: زندان درباره‌ی مردی که زنش را بی‌دلیل طلاق بدهد یا هزینه‌ی زندگی را به او ندهد داشته‌ایم؛ اما بیشتر تاوان دزدی یا جرمهای دیگر بوده است.

آیه شهابی: این اتفاقاً به نظرم قانون جالبی بوده و نقش بازدارنده در طلاق داشته است.

شروین وکیلی: بله، با آن که طلاق در ایران خیلی آسان‌تر از دیگر جاها بوده - که هنوز هم تا حدودی هست - باز به نظر می‌رسد در دوران ساسانی امری نادر بوده باشد.

آیه شهابی: متوجه بخش سوم پاسختان نشدم. این که از نظر حقوقی وضعیت زنان در تمدنهای دیگر

بهبتر و در ایران‌زمین، نسبت به گذشته‌ی خودش، بدتر شده چه دلایلی دارد؟

شروین وکیلی: خب آیه جان، من قدری در صحت این گزاره تردید دارم. بر مبنای چه متغیرهایی فکر می‌کنی وضعیت زنان در ایران پسرفت کرده است؟ این که عده‌ای عقب‌مانده قوانینی را تدوین کرده‌اند که اجرانشدنی است، شاخص خوبی نیست. از این قوانین پرت در کشورهای دیگر هم هست و اجرا هم نمی‌شود. در ایران هم چنین است؛ یعنی شاخصهای عینی و واقعی نشان می‌دهد که سهم زنان از مشاغل، از

مالکیت منابع و تحصیلات با شتابی خیره‌کننده رو به افزایش است. مهارهای سیاسی بر این رشد به کلی بی‌اثر و فرسوده بوده و بیشتر وقتها هم اثری واژگونه به جا گذاشته است. به نظرم آنچه که در واقع دارد رخ می‌دهد مهم‌تر از چیزهایی است که متحجران روی کاغذ می‌نویسند. عینیت بیرونی آن است که وضعیت زنان ایرانی تباه نشده است. اتفاقا من با دلایلی فراوان فکر می‌کنم نیروی تعیین‌کننده‌ی اصلی در آینده‌ی ایران زمین زنان خواهند بود.

پیمان اعتماد: من در بیشتر روستاهای ایران، مگر در ایلام و کردستان، کار کرده‌ام و شاهد توانایی بسیار و کنشگری زنان بوده‌ام؛ حتا در جایی مانند چوئبده در اروندکنار آبادان یا بندر جاسک. در روستاها همیاری‌ای که زنان در فعالیتهای تعاونی دارند را مردها ندارند.

شروین وکیلی: دقیقا، ربط چندانی به مدرن شدن محیط هم ندارد و همان توانایی باستانی هم برای گسترش کنشگری‌شان بس است.

آیه شهابی: با اینکه من هم گمان می‌کنم حتما زنان ایران در آینده سهم بیشتری در جامعه خواهند داشت؛ اما همین قوانین پوسیده و متحجرانه نقش بازدارنده خود را داشته‌اند و همیشه هم فقط روی کاغذ نبوده‌اند.

رها مژده: با این حرف خیلی موافق‌ام که ساختن آینده‌ی ایران با زنهای ایرانی و حرکت‌های انقلابی زنان در به دست آوردن حقوق انسانی خودشان و حتا مردان این سرزمین میسر می‌شود. گرچه این موضوع نمی‌تواند باعث ندیدن قوانین ناعادلانه‌ی خانواده و جورهایی باشد که سالیان دراز بر زنان ایرانی روا شده!

شروین وکیلی: طبعا منظورم این نیست که چیزی را نبینید. منظورم این است که به چیزهایی که مهم نیست، آن قدر خیره نشوید که از چیزهای ارزشمند غافل بمانید.

رویا تقی‌پور: برداشت من این بود که زنان در صورتی که شبیه مردان دلاور می‌شده‌اند و اهل پیکار و نبرد می‌بوده‌اند، ارزشمند شمرده می‌شدند. انگار زن باید مردانه می‌بود تا احترام بیشتری داشته باشد.

شروین و کیلی: این الگو البته در ایران دوجانبه بوده است. یعنی مردان هم گاه زاینده قلمداد می‌شده و حتا در عرفان ایرانی این که کسی شاگرد کسی دیگر باشد و از او خردی بزرگ را دریافت کند با استعاره‌ی شیر خوردن نشان داده می‌شده است. گمان کنم جمله‌ای از مولانا هست که می‌گوید من از پستان دو مادر شیر خورده‌ام و منظورش شمس تبریزی و استادی دیگر است.

محمدصادق افشاریان: تفکر فمینیسم را بیشتر یک اندیشه‌ی مردستیزانه و تقابل‌جوینده می‌دانید یا این که تفکری خواهان برابری زن و مرد؟

شروین و کیلی: خب، سه موج از فمینیسم داشته‌ایم که اولی به نظرم پیکربندی فلسفی دقیق و درستی داشته و غولهایی مثل جان استوارت میل نماینده‌اش بوده‌اند. همین جریان هم حق رای و برابری حقوق و حق طلاق و مواردی از این دست را برای زنان در غرب ممکن ساخته است. به نظرم موجهای دوم و سوم (دهه‌ی ۱۳۶۰ و دهه‌ی ۱۳۹۰) - که امروز صدایشان را می‌شنویم - نه دستگاه نظری درستی دارند و نه محتوای معناداری. این جریانی سیاسی است که طیفی گسترده از گرایشهای مردستیز، همچین زن‌ستیز و علم‌ستیز را زیر یک پرچم گردآورده است.

سمانه مرادی: آیا شرایط حقوقی بهتر زنان در ایران برای معنادار بودن امور اخلاقی و نااخلاقی در ایران بوده یا به دلیل شرایط مناسب مالی و رفاه جامعه‌ی ایرانی؟

شروین و کیلی: سمانه جان، گمان کنم دلیل اصلی آن سنت باستانی قبایل آریایی قدیمی بوده که زنان هم در جنگ مشارکت داشته‌اند. بنابراین، قدرت سیاسی‌ای نزدیک به مردان داشته‌اند. جالب آن که هندیان پس از جدایی از ایرانیان این سنت را از دست دادند و به یکی از مردسالارترین و زن‌ستیزترین جوامع دنیا

تبدیل شدند. به گمانم زیربنای جامعه‌شناختی قبایل آریایی ایران شرقی خاستگاه این برابری و آزادی بوده است که از هزاره‌ی اول پ.م به بعد، همزمان با آمیختگی جمعیت‌های دیگر با آریایی‌ها، در کل قلمرو تمدنی مان فراگیر شده است.

سمانه مرادی: شاید زیاده‌روی باشد؛ ولی کنجکاوم بدانم که این سنت در قبایل آریایی باستانی چگونه شکل گرفته؟ آیا زنان این قبایل تنها زنانی با توانایی جنگیدن بوده‌اند یا این که خود آن قبایل تفاوت‌هایی داشته‌اند که بستگی به شرایط جغرافیایی یا عواملی دیگر داشته؟

پیمان اعتماد: این پرسش مدتها برای من هم مهم بوده است.

شروین وکیلی: راستش پاسخش را با حدس باید بدهم. گمانم این است که به ظهور سبک زندگی کوچگردانه مربوط باشد. نابرابری جنسی اصولاً در ایران‌زمین هم وجود داشته و در ایران غربی به نسبت چشمگیر بوده است. با ظهور کوچگردی در ایران شرقی است که این الگو تغییر می‌کند. کوچگردی کلاسیک در لحظه‌ای آغاز شد که سوار شدن بر اسب ابداع شد. یعنی سوارکار به جای آن که بر گردونه‌ای بنشیند، مستقیم روی اسب نشست. این نوآوری بسیار مهم بود و هم حرکت قبیله در دامنه‌ی مکانی فراخ‌تر و چراندن گله در دشتهایی گسترده‌تر را ممکن ساخت و هم نیروی نظامی بزرگی را پدید آورد. نکته در اینجا است که رویارویی جنگاورانه روی زمین با سلاح‌هایی مانند شمشیر و گرز و نیزه به حجم عضلانی‌ای وابسته است که آشکارا مردان در آن دست بالا را دارند؛ اما جنگ بر پشت زین اسب - که بیشتر با تیراندازی و کمانگیری پیوند خورده - تقریباً میان زنان و مردان به یک شکل ممکن بوده است. حدس من آن است که موقعیت ویژه‌ی زنان در جوامع آریایی قدیمی از اینجا ناشی شده باشد؛ یعنی ما ایرانی‌ها عمیقاً مدیون اسب‌هایمان هستیم!

بحث هفتگی: نشست پنجاه و ششم - شنبه ۳۰ شهریور ماه ۱۳۹۸

شروین وکیلی: پیشنهادهایم برای محورهای بحث: (۱) بازنمایی زنانگی و مردانگی در آثار ادبی پارسی طی دوران اسلامی چگونه بوده؟ آیا تفاوتی معنادار با عصر پیش از اسلام داشته است؟ (۲) این دو مفهوم در دوران معاصر و از مشروطه تا به امروز چه تحولی پیدا کرده؟ آیا گسستی در آن رخ داده؟ (۳) راهبردهای بازسازی و بهینه‌سازی این دو مفهوم در زمانه‌ی ما کدام است؟

رکسانا احمدی: درباره‌ی پرسش نخست تان می‌خواستم بگویم که اشعاری با مضمون‌هایی زن‌ستیزانه فراوان داریم. اگر کسی بخواهد آنها را مستمسک قرار دهد می‌تواند از جامی و ناصر خسرو نام ببرد تا سعدی و دیگران. پرسشی که مطرح می‌شود این است که تا چه اندازه این متن‌ها گویای حال طبقات گوناگون جامعه بوده‌اند؟ همانطور که اکنون هم نمی‌شود از نوشته‌های نویسندگان و شاعران به طور مستقیم به حال و هوای جامعه رسید.

شروین وکیلی: چنین است، رکسانا جان. همچنین باید آمار گرفت و در کل دید اشاره‌هایی که در گفتمان فلانی یا بیهیای پرتعدادش به جنسیت هست چه قدر برجستگی و مرکزیت دارند. مثلاً نظامی چندین بیت ضد زن دارد؛ اما در سراسر آثارش اشاره به زنان و روابط زن و مرد هم دیده می‌شود. باید دید مثلاً شیرین نسبت به خسرو یا لیلی نسبت به مجنون خوارتر، کم‌عقل‌تر، کم‌شأن‌تر، نادان‌تر، به لحاظ اخلاقی پلیدتر، به لحاظ جنسی بی‌بند و بارتر و ... بازنموده شده است یا نه؟ کافی است کل آثار افراد را بخوانیم تا ببینیم که دقیقاً برعکس است. خود خاقانی که شعرهایی زن‌ستیزانه، حتا درباره‌ی دختر خودش، گفته؛ در اشعارش مدام

چیزهای زیبا و ارجمند و باشکوه را به امور زنانه تشبیه می‌کند و اشاراتش اغلب از سوگیری‌های مردسالارانه خالی است. دیگر فردوسی و سعدی که جای خود دارند.

مریم عاطفی: سیر تاریخی تغییر مفهوم زنانگی و مردانگی خیلی جالب هست. درباره‌ی پرسش سوم، به نظرتان آسیب‌شناسی این مفاهیم در زمانه‌ی ما چگونه است؟

شروین وکیلی: به نظرم یک آسیب خیلی جدی که در این میان نمایان است، برساختگی این مفاهیم در دوران مدرن است؛ یعنی نگرش پسامدرن‌ها و فمینیست‌ها که جنسیت را برساخته‌ای اجتماعی قلمداد می‌کنند منتهی به این شده که مجوزی برای برساختن جنسیت به دست دهند. کافی است فیلمهایی که طی یک دهه‌ی گذشته در هالیوود تولید شده را مرور کنید. این همان دهه‌ای است که دموکراتها با تکیه بر شعارهای رنگین‌کمانی رای طبقات فرودست را جمع کردند تا تبلیغ آشکار و هدفمند همجنسگرایی را بکنند. باز توجه داشته باشید که به نظر من همجنسگرایی گناه یا جرم نیست، اما اختلالی در سازماندهی زیستی میل جنسی هست. مانند این است که رسانه‌ها مدام تبلیغ کنند که دیابت یا کم‌شنوایی یا چیزهایی شبیه به این طبیعی و بدیهی و تا حدودی خوب هستند. سردرگمی درباره‌ی مفهوم جنسیت پیامد این ماجراست و به درازا کشاندن دوران نقش‌یابی جنسیتی نوجوانان را در پی دارد که من آن را اختگی اجتماعی می‌نامم. پس، ملت مدرن تا بخواهند خودشان را در این میدان پیدا کنند، میانسال و کهنسال شده‌اند!

علیرضا کسمائی مقدم: «دوش در حلقه ما قصه گیسوی تو بود/ تا دل شب سخن از سلسله موی تو بود// دل که از ناوک مژگان تو در خون می‌شد/ باز مشتاق کمانخانه ابروی تو بود». «زلف‌آشفته و خوی‌کرده و خندان‌لب و مست/ پیرهن‌چاک و غزلخوان و صراحی در دست// نرگشش عربده‌جوی و لبش افسوس‌کنان/ نیمه‌شب دوش به بالین من آمد بنشست». برای کسی که تا حدودی در دریای ادبیات ایرانی دست و پا زده باشد، تا حدود زیادی طرح معشوق مرد خنده‌دار است. نخست این که می‌دانیم در قرون اولیه در میان ایرانیان

همجنسگرایی و پدوفیلی وجود نداشته؛ ولی بعدها در اثر ارتباط با قومهای مجاور وامگیری شده است. دوم این که ارتباط جنسی محصول روند تکاملی و حاصل پردازش عصبی و واکنش‌های فیزیکی و شیمیایی دستگاه عصبی برای بقای گونه‌های جانوری است. سوم این که همجنسگرایی و پدوفیلی نه اختلال بلکه تعمیمی روانی برای لذت‌جویی جنسی است که در رفتار گونه‌ی ما و بعضی جانوران گسترش یافته است که البته طبیعی نیست. چرا که اندام‌های لازم برای بهره‌گیری جنسی در دو فرد همجنس تکامل نیافته است. اطلاعات این رفتار در طول نسلها در ناخودآگاه افراد ذخیره شده و بر افراد گوناگون اثرگذار بوده است. «مغیچه‌ای می‌گذشت راهزن دین و دل/ در پی آن آشنا از همه بیگانه شد». در حالت‌های پریشانی روانی و حالت‌های گذار در تجربیات عرفانی و بیرون ریختن محتویات درونی، دیدن تصویر مغیچه به مانند نمونه‌ای یا گواهی‌ای درباره‌ی این ادعاست. همچنین به علت نبودن روابط میان زنان و مردان، تابو شدن روابط جنسی و مشکلات اقتصادی؛ همجنسگرایی و پدوفیلی، ارتباط با جانوران و اشیا بیش از دو تا پنج درصد مورد ادعای شروین عزیز است! با نظر من موافق‌اید که همجنسگرایی یک اختلال نیست؛ بلکه تعمیمی روانی است؟

مریم عاطفی: گرچه بحث درباره‌ی همجنسگرایی و موارد مشابه محور اصلی بحث امشب نیست،

ولی منظورتان از تعمیم روانی چیست؟

علیرضا کسمائی مقدم: یک ابتکار است؛ مانند پرواز که در مسیر طبیعی تکاملی گونه‌ی ما نیست.

شروین وکیلی: نه این طور فکر نمی‌کنم، علیرضا جان. به نظرم همجنسگرایی، با تعریف علمی ناتوانی

از ارتباط جنسی با دگرجنسان و انحصار میل جنسی به همجنسان بالغ، یک اختلال رفتارشناسانه-

عصب‌شناسانه است و در سطح زیستی تعریف می‌شود. پس، بیماری‌ای روانی نیست و بر هوشبهر و کردارهای

عادی فرد اثری نمایان ندارد. به همین ترتیب، ایرادی اخلاقی یا جرمی مدنی هم نیست؛ چیزی است مانند

دیابت یا اختلالهای هورمونی دیگری.

علیرضا کسائی مقدم: از دیرباز با روند افزایش پیچیدگی در سیستم‌ها روبه‌رو بوده‌ایم. پس از مهبانگ در فضایی کوچک‌تر از ذرات بنیادی گستره‌ای بیش از دو تریلیون کهکشان شکل گرفته است. می‌بینیم دستگاه عصبی جانوران در راستای فاصله گرفتن افراد نزدیک به هم شکل گرفته است؛ اما این موضوع مانع تعمیم روابط جنسی میان اعضای خانواده در شرایط خاص روانی و اجتماعی نمی‌شود. زرتشتیان در قرون سوم و چهارم هجری و بهاییان در اواخر قرن نوزدهم و اوایل بیستم برای بقای خود مجبور به اجرای فرمان ازدواج با محارم شدند. مجاهدان هم، در شرایط اوایل دهه‌ی شصت، زیر فرمان ازدواج درون‌سازمانی بودند. فکر می‌کنم نگاه دوقطبی خیر و شر یا حق و باطل که خودی را حق و دیگری را باطل می‌بیند، ضمن پلید شمردن دیگری، بعضی خصیلت‌های درون‌گروهی وی را بزرگنمایی می‌کند.

شروین وکیلی: علیرضا جان، باز باید قدری به اسناد نگریست. ازدواج با محارم ظاهراً هرگز رخ نمی‌داده و فقط در دوران و مکانی خاص، اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم هجری در شهرهای اطراف کویر، تدبیری فقهی و حقوقی برای حفظ زمین در درون خانوار بوده است. در کل، فقه زرتشتی بسیار انتزاعی است. مثالش را زدم که گاهی، برای تداوم بقای خانوار، وقتی پسر خانواده پس از ازدواج می‌مرد عروس خانواده از مردی دیگر بچه‌دار می‌شده. آن بچه را به اسم داماد مرده در خانواده‌ی او می‌پرورده‌اند و وارث‌اش می‌شده، بی آن که کوچکترین ارتباط خونی‌ای با او داشته باشد. به نظرم ماجرای «خویدوده» هم در قرون اولیه‌ی اسلامی چنین بوده و فرمانی فقهی داشته؛ ولی در پیوندهای زناشویی واقعی دیده نمی‌شده. شواهد زیادی هست، از موش تا انسان، که نشان می‌دهد خویشاوندان همخون نزدیک، اگر سلامت روانی و بدنی داشته باشند، نمی‌توانند با هم جفتگیری کنند!

علیرضا کسائی مقدم: «تو از من چه می‌خواهی؟ خودم را می‌خواهی؟ پسر من را می‌خواهی؟». عباراتی

این چنین در مکالمات شمس و مولانا برخی محققان و گروهی از تنگ‌نظران را معتقد ساخته که شمس و

مولانا همجنسگرا بوده‌اند. آنچنان که در اندیشه‌ی کهن، درون آدمی را روان نامیده‌ایم؛ با مجموعه‌ای از خودهای لحظه‌ای روبه‌رو هستیم که ترکیبش با عناصر اولیه متفاوت است. گرچه این مجموعه‌ی پویا و متحرک را، به ضرورت برقراری ارتباط، به‌طور خلاصه مولانا خطاب می‌کنیم؛ ولی ما با یک شخصیت در طول زندگی افراد روبه‌رو نیستیم. باز کردن گره‌های روحی‌ای که در طول زندگی فرد و اعصار پیشین در ناخودآگاه فرد ذخیره شده از قاعده‌ای خاص تبعیت نمی‌کند و باید بسیار خلاقانه و ابتکاری باشد. «نفست اژدرهاست او چون مرده است / از غم و بی‌آلتی افسرده است». بنابراین، نه برون‌ریزی‌های افسارگسیخته‌ی مولانا و نه روش‌های ابتکاری شمس دال بر همجنسگرا بودن این دو معلم بزرگ بشری است. چون حاصل تجربیات عرفانی، تعظیم خواسته‌ها در برابر رهایی انسان است؛ نه بی‌اختیاری مردان رها در برابر خواسته‌ها. «از خدا جویم توفیق ادب / بی‌ادب محروم ماند از لطف رب».

شروین و کیلی: علیرضا جان، این بحث همجنسگرا بودن مولانا و شمس هم از آن دروغهای شاخرداری است که فقط کسانی تبلیغش می‌کنند که آثار هیچ یک را نخوانده‌اند. مگر می‌شود مولانا میلی جنسی به شمس داشته باشد و بیش از هزار غزل برایش بگوید و در همه هم اسمش را بیاورد و در سراسرش حتا یک اشاره‌ی جنسی هم وجود نداشته باشد؟! هرکس دیوان شمس و همچنین آثار منشور مولانا و ارجاع‌هایش به شمس را مرور کند؛ به‌روشنی می‌بیند که با مهری بسیار عمیق میان دو مرد فرهیخته روبه‌رو هستیم که هیچ ربطی به جنسیت ندارد. حالا دیگر این تکه‌اش بماند که هر دو نفر همجنسگرایی و حتا شاهدبازی (پدوفیلی) را در نوشته‌هایشان نقد و طرد کرده‌اند. بگذریم از این که در زمان نخستین دیدارشان مولانا مردی چهل و چند ساله و شمس مردی شصت و چند ساله بوده است. توقع این همجنسگراپندان از فیزیولوژی جنسیت قدری ناواقع‌بینانه است.

رها مژده: شما در اظهاراتتان فرمودید که گونه‌ی انسان کلا زناکار هست؛ به این معنا که جفته‌ها نمی‌توانسته‌اند تک‌همسر باشند. این نه فقط درباره‌ی مردان، بلکه در مورد زنان هم صادق هست؟ در زمانی که هنوز تمدن‌ها شکل نگرفته بودند، انسانها به صورت قبیله‌ای زندگی می‌کردند و هر زنی در قبیله می‌توانسته از چندین مرد در گروه صاحب فرزند شود و کل مردان و زنان مراقب حفظ و نگهداری کل قبیله و رشد فرزندان بوده‌اند.

۱) اگر بنا بر ساختارهای ذهنی و ذاتی انسان زندگی بدین شیوه بوده؛ چه لزومی پیش آمده که خانواده متشکل از یک زن و یک مرد به صورتی جداگانه طراحی شود تا زوجها به وفاداری جنسی ملزم باشند؟ در صورتی که، بنا به گفته‌ی شما، هیچ کدام زن و مرد نمی‌توانند این تک‌همسری و وفاداری زناشویی را ادامه بدهند. ۲) چه شد که این انحصارطلبی برای وفادار نگه داشتن همسر سویه‌ای صرفاً مردانه به خود گرفت؟ ۳) اگر مرد یا زنی خودش ذاتاً با موضوع همبستری با فردی غیر از همسر رسمی مشکلی ندارد و این برایش یک موضوع عادی هست، چرا از خیانت طرف مقابل پریشان و آشفته‌احوال می‌شود؟ ۴) آیا ممکن است در این زمینه‌ی خاص خصلتهای انسان متمدن امروزی با خصلتهای ذاتی انسان پیشاتاریخی و انسان باستانی فرقی کرده باشد؟ ۵) آیا اصلاً کار درستی هست که موضوع برابری جنسیتی زن و مرد را -که دغدغه انسان امروزی هست- با تاریخ باستان مقایسه کنیم که شاید مردمان آن چنین دغدغه‌ای نداشته‌اند؟ آیا مثلاً در دوره‌ی امپراطوری‌های بزرگ سرزمینمان می‌توانیم اثبات کنیم که زنان و مردان، هم‌ارج و هم‌مقام بوده‌اند؟ ممکن است دلایلی برای اثبات این مدعا بیاوریم که موارد نقض آن را اثبات کنند.

شروین وکیلی: رها جان، پرسش‌هایت جاندار هستند؛ ولی ناگزیرم به فشرده‌گی پاسخ دهم: ۱ و ۳) توجه داشته باشید که من به رواج زناکاری در گونه‌ی انسان و برخی گونه‌های دیگر اشاره کردم و نه غیاب خانواده. اصولاً زناکاری در گونه‌هایی که خانواده دارند ممکن می‌شود؛ یعنی یک الگوی تکاملی داریم که نر

و ماده برای پرورش فرزند باید منابعشان را با هم شریک شوند و برای همین است که انحصارجویی جنسی پدید می‌آید: نر می‌خواهد مطمئن شود فرزندی که منابعش را برای پرورش‌اش صرف می‌کند حتماً از تخم خودش باشد؛ زن هم نگران است که مرد منابعش را صرف فرزندان زنی دیگر کند. همزمان با این الگو - که در بسیاری از پستانداران و پرندگان رایج است - این را هم داریم که هر دو جنس هر از چندی جفت خود را می‌فریبند و این انحصار را می‌شکنند. این کار از نظر تکاملی به سودشان هم هست. ماده‌ها - که سرمایه‌گذاری بسیاری روی فرزند می‌کنند - ترجیح می‌دهند بهترین نرها را انتخاب کنند و تنوعی ژنتیکی را بپرورند. نرها - که سرمایه‌گذاری را به دوش ماده می‌اندازند - ترجیح می‌دهند ماده‌های دیگر را هم بارور کنند، بی آن که هزینه‌ی پرورش بچه‌شان را بر عهده بگیرند. این الگوهایی که حرفش را می‌زنیم موازی با هم تکامل پیدا کرده و معمولاً با هم هستند؛ یعنی در همه‌ی جانوران در شرایطی که خانواده و انحصارجویی جنسی را داشته باشیم زناکاری و خیانت جنسی را هم داریم. نمونه‌های آن اورانگ اوتان‌ها یا خزندگانی‌اند که نه خیانتکار هستند و نه اصولاً اجتماعی هستند. نر و ماده‌ی آنها در فصلی خاص جفتگیری می‌کنند، سپس از هم جدا می‌شوند و اصولاً قلمروهایشان طوری است که گونه‌ی خود را زیاد هم نمی‌بینند. (۲) انحصارجویی جنسی فقط مردانه نیست و اتفاقاً در زنان شدیدتر است. مردان تنها به خیانت جنسی حساس هستند؛ برای این که زنان منابع بیرونی را برای پرورش فرزند نمی‌آورند و خودشان منبع اصلی هستند. زنان به خیانت عاطفی مردان هم حساس‌اند؛ چون مرد می‌تواند به صرف منابع برای ماده‌ای دیگر بپردازد. مردانه بودن قوانین ضد زنا هم برای این است که قوانین را معمولاً مردان وضع می‌کرده‌اند؛ وگرنه انحصارجویی جنسی در هر دو جنس هست و سیم‌کشی‌ای عصب‌شناختی هم دارد. بدیهی است که این به معنای روا بودن یا عقلانی یا اخلاقی بودن انحصارجویی جنسی نیست که من خودم منتقد سرسختش هستم. (۴) به گمانم چنین است که مردمان همزمان با پیچیده‌تر شدن جامعه‌شان رفتارها و ادراکهای پیچیده‌تری هم پیدا کرده‌اند. شبکه‌ی عصبی

انسان بسیار پیچیده و نوآور و چکش خوار است. به همان ترتیب که مفهوم مهر به تدریج پیچیده تر و گسترده تر شده، این سیم‌کشی‌های عصبی را هم می‌شود در حاشیه گذاشت. (۵) با این حال، تبارشناسی این امر و دانستن ماهیت و تاریخچه و مدارهایش ضروری است، وگرنه هنگام بحث درباره‌ی اخلاقی کردن پیوندهای انسانی به شعار دادن‌های پوک و توخالی بسنده می‌کنیم که فقط به درد بسیج سیاسی توسط نهادهای فرصت طلب می‌خورد.

رها مژده: سپاس از پاسخهای روشن‌گر و مختصر و مفیدتان. پرسش دیگرم این است که آیا گونه‌ی نر انسانی نسبت به تملک فرزندان که در آفرینششان نقش دارد، حساسیتی ندارد؟ یعنی راضی به تامین زندگی فرزندان مشروعش هست و نسبت به فرزندان نامشروع خود ذاتا بی‌تفاوت و بی‌احساس است؟

شروین وکیلی: نه، قطعاً مهر پدری هست و شدید هم هست. گرچه واقعیتش آن است که به پایه‌ی مهر مادری نمی‌رسد. به لحاظ آماری مردان بیش از زنان فرزندانشان را رها می‌کنند یا منابعشان را صرف فرزندان دیگران می‌کنند. یک نکته‌ی آماری دیگر - که شاید دانستنش خالی از لطف نباشد - این است که طی سالهای گذشته، با ارزان شدن سنجشهای ژنتیکی، امکان ارزیابی سریع و آسان تبارشناسی ژنتیکی افراد فراهم آمده است. طبق آخرین آمار نتیجه این شده که اکنون در آمریکا - که یکی از مذهبی‌ترین کشورهای دنیاست - کمی بیش از ده درصد فرزندان به پدرشان تعلق ندارند و در اثر خیانت جنسی زاده شده‌اند! هنگامی که زناکاری را به مثابه‌ی یک الگو می‌شناسیم، چنین ساختاری مورد نظرمان است.

رها مژده: درست است، به نظر می‌رسد که گوناگونی ذائقه‌ی مردانه در زمینه‌ی کشش و مهر به فرزند وجود داشته باشد. برخی مردان مهری نزدیک به مهر زنانه به فرزندان دارند و برخی رفتاری کاملاً بی‌تفاوت را نشان می‌دهند. نمی‌دانم از لحاظ آماری کدام دسته بر دیگری پیشی دارد؟ شاید که اصلاً این مهر مردانه به فرزندان حاصل دنیای مدرن و تکامل ذهنی بشر باشد؟

شروین و کیلی: نه، مهر پدرانہ همیشه داشته‌ایم و مهم هم بوده است. در تورات یعقوب در اندوه دوری از یوسف نابینا می‌شود و در دوران معاصر محمدعلی شاه سفاک آدمکش به قدری پسرش احمد را دوست داشته که اجازه نمی‌داده به سلطنت برسد و می‌خواستہ یواشکی او را با خود به تبعید ببرد. گرچه در کل، به لحاظ آماری، شدت مهر در مردان از زنان کمتر است.

مریم عاطفی: اگر بتوانیم زنانگی و مردانگی را در سطح روانی هم تعریف کنیم، شاید از رفتار مادرانہی مردان و رفتار مردانہی زنان تبیین بهتری بدست دهیم. به این معنا که مردان هم می‌توانند ویژگیهایی را که طبق تعریف مرسوم زنانه تعریف می‌شود داشته باشند و زنان هم همچنین.

رها مژده: من خودم با این نوع نگاه موافق هستم. گرچه گویا شروین عزیز این موضوع زنانگی و مردانگی روانی را نمی‌پذیرد.

شروین و کیلی: مریم جان، نگاه من کمی در این باره انتقادی است. این نگرش یونگ است که می‌گوید دو قطب آنیما و آنیموس در همه هست و یکی مردانه است و دیگری زنانه. من قدری تردید دارم چنین باشد. دوقطبی زنانگی و مردانگی قاعدتا با عناصری تعریف می‌شود که با تفکیک جنسی پیوند خورده باشند. مهر والد به فرزند امری مشترک میان دو جنس است، همچنین بسیاری از موارد دیگری که مورد نظر یونگ است. مثلا ملایمت در برابر خشونت لزوما دوقطبی‌ای جنسی بر نمی‌سازد. اگر خشونت را به خشونت عضلانی در شکار و جنگ محدود کنیم چنین همبستگی‌ای با مردانگی پیدا می‌کند. اتفاقا مثالهای یونگ همگی ضد این است و به مواردی مربوط می‌شود که میان زن و مرد مشترک است. خلاصه این که اصولا گمان نمی‌کنم زنان و مردان ویژگی‌های جنس مخالف را همیشه در خود داشته باشند. صفات زنانه و مردانه را هم به نظرم باید عینی و آماری و تجربی تعیین کرد و شفاف ساخت؛ وگرنه به پیش‌داشتهایی می‌رسیم که مانند نتایج آن از مبهم نگریستن مشتق شده‌اند.

مریم عاطفی: با تعریف عینی و دقیق «feminity» و «masculinity» بسیار موافق‌ام. گرچه این توافق کار ساده‌ای هم نیست و این پرسش برای برخی پیش می‌آید که «من» چه اندازه مردانه یا زنانه هست که این را هم مردان و هم زنان می‌توانند بپرسند. به نظر می‌رسد این یکی از مسائلی است که هم جامعه و هم فرد درگیرش هستند و از پیامدهای آن طولانی شدن دوره‌ی نقش‌یابی جنسیتی و حتا پایان نیافتن آن است!

شروین وکیلی: آره، موافق‌ام. من هم منظورم این نیست که نقش‌های جنسی ایستا یا منجمداند. می‌گویم که باید دقیقا بدانیم درباره‌ی چه چیزی حرف می‌زنیم. قاعدتا زنانگی و مردانگی به صفات مشترک در یک جنس و غایب در جنس مقابل مربوط می‌شوند؛ وگرنه معنایی در این دوقطبی ندارند.

افسانه یزدانی‌نیا: دلالت جنسیت زنانه‌ی معشوق در شعر حافظ و صفاتی مانند ناز و کرشمه و غمزه و عشوه - که مخصوص زنان است - در این ابیات نمود دارند: «نگرد دیگر به سرو اندر چمن / هر که دید آن سرو سیم اندام را // بر رخ ساقی پری‌پیکر / همچو حافظ بنوش باده ناب». این بیت نشان می‌دهد که مردان نقاب نمی‌بستند: «ای شاهد قدسی که کشد بند نقابت / وی مرغ بهشتی که دهد دانه و آبت». این بیت هم نشان از زیور بستن آنها دارد: «دلفریبان نباتی همه زیور بستند / دلبر ماست که با حسن خداداد آمد». بیت «بر جهان تکیه مکن ور قدحی می‌داری / شادی زهره‌جبینان خور و نازک‌بدنان» اشاره به طالع زهره و نازک‌بدنان دارد که زنانه است. مغبچگان از آن رو در شعر حافظ ستوده شده‌اند که از زهد و ریا دور بوده‌اند: «مشکل خویش بر پیر مغان بردم دوش / کو به تایید نظر حل معما می‌کرد».

شروین وکیلی: بله، درباره‌ی مغبچه توجه داشته باشید که اصولا مفهومی جنسی نبوده است. در قدیم در همه‌ی صنفها شاگردها، یا دستیاران کم سن و سالی که پهلوی دست استادکار می‌ایستادند و کمک می‌دادند و کار یاد می‌گرفتند، موضوع مهر بوده‌اند و این هیچ ربطی به میل جنسی ندارد. در ایران اصولا زیبایی ستوده

می‌شده و زیبایی این نوجوانان هم به فراوانی در متون نظم و نثر ستوده شده. چون بیشتر گردانندگان خرابات و میکده زرتشتی بوده‌اند، این دستیاران را به کنایه مغبچه می‌نامیده‌اند. حمل کردن معنایی جنسی برای ستودن زیبایی مغبچه مانند این است که گمان کنیم هر کسی که بچه‌ی زیبارویی را دید و قربان صدقه‌اش رفت، قصد جفتگیری با او را دارد!

داود مجیدی: ببخشید، این گفته دیگر خیلی تاویل‌گونه است و شعر پارسی را منزه می‌کند.

شروین وکیلی: داود جان، محک زدنش ساده است. کافی است چند بیت شعر بیاوری که ستایش زیبایی مغبچه در آن آشکارا دلالتی جنسی داشته باشد. در فارسی چیزی که فراوان داریم هجو است و رکیک‌گویی. سعدی و مولانا و سنایی و دیگران هیچ‌یک در اشاره‌های صریح جنسی تردیدی یا پروایی نداشته‌اند. اگر مضمونی جنسی در کار باشد قاعدتاً بیان می‌شده است. چنان‌که سوزنی و سنایی در این زمینه همدیگر را به باد فنا داده‌اند! سه چهار بیت گواه بیاور که ستودن زیبایی مغبچه‌ها با مضمونی جنسی پیوند داشته است.

علیرضا کسمائی مقدم: من گمان می‌کنم مغبچه‌ها جوانانی نوباوه و زیبا برای افزایش فروش در دیر مغان بوده‌اند.

شروین وکیلی: این نکته را هم داشته باشید که اصولاً در همه‌ی صنف‌ها از این شاگردها، اگر زیبارو باشند، برای تبلیغ کالا و کشاندن مشتری به دکان استفاده می‌شده است. چنان‌که اکنون هم می‌شود و باز هم در اینجا لزوماً معنایی جنسی در کار نیست. شما راحت‌تر به مغازه‌ای می‌روید که فروشنده‌اش خوش‌بر و رو و خوش‌لباس باشد. مردم آسان‌تر از زیبارویان خرید می‌کنند تا آدمهایی عادی.

علیرضا کسمائی مقدم: زیاد با شما موافق نیستم. حتماً لازم نیست ارتباطی جنسی باشد، بلکه می‌تواند نوعی تعمیم جنسیت باشد.

شروین وکیلی: باید قدری این مفهوم تعمیم جنسیت را دقیق‌تر تعریف کنی، علیرضا جان. سخن من آن است که مهر به کسی که زیباروست، چه همجنس باشد و چه ناهمجنس و چه بالغ باشد و چه کودک، معمولاً غیر جنسی است. میل جنسی امری ویژه است که در شرایطی خاص و درباره‌ی افرادی ویژه به جریان می‌افتد. این فرض که همه چیز جنسی است، حتی اگر خلافش ثابت شود، را فقیهان و زاهدان دوست می‌دارند و روانکاوها که مبادا نزد دوست و برادرم حسین نقلش کنید ها!

مریم عاطفی: روانکاوها هم جنسی اش نمی‌کنند!

شروین وکیلی: چرا دیگر، از فروید بگیر تا لکان و دلوز، طیفی وسیع از اندیشمندان این حوزه چیزهایی به کلی بی‌ربط را به شکلی افراطی جنسی تعریف کرده‌اند؛ نمونه‌اش متن اودیپ. افسانه یزدانی‌نیا: من این را نمی‌دانستم. با نمونه شعرهایی که آوردم به این باور دارم که حافظ از زهد و ریا بیزار بوده است.

شروین وکیلی: گمان نکنم ارتباطی با زهد داشته باشد؛ مگر آن که اصولاً ستایش عناصر خراباتی ضد شریعت بوده است. به این دلیل ساده که لذتهای ارائه شده در آنجا که با مصرف الکل همراه بوده در شریعت رسمی گناه شمرده می‌شده است.

داود مجیدی: مرتضی راوندی در رابطه با پدوفیلی در شعر فارسی بخشی از جلد هفتم تاریخ خود را بدان اختصاص داده است.

شروین وکیلی: متأسفانه راوندی هم در آنجا با کلیشه‌هایی مارکسیستی و قدری شتابزده حکم صادر کرده است. اگر کامل بخوانید می‌بینید که بسیاری از اشاره‌هایش ربطی به موضوع ندارد!

آتوسا فروتن: سیروس شمیسا با قطعیت در کتاب *تاریخ ادبیات* یکی از تفاوت‌های شعر کلاسیک و مدرن را معشوق می‌داند که در اولی مرد و در دومی زن بوده است. این موضوع کتاب درسی ما هم بود.

هرچند در کلاس در پاسخ به همین تک بیت سعدی هم نتوانستند پاسخی قانع‌کننده بدهند: «تُنک مپوش که اندام‌های سیمینت/ درون جامه پدید است، چون گلاب از جام».

شروین وکیلی: در پاسخ کسانی که چنین نظری دارند، کافی است یک بیت طلب کنید که در آن ریش و سیبیل معشوق ستوده شده باشد! همجنسگرایی مذکر میل جنسی مردی بالغ به مرد بالغ دیگری است. در شعر هم نشانه‌اش ستودن ویژگی‌های ثانویه‌ی جنسی مربوط به همجنس است. همچنان که سافو به اندام‌های زنانه در غزلهایش اشاره می‌کرد و بنابراین همجنسگرا بود و همچنان که شکسپیر - که احتمالاً همجنس‌گرا بوده - در شعرهای کوتاه عاشقانه‌اش ریش و سیبیل معشوق را ستوده! لازم است پیروان دکتر شمیسا‌ی گرامی هم محض نمونه یک بیت در این راستا فراهم بیاورند.

آتوسا فروتن: شروین جان، در مقدمه‌ی تاریخ جهانگشای جوینی و آوردن ابنای چنگیز اشاره‌ای هست به این که پدوفیلی در قبیله‌ای از مغولان مرسوم بوده و اتفاقاً دلایل جغرافیایی داشته. با ورود مغولها به ایران نشانه‌های آن هم در ادب پارسی پدیدار شده. این نظر تا چه اندازه درست است؟ با نظرت کاملاً موافق‌ام که این عناصر همجنس‌گرایانه نیست و پدوفیلی هست؛ ولی آیا در حد یک شاخص سبک ادبی، و نه عملی مرسوم در دنیای واقعی، باقی نمی‌ماند؟

شروین وکیلی: بله آتوسا جان، تقریباً تردیدی وجود ندارد که همجنس‌گرایی، در معنای شاهدبازی و پدوفیلی، را اقوام کوچگرد خاوری (اول ترکها و سپس مغولها) وارد ایران کرده‌اند. داده‌های مردم‌شناسانه نشان می‌دهد که این سنت در میان قبایل مغول و تاتار بوده و احتمالاً این را از چینی‌ها گرفته‌اند. ترک‌ها در واقع قومی ایرانی هستند؛ اما به لحاظ زبانی و نژادی با آنها خویشاونداند و کمی خفیف‌تر آن رفتار را در میان خود داشته‌اند. با این حال، باز باید اندکی دقیق‌تر متون را واریسی کرد تا ببینیم شیفتگی‌شان به زیبایی نوجوانان نابالغ چه قدر جنسی بوده است. یک نمونه برایت بیاورم: در تاریخ بیهقی مورخ شیرین سخن درباره‌ی فرو

افتادن یوسف، برادر محمود غزنوی، داستانی تعریف می‌کند و در هنگام روایت می‌گوید که محمود غلامی نابالغ و بسیار زیبا داشته، به نام طغرل، و برادرش یوسف - که مردی ساده لوح با امیالی سرکش بوده - به هنگام بزمی او را می‌بیند و شیفته‌اش می‌شود. محمود از این که برادرش به غلامش «نظر دارد» خشمگین می‌شود و دعواش می‌کند؛ اما غلام را به او می‌بخشد! پس از این شما انتظار دارید اشارتی به ارتباط جنسی برادر شاه غزنوی با طغرل ببینید که ترک هم بوده و قضیه‌ی ایاز و محمود را هم کنارش داشته‌ایم؛ اما جمله‌های بعدی بیهقی خیلی جالب است. می‌گوید یوسف از داشتن طغرل خیلی خوشحال شد و به شکرانه‌اش بذل و بخششهای فراوان به همه کرد و او را چندان دوست داشت که به مقام حاجب برکشیدش و «او را از فرزندانش هم بیشتر دوست داشت». پس، اینجا انگار با نوعی مهر پدران سر و کار داریم و نه جنسی. اصولاً موقعیت حاجب هم نقشی اداری و سازمانی است و با توجه به این که شاهدبازی پس از سن بلوغ متوقف می‌شده، اصولاً خطرناک بوده که کسی شریک جنسی نوجوانش را به چنین مقامی بگمارد. سالها بعد که محمود می‌میرد و پسرش مسعود به قدرت می‌رسد، می‌خواهد عمویش را دستگیر کند و از خبرچینی همین طغرل بهره می‌برد که مقامی سیاسی و با نفوذ بوده و انگار با یوسف اختلافهایی مالی پیدا کرده بوده. اینها قدری با بافت روابط جنسی متفاوت است. کوتاه سخن این که بسیاری از متن‌ها را انگار برخی از مفسران هول‌هولکی و قدری با اشتیاق و خیال‌پردازی خوانده‌اند. برای همین بار جنسی متنی که تعریف می‌کنند گاهی از خودشان بر متن فرو افتاده و نه برعکس!

مینا حسنی: آیا جهان‌بینی سعدی هم بر اساس ترجیح انسان بر نداشتن انحصارطلبی است، در بیتی که می‌گوید: «گرت هزار بدیع‌الجمال پیش آید/ بین و بگذر و خاطر به هیچ کس مسپار// مخالط همه کس باش تا بخندی خوش / نه پایبند یکی کز غمش بگریی زار»؟

شروین و کیلی: دقیقا مینا جان، این شعر سعدی هم بسیار زیباست و هم دو تفسیر متضادی که از مفهوم مهر و عشق به دست می‌دهد بسیار خواندنی است. پیشنهادم واقعا آن است که همه یک بار بخوانندش. آتوسا فروتن: به نظرم این شعر از شاهکارهای سعدی هست و در آن کاملا طرح مساله کرده است: «به هیچ یار مده خاطر و به هیچ دیار/ که بر و بحر فراخست و آدمی بسیار؛ ولی در انتهای همین شعر، باز مهر را برگزیده: «شبی دراز درین فکر تا سحر همه شب/ نشسته بودم و با نفس خویش در پیکار// که چند ازین طلب شهوت و هوا و هوس/ چو کودکان و زنان رنگ و بوی و نقش و نگار// بسی نماند که روی از حبیب برپیچم/ وفای عهد عنانم گرفت دیگر بار// که سخت سست گرفتی و نیک بد گفتی/ هزار نوبت از این رای باطل استغفار// حقوق صحبتیم آویخت دست در دامن/ که حسن عهد فراموش کردی از غدار// نگفتمت که چنین زود بگسلی پیمان/ مکن کز اهل مروت نیاید این کردار// کدام دوست بتابد رخ از محبت دوست/ کدام یار بیچد سر از ارادت یار».

شروین و کیلی: خب، باید دید واقعا نظر اصلی اش کدام بوده؟!

علیرضا کسمائی مقدم: اشاره کردید در اروپا از قرن نوزدهم بر روی تاریخ بررسی ای دقیق انجام شد و طرح تاریخ خطی دوقطبی با سر و صدای بسیار از سوی اندیشمندانی چون هگل و مارکس مطرح شد. همچنین فرمودید جامعه از مجموعه ای از دوقطبی های درهم تنیده شکل گرفته و مسیر حرکت آن خطی نیست. پرسشی که اینجا مطرح می شود این است که آیا این نگرش دو قطبی ای که از درون تمدن ایرانی برآمد - که حاصل نازک اندیشی زرتشت بزرگ است - سبب شد دوگانه ی خیر و شر بسیار زود فراگیر شود؟

شروین و کیلی: بله، دوقطبی هایی که زرتشت برای نخستین بار پیشنهاد کرد احتمالا اثرگذارترین شبکه از دوقطبی ها در تکامل تاریخ معنا بوده است: گیتی / مینو؛ خیر / شر؛ خدا / شیطان؛ دنیا / آخرت؛ جهنم / بهشت و

....

علیرضا کسمائی مقدم: «سیصد گل سرخ و یک گل نصرانی / ما را ز سر بریده می ترسانی // ما گر ز سر بریده می ترسیدیم / در محفل عاشقان نمی رقصیدیم». باسکرویل، معلم دلاور آمریکایی، کنار دلاوران تبریز ایستاد و کشته شد. باغچه بان تمام زندگیش را وقف کودکان کر و لال کرد. پرومتئوس آتش را به انسان هدیه داد و به این دلیل سالیانی طولانی شکنجه شد و یکی از پرسشهایی که برایم بسیار مهم است این است که این افراد چگونه در اصل برنده- برنده ای که شما تعریف کرده اید، معنا پیدا می کنند؟ آیا به نظر شما مثلا باسکرویل دچار اختلالی روانی نبوده است؟

شروین وکیلی: به هیچ عنوان، علیرضا جان. با توجه به این که همه می میرند و به لحاظ آماری همه غافلگیرانه و معمولا در میانه ی برنامه هایی ناتمام و نیمه کاره هم می میرند، این که یک نفر میدان جنگی برای خودش تعریف کند و هدفمند و در راستای برآورده کردن معنایی بمیرد، انتخابی هوشمندانه است. گرچه این با بحث امروزمان پیوندی ندارد؛ اما فدا کردن خود برای دستیابی به اهداف بزرگ، اگر عقلانی طرح ریزی شده باشد و محاسبه ی قلبم در آن لحاظ شده باشد، کاملا توجیه دارد.

علیرضا کسمائی مقدم: به نظر من بازی آنها بازنده- برنده است.

شروین وکیلی: بستگی دارد خود آن فرد چگونه محاسبه اش کرده باشد. باسکرویل البته فکر نمی کرده در تبریز کشته شود. فداییان اسماعیلی که کسی را ترور می کرده اند و بعد کشته می شده اند مثال بهتری هستند. اسماعیلیها بحثهای فقهی و نظری فراوانی در توجیه کردن یا توجیه نکردن این کار داشته اند. آنچه برایم خیلی جالب است این است که آنها دقیقا سود و زیان و در نهایت قلبم را محاسبه می کرده اند!

داود مجیدی: «به هوای لب شیرین، لب شیرین پسران چند کنی / جوهر روح به یاقوت مذاب آلوده».

شروین وکیلی: داود جان، بیت بسیار خوبی است؛ ولی به مغبچه ها ربطی ندارد و در آن این موضوع

نکوهش می شود. در نهایت هم که خودت مداخله ی هرمنوتیک را دیده ای دیگر!

داود مجیدی: شروین جان، این بیت را نه در رابطه با پدوفیلی آوردم و نه مغیبه. اشعار دیگری نیز وجود دارد که با اندک جست‌وجو و بدون تاویل به دست می‌آیند.

شروین و کیلی: داود جان، بسیار خوب است اگر که بتوانی مجموعه‌ای از شان فراهم کنی. قول می‌دهم هم نقدشان کنم و هم اگر محکم بود و از نقد جان سالم به در بردند، در چیزکی که دارم در این مورد می‌نویسم با اسم خودت بیاورمشان.

داود مجیدی: نظر لطف شماست. اگر فرصت و وقتی باقی بود، حتما. هر چند بهتر است فردی در گروه که تخصصی در ادبیات دارد زحمت این امر را به عهده بگیرد.

رها مژده: شیرین دهنان همان شیرین پسران هستند؟!

علیرضا کسمائی مقدم: البته، شیرین دهنان شیرین پسران نیستند!

شروین و کیلی: حالا وارد مقولات نشویم، ولی صفت شیرین بیشتر برای زنان کاربرد داشته است. چون هم صفتی مشتق از شیر بوده و هم دلالت‌هایی زیبایی‌شناسانه دارد. اگر به مردی بگویند که قیافه‌ی شیرینی دارد قدری دور از ذهن است. شیرین کاری هم در زورخانه، مانند انداختن و گرفتن میل، بیشتر کار نوجوانانی بوده که هنوز مرد نشده بودند و شاگرد بوده‌اند.

مریم عاطفی: شیرین، به عنوان صفت، زنانه تلقی می‌شود؛ ولی بنا به فرد ممکن است مردی هم این صفت را برای ما تداعی کند. صفاتی این‌چنین را شاید بشود عینی کرد و با مطالعه روی آنها تحقیق‌هایی میدانی انجام داد تا تعریفی دقیق از زنانگی و مردانگی به دست آید.

شروین و کیلی: آره، چنین کاری واقعا لازم هست.

علیرضا کسمائی مقدم: «اروپایی بدان گردن‌فرازی/ نداند راه و رسم بچه‌بازی»!

شروین وکیلی: البته این بیت ایرج مربوط به دوران مدرن است که باز هم نشان از پدوفیلی دارد و

....

مریم عاطفی: شواهدی در تاریخچه‌ی زندگی فردی باید دیده شود تا بتوانیم بگوییم کسی رفتار پدوفیلیایی دارد یا نه؟ چون فقط می‌تواند در شعر ستایش کرده باشد و گرایشش را در قالب کلام ریخته باشد و تمام! البته کار متمدنانه‌ای است اگر چنین باشد!

شروین وکیلی: اتفاقاً جالب است که در تاریخها و روایتها صریح به این موضوع اشاره می‌کرده‌اند. برای همین گمان می‌کنم جایی که ارجاعی شفاف نداریم نباید تفسیری اضافی در این راستا بکنیم. همین بیهقی جایی که موضوع جنسی است روشن حرفش را می‌زند و دیگران هم چنین می‌گویند.

افسانه یزدانی‌نیا: «ای نازنین پسر تو چه مذهب گرفته‌ای/ کت خون ما حلال‌تر از شیر مادر است».

شروین وکیلی: باز توجه داشته باش که این بیت جنسی نیست؛ دارد زیبایی‌اش را می‌ستاید. ارجاعی شفاف‌تر برای جنسی دانستن‌اش نیاز است. ستودن زیبایی یک سنت عام ایرانی است. این که چه قدر جنسی بوده یا نبوده جای بحث دارد. مثلاً در قصیده‌ها فراوان زیبایی شاه را می‌ستوده‌اند. سرنوشت شاعری را مجسم کن اگر که بیتهایی جنسی می‌گفته است.

افسانه یزدانی‌نیا: من هم همین فکر را می‌کردم. مولانا هم از این نوع اشعار دارد.

آتوسا فروتن: تمام این ابیات را دکتر شمیسا در کتاب *شاهدبازی در ادبیات فارسی* به عنوان سند آورده‌اند. به نظر من نقد همین کتاب بهترین گزینه است.

شروین وکیلی: کتابی است بسیار خوشگوار برای نقد!

آتوسا فروتن: دقیقاً، چون کتابهای ایشان به عنوان مرجع و کتاب درسی تدریس می‌شوند و واقعا نیازمند بازبینی هستند.

رها مژده: چه قدر بچه‌بازی یا همجنس‌بازی برخی شعرا - که شاید در زمانهایی از زندگیشان رخ داده باشد و یا رخ نداده باشد- بر تحلیل و بهره‌گیری از کل آثارشان تاثیری منفی می‌گذارد؟

شروین و کیلی: به نظرم نباید تاثیری بگذارد؛ چون اینها ربطی به متغیرهای لایه‌ی فرهنگی ندارد. مثلاً در ارزش آثار ایرج شکی نیست و شاعری چنین «شیرین» سخن است؛ با این که می‌دانیم هم تریاکی بوده و هم پدوفیل و هم هرازچندی درگیر با جهاد اکبر!

رها مژده: شروین جان، حرف من این هست که ما هرگز این موضوع را به درستی نخواهیم فهمید و در واقع شاید این قدر هم جواب این پرسش مهم نباشد. آدمی ملغمه‌ای پیچیده از تضادهاست و ممکن است در هر دوره از زندگی‌اش متفاوت از دوره‌ای دیگر عمل کرده باشد. چه نیازی به معصوم و مقدس کردن آدمها داریم؟

علیرضا کسمائی مقدم: مقدس کردن همان اسطوره‌سازی است که از دیرباز رایج بوده است. شروین و کیلی: به نظرم ربطی به مقدس‌سازی ندارد. برای فهم آثار لازم است دقیق‌تر زندگینامه‌های پدید آورندگان را بدانیم؛ بدون این که بخواهیم داوری اخلاقی‌مان را در داوری زیبایی‌شناسی یا علمی‌مان دخالت بدهیم.

رها مژده: اگر مثلاً شمس با مولانا همجنس‌بازی هم کرده باشد؛ چه توفیری در بازتاب آن مهری دارد که امروز ما از خواندن اشعار مولانا درک می‌کنیم؟

شروین و کیلی: خب، به نظرم خیلی مهم است. اگر مثلاً نامه‌ای کشف شود که چنین چیزی را اثبات کند، معنای خیلی اشارات را باید به‌گونه‌ای دیگر فهمید. نباید از طرح این پرسشها گریخت یا سرسری هر پاسخی را که می‌دهند پذیرفت.

رها مزده: شاید تنها تفاوتش در مقدس سازی رابطه‌ی این دو فرد باشد و سود دیگری نداشته باشد؟
چون از نگاه امروز ما همجنس بازی عملی قبیح و زشت است؛. به همین دلیل می‌کوشیم این لکه‌ی، به اصطلاح،
ننگ را با هر مشقتی بشوییم. اصلا حرف من این نیست که آنها همجنس باز بوده‌اند یا نه. من هم نمی‌دانم و
هیچکس هم نمی‌داند؛ مگر این که سندی برای اثبات این موضوع رسماً کشف شود.

شروین و کیلی: حدیثی از دوستان حیدر زندی «دامه برکاته» منقول است که می‌فرماید: آره دیگه!

آتوسا فروتن: «مجال خواب نمی‌باشدم ز دست خیال / در سرای نشاید بر آشنایان بست»!

بحث هفتگی: نشست پنجاه و هشتم - شنبه ۶ مرداد ۱۳۹۸

شروین و کیلی: پیشنهادها برای محورهای بحث: (۱) آیا قوم یهود یک قومیت مستقل و مجزاست یا باید آن را بخشی از قومیت کنعانی دانست؟ آیا این کلمه، نژادی مستقل یا جمعیتی متمایز را برچسب گذاری می کند؟ (۲) بافت متن عهد عتیق چه عناصری دارد، یا ندارد، که بر مبنایش می توان تاریخ پیدایش اش را حدس زد؟ چه عناصر و مفاهیمی را به عنوان شاخص یک دوره ی خاص تاریخی پیشنهاد می کنید؟ (۳) در بحث معاصر درباره ی تاریخ تدوین عهد عتیق هوادار کدام جبهه هستید: طیفی که آن را به عصر موسای پیامبر و ۱۲۰۰ پ.م منسوب می کنند؟ یا آنان که سراسر متن را ساخته ی دوران هخامنشی و هلنی می دانند؟

علیرضا کسمائی مقدم: فرموده بودید این پرسشی قدیمی است که هر از گاهی به تناسب موضوع کلاس به آوردگاه خواننده می شود. فکر می کنم دو جریان در مسیر یکتاپرستی وجود دارد که بر همدیگر اثر دارند: جریان اول، شکل گیری خدای بزرگ از دل خدایان پراکنده و گوناگون است که مظاهر طبیعت اند یا شکل گیری خدایی استعلایی، انتزاعی و دارای صفات انسانی در حد کمال؛ جریان دوم، مسیر زرتشت بزرگ است که بر پایه ی پیش فرض های خیر و شر بنا شده و سرتاسر هستی را پیموده است و تمام خدایانی را که صفات خیر و شر توامان داشته باشند را طرد می کند. ظاهراً این دو نگاه با هم متفاوت است؛ هر چند از یکدیگر وامگیری کرده اند و بر همدیگر اثر می گذارند. در مورد دوم خداوند باید مقید به خیر باشد و فقط اهریمن است که شر می نماید؛ ولی در مورد اول آنچه آن خسرو کند شیرین بود!

شروین وکیلی: بله علیرضا جان، من هم فکر می‌کنم دو الگوی موازی و متفاوت برای ظهور یکتاپرستی داریم که تقریباً همزمان، در قرون پایانی هزاره‌ی دوم پ.م، دو شکل متفاوت از یکتاپرستی را نتیجه داده‌اند. هرچند از دید من خاستگاه‌های نهادی اینها (یا سازمانها و ساختهای اجتماعی پشتیبان‌شان) و ریشه‌ی فرهنگی‌شان (یا خاستگاه‌شان در بوم منش‌ها و بستر معنا) متفاوت بوده است. یکی یکتاپرستی مصری است که قدری زودتر شکل می‌گیرد و قهرمانش فرعون آخناتون است. این یکتاپرستی از آمیختگی خدایان دیگر در زیر چتر یک خدای خورشیدی بزرگ پدید می‌آید و خاستگاهش نهاد دولت است و انگیزه‌هایی سیاسی پشتش قرار دارد. برای همین بیشتر در سطح اجتماعی و سیاسی نمود پیدا می‌کند و در سطح معنا به ظهور مفاهیم یا منش‌ها و نظامهایی از اندیشه نمی‌انجامد. در کنار آن، با فاصله‌ی یک و نیم قرن، در ایران شرقی اندیشه‌ی زرتشتی را داریم که اتفاقاً در غیاب نهادهای سیاسی‌ای پیچیده و در جامعه‌ای کوچگرد پدید می‌آید و در نهایت در نظام سیاسی‌ای ساده (دولت‌شهر بلخ) نهادینه می‌شود. خاستگاه این یکی لایه‌ی فرهنگ است و دغدغه‌ای اخلاقی دارد. به همین دلیل، با آن که بر خلاف نسخه‌ی مصری نانویساست، به یک نظام پیچیده و منسجم فکری و نخستین دستگاه فلسفی تاریخ منتهی می‌شود. عهد عتیق در این میان یک هسته‌ی مصری دارد که در لفافی ایرانی و زرتشتی پیچیده شده است.

رها مژده: در درس‌گفتار این هفته اشاره کردید که نسخه‌ی به جا مانده از تورات، در واقع، ترکیبی از چند دوره‌ی متفاوت روایاتی هست که در کنار هم تدوین شده‌اند و خرده اختلافاتی با هم دارند. در جایی دیگر فرمودید که حفظ و ماندگاری تورات تا امروز مدیون حکومت هخامنشی و پادشاهی کوروش بزرگ بوده که باعث شده این روایات تا امروز باقی بمانند. پرسش من درباره‌ی ریشه‌ی کهن‌تر این روایات و داستانهاست که از کجا شروع شده‌اند و بر چه اساسی شکل گرفته‌اند؟ آیا این روایت از ابتدا یک متن دینی بوده؟

شروین وکیلی: رها جان، حقیقت آن است که نسخه‌ای از متون موجود در تورات در دست نداریم که قدمتش به پیش از عصر هخامنشی برسد؛ یعنی شواهد نشان می‌دهد تدوین و ترکیبی که امروز می‌بینیم در عصر هخامنشی پدید آمده و ویراستارش در حدود دوران کوروش تا اردشیر دوم می‌زیسته است. با این حال، بخشهایی از متن قدیمی‌تر از این تاریخ است و این همان است که در درس‌گفتم درباره‌اش بحث کرده‌ام و بیشتر هم بدان خواهم پرداخت. این روایتهای در اصل داستانهای قومی و قبیله‌ای هستند؛ یعنی روایتهای درگیری قبایل سامی مستقر در فلسطین و آسورستان هستند که برخی‌شان هم سوبیه‌هایی اسطوره‌شناسانه دارند. هرچند جالب است که بیشترشان به تاریخ‌نگاری قبیله‌ای نزدیک‌تر هستند تا متنی الهیاتی.

علیرضا کسمائی مقدم: در واقع، چرا اسطوره‌های یهودی چنین جایگاهی در عرصه‌ی اندیشه‌ی بشری دارند؟

شروین وکیلی: دلیل اصلی آن است که قدیمی‌ترین دین ابراهیمی زنده است که امروز بخش عمده‌ی یکتاپرستان دنیا بدان خانواده باور دارند.

علیرضا کسمائی مقدم: البته، پاسخ ایراد دارد. چرا ادیان ابراهیمی چنین در افکار عمومی گسترده شده‌اند؟

هوتن ستایشفر: به نظرم یهودیت یکی از اصلی‌ترین شاخصه‌های هر دین یا ایدئولوژی‌ای نیست که میان همه‌ی مردم تبلیغ و دعوت می‌کند. این یک نکته‌ی بسیار مهم برای فهم ساختار به وجود آمدن عهد عتیق و دین یهود است. به نظر می‌آید، مانند دیگر ادیان و ایدئولوژی‌ها، اگر یک بشارت‌دهنده‌ی مشخص یا یک دوره‌ی ویژه‌ی تاریخی دین یهود را پدید می‌آورد؛ امروز یهودیت یک دین نژادی نبود. انگار کششی قومی اصلی‌ترین عامل به وجود آمدن این مردمان شده و طبیعی است که آنها برای قوم خود یک اندیشه و دین ویژه هم تولید کنند. برای همین من طرفدار فرضیه‌ی تدوین تورات در دوران هلنی و هخامنشی هستم.

اکنون پرسش این است که چه عاملی آن قدر باعث به هم پیوستگی قوم یهود شده؟ چرا پس از این همه سال و با این مهاجرت‌های پی در پی هنوز هم قومی مستحکم و متمایز هستند؟!

شروین وکیلی: هوتن جان، یک نکته را در نظر داشته باش و آن هم این است که همه‌ی ادیان دورانی از تبلیغ را پشت سر می‌گذارند. تنها دو رده از ادیان هستند که تبلیغی عمومی ندارند: نخست آنهایی که مثل آیین مهر رازورزانه هستند و دوم آنان که از بوم اصلی خود ریشه‌کن شده‌اند و به صورت آیینی قومی درآمده‌اند. زرتشتی‌گری نزد پارسیان هند و مسیحیت ارتدوکس کلیسای ارمنی به همین دلیل، مانند کیش یهود، با قومیت پیوند خورده است. با این حال، در نظر داشته باش که همچنان تبلیغ در هر دوی این آیین‌ها باقی است. هرچند با شکل و روندی متمایز و کندتر انجام می‌شود. مثلاً امروز هالیوود تریبونی مهم برای تبلیغ دین یهود است. دین میترای رومی هم با همان سبک رازآمیزش از دزدان دریایی فریگیه تا دربار امپراتوران روم را درنوردید. به احتمال زیاد اگر یهودیان آسوده در سرزمین خود می‌زیستند، پایبندی کمتری به دین‌شان می‌داشتند. همچنان که یهودیان بومی یهودیه و فلسطین بسیار به مسلمانان و مسیحیان نزدیک‌اند و بیشترشان در گذر زمان مسلمان شده‌اند. شاید برایتان جالب باشد که بدانید بخشی بزرگ از فلسطینی‌هایی را که امروز صهیونیستها در به در کرده‌اند، نوادگان یهودیان اصیلی هستند که بومیان اصلی این منطقه بوده‌اند و کم کم دینشان اسلام و زبانشان عربی شده است.

هوتن ستایشفر: در درس گفتارهای اسطوره‌ی آفرینش گفتید که بعل نماد نعره‌ی گاو و آذرخش آسمان است. همچنین درباره‌ی گوساله‌ی سامری در تورات هم گفتید که احتمالاً برای تمسخر بعل بوده. پرسشم این است که چگونه می‌شود بعل را با گاو یکی گرفت؟

شروین وکیلی: هوتن جان، در کل خدای باد و توفان معمولاً با گاو نر نشانه‌گذاری می‌شده است. به این دلیل که غرش تندر را با ماغ کشیدن گاو آسمانی همسان می‌پنداشته‌اند و گاهی باران را با ادرار گاو

کیهانی یکی می‌گرفته‌اند که شاید تقدس گومیز در نزد زرتشتیان از اینجا آمده باشد. نه فقط بعل، که زئوس و ایندره و حداد و ائا هم گاهی جلوه‌هایی همچون گاو پیدا می‌کرده‌اند.

صبا طهماسب: در میان مبحث فرمودید که مهاجرت قبایل بنی‌اسرائیل از مصر به سمت فلسطین چهل سال طول کشید که بیشتر آنها در میان راه از دنیا رفتند. چگونه بومیان فلسطین توانستند با این دین جدید آشنا شوند و به آن بپیوندند؟ دو گروه فریسیان و حسیدیمیان کجای این تاریخ هستند؟

شروین وکیلی: صبا جان، ماجرای سرگردانی قوم یهود در بیابان سینا روایت سفر خروج است و به احتمال زیاد سندیت تاریخی ندارد؛ یعنی یک قوم هر قدر هم سرگردان و گمراه باشند، حتا با سردرگم‌ترین ول‌گشت‌ها هم، طی زمانی بسیار کمتر از چهل سال از صحرای سینا عبور خواهند کرد. این روایتی نمادین است بدان معنا که آنان که از مصر خارج شدند، سرزمین موعود را ندیدند و نسل تازه‌ای از آنها برخاستند که در فلسطین سکونت گزیدند. گمان می‌کنم معنای این روایت آن باشد که جمعیت مهاجر از مصر اندک بوده و نوادگانی پرجمعیت در فلسطین نداشته‌اند. حدس من آن است که تنها قبیله‌ی لاوی از مصر خروج کرده و دیگر قبایل یهود اصولاً بومی فلسطین بوده و کم‌کم به آیین یکتاپرستی مصری گرویده باشند که لاوی‌ها تبلیغ می‌کرده‌اند. تمایز گروه کاهنان یهودی به فرقه‌های صدوقی و فریسی دیرآیندتر است و به دوران مسیحیت و عصر اشکانی مربوط می‌شود. حسیدیم فرقه‌ای جدید است که تازه در قرن هجدهم در میان یهودیان اوکراین شکل گرفته است.

نگار جلادت: ظاهراً سرگردانی یهودیان در صحرای سینا را برای مجازات نافرمانی از خدا می‌دانند. این طور که من متوجه شدم، با توجه به خروج لاوی در جنوب کنعان، قبیله‌ی یهودا فقط همانم یهودا پسر یعقوب هست. پس در حقیقت، یهودیان از نسل پسران یعقوب نیستند؟

شروین و کیلی: بله، در روایت سفر خروج قوم یهود اغلب سرکش و نافرمان است و به شدت زیر تازیانه‌ی غضب خداوند. از عجایب عهد عتیق آن است که هم قوم برگزیده‌ی خداوند است و هم پیامبرانش به شدت گناهکار و نکوهیده هستند. این که چرا در تورات موسی به قتل و داود به زنا و هارون به بت پرستی نامبردار شده؛ به کشمکش دینی شمال و جنوب بازمی‌گردد و تداخل دو متن «J» و «E».

علیرضا کسمائی مقدم: شاید اتحادیه‌ی اسرائیل و قبیله‌ی یهود در ادامه‌ی آموری‌ها هستند. همچنین روایت یعقوب و دوازده فرزندش، مانند داستان روموس و رومولوس، طرحواره‌ای اسطوره‌ای است برای هویت بخشیدن به خویش. از میان روایات گوناگون تورات فراگیری مصرستیزی و تاکید بر خروج یهودیان از مصر را باید در برنامه‌ریزی‌های شاه پارس، کوروش بزرگ، برای فتح مصر جست‌وجو کرد.

شروین و کیلی: بله، در واقع روابط میان دوازده پسر یعقوب، بازنشانی‌ای از پیوند میان قبایل سامی مستقر در فلسطین در بافتی اساطیری بوده است.

علیرضا کسمائی مقدم: دوازده خواری مسیح هم احتمالاً در همین اسطوره می‌گنجند.

صبا طهماسب: یکی از مناسک یهودیان، معروف به نفرین مرگ، توسط خاخام‌های یهودی بسیار بازار داغی دارد. در شبکه‌ی اسرائیل هم در مصاحبه با خاخام‌ها این موضوع مورد تأیید قرار گرفت. اسحاق رابین کسی بود که برای بستن پیمانی بر پایه‌ی تشکیل حکومتی فدرال میان اعراب فلسطین و یهودیان توسط این خاخام‌ها نفرین شد. آیا نفرین مرگ یک آیین کابالستی است یا حق امتیازی است که خداوند به قومی برگزیده داده است؟

شروین و کیلی: نه، نفرین مرگ چیزی است شبیه به هو کشیدن خشمگینانه‌ی درویشان خودمان. اگر یادتان باشد (!) وقتی در دوران فتحعلی‌شاه روسها گنجه را غارت کردند، مردم تهران سوگوار شدند. یکی از آخوندهای درباری - که ادعاهای عرفانی هم داشت - در مجلس شاه یک باره خشمگین شد و گریبان چاک

زد و گفت الان هوایی می‌کشم تا کل ملت روس با خاک یکسان شوند! شاگردانش ریختند و التماس کردند که چنین نکند، چون زن و بچه‌ی بیگناه هم میان روسها هست. این طوری شد که روسها از صفحه‌ی تاریخ محو نشدند! نفرین مرگ در میان خاخام‌های تندروی یهودی هم چنین چیزی است؛ با همین درجه از اثرگذاری!

مینا حسنی: با توجه به اینکه دو الگوی خوانش تاریخی و اسطوره‌ای از متن کتاب مقدس وجود دارد؛ آیا از نظر شما، به لحاظ تاریخی، شخصیتی به نام «یوسف» در مصر حضور داشته تا آیین او به کنعانیان منتقل شده باشد؟ اگر این طور است چگونه چنین فردی از فلسطین به مصر نقل مکان کرده است؟

شروین وکیلی: اینطور به نظر می‌رسد که یوسف نمادی برای قبایل سامی مستقر در شمال مصر بوده باشد. برخی می‌گویند یوسف در اصل یکی از امیران هیکسوس‌ها بوده که قومی سامی بوده‌اند و در قرن شانزدهم پ.م از شمال به دلتای نیل حمله بردند و برای چند نسل بر مصر فرمان راندند. گرچه روایت یوسف بسیار دیرآیندتر است و احتمالاً در اوایل هزاره‌ی اول پ.م شکل گرفته است. این را هم باید در نظر داشت که روایت یوسف در تورات، در انتهای سفر پیدایش، بسیار حال و هوایی مصری دارد و سرشار از اشاره‌ها و واژگان مصری است. بر مبنای خوانشی تاریخی یوسف شخصیتی حقیقی نبوده و نماد و نیای اساطیری سامی‌تباران مقیم شمال مصر محسوب می‌شده است.

مینا حسنی: گویا صورت ابتدایی دین یهود بیشتر بر پایه‌ی قبول و ایمان به «یهوه» بوده است؛ جدای از قواعد اخلاقی‌ای که فرد برای خود برمی‌گزیند؟

شروین وکیلی: بله مینا جان، اصولاً بافت عهد عتیق در فضایی پیشااخلاقی قرار دارد و از این نظر به متون یونانی یا هندویی شباهت دارد. در آنجا می‌بینیم که یهوه به کشتار بیگناهان فرمان می‌دهد و به سادگی بر قوم خود خشم می‌گیرد و هزاران تن را بی‌تمیز کشتار می‌کند. پیامبران هم چنین‌اند و موسی مردی

خشمگین است که مردی مصری را با مشت به قتل می‌رساند. اینها امروز از دید ما بسیار غیراخلاقی است؛ اما در چشم مردم آن روزگار - که هنوز وزش بادهای زرتشتی به سرزمین‌شان نرسیده بود - رخدادهای عادی قبیله‌ای قلمداد می‌شده است.

نگار جلادت: گفتید موسی یکی از کاهنان آتون، خدای یکتا انگار شده‌ی مصری، و معاصر با فرعون آخناتون بوده. در این میان نقش یوسف پیامبر چگونه بوده؟ اگر تنها نمونه‌ی یکتاپرستی در دوره‌ی آخناتون باشد؛ پس یوسف که پیش از حضرت موسی بوده با کدام فرعون همزمان بوده تا آیین یکتاپرستی را ترویج داده باشد؟

شروین وکیلی: یک نکته‌ی جالب آن که در داستان یوسف در تورات نشانی از یکتاپرستی نمی‌بینید. یوسف در آنجا برای وفاداری به اربابش و پاکدامنی‌اش و پاکدستی مالی‌اش است ستوده می‌شود و توانایی‌اش در تعبیر خواب و پیشگویی. یوسف در آن روایت به کلی مانند یک دیوانسالار و کاهن مصری ظاهر می‌شود و هیچ نشانی از یکتاپرستی در او تصریح نشده است.

نگار جلادت: چه جالب که این بر خلاف تصور رایج است!

علیرضا کسمائی مقدم: گفته بودید که در میان مسلمانان تورات جایگاهی و حیانی ندارد. در حالی که در قرآن به صراحت از وحی بودن تورات نام برده شده. هجده بار نام خود تورات و نیز نامهای دیگر آن در قرآن آمده است. در ادیان ابراهیمی پیامبران از حضرت آدم تا دیگران در ارتباطی و حیانی با خداوند بوده‌اند. فقط آثار آنها از دستبرد زمانه محفوظ نمانده است. وعده‌ی ظهور پیامبر خاتم هم که از صحف کسر شده است و تنها در قرآن کریم است که خداوند بر حفظ آن تعهد نموده است: «نحن نزلنا الذکر و نحن لها حافظون». چرا پیامبران فقط در منطقه‌ی میانرودان و آسورستان و صحرای حجاز بوده‌اند؟ گرچه اینکه شواهد باستانشناسی و تاریخی آثار پیامبران را پشتیبانی نمی‌کند بحث دیگری است.

شروین وکیلی: علیرضا جان، در اسلام هم مانند مسیحیت، تورات پیام خداوند محسوب می‌شود و موسی پیامبری اولوالعزم است؛ اما تأکیدی بر دست‌نخورده بودن عهد عتیق نمی‌بینیم به شکلی که نزد یهودیان و مسیحیان هست. درباره‌ی بخش دوم پرسش‌ات، توجه داشته باش که همه‌ی اقوام و مناطق پیامبران و شمن‌ها و پیشوایان معنوی خاص خود را داشته‌اند. گرچه مهم‌ترین خانواده از ادیان که کلیسای سازمان‌یافته داشته‌اند و تبلیغ سرسختانه می‌کرده‌اند به ادیان سامی‌ای مربوط می‌شود که خاستگاهشان در ایران جنوب غربی، از یمن تا فنیقیه، بوده است. به همین دلیل نزد پیروان این ادیان فرض می‌شود که تنها این ناحیه پیامبرانی راستین داشته است. گرچه به هر جا که بنگرید زنجیره‌هایی از رهبرانی معنوی را خواهید یافت که همیشه درگیر انتخاب طبیعی بی‌رحمانه‌ی تاریخ بوده‌اند.

رکسانا احمری: مقاله‌ای از شلومو سند دیدم که در «لوموند دیپلماتیک» چاپ شده و در راستای درس‌گفتارهای شماست. در آن به صراحت به منابعی اشاره شده که یهودیت را برای اشاعه تبلیغ می‌کنند.

شروین وکیلی: پیشنهاد می‌کنم کارهای این آدم را بخوانید. در اصل اتریشی است و اسمش شلومو زند (سلیم زند) است. تفسیری بسیار واقع‌گرا و انتقادی از تورات به دست می‌دهد. به‌ویژه، گفتمانهای سیاسی برساخته‌ی مدرنی را مقتدرانه مورد حمله قرار می‌دهد که تاریخ یهودیان را تحریف می‌کنند. در سالهای ۲۰۱۱ و ۲۰۱۲ دو کتاب مهم منتشر کرد به نامهای *کلمات و سرزمین و اختراع سرزمین اسرائیل* که بسیار خواندنی هستند. جالب آن که استاد تاریخ دانشگاه تل‌آویو هم هست. من چند سخنرانی ازش دارم که پیدا می‌کنم و برایتان به اشتراک می‌گذارم. به شدت هم ایران‌گراست و هوادار پیوند یهودیان با تاریخ ایران.

رکسانا احمری: من این را از صحبت‌های شلومو زند دریافتم که با موجودیت اسرائیل مشکلی ندارد؛ ولی مخالف آن است که اسرائیل کشور یهودیان همه جای جهان قلمداد شود.

شروین وکیلی: زند در واقع می‌گوید حالا که اسرائیل تشکیل شده، برچیدن‌اش ناممکن است و آشوب و لطمه‌ای بیشتر تولید می‌کند؛ اما مشروعیت تاریخی این دولت را منکر است و آن را برساخته‌ای جدید می‌داند که به ناحق زمین فلسطینی‌ها را غصب کرده است. این نکته را که فلسطینی‌های امروزین در اصل همان یهودیان قدیمی و اصیل منطقه هستند که به تدریج مسلمان شده‌اند؛ من از کتاب *ابداع سرزمین اسرائیل* او آورده‌ام.

علیرضا کسمائی مقدم: بهره‌گیری سیاسی از اسطوره مانند این است که احمدی‌نژاد خود را با هامان وزیر شبیه دانست.

شروین وکیلی: بله، البته ایشان خودشان را زمانی بیشتر به یوسف پیامبر تشبیه می‌کرده‌اند!

علیرضا کسمائی مقدم: این تشبیه اسرائیلی‌ها بوده است.

شروین وکیلی: صهیونیستها در هم‌نوایی کامل با قوم‌گرایانی نظیر پورپیرار نه آیه از کتاب استر را عَلم کردند تا دشمنی‌ای میان قوم یهود و ملیت ایرانی ایجاد کنند. دلیلش هم آن است که جشن پوریم همتای نوروز است و روایتش هم به اتحاد قومیت یهودی با ملیت ایرانی مربوط می‌شود. آن بحثها درباره‌ی هامان هم از اینجا آمده است و تحریفی است در نص کتب دینی یهودیان که با تحریفی در تاریخ معاصر ترکیب شده است. در کل دولت‌مردان تاریخ معاصر جهان، احتمالاً هیچکس به قدر احمدی‌نژاد در تثبیت دولت اسرائیل نقش ایفا نکرده است؛ حتا نتانیاهاو!

سمانه مرادی: شما گمان می‌کنید که نادانسته این کار را کرده؟

شروین وکیلی: نه سمانه جان، گفتمان تحریف پوریم به قدری پرت و دور از متن دین یهود است که مبلغانش همگی اغراضی سیاسی داشته‌اند. حالا یا مثل نتانیاهاو نماینده‌ی جناح سیاسی بهره‌گیرنده از این گفتمان بوده‌اند یا مانند پورپیرار جیره‌خواری خرده‌پا!

علیرضا کسمائی مقدم: به نظر شما تغییر ارتباط با خداوند چگونه است؛ از کلام مستقیم پیامبری مانند

موسی گرفته تا پیوند از طریق فرشتگانی مقرب؟

شروین وکیلی: در تورات البته فرشتگان واسطه‌ی فیض نیستند و یهوه مستقیم با انسان سخن می‌گوید.

ایده‌ی فرشته و واسطه‌ی فیض زرتشتی است و بعدتر در مسیحیت نمود پیدا می‌کند.

حسن محمدیان: درباره‌ی محتوا و داستان‌های عهد عتیق و همانندی برخی از آنها با روایت‌های

پیشین میانرودان، به‌ویژه روایت گیلگمش چه می‌توان گفت؟ آیا با وجود نانویسا بودن یا نداشتن متن مکتوب

و همچنین چند صد سال اقامت در مصر این میزان همانندی داستان‌ها و شخصیت‌ها توجیه‌پذیر است؟ آیا

اصالت سامی همراه با اقامت قوم بنی‌اسرائیل در میانرودان طی سالها اهمیتی بیشتر در شکل‌گیری هویت قومی

آنها داشته تا سکونتشان در مصر؟ یا شاید فرض‌های پیش‌گفته‌ی این پرسشها دقیق نیستند؟

شروین وکیلی: حسن جان، تقریباً تردیدی نیست که بخشهایی از عهد عتیق، مانند سفر پیدایش، که

جنبه‌ای اساطیری دارد؛ ادامه‌ی مستقیم روایت‌های میانرودانی است. داستانهایی مثل تبعید از باغ عدن یا توفان

نوح یا کشمکش خداوند آسمان با هیولای دریا (یهوه و لویاتان/ مردوک و تیامت/ بعل و یم) در این منطقه

از قدیم بوده و دو هزار سال از عهد عتیق کهن‌تر است.

سمیه اصفهانی: دانیال نبی و حضرت حزقیال در یک دوره‌ی تاریخی زندگی می‌کرده‌اند؟ هر دو از

پیامبران یهودی بوده‌اند؟ می‌شود تصور کرد که دانیال نبی و حضرت یوسف با عنوان دیگری، مگر پیامبر، در

دستگاه حکومتی زمان خود خدمت می‌کرده‌اند؟!

شروین وکیلی: نه سمیه جان، حزقیال در اوایل قرن هفتم پ.م می‌زیسته و دانیال پیامبری از دوران

هخامنشی است. یوسف اگر شخصیتی تاریخی بوده باشد باید به حدود هزار سال پیش از اینها مربوط بوده

باشد.

صبا طهماسب: درباره فریسیان کمی می‌گویید و ارتباطشان با قوم یهود؟

شروین وکیلی: فریسیان یکی از گروه‌های رهبران دینی یهودی در دوران اشکانی بوده‌اند که به بازگشت به کتاب مقدس و رعایت قوانین بدان شکلی که در آن هست تمایل داشته‌اند. تاسیس مراکز آموزش تورات هم از ابداعات ایشان است و از نظر سیاسی هوادار ایران بوده‌اند. در مقابلشان کاهنان اشرافی صدوقی قرار می‌گیرند که هوادار رومیها بوده‌اند و زبان بسیاری‌شان حتا یونانی بوده است.

بحث هفتگی: نشست پنجاه و هشتم - شنبه ۱۳ مرداد ۱۳۹۸

شروین و کیلی: پیشنهادهایم برای محورهای بحث:

(۱) کدام یک از عناصر کتاب مقدس، مانند مفاهیم فلسفی و انتزاعی یا مضمونهای اساطیری، را

می‌شود با اطمینان به خاستگاهی مصری-آتونی یا ایران شرقی-زرتشتی نسبت داد؟

(۲) آیا نفوذ عناصر ایران شرقی یک لایه‌ی مجزای متنی، افزون بر چهارتایی که گفتیم، پدید می‌آورد

یا یکی از آنهاست؟

(۳) در دیگر روایت‌های عهد عتیق چه عناصر و مضمونهای بحث‌برانگیزی یافته‌اید؟

سمیه اصفهانی: می‌شود پرسش نخست را خودتان پاسخ دهید؟

شروین و کیلی: سمیه جان، ترجیح می‌دهم خودتان درباره‌اش قدری کنکاش کنید. برای راهنمایی

بدانید که سیمای خداوند یکتا در ایران شرقی و غربی به کلی متفاوت است؛ همچنان که تصویر انسان. شیوه‌ی

اتصال قدرت سیاسی با خداوند و نماینده‌ی خداوند هم تابع همین چارچوب است. بر این مبنا اگر متن‌ها را

بخوانید به نتایج جالبی می‌رسید که در ضمن تقابل میان تمدن ایرانی و مصری درباره‌ی این مفاهیم را نشان

می‌دهد.

رها مزده: در این درس گفتار اشاره داشتید به اینکه عهد و پیمان میان انسان و خدا وام گرفته شده از

ایران شرقی و زرتشتی‌گری هست. چنانچه عهد میان نوح و خدا رنگین‌کمان بوده، عهد ابراهیم و خدا ختنه

کردن پسران و عهد موسی و خدا برگزیدن و برتری دادن قوم بنی اسرائیل به دیگر اقوام بوده است. (۱) آیا ختنه کردن مردان در داستان عهد میان خدا و ابراهیم دلالت بر سرکوبی جنسیتی دارد؟ (۲) آیا این عهد با داستان قربانی کردن گوسفند به جای انسان مرتبط هست؟

موسی هنگام بازگشت از کوه طور می بیند که قومش را که به برادرش سپرده بوده گوساله پرستی در پیش گرفته اند و گوساله ای به نام بعل را می پرستند. (۳) آیا این بعل همان خدای بعل اسطوره ای هست که با برادرش یم (یهوه) مبارزه ای تاریخی داشته و بر سر خدایی و پادشاهی عالم با هم جنگیده بودند؟ (۴) آن خدایی که سکان کشتی قوم یهود را می خواهد به دست بگیرد و آنان را برگزیده ی عالم کند، همان یهوه (یم) فرزند خدای ال هست؟

شروین و کیلی: باید این روایتها را در بافت اساطیر کنعانی قدیم تفسیر کرد. در این حالت: (۱) ختنه ی سنتی برای بهداشت است که از قدیم در مصر و بسیاری از سرزمینهای دیگر رایج بوده است و شواهدی هست که انگار در ایران هم بومی بوده است. با این حال، ختنه در مصر ربطی به عهد و پیمان با خداوند ندارد و سنتی است شبیه به تراشیدن موی سر. ختنه در مقام امری دینی و به ویژه در شکل توراتی اش دو خاستگاه دارد: یکی این که همه ی مردان یهود ختنه کنند احتمالاً وامگیری ای از سنت مصری است؛ گرچه پیوند میان ختنه و عهد در آیین پرستش آدونای ریشه دارد. آدونای به دوموزی شبیه بوده و در مراسم سوگواری برایش برخی از مردان تکه ای از نره ی خود را می بریده اند و گویا برخی که از خود بی خود می شده اند خود را اخته می کرده اند. (۲) داستان قربانی گوسفند به جای فرزند نشانگر منع قربانی انسانی است. احتمالاً زیر تاثیر از مصر و فرهنگهای دریای اژه کنعانی ها و فنیقی ها رسم قربانی انسان داشته اند و داستان ابراهیم در واقع روایتی برای منع قربانی انسانی است.

۳) بعل لقب عمومی خدایان کنعانی و فنیقی بوده و تقریباً همتای اهورا یا اسوره در ایران شرقی است. دو بعل مشهوری که رقیب یهوه بوده‌اند: یکی بعل عداد/ حداد است که مانند یهوه خدای توفان بوده و دیگری بعل مولوخ است که مثل یهوه در آیینش قربانی‌های خونین و خشونت وجود داشته است. ۴) در روایت توفان نوح هم ظاهراً رهانده شدن مردم توسط باد را داریم؛ در شرایطی که آب بر گیتی چیره شده و این همان درگیری باستانی میان باد و آب است که در انوماالیش هم نمونه‌اش را دیده‌ایم.

رها مژده: راستش من درست پاسخ را نگرفتم. آیا این شباهت اسمی میان فرزندان خدای ال یا یهوه و بعل و خدای چیره‌شونده و یکتای یهودی دلیل بر یکی بودن بنیادی و ریشه‌ای آنهاست یا فقط یک تشابه اسمی هست و نمی‌شود چنین هم‌نهادی‌ای میان آنها برقرار کرد؟

شروین و کیلی: تشابه اسمی چندانی ندارند رها جان. یهوه نام خدای توفان است که جایگاهش در منطقه‌ی فلسطین و جنوب آسورستان بوده و همتای او در مناطق شمالی عداد است. همه هم از اوایل هزاره‌ی اول پ.م پرستیده می‌شده‌اند. این که خدای برتر بیشتر خدای باد و توفان است یک الگوی عام است؛ اما نام این خدایان ریشه‌هایی محلی دارد.

علیرضا کسمائی مقدم: جفتهای متضاد معنایی در باب اول سفر پیدایش ظلمت و نور، روز و شب و در باب دوم آب و خشکی، خورشید و ماه، لحم و لحامو، آسمان و زمین، آنو و کی هستند که صنعتگر یا بناکننده یا سازنده‌ای مقتدر داشته‌اند. به نظرتان نمی‌آید که نگاه ایران شرقی نگاهی فلسفی و نگاه ایران غربی نگاهی طبیعت‌گرایانه باشد؟ تلاقی و وامگیری این دو بینش در پردازش سفر پیدایش کاملاً مشهود است. گمان می‌کنم که ادامه‌ی این جریان همان است که به پیدایش علوم در قرن هفدهم انجامید.

شروین و کیلی: بله، به طوری ویژه انتزاع مفاهیم در ایران شرقی کانونی داشته است. با این همه، نمادپردازی‌ای طبیعت‌گرایانه هم در ایران شرقی بوده و در آیین هندو تداوم یافته است.

علیرضا کسمائی مقدم: اشاره‌ای که در مبحث میوه‌ی ممنوعه و هبوط انسان به ارتباط جنسی آدم و حوا کردید در داستان گیلگمش و انکیدو و شمحت تائید می‌شود. در این متن کهن اشاره‌ای به درخت حیات و درخت آگاهی نشده است.

شروین وکیلی: پرسشت را درنیافتم علی جان.

علیرضا کسمائی مقدم: اینها مورد تاییدتان هست یا نه؟

شروین وکیلی: بله به نظرم همین طور است. در روایتهای قدیمی‌تر یکی از تابوهای رایج همین پیوند جنسی بوده. بر مبنای همان حدس زدم که شاید در سفر پیدایش هم داستان اصلی چنین بوده باشد. رها مژده: راستش این حدس شما گویا گره‌ای دیرینه را در ذهن من گشود. به نظرم بسیار هوشمندانه و درست هست؛ چراکه اصلا از نظر علمی نمی‌شود از یک زن و مرد مشخص، بشر زاده شود. در واقع، اگر می‌شد که نسل آنها به سرعت منقرض می‌شدند. این داستان باید یک داستان نمادین درباره‌ی آغاز جفتگیری انسان نر و ماده باشد.

محبوبه شکوهی فر: به چه دلیلی پیوند جنسی تابویی رایج بوده با این که امری فیزیولوژیک و مرتبط با بقاست؟

شروین وکیلی: اصولا اگر بخواهیم از زاویه‌ی سرمشق نظری زروان نگاه کنیم، همه‌ی گرانیگاه‌های قلبم را نهادهای اجتماعی رمزگذاری و مرزبندی می‌کنند. جایگاه‌های قدرت، خوراکی‌هایی که ضامن بقا هستند یا کمیاب‌اند و همچنین میل جنسی‌ای که گرانیگاهی در لذت دارد، همگی با شبکه‌ای از علایم و قواعد و انضباطها محاصره می‌شوند. گرچه این به معنای منع و سرکوبشان نیست؛ تابوها برای سازماندهی کاربرد دارند نه منع کامل.

محبوبه شکوهی فر: بنا بر این تفسیر، داستان در مورد کهن‌الگوی نخستین انسان و منع برقراری ارتباط اولیه است که هنوز به مرحله‌ی انضباط و سازماندهی نرسیده. پس، این نکوهش امر جنسی از ابتدای خلقت است و نه کنترلی در میانه‌ی راه.

شروین وکیلی: خب، حدس من این است که ما نسخه‌ی اصلی تابوی جنسی در تورات را نداریم. گرچه می‌شود قدمهایی دیگر هم برداشت و انگاشت که اصولاً ظهور جنسیت شاید با هبوط آدم مربوط بوده باشد. دست کم زاینده‌ی زن و مرد به نظرم با هبوط پیوند خورده است؛ یعنی نشانه‌های لعنت یهوه برای خوردن میوه‌ی ممنوع، دقیقاً همان علایم زادآوری و فرزندپروری را دارد. همچنین در سراسر تورات مهارتی برای هماغوشی با بیگانگان دیده می‌شود و یهوه اصراری در منع ارتباط جنسی بیرون از قبیله‌ی برگزیده‌اش دارد. اینها شاید بازمانده‌ی همان تابوی جنسی اولیه بوده باشند.

محمد حمیدی: پس، با این حساب اثرگذاری نهاد بر قلبم بیشتر از انتخاب آزاد انسانی است؟

شروین وکیلی: شاید نشود همیشه چنین گفت. اگر انسانها اراده‌شان را درست و زیرکانه به کار نگیرند، چنین اتفاقی می‌افتد و مدارهای قدرت تولید و توزیع قلبم را تعیین می‌کنند.

علیرضا کسمائی مقدم: فرمودید اینانا و اوتوی اکدی به سین و شمش بابلی تبدیل شدند. مگر اینانا به ایشتار تبدیل نشد که اینانا زن و سین مرد می‌باشد؟

شروین وکیلی: نه علیرضا جان، اینانا را نمی‌گفتم؛ نانا را می‌گفتم. نانا اسم خدای سومری ماه است و نرینه بوده است. اینانا مادینه است و نماد عشق و باروری است. سین اکدی همتای نانای سومری است. مینا حسنی: در کتاب تورات ابتدا صور رحمانیت و بخشندگی خالق را می‌بینیم. او کم کم تبدیل به پروردگاری خشمگین و قهار و تهدیدگر می‌شود. تکرار این الگو را نیز در قرآن و در تحلیل تفاوت میان سوره‌های مکی و مدنی می‌بینیم. در اولی باز صورتهای رحمانیت و بخشایش پروردگار و در دومی رویه‌های خشم و صفات

سلبی نمایان می‌شود. آیا می‌توان این الگو را ناشی از فرآیند کسب قدرت و نیز ناشی از ثبات قدرت در جامعه‌ای مدنی دانست که به فراخور آن راهکاری عمومی در این راستا تنظیم شده است؟ دیگر این که آیا این الگو در ادیان دیگر هم تکرار شده است؟

شروین وکیلی: همانطور که می‌گویید در قرآن دو جلوه‌ی قهار و رحمان از خداوند را می‌بینیم و احتمالاً تاکید بر این دو به تثبیت نهاد سیاسی مسلمانان در مدینه مربوط می‌شده است. در تورات چنین تصویری در کار نیست؛ یعنی یهوه تقریباً همیشه جلوه‌ای قهار و خشمگین دارد. در واقع، خدای تورات شباهتی چشمگیر به فرعون دارد؛ هم در سیمای مقتدر و فرمان‌دهنده‌اش و هم در تاکیدش بر ساخت بناها و کشتار بیگانگان.

مینا حسنی: درباره‌ی دیگر ادیان آیا روندی یا الگویی ویژه در گذر زمان وجود داشته است؟ شروین وکیلی: معمولاً اینطور نیست مینا جان، یعنی سیمای خداوند معمولاً ثابت است. ادیانی که سنتهای متفاوتی پشتوانه‌شان بوده‌اند، مانند سنت ایرانی و مصری در عهد عتیق، یا چرخشی سیاسی را در تاریخشان تجربه کرده‌اند، مثل دین اسلام و کیش مزدکی، سیماهایی متفاوت از خدا را به دست می‌دهند. در تورات البته یک تصویر برجسته‌ی قهار و یک حاشیه‌ی باریک و نازکِ رحمانی را داریم که افزوده‌ای به آن اولی است.

محمد حمیدی: احتمال این که در زمان عمر آیات قرآن تغییر کرده باشد و یا کم و زیاد شده باشد وجود دارد؟

شروین وکیلی: بحث ما مسلمانان تورات است محمد جان. بحث قرآن را هم بگذار یهودیان بکنند! محمد حمیدی: ابراهیم در عهد عتیق چگونه روایت می‌شود؟ چرا یهودیها دین خود را ادامه‌ی دین

ابراهیم می‌دانند؟ چه سوابق تاریخی‌ای از ابراهیم در عهد عتیق وجود دارد؟

شروین وکیلی: داستان ابراهیم یکی از پیچیده‌ترین روایتها در سراسر اساطیر سامی است. چنان که گفتم هزاره‌ای پیش از شکل‌گیری تورات نامش در متون اِبلّا و اوگاریت آمده و معلوم است که شهرت و اهمیتی داشته است. با این همه، درباره‌اش لایه‌هایی متفاوت از متون را می‌بینیم. در درس گفتار همین هفته‌مان بحث خواهیم کرد که بر مبنای برخی از داستانها می‌شود تاریخ شکل‌گیری روایت توراتی را مشخص کرد. پیشنهاد آن است که سفر پیدایش و به خصوص باب ۲۴ را بخوانید و ببینید می‌توانید حدس بزنید رخداد به چه زمانی مربوط می‌شده است؟ دوشنبه درباره‌اش تحلیلی به دست خواهیم داد.

علیرضا کسمائی مقدم: فکر می‌کنم ابراهیم شخصیتی اسطوره‌ای است و شواهد تاریخی بر وجود آن نداریم.

شروین وکیلی: بله، اکنون بیشتر پژوهشگران چنین نظری دارند.

علیرضا کسمائی مقدم: انسان‌محوری در سفر پیدایش همچنان به‌مانند نظری غالب در افکار و اندیشه‌های بشری باقی ماند؛ چنانچه لینه در قرن هیجدهم تیره‌ی جانوری ما را نخستینها نامید.

شروین وکیلی: البته این انسان‌محوری نیست؛ تقدم خلقت انسان است. جایگاه انسان در تورات چندان هم در هستی ممتاز نیست. او بیشتر خدمتگزار و ابزاری در دست خداوند است؛ کمابیش شبیه به همان که در انومالیش دیدید.

علیرضا کسمائی مقدم: مفهوم میوه‌ی ممنوعه در ایران غربی شکل گرفت؛ چراکه مجموعه‌ی جریان یکتاپرستانه به خداوند قادر متعال ختم می‌شد. انسانها در ادامه‌ی فرهنگ خدمتگزار خداوند بودن قرار دارند و وظیفه‌ی آنها بندگی است که شامل پرستش، عبادات، طاعات و اجرای فرامین خداوند می‌باشد. هر گونه تلاش برای قرار گرفتن در جایگاه خداوند طغیان و تابو به حساب می‌آید. خوردن میوه‌ی ممنوعه اولین تلاش انسان برای سرکشی است که به اخراج او از بهشت منجر شد. انسان باید با ابراز بندگی دوباره به باغ عدن

بازگردد؛ وگرنه در دوزخ جاودانه خواهد ماند. گفته‌های علی شریعتی درباره‌ی این که بهشت آغازین با بهشت پایانی متفاوت است؛ تلاشی برای تغییر این طرحواره است که نمی‌دانم تا چه حد به متن مقدس وفادار است. در ایران شرقی، چه در مهرپرستی و چه در اندیشه‌های زرتشت، انسان همسرشت خداوند و بخشی از اوست. عبادات نه پرستش بلکه تمرین‌هایی برای تعادل درون است. زندگی نه طاعت بلکه تلاشی است برای دریافت یگانگی و وحدت با معنویت هستی. بنابراین، می‌بینیم که در باب اول میوه‌ی ممنوعه را نداریم.

شروین وکیلی: بله، این تفاوتی است میان عبودیت، به معنای رابطه‌ی ارباب-بنده، با پرستش/ پرستاری به معنای نگهبانی و حفظ و پروراندن.

محمد حمیدی: آیا اشراق پس از اسلام هم به دنبال پرستاری است؟

شروین وکیلی: اصولاً جالب است که شکل چیره‌ی پیکربندی پیوند میان انسان و خداوند در ایران ادامه‌ی همان نگرش ایران شرقی بوده است. اهمیت عرفان در ایران و ارتباط شخصی و فردی عرفا با خداوند کاملاً با ارتباط نهادی و باواسطه‌ی مصریان و خدایانشان تفاوت دارد. نوع ارتباط خدا و انسان در تمدن اروپایی هم که با واسطه‌ی نهادهای اجتماعی‌ای مانند معبد یا کلیسا انجام می‌شده کاملاً بر محور تمدن مصری است.

علیرضا کسمائی مقدم: متنهای ایران شرقی بر پیدایش متن p اثری داشته؟

شروین وکیلی: چرا، متن پرستاری از سنت اوستایی تاثیرهای روشنی گرفته است. گرچه در پژوهشهای رایج رسم است که در این باره حرفی نمی‌زنند؛ انگار که تابویی باشد. اصراری هست که گمان کنند کل مسیر تحول دین یهود درونزاد بوده است که آشکارا درباره‌ی هر دینی نادرست است.

علیرضا کسمائی مقدم: بنابراین، پاسخ پرشش سوم شما همان متن p نیست؟

شروین وکیلی: نه، به نظرم لایه‌های ظریف‌تر و متاخرتری در متن وجود دارد. پژوهشی که در دست دارم هم به استخراج این نفوذها مربوط می‌شود.

علیرضا کسمائی مقدم: درباره‌ی عدد ۴۰ هم توضیح می‌دهید؟

شروین وکیلی: در بسیاری از متون کهن ۴۰ سال تقریباً هم‌تاست با «زمانی خیلی طولانی». چندین دلیل هم برایش آورده‌اند. محکم‌ترینش به نظرم این است که هر نسل حدود بیست سال به درازا می‌کشد و مردم قدیم معمولاً حدود چهل سالگی نوه‌هایشان را می‌دیده‌اند. در ضمن میانگین عمر در دوران پیشامدرن هم سی و اندی بوده و مردم در چهل سالگی پیر و جهان‌دیده محسوب می‌شده‌اند. دلیل این که بحران میانسالی در این حدود بروز می‌کند هم همین است. نهادهای اجتماعی فقط تا حدود این سن برنامه‌های منظم زندگی به آدمها می‌داده‌اند و بعدش افراد دچار تحولی روحی می‌شده‌اند و تغییری در مسیر زندگی‌شان می‌داده‌اند؛ از ناصر خسرو بگیرد تا سنایی.

علیرضا کسمائی مقدم: پس، الگویی ستاره‌شناسانه ندارد؟

شروین وکیلی: درباره‌ی ۴۰ گمان کنم نداشته باشد؛ ولی ۳۰ و ۱۲ و ۷ گاهشمارانه هستند.

رها مژده: درباره‌ی اعداد ویژه و مقدس، مگر ۷ که فرمودید ریشه‌ای فیزیولوژی دارد، می‌شود کمی توضیح دهید؟ از چه زمانی علم اعداد در ذهن بشر ایجاد شده؟ عددهای جادویی‌ای که در طلسم‌ها و سحرها و ذکرها و ادیان به‌فراوانی دیده می‌شوند از کجا آمده‌اند؟

شروین وکیلی: اعداد در همه‌ی تمدن‌ها مهم هستند؛ اما شگفت‌انگیز این است که معناهای مقدس اعداد در ادیان بدوی بسیار محدود بوده. تقریباً همه جا تقدسی برای ۱ و ۲ و ۳ می‌انگاشته‌اند و تا عدد ۷ و بعد از آن عدد ۱۰ را مهم می‌شمرده‌اند. هرچند این که مثلاً ۲ نرینه و ۳ مادینه باشد یا ۴ با مربع و زمین و ۵ با اختر پنج‌پر و انسان مربوط باشد، خاستگاهی کاملاً ایرانی دارد. رمزگذاری اعداد بزرگتر مانند ۳۳ ایزد

آریایی و ۴۰ سال و ۳۱۳ یا ۳۱۸ جنگاورِ پارسا و ۹۹۹۹۹ فروهرِ نگهبانِ تابوتِ گرشاسپ بسیار در تمدنهای دیگر نادر است.

علیرضا کسمائی مقدم: رابطه‌ی پوتاگوراس و اعداد مقدس چگونه است؟

شروین و کیلی: پوتاگوراس یا فیثاغورث به شکلی شگفت در تاثیر از دو سنت مصری و ایرانی بوده است. نظام تقدس اعداد را از مغان و پارسایی و ریاضت را از مصری‌ها وامگیری کرده است. در کتاب تاریخ خرد/یونی بخشی مفصل را به او اختصاص داده‌ام که گمان کنم خواندنش برایتان جالب باشد.

علیرضا کسمائی مقدم: آن را تا حدودی مطالعه کرده‌ام؛ اما تاثیر اندیشه‌های او بر تقدس اعداد چگونه

است؟

شروین و کیلی: در همان فصل از کتاب آمده است علیرضا جان.

بحث، مکتبی: نشست پنجاه و نهم - شنبه ۲۰ مهرماه ۱۳۹۸

شروین و کیلی: پیشنهادهایم برای محور بحث: (۱) پیوند میان اساطیر میانرودانی و روایت‌های عهد عتیق چگونه بوده است؟ (۲) چه سهمی از روایت‌های ایرانی بعدی در قرون میانه خاستگاهی توراتی دارد؟ چرخش از جهان‌بینی کهن عبرانی-کنعانی به یکتاپرستانه‌ی زرتشتی چگونه در عهد عتیق نمود یافته است؟

رها مزده: در خود تورات گزارش شده که در دوره‌ی هخامنشی دو کارگزار دربار، عزرا و نحمیا، به اورشلیم فرستاده می‌شوند تا متون عبرانی را گردآوری کنند. آنها با خط نوشتاری آرامی هخامنشی تورات را می‌نویسند.

(۱) کدام متن‌ها را گردآوری می‌کنند؟ آیا اصلاً متون پراکنده‌ای در اورشلیم وجود داشته؟ اگر متن‌های پراکنده‌ای از پیش وجود داشته؛ آیا شامل متون اساطیری سومر باستان هم می‌شده؟ چگونه در تورات خط سیر خدایان اساطیری به سمت و سوی خدای واحد شکل گرفته؟ آیا درست هست که نتیجه بگیریم متون اساطیری سومر باستان با مفهوم جفت‌های متضاد در اندیشه‌های زرتشتی تلفیق شده و خدای واحد و شیطان را تعریف کرده؟

(۲) یهوه مقیم بر کوه است و از موسی و قومش می‌خواهد تا خانه‌ای در پایین کوه برایش بنا کنند و او را پرستش و ستایش کنند. در جایی از موسی می‌خواهد که با قومش برای عهد بستن حاضر شوند. با دیگر تعاریفی که از تجلیات یهوه آمده، این معنا به ذهن متبادر می‌شود که او یک شاه-کاهن مقتدر است که با موسی معاشرت می‌کند. در یک روایت هم گفته شده که موسی تنها کسی است که اجازه‌ی سخن گفتن مستقیم با یهوه را دارد.

آیا ممکن است همان قدر که باغ عدن یک باغ زمینی بوده و در جغرافیای زمین تعریف شده؛ یهوه نیز یک شاه-

کاهن مقتدر باشد که بر قلمروی در سرزمینهای باستانی فرمانروایی می کرده؟

(۳) چرا کوروش در زمان پادشاهیش دستور بازسازی هیکل سلیمان را می دهد؟ هیکل سلیمان برای

کوروش - که یهودی هم نبوده - چرا ارزشمند تلقی می شده؟ اصلاً چرا دو تن از کارگزاران دربارش را به اورشلیم

می فرستد تا تورات را گردآوری و تدوین کنند؟

(۴) می گویند هنگامی که اسکندر به ایران حمله کرد و کتابخانه ها را به آتش کشید، تمامی نسخ اوستا

نابود شدند. چگونه تورات از این کتاب سوزان جان سالم به در برده است؟

شروین و کیلی: رها جان، طبق معمول با پرسشهایی پرمغز آغاز کرده ای. مانند همیشه ناگزیرام فشرده

پاسخ بدهم: (۱) لایه بندی عهد عتیق به شکلی که برایتان گفتم نشان می دهد که با چندین متن سر و کار داریم که

در زمانهایی گوناگون در قلمروهایی متفاوت تدوین شده اند. توجه داشته باشید که الگوی پیشنهادی ام کمی

پیچیده تر از دیدگاه چهار تورات است و یک رگه ی مشخص زرتشتی ایران شرقی هم دارد. اصولاً گردآوری و

ویرایش متون مقدس باستانی با جمع کردن این متون، در شکلی که میان مردم رایج بوده، همراه بوده است و

درباره ی تورات هم قاعدتاً چنین رخ داده است. یعنی مجموعه ای از اشعار و عناصر شفاهی بسیار کهن، مانند سرود

دبوره، در کنار سنتها و مناسک (متون پرستاری) یا روایت های تاریخی و داستانهای پهلوانی (متون تشبیه) را کسی

گردآوری کرده و به صورت یک کتاب در آورده است. بی شک بسیاری از این عناصر از اساطیر میانرودانی -

کنعانی متأثر بوده اند.

(۲) بعید است یهوه شاه - کاهن بوده باشد. همگی خدایان در عصر پیشازرتشتی ریختی ملموس و زمینی

داشته اند و در قالب بت و تندیس تجلی پیدا می کرده اند. یهوه از این نظر به دیگر خدایان کنعانی شباهت دارد.

۳) درباره‌ی کوروش و احیای اورشلیم مفصل در درس گفتار پس فردا سخن خواهم گفت. فعلا این را داشته باشید که کوروش قصد حمله به مصر را داشته و مهم‌ترین مردمی که در مسیر حمله‌اش گفتمان ضد مصری داشته‌اند، یهودیان بوده‌اند.

۴) بی‌شک در جریان حمله‌ی اسکندر ویرانیهای بسیاری به بار آمده است. گرچه همیشه مردمی که به باوری پایند هستند متون مقدس خود را به شکلی نگه می‌دارند. اوستا و تورات هم به همین ترتیب باقی مانده‌اند. هرچند به احتمال زیاد بخشهایی از هر دو متن در این میان ناپدید شده است.

علیرضا کسمائی مقدم: تدوین تورات با تدوین گاهان شباهتی ندارد. آثار شفاهی ثبت شده است. شروین و کیلی: گاهان بی‌شک یکسره شفاهی بوده است. هم جامعه‌ی پیرامون زرتشت نانویسا بوده و هم در متن هیچ نشانی از عناصر نوشتاری نمی‌بینیم. خود متن هم شعر است که شکل باستانی و کهن متون است و به شفاهی بودن آنها دلالت می‌کند. تورات احتمالا چنین نبوده؛ یعنی لایه‌هایی شفاهی، مانند داستانهای پهلوانان یا پادشاهان و نسب‌نامه‌ها، در کنار بخشهایی مثل فرمان کوروش جا می‌گیرد که بی‌گمان برای ساخت هیکل دوم نوشته شده بوده‌اند. از این نظر، تورات متنی بسیار جدیدتر و دیرآیندتر است.

علیرضا کسمائی مقدم: تلاش نوابغ و روشنفکران قوم یهود، مثل عزرا و نحمیا، در ساخت فرهنگی و اندیشه‌های دینی قوم یهود بر مبنای تاریخ مقدسی است که از آدم شروع شده و با گروهی خاص از برگزیدگان ادامه می‌یابد. این پیامبران - که مستقیما با خدای بزرگ در ارتباط‌اند - همان آباء قوم یهود هستند. آیا اثری از فلسفه‌ی دیوانسالاری در دین یهود وجود دارد؛ آنچنانکه مسیحیت داشت؟ ورود مفاهیم انتزاعی از تاثیرات ایران شرقی بوده است؛ مانند جایگزینی مار با اهریمن، پیدایش بهشت و دوزخ، همسان‌سازی داود و سلیمان با شکوه شاهان هخامنشی، جایگزینی زرتشت با ابراهیم خلیل، مطرح شدن اخلاق در رفتار و گسترش نویسایی. به طور خلاصه درباره‌ی شکل‌گیری دین یهود به‌مانند یک دستگاه فکری منسجم توضیح می‌دهید؟

شروین و کیلی: علیرضا جان، همان‌طور که اشاره کردی، نکته‌ی مهم آن است که در تدوین و ویراست تورات - که عزرا در عصر کوروش انجام داده - ذهنیت و سرمشقی یا به اصطلاح پارادایمی حاکم است که در چهار لایه‌ی j/e/p/d نمونه‌اش را نمی‌بینیم. چشم‌اندازی از تاریخ هستی، تاکید بر معنادار بودن زنجیره‌ی رخدادها و ظهور مفهوم مشیت الهی، تاکید بر دو قطبی بودن خیر و شر، تمایل به فرض یهوه همچون خدایی نیک و کوشش برای منظم کردن تاریخ قبایل کوچگرد در قالب یک تاریخ منظم مستقر بر جغرافیا نمودهایی هستند که در تورات همچون گرایشهایی نظری دیده می‌شوند؛ ولی در خود بدنه‌ی متون نشانی از آنها دیده نمی‌شود. این عناصر در چسبی که بخشهای کهن متن را به هم دوخته نمود دارد و نه در اصل متنها. برای همین، به نظرم ویراستار - که می‌گویند عذرا بوده - ذهنیتی انتزاعی و تاریخ‌مدار و پیچیده‌تر از آفرینندگان اصلی متون داشته است که با جریانهای فکری متصل با ظهور عصر هخامنشی سازگار است.

هوتن ستایشفر: اگر تورات در دوران هخامنشی تدوین شده باشد چگونه می‌شود به صحت داده‌هایی که درباره‌ی کوروش در آن وجود دارد استناد کرد؟ شاید تدوین تورات در آن دوران مگر با اشاره‌هایی مداوم و نیک به کوروش ممکن نبوده باشد؟!

شروین و کیلی: بله، همیشه چنین چیزی ممکن است و اصولاً همواره باید گزارشهای همه‌ی متون را انتقادی نگریست و با منابع بیرونی محکشان زد. در تاریخ - که به نظر من علمی مستدل و سامان‌مند است - با این شاخصها می‌توان به گزارشها اعتماد کرد: (۱) منابع متفاوت و بی‌ربط به هم یک چیز بگویند؛ (۲) راوی گزارشی بدهد که با منافع سیاسی و موضع جامعه‌شناختی‌اش در تضاد است. مثلاً درباره‌ی دشمنش چیزی مثبت بگوید؛ (۳) آثاری فرامتنی، مانند داده‌های باستان‌شناسانه - گزارشهایی متنی را تایید کنند؛ (۴) تحلیل دقیق متنها و کنار هم نهادن‌شان رگه‌هایی از عناصر مشترک و همسازگار را هنگام کار نشان دهد. درباره‌ی سیمای کوروش بازسازی‌ای که مثلاً در کتاب کوروش رهایی‌بخش انجام داده‌ام بر اساس این معیارها بوده است.

علیرضا کسمائی مقدم: آیا همانطور که آثاری مانند انومالیش، رویای دوموزی و گیلگمش در ایران غربی پیدا شده نوشتارهایی مربوط به اسفار خمسه، در هزاره‌ی دوم پیش از میلاد یا پیش از کوروش بزرگ، وجود داشته است یا این فقط در حد یک نظریه است؟

شروین و کیلی: نه، چنان که در درس گفتار هفته‌ی پیش اشاره کردم، نویسایی در فلسطین بسیار ابتدایی بوده و تنها اشاره‌ها به متونی که رد پایش در تورات هم هست، حدود یک سده پیش از کوروش به شکلی بسیار پراکنده و کم در اسناد تاریخی پدیدار می‌شود. با این حال، بر اساس ساختار متن می‌توان حدس زد که بخشهایی پیش از دوران عزرا نوشته شده بوده است و اینها گویا در زمان تبعید به بابل، یا شاید هم، در دوران حزقیال در یهودیه نویسانده شده باشند.

رها مژده: در جایی شنیده بودم که آرامگاه کوروش به مقبره‌ی مادر سلیمان نیز شهرت دارد. آیا می‌توان خط و ربطی به این موضوع و ارتباط کوروش با بازسازی هیکل سلیمان پیدا کرد؟

شروین و کیلی: گمان نمی‌کنم. در کل، سلیمان با شاهان باشکوه باستانی ایرانی هم‌تا پنداشته می‌شده و تا حدودی رونوشت سامی آنهاست. برخی از عناصر سیمای سلیمان با جمشید همسان است، مانند فرمان راندنش بر دیوها و جانوران، و برخی دیگر با کوروش؛ مانند ساخت معبد اورشلیم و متحد کردن قلمروی بزرگ.

علیرضا کسمائی مقدم: آن طوری که شما فرمودید گسترش سیستمی من و هویت فردی به‌مانند یک سیستم پیچیده ابتدا در تمدن ایرانی فراگیر شد؛ چراکه در تمدن‌های مصری، اروپایی، آمریکایی و چینی بدنه‌ی اصلی جامعه برده بوده‌اند و تبادلات نهادی و فرهنگی نداشته‌اند؟

شروین و کیلی: هرچند باور دارم که من‌ها در همه‌ی فرهنگها و تمدنها وجود دارند؛ اما نخستین تمدنی که من‌ها را در سطح فرهنگی (به صورت فلسفه، دین یکتاپرستانه و اخلاق) رمزگذاری کرد و در سطح اجتماعی در قالب نهادی (نظامهای حقوقی، مالکیت فردی، ظهور پول و ...) محترم‌اش شمرد، ایران بود.

علیرضا کسمائی مقدم: نظرم درباره‌ی گستردگی یا پیچیدگی من‌ها بود!

محمدصادق افشاریان: پرسش من شاید خارج از موضوع باشد؛ اما چیزی را که چندین بار شنیده‌ام مطرح

می‌کنم. در برخی محافل ملی‌گرا به وجود آمدن ایدئولوژی پان‌ترکیسم را به یهودیان قلمرو عثمانی نسبت

می‌دهند. اگر اشتباه نکنم لئون کاهون و چندین نفر دیگر - که نامشان را به یاد ندارم - از شواهد تداوم این ادعا را

ارتباط وسیع دولت کنونی اسرائیل با جمهوری باکو می‌دانند. شما این موضوع را رد می‌کنید یا تایید؟

شروین و کیلی: محمد جان، راستش به نظرم قضیه به یهودیان ربطی ندارد؛ اما به عملی استعمار مربوط

می‌شود که برخی‌شان یهودی بوده‌اند. داستان به این شکل بوده که قدرتهای اروپایی، به طور خاص انگلستان و تا

حدودی روسیه، برای این که دولتهای بزرگ پارسی‌زبان روم عثمانی و ایران قاجاری و هند گورکانی را تجزیه

کنند؛ با پشتوانه‌ی دیدگاه‌هایی مدرن درباره‌ی هویت شروع کردند به علم کردن هویت‌های محلی و قومی در برابر

قدرتهای مرکزی. در عثمانی بسیاری از کارگزاران این کار یهودیان بودند؛ اما بیشتر اینها هم به معنای دقیق کلمه

پابند به شریعت موسی انگاشته نمی‌شدند. آنها یهودی‌زادگانی مسیحی شده یا سکولار بوده‌اند که منافع اقتصادی

در اروپا داشته‌اند. در قلمرو ایران بیشتر بلشویک‌ها و روسوفیل‌ها این جریان را تبلیغ می‌کرده‌اند که بعدتر حزب

توده و امروز هم بسیاری از جریانهای سیاسی چپ‌گرا از دلشان زاده شدند. انگلیسی‌ها در هندوستان جریانهای

افراطی هندو را در این راستا تقویت کرده بودند.

علیرضا کسمائی مقدم: خط اکدی نمونه‌ای از خطی هجانگار می‌باشد. مسیر خط از اندیشه‌نگار به

هجانگار، سپس آوانگار و در پایان الفبایی است؟

شروین و کیلی: بله، این مسیر اصلی تحول خط است.

علیرضا کسمائی مقدم: خطای آناکرونیسم درباره‌ی متون کهن این است که ما دریافت‌های امروز خود

را به متون قدیم نسبت دهیم؛ مثلاً درباره‌ی هبوط قلم‌فرسایی کنیم. کاری که در تمدن ما انجام گرفته این است

که عناصری از فرهنگ یا تاریخ را می‌گیریم و پس از تغییر و تحولات به گونه‌ای هماهنگ با درون‌مایه‌های خویش ارائه می‌دهیم و این یک تقابل و ایستادگی فرهنگی است. مثلاً داستان نبرد امام علی با عمر ابن عبدود با بازپردازش مولانا کلا به گونه‌ای دیگر می‌شود و نتیجه‌ی مورد نظر گرفته می‌شود. بسیاری از عناصر در داستان موسی نیز چنین سرنوشتی دارند: «کوه طور از نور موسی شد به رقص / صوفی کامل شد و رست او ز نقص // چه عجب گر کوه صوفی شد عزیز / جسم موسی از کلوخی بود نیز».

شروین و کیلی: بله، چنین قالبی را داریم؛ اما توجه داشته باشیم که این یک قاعده‌ی عمومی است. یعنی متن هر بار که خوانده می‌شود، از نو در بافت اجتماعی و تاریخی جدیدی بازآفریده می‌شود و معنایی تازه را در خود می‌گنجاند. به همین دلیل مثلاً این که موسی پیش از بالا رفتن از کوه طور خون گاو قربانی را بر دوازده ستون سنگی می‌پاشد؛ برای مردم کنعانی در قرن هفتم و هشتم پ.م معنایی کاملاً روشن و آیینی داشته. بعدتر که دین چندخدایی کهن منسوخ شده، معنایی مبهم و متفاوت پیدا کرده و چه بسا در نهایت، به شکلی به کلی متمایز به تعبیرهایی اساطیری یا عرفانی میدان داده است.

علیرضا کسمائی مقدم: در مورد خطای آناکرونسیم نظرتان چیست؟

شروین و کیلی: اگر این تفسیرها و خوانشهای متاخر را جدی بگیریم و به گذشته فرابیندازیم؛ خطای ناهمزمانی را مرتکب شده‌ایم.

علیرضا کسمائی مقدم: داستان نبرد ابراهیم از نمونه‌هایی اساطیری است که در بیشتر فرهنگ‌ها دیده می‌شود و امروزه فقط به علت فراگیر شدن ادیان ابراهیمی به عنوان یک حقیقت تاریخی قلمداد می‌شود.

شروین و کیلی: بله، چنین است. مشابه آن را در شاهنامه یا روایت‌های پهلوانی آنگلوساکسون هم داریم.

علیرضا کسمائی مقدم: ده فرمان اگر در کوه طور نازل نشده در کجا و به چه منظوری برای موسی آورده

شده است؟

شروین و کیلی: در واقع، ده فرمان یک جمع‌بندی متاخر است که از پاره‌هایی از تورات برآمده و دستورهای اخلاقی‌ای بیشتر منفی را صورت‌بندی می‌کند؛ مانند فلان کار را باید یا نباید بکنی.

علیرضا کسمائی مقدم: با توجه به اینکه رومیان زمانی طولانی در آسورستان نماندند و ایرانیان بارها آنها را به عقب راندند؛ سرکوب و تبعیدی هم در سده‌ی اول پیش از میلاد نباید به وجود آمده باشد تا به عنوان گسست جمعیتی‌ای در میان یهودیان باشد. این هم این نظریه را تقویت می‌کند که مردم فلسطین همان یهودیانی بوده‌اند که در فلسطین باقی مانده بودند.

شروین و کیلی: بله، در واقع تاریخ جمعیت‌های مستقر در فلسطین کاملاً روشن است و منابع بسیاری داریم که نشان می‌دهد: (۱) جمعیت این ناحیه هرگز یکپارچه یهودی نبوده‌اند، حتا در دوران توراتی؛ (۲) این جمعیت همواره با جمعیت‌های مهاجر در هم می‌آمیخته؛ (۳) در پایان، یک سیستم پایدار جمعیتی پدید آورده که تا به امروز ادامه یافته است و یهودیان، کنعانیان و فلسطینیان باستانی را به فلسطینی-اعراب امروزین و بومیان فلسطین متصل می‌کند.

لیلا امینی: درباره‌ی ابراهیم آیا می‌توان فرض کرد که واقعا شخصیتی تاریخی با این نام وجود داشته؟

شروین و کیلی: حقیقت آن است که ما داده‌هایی تاریخی برای تایید حضور شخصیتی به اسم ابراهیم نداریم؛ یعنی در علم تاریخ گواه مستندی نداریم که فلان رئیس قبیله با این مشخصات در زمان و مکان مشخصی زیسته باشد. دلیلش آن است که گزارش درباره‌ی ابراهیم تنها در تورات یافت شده و هیچ منبع بیرونی یا سند باستان‌شناسانه‌ای برای تاییدش نداریم. با این حال به احتمال بسیار زمانی رئیس قبیله‌ای وجود داشته که کوچ قومی از اور به فلسطین را هدایت کرده و بعدها در قالب ابراهیم صورت‌بندی شده است. به همان ترتیب که احتمالا جمشید با این مشخصات اساطیری هرگز بر زمین نزیسته است. هرچند در پایان، قبایل آریایی کهنی که از شمال به جنوب کوچ کردند، رئیسی داشته‌اند که بعدها به صورت جمشید تبلوری اساطیری یافته است. بنابراین، در

چشم‌اندازی دینی وجود یا نبود چنین شخصیت‌هایی به دایره‌ی ایمان بازمی‌گردد. کسانی که به حقانیت عهد عتیق یا اوستا ایمان دارند نص متن را می‌پذیرند و قبول می‌کنند که شخصیتی با زندگینامه‌ای دقیقاً مطابق با آنچه در متن آمده زمانی وجود داشته است. هرچند در دایره‌ی علم تنها بر اساس اسنادی که داریم داوری می‌شوند و کمینه‌ی گزاره‌هایی که ضرورتاً درست به نظر می‌رسند پذیرفته می‌شوند.

علیرضا کسمائی مقدم: اگر فرصت هست در مورد تشکیلات کنیسه‌ها و نظام فلسفی قوم یهود هم توضیح

دهید؟

شروین وکیلی: این را باید به یاد داشت که سیستم آموزشی-عبادی مستقر بر کنیسه‌ها بسیار دیرتر و در دوران اشکانی تکامل می‌یابد. شکلی که امروز می‌بینیم از آن هم جدیدتر است و در دوران ساسانی و قرون آغازین اسلامی در مهاجرنشین‌های تاجران یهودی‌ای تحول یافته که راه ابریشم را در اروپا گسترش می‌داده‌اند. نظام فلسفی یهود از این هم جدیدتر است و در واقع نخستین کسانی که در این دایره‌ی دینی به فلسفه پرداختند مرتد از این دین بوده‌اند؛ مانند ابن میمون که یک یهودی ارتدوکس محسوب نمی‌شد یا اسپینوزا. به هر صورت، فلسفه‌ی یهودی به شکلی که امروز می‌شناسیم دیرآیند است و اروپایی و بیشتر به عصر خرد مربوط می‌شود. تا پیش از آن کانون اندیشه‌های فلسفی یهودیان در ایران‌زمین بوده و تفاوتی با ادیان دیگر نداشته. ما در واقع طی قرون میانه فلسفه‌ی اسلامی و فلسفه‌ی یهودی و فلسفه‌ی مسیحی نداریم. اینها همه همسان بوده و چارچوبی مشترک داشته و فلسفه‌ی ایرانی را شکل می‌داده است. اندیشه‌های فلسفی اروپایی در قرون میانه شعبه‌ای نحیف و باریک از همین درخت در قلمرو فرنگستان بوده است.

آیدا خضری: آیا تا به حال کسی مستند و بدون قضاوت ادیان سامی‌ای نظیر یهودیت و مسیحیت را به

لحاظ تاریخی و جامعه‌شناسی بررسی کرده؟ این که مشخص کند چه بخش‌هایی از کتابهای آنها مثل تورات

افسانه و حرفهای بی‌سند بوده یا در تاثیر گرفتن از چه نگرشی بوده؟ در واقع، اگر کسی یک مسیحی پژوهنده باشد باید به اصل وجود عیسی به لحاظ تاریخی شک کند.

شروین و کیلی: آیدا جان، نکته‌ی جالب آن که شدیدترین و انقادی‌ترین بحثها در این زمینه امروز در کانونهای اقتدار همین ادیان تمرکز یافته است. اسرائیل فینکلشتین که رهبر تجدید نظر طلبان درباره‌ی تاریخ تورات است و آن را به کلی به دوران هخامنشی و هلنی منسوب می‌کند و منکر هر نوع گزارش تاریخی در آن است، استاد دانشگاه اورشلیم است و بخش مهمی از بحثها درباره‌ی تاریخی بودن یا نبودن عیسی مسیح را خود کشیشان دارند پیش می‌برند. نگاه پژوهشگران در این زمینه خوشبختانه از غلاف نهاد دین خارج شده و صداهایی شخصی در گوشه و کنار شنیده می‌شود. فقط این نکته را هم در ذهن داشته باشید که انکار همه‌ی گزارشهای کتابهای دینی از بیخ و بن امروز حالت نوعی مد روز و ژست روشنفکرانه را پیدا کرده و در بسیاری از موارد قانع کننده و روش مند نیست. پس، باید منصفانه و دقیق و جامع به گزارشها و متون نگریست و بی‌رحمانه نقدشان کرد. گرچه نباید زیر تاثیر از مد روز سوگیری‌ای به سمت طرد متون کهن پیدا کرد. اینها به هر صورت متونی بسیار کهن و ارزشمند هستند که داده‌هایی ارزشمند را طی قرن‌ها حفظ کرده‌اند.

علیرضا کسمائی مقدم: بی‌صبرانه منتظر بحث در مورد عهد جدید هستیم. تا چه زمانی فرصت پیش آید؟

شروین و کیلی: راستش فکر کردم این هفته هم باز عهد عتیق را پیش ببرم تا بحثمان درباره‌اش کامل

شود. عهد جدید را بگذاریم برای ماهی دیگر که مفصل درباره‌اش بحث کنیم.

بحث هفتگی: نشست ششم - شنبه ۲۰ مرداد ۱۳۹۸

شروین و کیلی: پیشنهادهایم برای محور بحث:

(۱) تداوم قوم یهود به عنوان یک جمعیت در تاریخ چگونه بوده است؟ تا چه اندازه می‌توان یهودیان

را قومیت و نژادی جدا در نظر گرفت؟

(۲) ارتباط یهودیان با حوزه‌ی تمدن ایرانی چگونه بوده است؟ آیا می‌توان گفت که یهودیان یکی از

اقوام ایرانی هستند؟

(۳) نقش هخامنشیان در شکل‌گیری و تداوم دین یهود تا چه پایه تعیین‌کننده بوده است؟ آیا در غیاب

این دودمان چنین دینی تداوم پیدا می‌کرده است؟

رها مژده: در درس‌گفتار این هفته توضیح داده شد که کوروش بزرگ به یهودیان پس از آزادسازی

بردگان در بابل - که از دیار یهودیه به بابل تبعید شده بودند - پول و زر و سیم بخشید و حمایتشان کرد و در

دربار خویش هم پذیرفتشان. سپس، دو تن از کارگزاران دربارش، عزرا و نهمیا، کتاب تورات را گردآوری

کردند. هدف کوروش از چنین اقداماتی فتح سرزمین مصر قلمداد شد.

۱) چرا کوروش از میان آن همه اقوامی که دوروبرش بوده‌اند، یک عده برده را انتخاب می‌کند و به آنها امکانات و پول می‌بخشد تا وی را در فتح مصر یاری کنند؟ این موضوع چندان منطقی به نظر نمی‌رسد. کار عاقلانه‌تر این می‌بود که از افرادی قوی‌تر و مقتدرتر برای این کار مهم استفاده کند؛ نه گروهی از برده‌هایی ضعیف!

۲) با توجه به سخنانی که در درس گفتارهای گذشته گفته شد آیا درست‌تر نیست که خود کوروش را پیامبر اصلی بنی اسرائیل قلمداد کنیم و ادعا کنیم که دین یهودی را وی بنیان نهاد؟

۳) با توجه به لطف بسیار کوروش در حق یهودیان و آزادسازی و نجات بخشی آنها از فقر و بدبختی و اسارت و بعدها راهیابی استر و مردخای یهودی به دربار هخامنشی، روند شکل‌گیری دشمنی دربار هخامنشیان با یهودیان از کجا و کی شروع شد؟ چگونه به اتفاقی انجامید که امروزه جشن پوریم نام گرفته است؟ چگونه این لطف و محبت و دوستی تبدیل به چنین کینه و نفرت عظیمی شده است؟

شروین و کیلی: به فشرده‌گی این پاسخها به نظر می‌رسد رها جان:

۱) گمان نمی‌کنم برنامه‌ی کوروش و کمبوجیه برای فتح مصر منحصر به یهودیان بوده باشد. قاعدتا همه‌ی اقوامی که در گذرگاه حمله به مصر قرار داشته‌اند در این برنامه درگیر بوده‌اند که شواهد هم همین را نشان می‌دهد. دوران کوروش و کمبوجیه، از زاویه‌ای که بیشتر نادیده گرفته شده، دوران بسیج نیروهای نظامی و مردمی قلمرو آسورستان برای پاتک به استیلای مصریان است. فنیقی‌ها اتفاقا اساسی‌ترین رکن این جریان بودند که نیروی دریایی ایران برای حمله به مصر را فراهم می‌آوردند. شگفت آن که یک رکن دیگرش یونانی‌هایی هستند که در شمال مصر و لیبی جمعیت‌هایی داشته‌اند و به شدت هوادار پارسیان بوده‌اند. یهودیان و اعراب را هم باید در این بافت تحلیل کرد. همچنین یهودیان قومی بوده‌اند که طبقه‌ی حاکم‌شان (در حد چند هزار نفر) به بردگی گرفته شده بودند و بخشی‌شان همزمان در فلسطین ساکن بوده‌اند.

۲) کوروش یک ویژگی بسیار شگفت دارد و آن هم این است که هیچ ادعای دینی‌ای نداشته. با همه‌ی ادیان با رواداری و احترام برخورد می‌کرده و رفتار همه را هم به شدت دستکاری کرده و متحول ساخته؛ اما برخلاف پیشینیان و پسینیان خود نه ادعای پیامبری داشته و نه دعوی خدایی کرده است. این رسم نیکو را دیگر شاهنشاهان پارسی هم پی گرفته‌اند. بنابراین، بنیانگذار واقعی دین یهود خود موسی است و شالوده‌ی دینش هم نوعی یکتاپرستی مصری است که به لحاظ سیاسی با عناصر مصرستیزانه‌ی شدیدی درآمیخته و این دومی به نظرم وابسته به سیاست کوروش است.

۳) این را حتما دریابید و به دیگران هم برسانید که افسانه‌ی دشمنی قوم یهود با ایرانیان یا برعکس کاملاً نادرست و جعلی است و آن را به تازگی صهیونیستها از سویی و قوم‌گرایان و زرخریدان داخلی از سویی دیگر تبلیغ می‌کنند. آیین پوریم جشن نوروز یهودیان است و به پیوند قومیت یهود با ملیت ایرانی تاکید دارد و در سراسر متون یهودی حتا یک جمله در دشمنی با ایرانیان، به‌ویژه هخامنشیان که کمابیش مقدس شمرده شده‌اند، نمی‌توان یافت. در این باره مقاله‌ی «پوریم و پورپیرار» را نوشته‌ام و فیلمی هم در این راستا ساخته‌اند که هر دو را در ابتدای همین دوره روی تخته سفید گذاشته‌ام.

افسانه یزدانی‌نیا: اینکه کوروش تکریم یهودیان و بازگشتشان از تبعید و ساختن هیکل را در راستای فتح مصر انجام داده است، ادعای حقوق بشر کوروش و مفهوم مهر در سیاست ایران‌شهری را زیر سوال نمی‌برد؟

شروین وکیلی: نه، چرا زیر سوال برود؟ کوروش سیاستمداری هوشمند و خردمند بوده و راهبردهایی پیچیده برای برنده-برنده بازی کردن اقوام ایرانی تدبیر کرده که همین ماجرای قوم یهود نمونه‌ای از آن است. مفهوم مهر هم چیزی مگر همین تدوین بازی‌های برنده-برنده پایدار در کنار عواطف و هیجانهای مثبت به دیگری نیست. به یاد داشته باشیم که مهر هم به معنای محبت و هم در معنای اصلی‌اش پیمان و عهد است.

علیرضا کسمائی مقدم: به نظرم برنامه‌های سیاسی کوروش به برنامه‌های سیاستمداران امروز شباهت دارد؛ ولی ماهیت سیاست ایران‌شهری با سیاست مصری-رومی و سیاست برنده-بازنده تفاوت دارد.

شروین وکیلی: علیرضا جان، راستش سیاست غالب امروز چارچوبی مدرن دارد و ادامه‌ی مستقیم سیاست مصری-رومی است؛ یعنی چارچوب حاکم بر آن برنده-بازنده است. به نظرم ظهور اسکندر و فروپاشی نظم دولت هخامنشی نقطه‌ی تیره و سرنوشت‌سازی در تاریخ سیاست جهان بود که گسترش تدریجی سیاست ایران‌شهری را مهار کرد و به سیاست مصری میدان داد تا با الگوی دولت روم به بقای خود ادامه دهد. نتیجه‌اش افتضاحی شده است که امروز می‌بینیم و در دوره‌ی آینده بیشتر در این باره گفت‌وگو خواهیم کرد.

علیرضا کسمائی مقدم: آیا عبرانی‌ها را می‌توان از کنعانی‌ها جدا کرد؟ در ۵۵۰ پ.م دلایل تاریخی، و نه اساطیری، چه بوده‌اند برای این‌که یهودیان مهم‌ترین جمعیت عبرانی‌ها بشوند؟

شروین وکیلی: علیرضا جان، بنا به شواهد باستان‌شناختی، عبرانی‌ها و کنعانی‌ها از نظر نژاد، سبک زندگی، خدایان، زبان و خط تا دوران پیدایش هخامنشیان کاملاً همسان بوده‌اند. یهودیان تنها فرقه‌ای یکتاپرست در میان‌شان بوده‌اند که بیشتر با سرکرده‌های قبیله‌ی یهودا و کاهنان چند شهر، اورشلیم و شیلوه و شکیم، پیوند داشته‌اند. تفکیک واقعی این دو از هم از دوران کوروش با عزرا آغاز می‌شود و نشانه‌اش تدوین و تثبیت تورات به عنوان متنی مقدس است.

علیرضا کسمائی مقدم: علت نامگذاری یهود برای بخش اساسی جمعیت عبرانی چیست؟

شروین وکیلی: خب، حقیقتش آن است که بدنه‌ی جمعیت یهودیان همان اعضای قبیله‌ی یهودا بوده‌اند و این اسم در واقع از نام قبیله‌ی یهودا گرفته شده است.

علیرضا کسمائی مقدم: غیر از اسطوره‌ی یعقوب علتی تاریخی برای آن یافت نشده است؟

شروین وکیلی: اگر به داستان یعقوب بیرون از متن و با نگاهی اسطوره‌شناسانه نگریده شود، می‌بینیم تلاشی است برای توضیح این‌که قبایل سامی مستقر در فلسطین چگونه با هم ارتباط برقرار می‌کرده‌اند. مثلاً رقابت و نیز خویشاوندی ادومی‌ها و عبرانیان در قالب یعقوب و برادرش عیسو تجلی یافته و آرایش جغرافیایی و اتحادها یا کشمکشهای قبایل مستقر در یهودیه و فلسطین در داستان روابط دوازده فرزند یعقوب صورتبندی شده‌اند.

علیرضا کسمائی مقدم: ادومی‌ها؟

شروین وکیلی: بله، ادومی‌ها قومی بوده‌اند که نواده‌ی عیسو قلمداد می‌شده‌اند.

هوتن ستایشفر: چگونه به روایت‌های تورات اطمینان می‌کنیم؟ شاید بخشهای بسیاری از آن صرفاً مجموعه‌ای از داستان‌ها و خیال‌های کاهنان همان دوران هخامنشیان باشد؟

شروین وکیلی: چرا هوتن جان، امکانش هست. در واقع این رشته‌ی «BI BLI CAL STUDI ES» پرسش مرکزی‌اش را همین قرار داده؛ یعنی ارزیابی تاریخی محتوای کتاب مقدس و کوشش برای جدا کردن لایه‌های متفاوت متن و پیدا کردن زمان و مولف و شیوه‌ی تدوینش. بی‌شک بخشی از این متن در عصر هخامنشی نوشته یا ویراسته شده است. هرچند لایه‌هایی قدیمی هم در آن وجود دارند و به همین دلیل متن عهد عتیق به نوعی آزمایشگاه اسطوره‌شناسی شباهت دارد که فرصتی زرین است برای بررسی چگونگی ترکیب روایتها با هم و بازسازی‌شان زیر تاثیر مدارهای قدرت سیاسی.

رکسانا احمری: در درس گفتار در پیوند با ساخت معبد (هیکل) به تورات استناد کرده‌اید. روایت‌های آن را تا چه اندازه می‌توان با واقعیت‌های تاریخی درباره‌ی ساخت معبد یا آثار باستانشناسی یافت‌شده تطابق داد؟

شروین وکیلی: رکسانا جان، چنان که گفتم روایتهای مربوط به معبد اول سلیمان هیچ گواه تاریخی بیرون از متنی یا شاهد باستانشناسانه‌ای ندارد. گمان بیشتر پژوهشگران آن است که در اینجا با بازتاباندن رخدادهای عصر کوروش و ساخت معبد به گذشته‌ی دور قبیله‌ی یهودا روبه‌رو هستیم.

رکسانا احمری: خب، به این ترتیب می‌توان گفت یهودیان با وارد کردن کورش در مناسبات حاکم بر این رخدادهای می‌خواسته‌اند به خود و قبیله‌ی خود اعتبار ببخشند. پس، ما باید اینجا زیاد به دنبال واقعیت‌هایی تاریخی نباشیم.

شروین وکیلی: بله، به نظرم دوطرفه بوده است. کوروش با حمایت از طبقه‌ی روشنفکر یهودی، دینی یکتاپرستانه را در این قلمرو تثبیت کرده و هویتی جمعی را برایشان آفریده. ایشان هم در مقام سپاس و به مانند تکیه‌گاهی اعتباربخش در بزرگداشت کوروش کوشیده‌اند.

علیرضا کسمائی مقدم: خدای یهود خدای قهر و خشونت است و نمونه‌های این صفات را در درس‌گفتار آورده‌اید و در ادیان ابراهیمی درجه‌ی مهر افزایش می‌یابد. به نظر شما این ویژگیها مربوط به تمدن ایرانی است یا عهد جدید یا متون اسلامی که از نظر محتوا تغییر یافته‌اند.

شروین وکیلی: باید توجه داشت که بخش مهمی از سیمای یهوه در تورات همان ایزد کنعانی کهن طوفان است که خشمگین و حسود است و در روایتهای کنعانی مشابهش را در قالب بعل و مولوخ هم می‌بینیم. پس، با دگردیسی یک خدای باستانی به صورت ایزدی یکتا سر و کار داریم که آن هم در دو موج متفاوت جریان می‌یافته است: یکی یکتاپرستی سیاسی و درباری مصری کیش آتون و دیگری یکتانگاری فلسفی و اخلاقی زرتشتی. شگفت آن که در دوره‌های پسین این ویژگی‌های بدوی یهوه در خودِ ادیان ابراهیمی نکوهش شده است. بسیاری از فرقه‌های مسیحی اولیه، به‌ویژه اندیشه‌ی گنوسی، به همراه دین صابئی و مانوی اصولاً خدای تورات را با دمپورژ یا ایزد تباهکاری همسا می‌انگاشته‌اند که با اهریمن شباهت دارد. در واقع، یهوه در

تورات تا حدودی هم با اهریمن اوستایی همسان است؛ چون حسد می‌ورزد و دروغ می‌گوید و بیماری و مرگ پدید می‌آورد و مردمان مصری یا یهودی را به بهانه‌های گوناگون به قتل می‌رساند که اینها با توصیف اهریمن یکسان است. برای همین، در سده‌های آغازین میلادی فرقه‌ها و ادیانی متفاوت شکل گرفتند که خدای آفریننده‌ی گیتی (یهوه‌ی توراتی) را با نیروی ظلمت و اهریمن هم‌تا می‌شمردند. فرقه‌ی بوگومیل در بلغارستان و کاتارها در فرانسه که شاخه‌هایی از مانویت بودند و مسیحیت گنوسی مصری چنین اعتقادی داشته‌اند.

اکبر معارفی: شروین جان، درباره‌ی اقوام یهود که در تورات از آنها نام برده شده به تفصیل توضیح داده‌ای؛ ولی آنچه که در توضیحاتت غایب بود ریشه قومی یهودیان امروزی است که بخش بزرگ و اثرگذار آنها اشکنازی‌ها یا یهودیان اروپایی هستند. برخی معتقداند که بزرگان قوم بزرگ سکایی خزر که از شرق تا غرب دریای کاسپین زندگی می‌کرده‌اند در قرن هشتم میلادی دین یهود را پذیرفتند و اشکنازی‌های اروپا از این قوم هستند.

آیا شواهد ژنتیکی‌ای که پیش از این بررسی کردی این ادعا را تایید می‌کنند؟ در صورت تایید این نظریه بخش اعظم قوم یهود یعنی اشکنازی‌ها پیش از اینکه سامی باشند ایرانی هستند. گرچه لازم به یادآوری است که فردوسی هم قوم خزر را می‌شناخته و قلمرو حکومت آنها را در مرز پادشاهی افراسیاب می‌دانسته. افراسیاب در نامه‌ای به پیران دستور گردآوری مالیات را می‌دهد و می‌خواهد: «همی باژ کشور سراسر بخواه/ بگستر به مرز خزر در سپاه». همچنین در زمان عیسی مسیح یکی بزرگترین اقوام یهودیه قوم فارسی‌ها بوده‌اند که در برگردان انگلیسی انجیل «Phari sees» نام برده شده‌اند. به این ترتیب، به نظر می‌آید که بخشی از قوم یهود پیش از پیدایش اشکنازی‌ها خود را، از نظر سیاسی یا زیستی، منسوب به پارسی‌ها می‌دانسته‌اند. در

واقع با توجه به وجود عناصر باورهای ایرانی در تورات و شواهد زیاد درباره‌ی نسب ایرانی دست کم بخشی از آنها این پرسش پیش می‌آید که قوم یهود تا چه اندازه سامی و به چه میزان ایرانی هستند؟

شروین وکیلی: درباره‌ی این نکته که یهودیان یکی از اقوام ایرانی هستند، تقریباً تردیدی وجود ندارد. بخش عمده‌ی یهودیان در بخش عمده‌ی تاریخ‌شان در جغرافیای ایران زیسته‌اند، متون دینی‌شان و شالوده‌ی هویت فرهنگی‌شان به طور مستقیم، و بیش از هر دین دیگری، با سیاست دربار هخامنشی پیوند خورده و زیر تاثیر سیاست پارسها شکل گرفته است. بدنه‌ی کتابهای مقدس‌شان (تورات، متون آپوکریف مثل کتاب استر، تلمود، بخش عمده‌ی ترگوم و میشناه) همه در قلمرو ایران‌زمین نوشته شده‌اند. نامدارانشان بخش عمده‌ای از تاریخ خود را در پیوند با تمدن ایرانی تعریف می‌کرده‌اند.

این را باید در نظر داشت که الگوی روند پخش شدن یهودیان در اروپا دقیقاً همان است که در پخش شدن سغدی‌ها در قلمرو چین می‌بینیم. سغدیها-خوارزمی‌ها و یهودیان-ارمنی‌ها دو دیاسپورا از اقوام ایرانی‌ای هستند که از راه ابریشم در شرق و غرب و در حوزه‌ی تمدن چین و اروپا پیش رفته‌اند. همان‌طور که اشاره کردی پژوهش مفصل و تعیین‌کننده‌ای درباره‌ی اشکنازی‌ها انجام شده که نشان می‌دهد کل این شاخه از یهودیان هم از ایران مرکزی برخاسته‌اند و هم در زبان با پارسی پیوند داشته‌اند و هم هویت‌شان را برای قرن‌ها در پیوند با ایران تعریف می‌کرده‌اند. گرچه این یهودیان را باید از خزرها جدا کرد که قومیتی ترکی داشته‌اند و تنها دین یهود را پذیرفته بودند و این برایشان تدبیری سیاسی بود نه ایمانی دینی و بعدتر هم بیشترشان به اسلام گرویدند. به همین دلیل، به درستی در تاریخهای ایرانی، آنها بیشتر بر اساس قومیت به ترکان متصل دانسته شده‌اند تا بر مبنای دین با یهودیان. درباره‌ی فریسی‌ها که در قرون نزدیک به مسیح اهمیت داشتند، نکته این است که با پارسها تفاوت داشته‌اند. اسمشان از «پَریشا» در آرامی گرفته شده که پریشان و جداشده معنا می‌دهد در برابر صدوقی‌ها که طبقه‌ی نخبه‌ی کاهنان رسمی یهودیه بودند. در نهایت، البته یهودیت ربی‌ها

از فریسی‌ها مشتق شد و این همان است که امروز در گفتمان دینی‌شان برتری دارد. هم فریسی‌ها و هم صدوقی‌ها مانند دیگر یهودیان در حوزه‌ی تمدن ایرانی تعریف می‌شوند و چند قرن با دست‌اندازی‌های ناموفق رومیان به قلمرو یهودیه و غارت و استیلای مقطعی‌شان روبه‌رو بوده‌اند.

علیرضا کسمائی مقدم: در این درس‌گفتار اثر حوادث تاریخی بر شکل‌گیری و جریان یافتن یک اندیشه کاملاً مشخص است؛ مانند برآمدن هخامنشیان و جریان یافتن دین یهود. اگر جریان امور طور دیگری می‌شد، روند حوادث به کلی تغییر می‌کرد.

محمدصادق افشاریان: انگار در سنگ‌نبشته‌ها و سنگ‌نگاره‌های دوران هخامنشی از اقوام بسیاری نام برده شده و به تصویر کشیده شده‌اند؛ اما از یهودیان بسیار کم یاد شده یا هیچ اشاره‌ی سرراستی به آنها نشده. آیا این درست است؟

شروین وکیلی: بله محمد جان، یهودیان یک قوم کوچک در فلسطین بوده‌اند و کل این منطقه بخشی از ساتراپی آشور (آسوریه: سوریه‌ی امروز) بوده است. پس، در اسناد هخامنشی اشاره‌ی مستقیمی به یهودیان نمی‌بینیم. به این قوم بسیار به‌ندرت در اسناد تاریخی اشاره می‌شود؛ تا دوران حمله‌ی رومی‌ها به فلسطین.

علیرضا کسمائی مقدم: آیا تقسیم‌بندی اقوام بر اساس فرزندان نوح به سامی و حامی شق دیگری هم دارد؟

شروین وکیلی: بله، نوح سه پسر داشت: سام و حام و یافث. اینها به ترتیب با سامی‌ها و سیاهپوستان و ترکان زردپوست برابر پنداشته شده‌اند. البته من مقاله‌ای دارم که نشان داده‌ام نشانی از ترکان یا زردپوستان در تورات نیست و این تفسیری دیرآیند است. حامی‌ها همان مردم مصر و اتیوپی هستند و یافتنی‌ها همان آریایی‌ها و هند و اروپایی‌ها.

علیرضا کسمائی مقدم: در مخالفت یهوه با زیگوراتها نظرتان چیست؟

شروین وکیلی: به نظرم بیشتر مقابله‌ی صحراگردان رمه‌دار با مرکزداران شهری بوده و سنت خدایان قبیله‌ای که پرستشگاه نداشته‌اند و از نفوذ و مرکزیت معبدهای نویسای شهری آسیب می‌دیده‌اند. یک رگه‌ی گفتمانی مهمی که به کلی در تورات نادیده انگاشته شده، تکرار این آرزوی یهوه است که معبدی بر زمین داشته باشد شبیه به آنچه که دیرتر خدایان رقیبش دارند.

علیرضا کسمائی مقدم: این موضوع به مقام بندگی انسان و جلوگیری از سرکشی او و طغیان طاغوت وی بر نمی‌گردد؟

شروین وکیلی: گمان کنم پاسخی که در بالا دادم بیشتر توجیه‌کننده باشد.

علیرضا کسمائی مقدم: پس دین یهود یک دین شهری نیست. در واقع، دولتی شهری در زمان شکل‌گیری دین یهود نداریم.

شروین وکیلی: بله، تا دوران هخامنشی دینی رمه‌دارانه و عشیره‌ای بوده است.

علیرضا کسمائی مقدم: یعقوب را فرمودید از نسل سام ابن نوح است. ابراهیم خلیل در این میان حد واسط است؟

شروین وکیلی: ابراهیم قدیمی‌تر از یعقوب است. یعقوب از نوادگان ابراهیم به شمار می‌رود.

علیرضا کسمائی مقدم: اگر فرصتی هست به پرسش‌م درباره‌ی درس گفتارهای پیشین پاسخ می‌دهید؟

آیا کلدانی‌ها از اعقاب اکدی‌ان به حساب می‌آیند؟

شروین وکیلی: نه علیرضا جان، کلدانی‌ها خویشاوند آموری‌ها هستند و بعد از اکدی‌ها به میانرودان

کوچ می‌کنند، حدود پانصد سال دیرتر.

کیانا کریمپور: از هفته‌ی پیش من هم پرسشی دارم. درباره‌ی رانده شدن آدم از بهشت گفتید که خدا به دروغ گفت با خوردن میوه‌ی ممنوعه آدم خواهد مرد. گرچه این دروغ نیست؛ مگر آدم پس از رانده شدن میرا نمی‌شود؟ در نهایت، می‌توان گفت که خدا کمی مبهم گفته است.

شروین و کیلی: نه کیانا جان، مشکل اینجاست که یکی از دو درخت، میوه‌ی حیات جاودانه می‌داد و یهوه به هر دو درخت اشاره کرده است. پس، تابوی خوردن میوه را به مرگ مربوط دانسته که صریحا دروغ است.

محبوبه شکوهی‌فر: با توجه به کل درس‌ها و مباحثات به نظر می‌رسد، از نقطه نظر حکومت هخامنشیان، تقویت قوم یهود و تنظیم مجدد دین و کتابشان یک برنامه در دوره‌ی حکومت هخامنشیان محسوب می‌شده؛ در کنار صدها برنامه‌ریزی دیگر برای توسعه‌ی پایدار. گرچه از نقطه نظر یهودیان این امری بسیار مهم شمرده می‌شده.

شروین و کیلی: بله محبوبه جان، دقیقا چنین است. سیاست هخامنشیان در کل این بوده که اقوام مستقر در شاهنشاهی: (۱) نویسا شوند و متون حقوقی و دینی‌شان دارای متنی مدون و منسجم باشد؛ (۲) هویت قومی و جغرافیایی مشخصی پیدا کنند، یعنی از درگیری‌های درونی میان قبایل دست بردارند و به صورت یک واحد جمعیتی پیوسته در یک قلمرو جغرافیایی معلوم زندگی کنند؛ (۳) به سیستم بازرگانی گسترده در سراسر ایران زمین متصل شوند و سکه ضرب کنند و گردش پول را تجربه کنند؛ (۴) هویت ملی گسترده‌ی پیوسته با من‌پارسی را بپذیرند، یعنی طبقه‌ی نخبه و رهبران‌شان پارسی شوند. همه‌ی اقوام از یونانی و عبرانی و کنعانی و مصری گرفته تا بلخی و خوارزمی و سغدی و سکا چنین گذاری را در عصر هخامنشی تجربه کرده‌اند. طبیعی است که از دید هر یک این دوران عصری زرین باشد و قومیت خودشان را در مرکز میدان توجه قرار داشته باشند.

محبوبه شکوهی فر: اگر این طور بوده باشد، با مدیریتی درخشان روبه‌رو هستیم.



کتابهایی دیگر به قلم دکتر شروین وکیلی

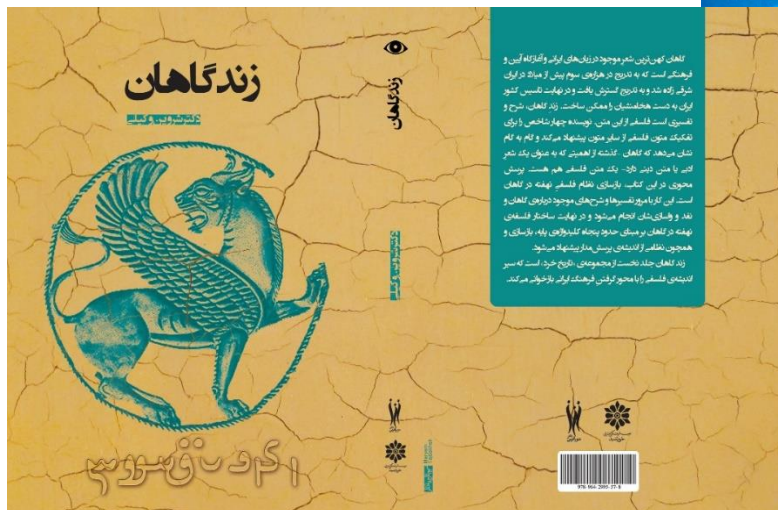
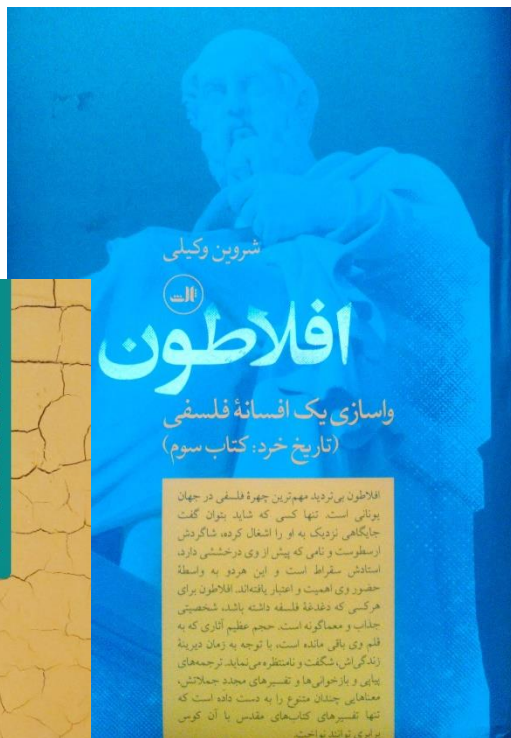
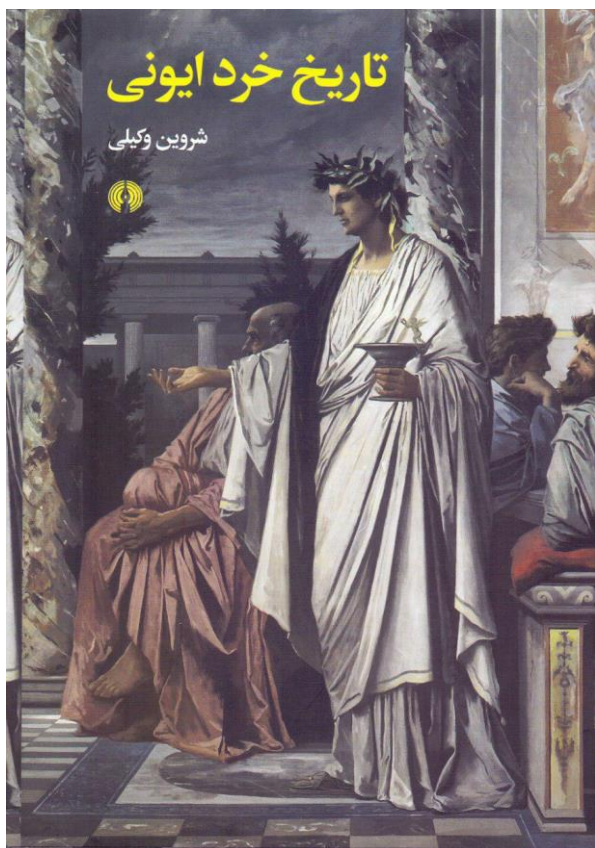
مجموعه‌ی تاریخ خرد ایرانی

کتاب نخست: زند گاهان، شوراآفرین، ۱۳۹۴

کتاب دوم: تاریخ خرد ایونی، علمی و فرهنگی، ۱۳۹۵

کتاب سوم: واسازی افسانه‌ی افلاطون، ثالث، ۱۳۹۵

کتاب چهارم: خرد بودایی، خورشید، ۱۳۹۵



مجموعه‌ی فلسفه

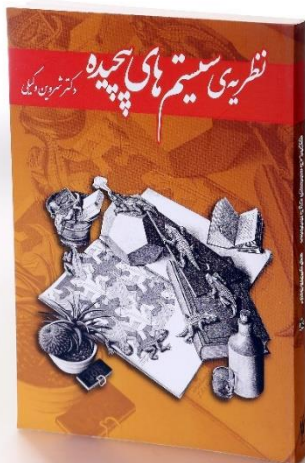
کتاب نخست: آناتومی شناخت، خورشید، ۱۳۷۸

کتاب دوم: درباره‌ی آفرینش پدیدارها، خورشید، ۱۳۸۰

کتاب سوم: کشتنِ مرگ‌ارزان، خورشید، ۱۳۹۵

کتاب چهارم: گفتگوهای جنگل، خورشید، ۱۳۹۸





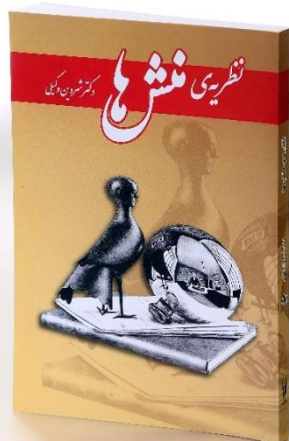
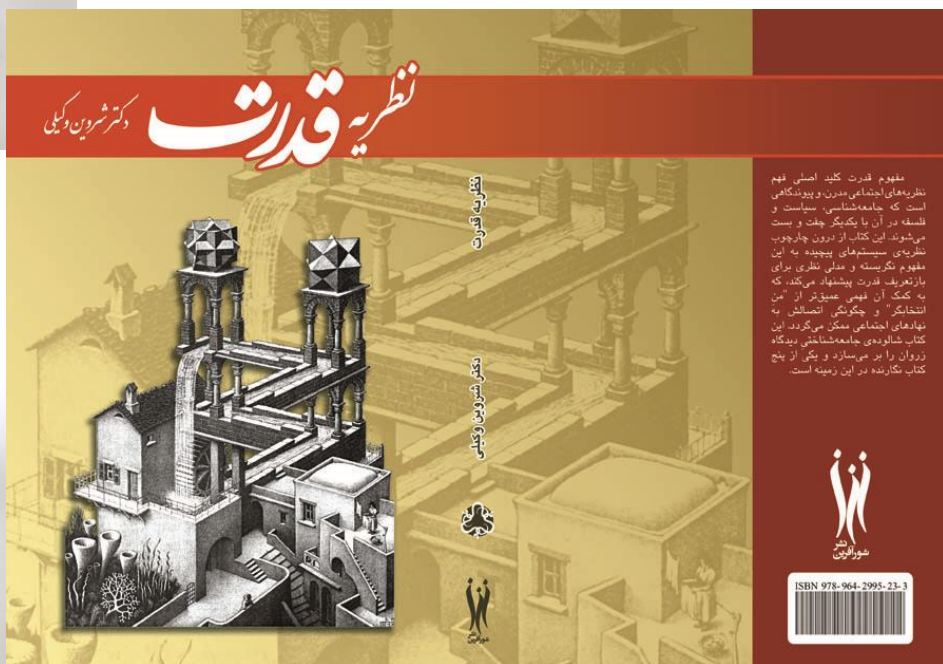
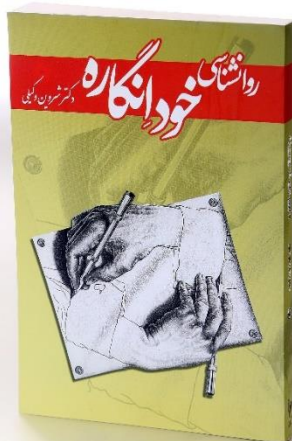
مجموعه دیدگاه زروان

کتاب نخست: نظریه‌ی سیستم‌های پیچیده، شورآفرین، ۱۳۸۹

کتاب دوم: روانشناسی خودانگاره، شورآفرین، ۱۳۸۹

کتاب سوم: نظریه‌ی قدرت، شورآفرین، ۱۳۸۹

کتاب چهارم: نظریه‌ی منش‌ها، شورآفرین، ۱۳۸۹





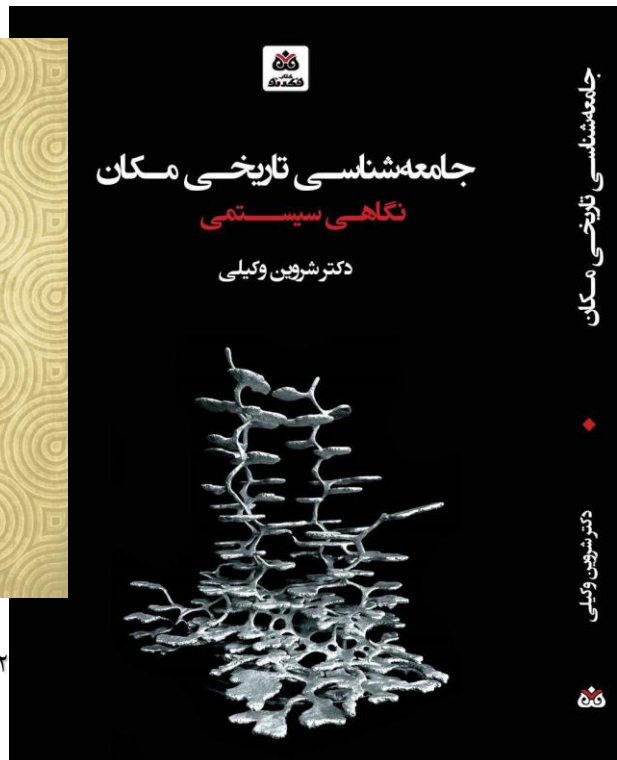
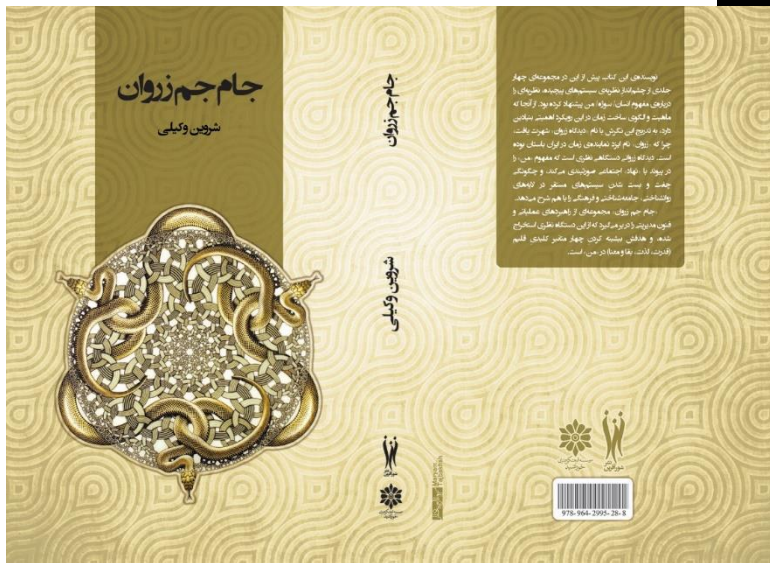
کتاب پنجم: درباره‌ی زمان؛ زروان کرانمند، شورآفرین، ۱۳۹۱

کتاب ششم: زبان، زمان، زنان، شورآفرین، ۱۳۹۱

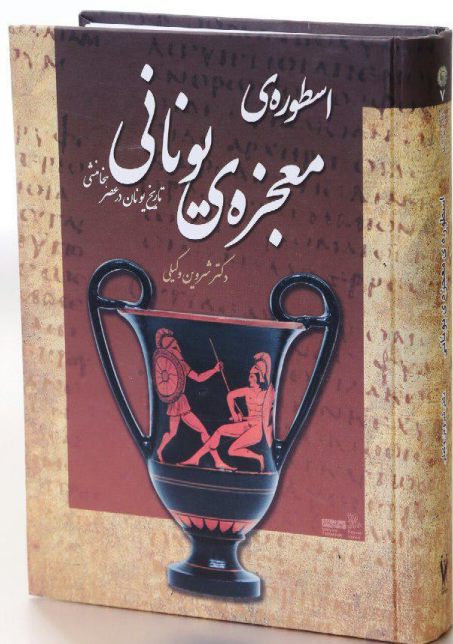


کتاب هفتم: جام جم زروان، شورآفرین، ۱۳۹۳

کتاب هشتم: جامعه‌شناسی تاریخی مکان، نشر فکر نو، ۱۳۹۷



مجموعه‌ی تاریخ تمدن ایرانی



کتاب نخست: کوروش رهایی بخش، شوراآفرین، ۱۳۸۹-۱۳۹۱

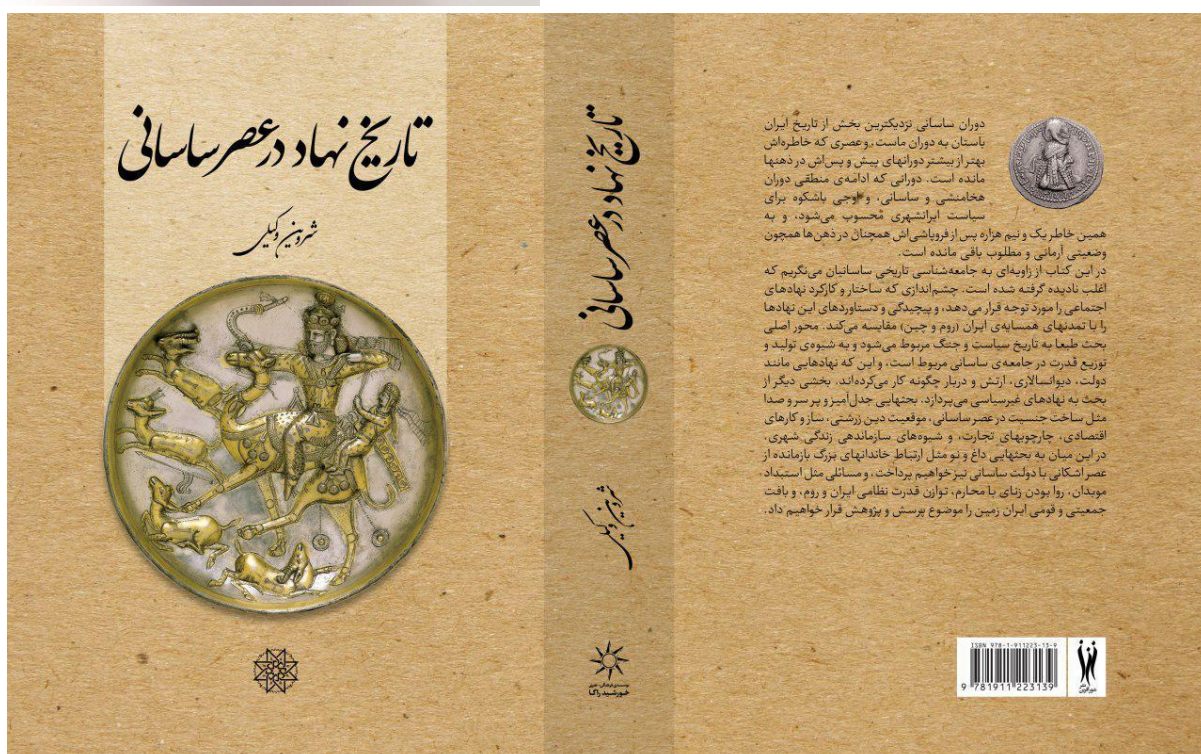
کتاب دوم: اسطوره‌ی معجزه‌ی یونانی، شوراآفرین، ۱۳۸۹

کتاب سوم: داریوش دادگر، شوراآفرین، ۱۳۹۰

کتاب چهارم: تاریخ سیاسی شاهنشاهی اشکانی، شوراآفرین، ۱۳۹۳

کتاب پنجم: تاریخ نهاد در عصر ساسانی، شوراآفرین، ۱۳۹۸

ALIB



دوران ساسانی نزدیکترین بخش از تاریخ ایران باستان به دوران ماست، و عصری که خاطره‌اش بهتر از بیشتر دورانهای پیش و پس‌اش در ذهنها مانده است. دورانی که ادامه‌ی منطقی دوران هخامنشی و ساسانی، و لوجی باشکوه برای سیاست ایرانشهری محسوب می‌شود، و به همین خاطر یک و نیم هزاره پس از فروپاشی‌اش همچنان در ذهن‌ها همچون وضعیتی آرمانی و مطلوب باقی مانده است.

در این کتاب از زاویه‌ای به جامعه‌شناسی تاریخی ساسانیان می‌نگریم که اغلب نادیده گرفته شده است. چشم‌اندازی که ساختار و کارکرد نهادهای اجتماعی را مورد توجه قرار می‌دهد، و پیچیدگی و دستاوردهای این نهادها را با تمدنهای همسایه‌ی ایران (روم و چین) مقایسه می‌کند. محور اصلی بحث طبعاً به تاریخ سیاست و جنگ مربوط می‌شود و به شیوه‌ی تولید و توزیع قدرت در جامعه‌ی ساسانی مربوط است، و این که نهادهایی مانند دولت، دیوانسالاری، ارتش و دربار چگونه کار می‌کرده‌اند. بخشی دیگر از بحث به نهادهای غیرسیاسی می‌پردازد، بختهایی جدل‌آمیز و پرسرو صدا مثل ساخت جنسیت در عصر ساسانی، موقعیت دین زرتشتی، ساز و کارهای اقتصادی، جازوهای تجارت، و شیوه‌های سازماندهی زندگی شهری.

در این میان به بختهایی داغ و تونو مثل ارتباط خاندانهای بزرگ بازمانده از عصر اشکانی یا دولت ساسانی نیز خواهیم پرداخت، و مسائلی مثل استبداد، موبدان، روا بودن زنان یا محارم، توارن قدرت نظامی ایران و روم، و بافت جمعیتی و قومی ایران زمین را موضوع پرسش و پژوهش قرار خواهیم داد.

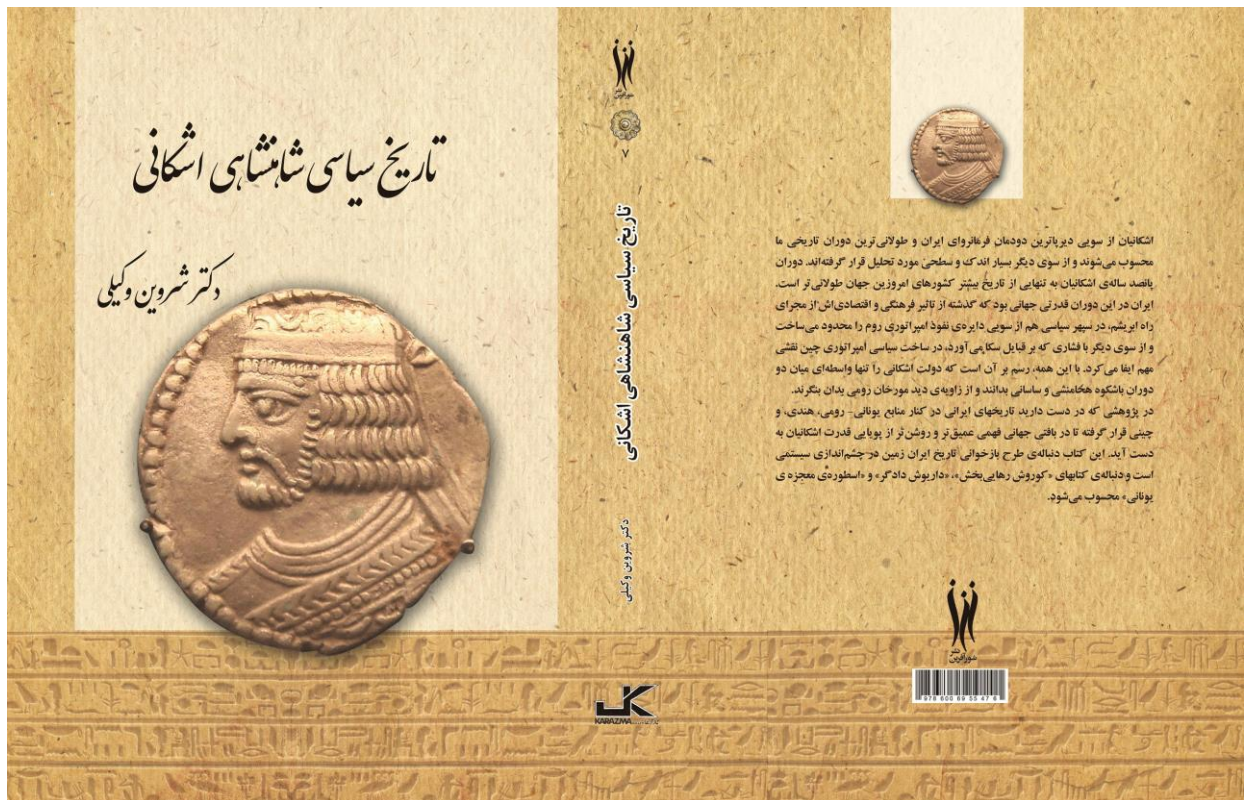
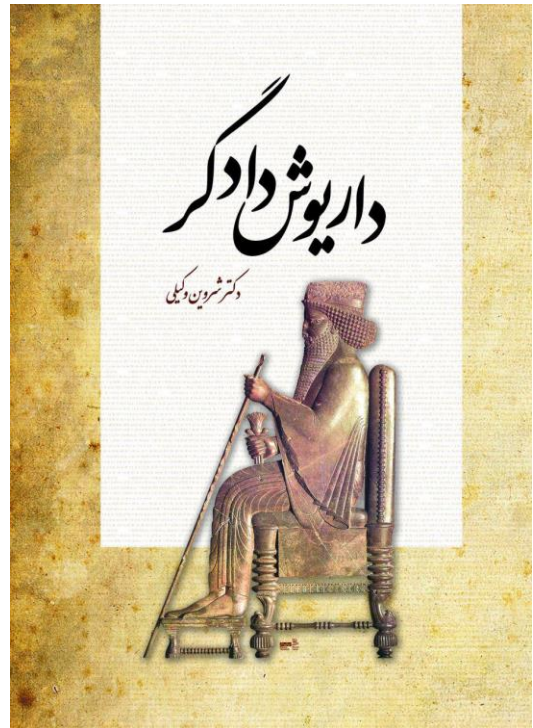
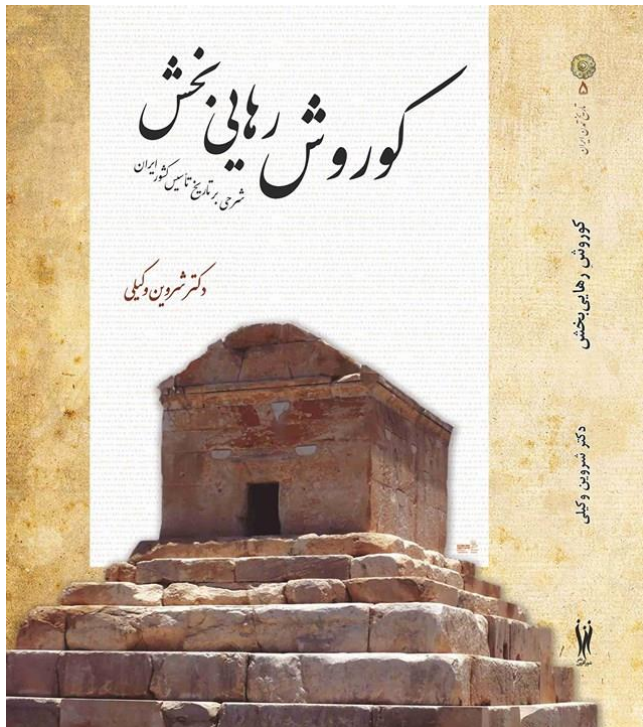


تاریخ نهاد در عصر ساسانی



شهرت‌یک‌پیکر





مجموعه‌ی تاریخ

کتاب نخست: سرخ، سپید، سبز: شرحی بر رمانتیسیم ایرانی، خورشید، ۱۳۷۹

کتاب دوم: گاندی، نشر شورآفرین، ۱۳۹۴

کتاب سوم: تاریخ نژادهای ایرانی، مرکز پژوهشهای ریاست جمهوری، ۱۳۹۸

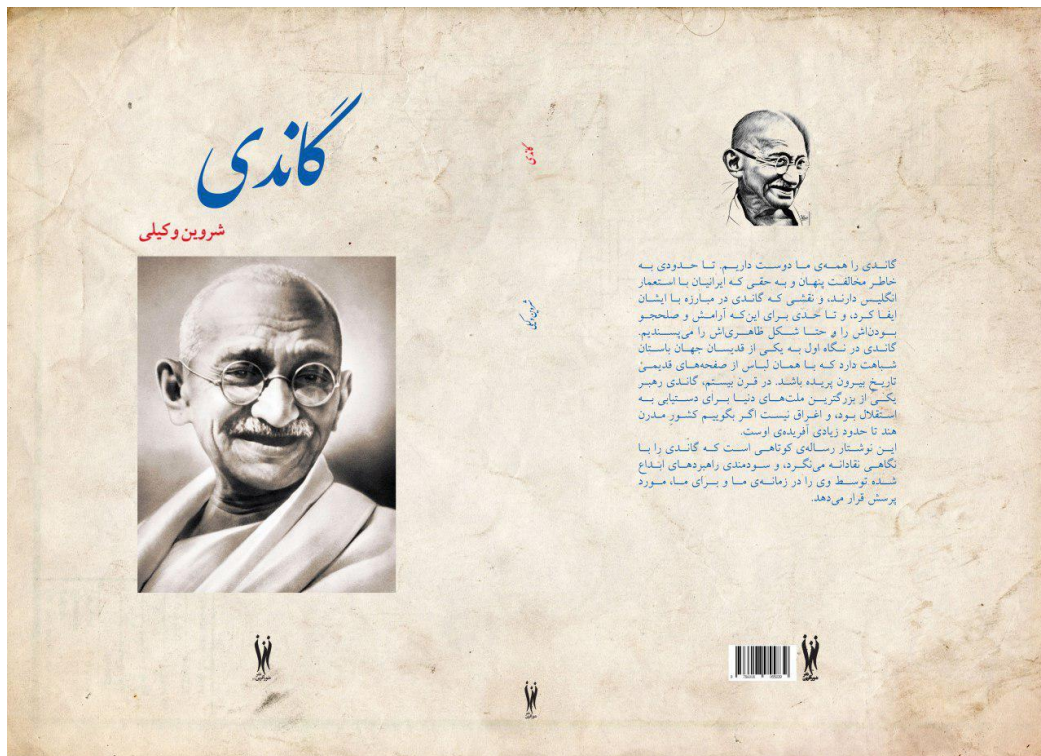
کتاب چهارم: تاریخ اقوام ایرانی در عصر پیشاسلامی، مرکز پژوهشهای ریاست جمهوری، ۱۳۹۸

کتاب پنجم: تاریخ اقوام ایرانی در دوران معاصر، مرکز پژوهشهای ریاست جمهوری، ۱۳۹۸

کتاب ششم: تاریخ همزمانی؛ عصر مظفری، خورشید، ۱۳۹۸

کتاب هفتم: رام: روزشمار معنادار ایرانی (۴ جلد)، خورشید، ۱۳۹۸

کتاب هشتم: ایران؛ تمدن راهها، خورشید، ۱۳۹۸

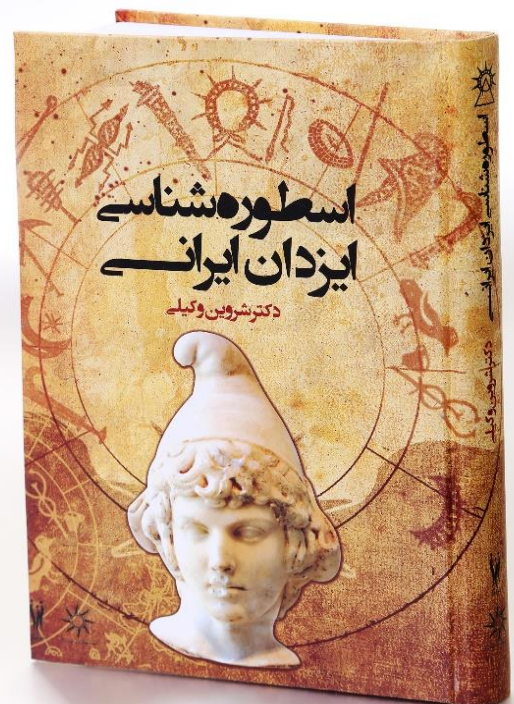
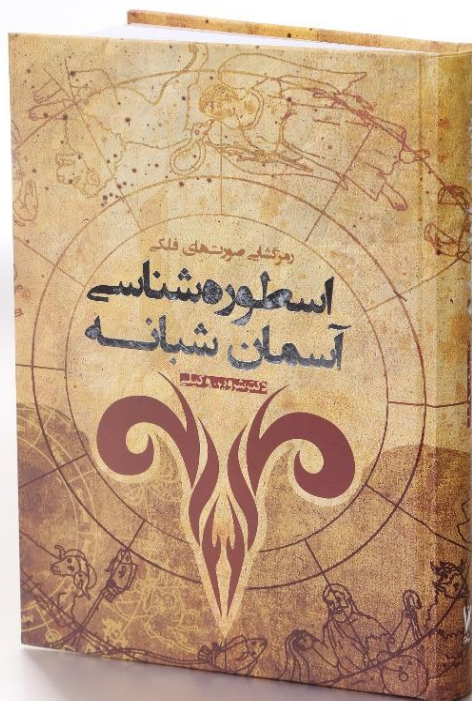
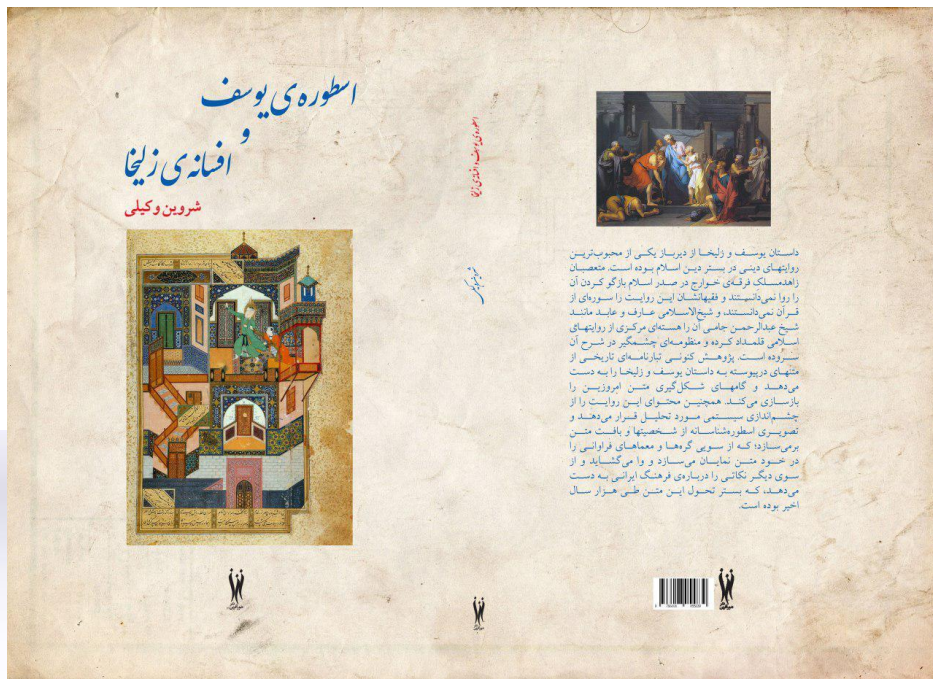


مجموعه‌ی اسطوره‌شناسی ایرانی

کتاب نخست: اسطوره‌شناسی پهلوانان ایرانی، پازینه، ۱۳۸۹

کتاب دوم: رویای دوموزی، خورشید، ۱۳۷۹

کتاب سوم: اسطوره‌شناسی آسمان شبانه، شورآفرین، ۱۳۹۱



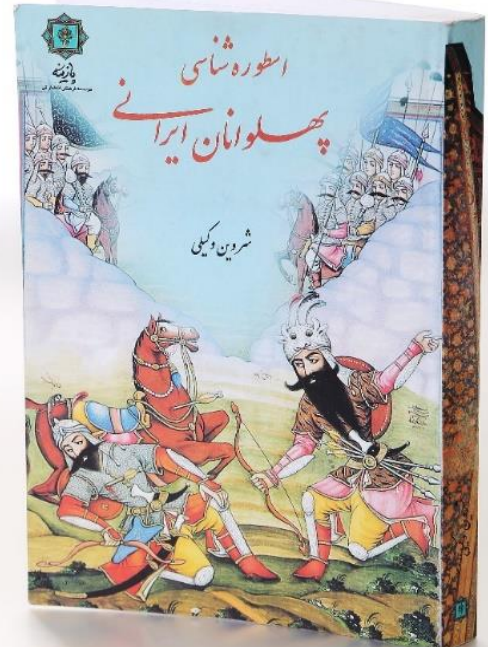
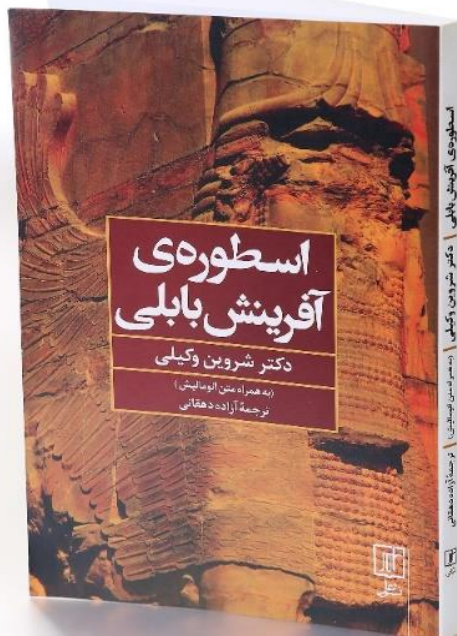
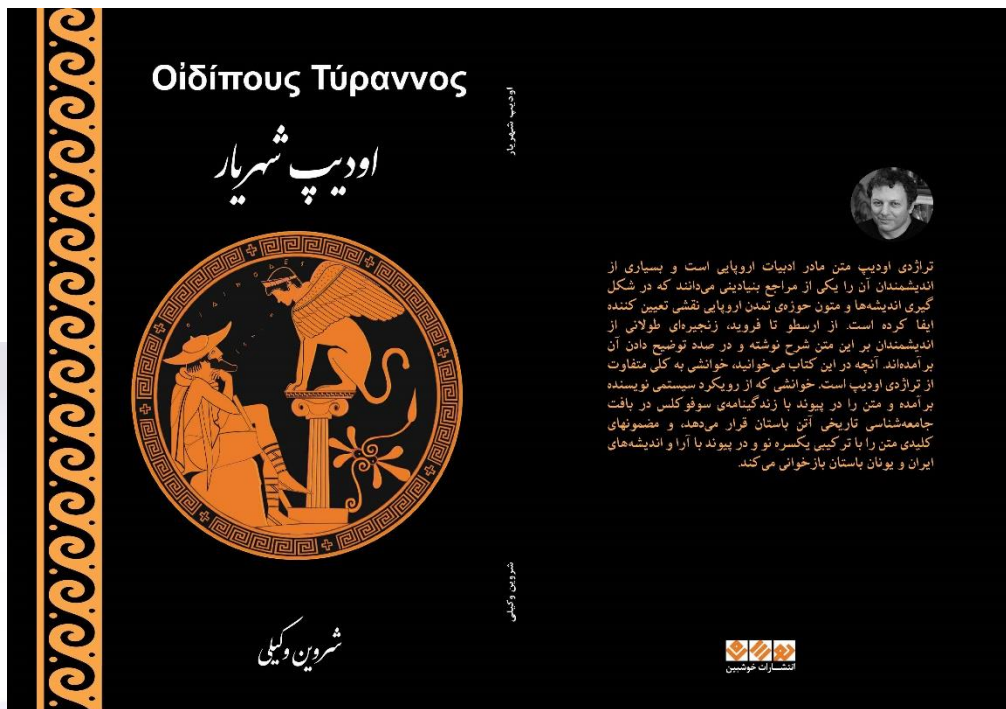
کتاب چهارم: اسطوره‌ی یوسف و افسانه‌ی زلیخا، خورشید، ۱۳۹۰

کتاب پنجم: اسطوره‌ی آفرینش بابلی، علم، ۱۳۹۲

کتاب ششم: پالایش‌های امپدوکلس، خورشید، ۱۳۹۴

کتاب هفتم: اسطوره‌شناسی ایزدان ایرانی، شورآفرین، ۱۳۹۵

کتاب هشتم: اودیپ شهریار، خوش‌بین، ۱۳۹۸



جامعه‌شناسی جوک و خنده



شروین وکیلی

مجموعه‌ی عصب - روانشناسی و تکامل

کتاب نخست: کلبدشناسی آگاهی، خورشید، ۱۳۷۷

کتاب دوم: رساله‌ی هم‌افزایی، خورشید، ۱۳۷۷

کتاب سوم: مغز خفته، اندیشه‌سرا، ۱۳۸۵

کتاب چهارم: جامعه‌شناسی جوک و خنده، اندیشه‌سرا، ۱۳۸۵

کتاب پنجم: عصب‌شناسی لذت، خورشید، ۱۳۹۱

کتاب ششم: فرگشت انسان، بی‌نا، ۱۳۹۴

کتاب هفتم: همجنس‌گرایی: از عصب‌شناسی تا تکامل، خورشید، ۱۳۹۵

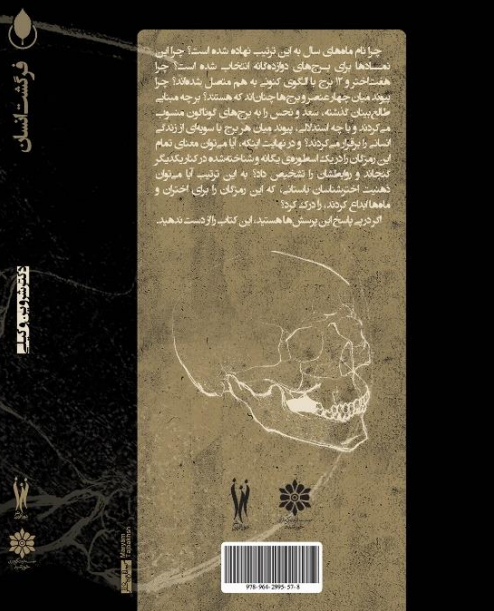
مغز خفته

فیزیولوژی و روانشناسی خواب و رویا



شروین وکیلی

فرگشت انسان



مجموعه‌ی داستان، رمان و شعر



کتاب نخست: ماردوش، خورشید، ۱۳۷۹

کتاب دوم: جنگجو، اندیشه‌سرا، ۱۳۸۱

کتاب سوم: سوشیانس، تمدن-شورآفرین، ۱۳۸۳

کتاب چهارم: جام جمشید، خورشید، ۱۳۸۶

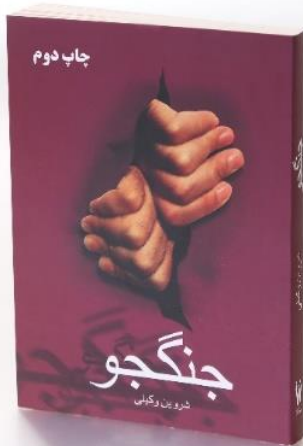
کتاب پنجم: حکیم فارابی، خورشید، ۱۳۸۷

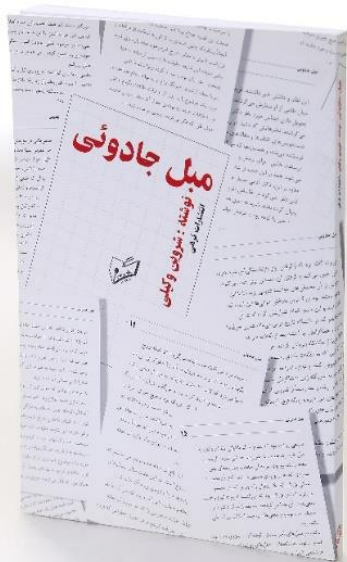
کتاب ششم: راه جنگجو، شورآفرین، ۱۳۸۹

کتاب هفتم: نفرین صندلی (مبل جادویی)، فرهی، ۱۳۹۱

کتاب هشتم: دازیمدا، بی‌نا، ۱۳۹۳

کتاب نهم: فرشگرد، خورشید، ۱۳۹۵





کتاب دهم: جم، شورآفرین، ۱۳۹۵

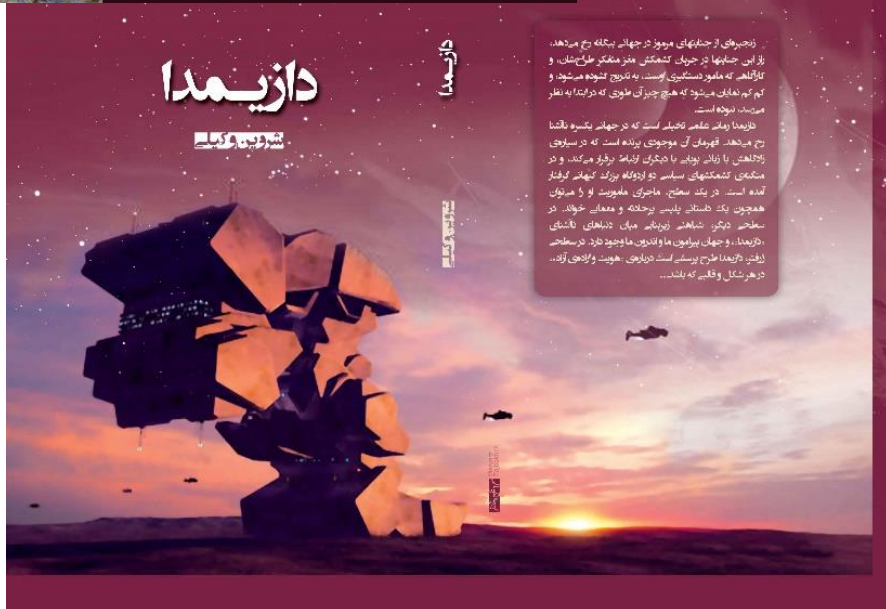
کتاب یازدهم: زیر؛ مجموعه داستان کوتاه تاریخی، خوش بین، ۱۳۹۵

کتاب دوازدهم: گرشاد؛ مجموعه داستان کوتاه طنز، خوش بین، ۱۳۹۵

کتاب سیزدهم: آرمانشهر؛ مجموعه‌ی داستان کوتاه علمی-تخیلی،

خوش بین، ۱۳۹۸

کتاب چهاردهم: هشت سرنوشت بهرام، خورشید، ۱۳۹۸

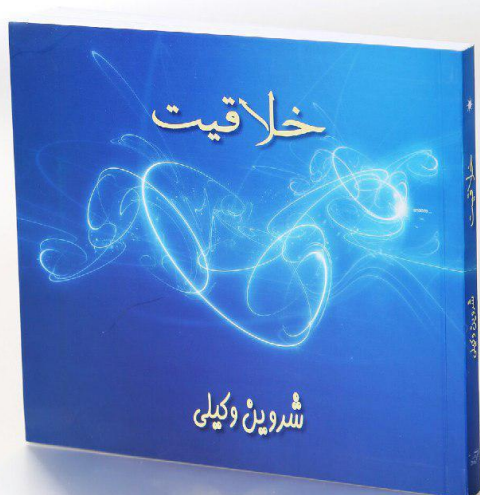


مجموعه‌ی راهبردهای زروانی

کتاب نخست: خلاقیت، اندیشه‌سرا، ۱۳۸۵

کتاب دوم: کارگاه مناظره، جهاد دانشگاهی دانشگاه تهران، ۱۳۹۲

کتاب سوم: بازی‌نامک، شورآفرین، ۱۳۹۵



مجموعه‌ی ادبیات

کتاب نخست: ملک‌الشعرا ی‌بهار، خورشید و شورآفرین، ۱۳۹۴

کتاب دوم: نیمایوشیج، خورشید و شورآفرین، ۱۳۹۴

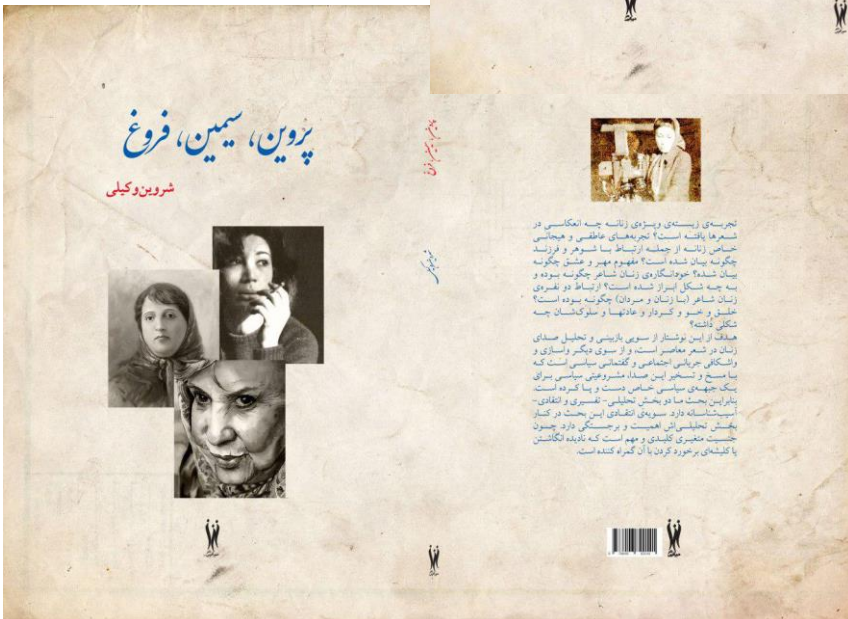
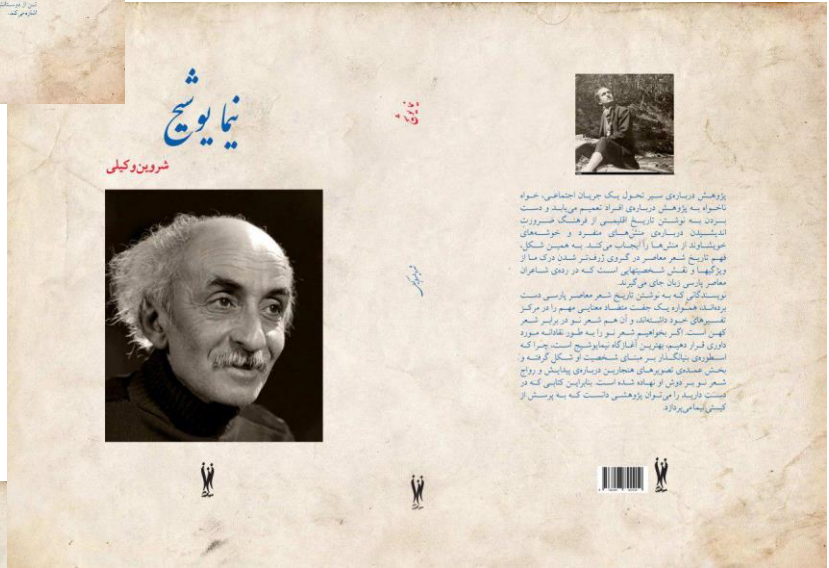
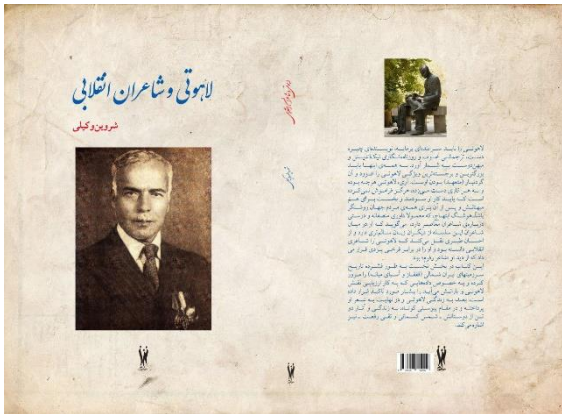
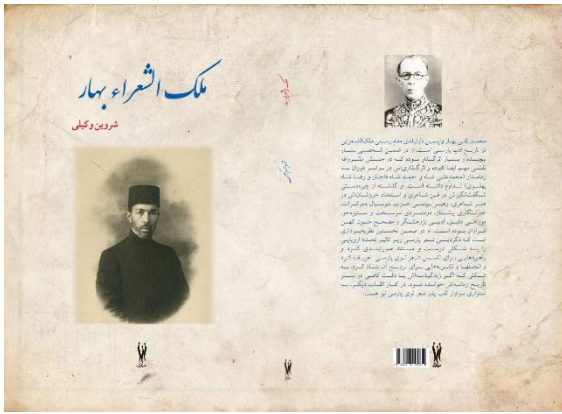
کتاب سوم: پروین، سیمین، فروغ، خورشید و شورآفرین، ۱۳۹۵

کتاب چهارم: لاهوتی و شاعران انقلابی، خورشید و شورآفرین، ۱۳۹۵

کتاب پنجم: خویشتنِ پارسی، خورشید، ۱۳۹۵

کتاب ششم: عشاق‌نامه، خورشید، ۱۳۹۵

کتاب هفتم: تپ‌اختر؛ گلچین شعر پارسی (۲ جلد)، ۱۳۹۸



مجموعه‌ی تاریخ هنر



کتاب نخست: رمزشناسی دست و انگشت در ایران، خورشید، ۱۳۹۷

کتاب دوم: نقاشی دو دشمن، خورشید، ۱۳۹۸

کتاب سوم: تاریخ هنر ایرانی: عصر پیشاتاریخی، خورشید، ۱۳۹۸

کتاب چهارم: تاریخ هنر ایرانی: عصر برنز، خورشید، ۱۳۹۸



مجموعه‌ی سفرنامه‌ها

کتاب نخست: سفرنامه‌ی سغد و خوارزم، خورشید، ۱۳۸۸

کتاب دوم: سفرنامه‌ی چین و ماچین، خورشید، ۱۳۸۹

کتاب سوم: سفرنامه‌ی ختا و ختن، خورشید، ۱۳۹۷

کتاب چهارم: سفرنامه‌ی مسکو و سن پترزبورگ، خورشید، ۱۳۹۷

کتاب پنجم: سفرنامه‌ی هند شمالی، خورشید، ۱۳۹۸

کتابهای دیگر

کتاب نخست: نام شناخت، خورشید، ۱۳۸۲

کتاب دوم: کاربرد نظریه‌ی سیستم‌های پیچیده در مدلسازی

تغییرات فرهنگی، جهاد دانشگاهی دانشگاه تهران، ۱۳۸۴

کتاب سوم: رخ‌نامه: جلد نخست، خورشید، ۱۳۹۵

کتاب چهارم: گفتگوهای منِ پارسی (۳ جلد)، خورشید، ۱۳۹۸



سفرنامه‌ی چین و ماچین



شروین وکیلی



سفرنامه‌ی سغد و خوارزم



دکتر شروین وکیلی

مهندس بیان صدم

دکتر علیرضا ادرام‌افری

مجموعه مقاله‌ها

جلد نخست: نظریه‌ی زروان، خورشید، ۱۳۹۵

جلد دوم: جامعه‌شناسی، خورشید، ۱۳۹۵

جلد سوم: تاریخ، خورشید، ۱۳۹۵

جلد چهارم: اسطوره‌شناسی، خورشید، ۱۳۹۵

جلد پنجم: ادبیات، خورشید، ۱۳۹۵

جلد ششم: روانشناسی، خورشید، ۱۳۹۵

جلد هفتم: فلسفه، خورشید، ۱۳۹۵

جلد هشتم: زیست‌شناسی، خورشید، ۱۳۹۵

جلد نهم: آموزش و پرورش، خورشید، ۱۳۹۵

